تجربه ۲۸ مرداد

نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران

ف. م. جوانشیر

انتشار مجدد: نوبدنو

۱۳۸۵

رفیق شهید فرج الله میزانی (رفیق جوانشیر)

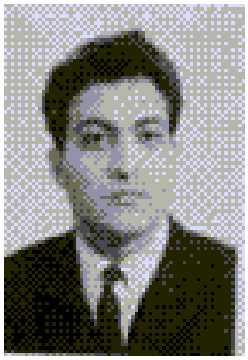

"اگر روزی مرا اعدام کردند، به حزب بگوئید که من وفادار بودم!"

شهادت شهریور ۱۳۶۷- فاجعه ملی

یکی از قربانیان کشتار جمعی زندانیان سیاسی در سیاه چال های جمهوری اسلامی، طی ماه های مرداد و شهریور، رفیق فرج الله میزانی است. وی به هنگام بازداشت عضو هیئت دبیران کمیته مرکزی و مسئول کل تشکیلات حزب توده ایران بود. با شهادت وی حزب توده ایران یکی از برجسته ترین و مبارزترین فرزندان خود را از دست داد. انسان ارجمندی که با کار عملی و پویش فکری صبورانه و خستگی ناپذیر، نقش بارزی در ترویج ایدئولوژی مارکسیسم - لنینیسم در ایران ایفا کرد و با نگارش انبوهی از مقالات، جزوات و کتاب ها، از جمله "اقتصاد سیاسی" و "صفحاتی از تاریخ جنبش جهانی کمونیستی و کارگری" و ... تاثیری به سزا در پرورش نسل نوینی از جوانان انقلابی به جای گذاشت. نام های مستعار او (ف . م. جوان و جوانشیر) بخاطر آثار متنوع و متعددی که در زمینه های گوناگون به قلم وی انتشار یافته، نام هایی است به حق آشنا و معتبر.

رفیق فرج الله میزانی در سال ۱۳۰۵ در شهر تبریز زاده شد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در شهر زادگاه خود تمام کرد و سپس وارد دانشکده فنی دانشگاه تهران شد و بالاخره در سال ۱۳۲۸ با درجه مهندسی تحصیلات خود را به پایان رساند.

رفیق جوانشیر پیش از آنکه در سال ۱۳۲٤ رسما به عضویت حزب توده ایران پذیرفته شود، در امور صنفی - سیاسی دبیرستانی که در آن به تحصیل اشتغال داشت، فعالیت می کرد. پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ به عنوان جانشین دبیر کمیته حزبی دانشگاه تهران برگزیده شد. در سال ۱۳۲۹ رفیق میزانی که اکنون کادر تمام وقت حزب بود، برای کار حزبی به شهرستان ها اعزام شد. وی نخست مسئول تشکیلات حزب در شهر بابل و پس از آن عضو کمیته ایالتی سازمان حزب در مازندران (۱۳۳۱) و عضو کمیته ایالتی حزب در آذربایجان (۱۳۳۱) گردید. پس از کودتای امپریالیستی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از نو به تهران بازگشت و پس از مدتی عضویت در کمیته ایالتی تهران به عنوان مسئول آن انتخاب شد. طی تابستان ۱۳۳۶ به منظور شرکت در پلنوم هفتم (وسیع) کمیته مرکزی به خارج اعزام گشت و پس از پایان پلنوم، الزاما در خارج ماند.

رفیق میزانی در سال ۱۳٤۱ به عضویت مشاور کمیته مرکزی حزب درآمد. در همین سال ها بود که رفیق میزانی، ضمن تحصیل در رشته تاریخ و دریافت درجه دکترا در تاریخ، همکاری خود را با نشریات حزبی آغاز کرد. کار قلمی وی بعدها، هنگامی که به عنوان عضو کمیته مرکزی و دیرتر عضو هیئت سیاسی کمیته مرکزی حزب توده ایران، مسئولیت اداره رادیو «پیك ایران» را به عهده گرفت، به اوج خود رسید. وی هم زمان با رهبری هیئت تحریریه رادیو «پیك ایران»، مقالاتی برای مجله "دنیا" تهیه می کرد و با همه کار و تلاش شبانه روزی "فرصت" آن را می یافت که به پژوهش های تخصصی نیز بپردازد. کتاب ها و جزوات ارزنده ای چون "حماسه داد"، "مائوئیسم و بازتاب آن درایران"، "حماسه ۲۳ تیر"، "افسانه طلاهای ایران"، "۲۸ مرداد"، "سیمای مردمی حزب توده ایران"، "انتقاد و انتقاد از خود" و ... ثمره و ره آورد پژوهش خلاقانه این فرزند راستین زحمتکشان ایران بود. به جاست تا همین جا از اثر رفیق به نام "اصول و موازین کار تشکیلاتی حزب طراز نوین طبقه کارگر" یاد کنیم. وی این اثر ارزشمند را (که تاکنون چاپ نشده و به احتمال زیاد پس از یورش خائنانه رژیم به دست گزمگان بی فرهنگ آن افتاده است) در توضیح و تبیین آموزش مارکس، انگلس و لنین در زمینه اصول و موازین زندگی تشکیلاتی حزب پرولتری، با روح مبارزه با اپورتونیسم و بامطالعه نقادانه تجربه حزب توده ایران و دیگر احزاب برادر نگاشته بود.

علاوه بر کار پژوهشی، وی به ترجمه آثار با ارزش ادبی- سیاسی نیز می پرداخت. مجموعه داستان "این راز سر به مهر" اثر جمعی از نویسندگان کلاسیك روس از جمله ترجمه های اوست.

همه آنچه گفته شد، حاکی از احساس مسئولیت وی در قبال حزب و میهن بود. رفیق میزانی از آن انسان هایی نبود که شمع فروزان درونش با یاس و رخوت مهاجرت و رکود جنبش خاموش شود. او بر سر دوراهی "هیاهوی لحظه ای و به دنبال آن انفعال و ارتداد" و "کار پر زحمت و طاقت فرسای شبانه روزی و برای آینده" که در پیش روی هر مهاجری گسترده است، راه اخیر را برگزید. این راه البته دشوار بود. می شد با پرچم "سرخ" از حزب رفت و در این "وانفسای زندگی" فکری به حال خود کرد. می شد بسیار "انقلابی" بود و سر از دستگاه فاسد شاه به در آورد، برای انسان با استعدادی چون رفیق میزانی همه این راه ها باز بود. ارزش والای "میزانی"ها در این بود که در نیمه راه نماندند و نشان دادند که نه انقلابیون دوران جوش و خروش، بل انقلابیون لحظات رکود مبارزه انقلابی نیز هستند.

در آستانه انقلاب بهمن، رفیق میزانی به عنوان عضو هیئت دبیران کمیته مرکزی حزب توده ایران به کشور بازگشت و در انتشار اولین شماره "نامه مردم" با دیگر رفقا همکاری کرد.

پس از آغاز فعالیت علنی حزب در ایران، وظیفه دشوار و عظیمی در پیش روی حزب قرار گرفت: می بایست هزاران جوان پر شور را که به صفوف حزب می پیوستند، سازمان دهی کرد، آنان را با اندیشه های والای مارکسیستی - لنینیستی آشنا ساخت، برنامه حزب را در میان کارگران، زحمتکشان

و روشنفکران تبلیغ کرد، با انواع جریان های اپورتونیستی، خرابکار، "چپ رو" و "چپ نما" به مبارزه برخاست و تاثیرات زهرآگین تبلیغات رژیم ننگین پهلوی را در باره حزب توده ایران از اذهان زدود و حزب را به نیرویی موثر در حیات سیاسی کشور تبدیل کرد. و همین جا بود که رفیق میزانی همگام با هم رزمان خود، گام به عرصه مبارزه گذارد و تا یورش خائنانه رژیم این راه را ادامه داد.

در خبری که از درون زندان دریافت کرده ایم، گفته می شود که رفیق در به اصطلاح دادگاهی که برای محاکمه وی سرهم بندی شده بود، از حزب و آرمان هایش دفاع کرد و در پاسخ حاکم شرع جلاد که از وی خواسته بود تا توبه کند، گفت: "کسی که راه حزب توده ایران را برگزید، توبه نمی کند." رژیم همواره از رفیق وحشت داشت و او را جدا از دیگر زندانیان نگهداری می کرد. یك بار در فرصتی به یکی از رفقای زندانی گفته بود: "اگر روزی مرا اعدام کردند، به حزب بگوئید که من وفادار بودم."

بدرود رفیق میزانی ! تو از زمره آن فرزندان شایسته خلق آذربایجان و مردم ایران بودی که هر روز از مادر زاده نمی شوند. خائنان به انقلاب، در سیمای تو انسانی دانشمند، سازمان دهی بزرگ و رزمنده ای ارجمند را به شهادت رساندند، زالوهایی که تنها با تبلیغ خرافات و عوام فریبی قادر به ادامه زندگی ننگین و طفیلی وار خود هستند.

جنایت کاران ترا همراه هم رزمانت دزدانه کشتند و در گورهای جمعی و بی نام و نشان پنهان ساختند. اما عظمت مبارزان نه به شکوه و جلال آرامگاه شان، بلکه به تاثیری است که نبردشان در راه سعادت خلق به جای می گذارد. تو همواره جاودان خواهی بود.

تقدیم : به شهید دانشمند: جوانشیر

« دمی با حماسهٔ داد »

در آسمان دیده ات
شعر و ستاره توأمند
هم با تو از نثار
دریا و جان کَمَند .
در قلب روشنت
گردنده خون رزم
پاینده عزم جزم .
در جنگ دشمنت
گُرد آفرید و گیو
هم شأن رستم اند .
دریای چشم تو
گر بَر شود به موج
گر سر زند به اوج
کو صخره ای شگرف
بر کاکُل زمین
نشکسته قامتش ؟
نبُریده پیکرش ؟
در هر دیار و شهر
بهرام و هم هجیر
ننشسته بر کنار
گر چه بر این دیار
دیو است و اهرمن
هم در پس شکار !
بر قاف سربلند
سیمرغ چشم تو
گر بنگرد به زیر :
ویرانه ها شده است
از کار اهرمن
بر خاك شیر گیر !
هم می چکد زچشم
خون بر زمین دل
هم تیغ دشمنان

بَر کنده گُل ز گل !
جولان همی دهَند
با نیزه و کمند !
سرها همی بُرند
بر خاك ارجمند !
گویا ندید ه اند
کین خاك گیو خیز
در رزم رستخیز
آتش گشوده است
در خیمهٔ دَدان !
گُرز و سنان اگر
در چنگ دشمن است
دریای خلق اگر
می ریزدش زدست
خون ستارگان !
هر شب به خیمه گاه
در کار زادن است
در فکر رَستن است .
دریا ، نمانده باز
دریای بی نیاز ،
در کار لشگر است .
هم در سپاه خصم
گریان همی شده است
چشمان اهرمن
بر کار جنگ خویش :
جیحون ، رونده است
کی ماند از نبرد؟
کی خوانده شعر سرد؟
کی رانمش به تیغ ؟
می زاید هر زمان
رستم زخاکشان !
سیمرغ چشمشان

گر واکُند به صبح ،
مژگان زدیده ها
هم بَر کَنَد زخشم
بنیان کار ما !
صبح از کرانه ها
سر می کشد زخواب .
آنسو تر اهرمن
با لشگر دَدان
بنشسته در کمین
وینسو ، دلاوران
بر کنده دل زجان ،
در کار رفتنند .
گُردان چاره ساز
زه بر کمان کشند
بر هر طرف گوی
استاده بر فراز
اهریمن است و باز
در رزم ، حیله ساز !
بگشوده دیده را
بر قاف سر بلند
سیمرغ چشم خلق
سر می کشد زخواب
پَر می کشد زبند
هر سو ، دلاوری
می خواند این سرود :
در رزم نیك و بد
چشم از زمان مدار
بازآ به کارزار
ای خلق ماندگار . . .

ح . مهرگان

تجربه ۲۸ مرداد

نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران

ف. م. جوانشیر

پیش گفتار

شد آن که اهل نظر بر کناره می رفتند

هزار گونه سخن بر دهان و لب خاموش

حافظ

با تاریخ معاصر نهضت کارگران و زحمتکشان ایران زیر رهبری حزب توده ایران همان رفته است که با تاریخ همه نهضت های خلقی و قیام های زحمتکشان و ستم دیدگان ایران از جنبش مزدکی تا به امروز. خداوندان زر و زور هربار که به ضرب شمشیر و تازیانه و تزویر بر این جنبش ها پیروز شده اند مشتی کاتب دیوان خود فروخته را در کنار جوی خون مبازران نشانده اند تا "فتح نامه" بنویسند، تاریخ را به سود ستم گران پیروز تحریف کنند و چهره درخشان ستم دیدگان به پاخاسته تاریخ ساز را با دروغ و بهتان بیالایند. در این تاریخ تحریف شده پردروغ قاتلش دیوانان "عادل" لقب دارند و کوتوله های ناقص الخلقه تاریخ "آریامهر" ولی مزدک ها، ارانی ها، و روزبه ها به هزار عیب و علت متهم اند.

تفاوتی که در این مساله، امروز با دیروز وجود دارد این است که امروز تحریف تاریخ جنبش های انقلابی منظم تر و طبق نقشه دقیق تری انجام می گیرد. **تحریف تاریخ جنبش های کارگری و احزاب کارگری کمونیستی بخش مهمی است از جنگ روانی که سرمایه داری امپریالیستی جهان علیه طبقات ستم کش به راه انداخته است. ده ها دانشگاه و موسسه به اصطلاح علمی با هزاران کارمند و با دستگاه عظیم تبلیغاتی و رسانه های گروهی ماموریت دارند تا جنبش های انقلابی و به ویژه جنبش کارگری و کمونیستی را بکوبند، گذشته آن را سیاه و آینده آن را بی دورنما معرفی نمایند.**

تاریخ سی ـ چهل ساله اخیر ایران هنوز تاریخ نیست. مساله و مشغله روز است. با این حال از فردای ۲۸ مرداد تا به امروز ده ها "مورخ" ریز و درشت به تحریف حقایق آن پرداخته و از دیدگاه دشمنان نهضت توده ای و خلقی این تاریخ را "بررسی" کرده اند و درباره یکی از گره گاه های اصلی آن یعنی جنبش ملی شدن نفت و پایان غم انگیز آن صدها "تحلیل" به دست داده اند. این تلاش خستگی ناپذیر و پی گیر برای تحریف تاریخ جنبش، جزئی است از همان کودتای ۲۸ مرداد و ادامه مستقیم این کودتا است. سازمان های جاسوسی امپریالیستی که این کودتای جنایت بار را به ثمر رسانیدند به درستی می دانستند که تا وقتی اندیشه های انقلابی در میان خلق ریشه و روح پیکارجویی در مردم زنده باشد، پیروزی آنان موقتی است، باید روح مردم را شکست و توده ها را نسبت به راهی که رفته اند دچار تردید و بدبینی ساخت. باید آنچه را که می تواند مایه پیروزی آینده باشد معیوب و مشکوک جلوه گرساخت و بی راهه ها را شاهراه.

طی ۲۵ سالی که ازکودتا می گذرد قریب ۱۰۰ جلد کتاب و جزوه به زبان فارسی در ارتباط به دوران ملی شدن نفت نوشته شده و یا به فارسی ترجمه شده است. به علاوه در اکثر مقاله های روزنامه های فارسی زبان ـ چه در خارج و چه در داخل کشور معمولا" به مسایل جنبش ملی شدن اشاره می کنند. اکثریت قریب به اتفاق این نوشته ها و این اشاره ها تکراری و از موضع بورژوازی وابسته و سازمان های سیاسی ضد توده ای است. در برخی از این کتاب ها بحث های فنی درباره مذاکرات مربوط به پیشنهادهای مختلف انحصارات نفتی در طول حکومت مصدق مطرح شده که این جا و آن جا قابل

استفاده است. ولی هربار که نویسندگان به بحث پیرامون مسایل سیاسی و مناسبات نیروهای سیاسی پرداخته اند از حقیقت دوره شده و دشمنی طبقاتی خود را با جنبش کارگری ایران و جنبش جهان کمونیستی به جای واقعیت خارج گذاشته اند.

چنان که گفتیم این امر تصادفی نیست. بخشی است از پیکار عمومی علیه جنبش های رهایی بخش و کارگری که سازمان های جاسوسی امپریالیستی و شعبه های آن ها در ایران به راه انداخته اند. **کافی است یادآوری کنیم که فرمانداری نظامی تیموربختیار و ساواک نخستین "آکادمی های علوم اجتماعی" بودند که "بررسی" بخوان تحریف! – تاریخ حزب توده ایران را در پیوند با جنبش ملی شدن نفت آغاز کردند و "اشتباهات" و "خیانت های" حزب توده ایران را برشمردند.** اینان نه تنها آغازگران و پیش کسوتان تحریف این تاریخ بلکه فعال ترین بخش آن هستند. در ۲۵ سال پس از کودتای ۲۸ مرداد از جانب اینان به طور غیرمستقیم ده ها جلد کتاب و جزوه و هزاران مقاله و به طور مستقیم و رسمی لااقل سه جلد کتاب قطور و یک دوره مجله درباره تاریخ حزب توده ایران منتشر شده است[1]. فرمانداری نظامی بختیار و ساواک در باره هیچ سازمان سیاسی دیگری چنین وظیفه برعهده نگرفته و برای هیچ سازمان دیگری تاریخ ننوشته اند.

طبیعی است که قصد مامورین رژیم کودتا بررسی تاریخ جنبش رهایی بخش مردم ایران و نقش واقعی حزب توده ایران در این جنبش نبوده است. آنان برای پنهان کردن دست های خون آلود جنایت کاران کودتا گر و به قصد منحرف کردن و متوجه نمودن نفرت و کینه خلق از این جنایت کاران به سوی نیرو های راستین انقلاب و ایجاد و تقویت یاس در توده ها و سلب اعتماد آنان، گام به میدان " تاریخ نویسی " نهاده اند . نتیجه " بررسی " های آنان ـ همانند آرای داد گاه های نظامی شاه ـ از پیش تعیین شده و به هدف مورد نظر خدمت می کند .

بلا فاصله پس از شکست ۲۸ مرداد دژخیمان دربار پهلوی و "سیا" ـ زمانی که مبارزان توده ای را گروه گروه به زندان کشیده، شکنجه کرده و به جوخه اعدام می سپردند – با این روح "تاریخ" می نوشتند که جنایات خود را در افکار عمومی توجیه کنند. در این زمان حزب توده ایران سازمان مخوف و پر قدرتی مجسم می شد که کم مانده بود ایران را پشت "پرده آهنین " ببرد ، ولی کودتا رسید و ایران "نجات " یافت .

در این زمان دژخیمان کودتاچی حزب ما را به اتهام " قیام علیه سلطنت مشروطه "، "تلاش برای استقرار جمهوری دموکراتیک"، " تدارک قیام مسلحانه "، " نقض انضباط ارتش و ایجاد سازمان نظامی"، "ساختن و انبار کردن اسلحه " و هزار "جرم" نابخشودنی دیگر می کوبیدند و چنان است که، هدفی جز استقرار بلاواسطه سوسیا لیسم در ایران ندارد... چهره ای که در این زمان از حزب ما ترسیم می شده، چهره سازمان توطئه گری بود که گویا کارهای وسیع توده ای آن فقط برای فریب ساده لوحان است و در پشت پرده مقاصد دیگری دنبال می شود .

چند سال بعد، زمانی که کودتاچیان موفق شدند جنبش انقلابی زحمتکشان ایران و به ویژه پیشاهنگ آن حزب توده ایران را با خون و تازیانه سرکوب کرده کشور ما را به گورستان بدل سازند، لحن و جهت نوشته های ضد انقلابی عمال پنهان و آشکار ساواک ۱۸۰ درجه تغییر کرد. انواع گروهک های خرابکار پدید آمدند که ادعا کردند، حزب توده ایران " هرگز به فکر قیام مسلح نبود "، " همواره از اسلحه می ترسید"، " مدافع سلطنت مشروطه بود "، "با قدرت حاکم هر چه باشد می ساخت "، " به رو یزیونیسم تاریخی دچار بود "، " هرگز حزب طبقه کارگر نبود " و ...

بسیاری از این گروهک ها ما ئوئیست بودند و از نظر ایده ئولوژی از پکن سرچشمه می گرفتند ولی ریشه آن ها از محافل ضد انقلابی ایران و سازمان های خرابکار امپریالیستی آب می خورد. نمونه های فراوانی از پیوند مستقیم این گونه گروهک های ضد توده ای با ساواک و سیا وجود دارد. اما مهم تر از این رابطه مستقیم، رابطه عمیق روحی است که میان آنان برقرار است. این گروهک ها در آنچه مربوط به تاریخ جنبش انقلابی ایران است :

اولا"، از سفره ضد کمونیستی که ساواک گسترد تغذیه می کردند (و می کنند)، از محیط یاس و بد بینی حاصل از شکست و جو ضد کمونیستی که ساواک به وجود آورد مایه می گرفتند و اکثر استدلال های ساواک بود (و هست).

ثانیا"، هدف آنان عین ساواک: سرکوب جنبش انقلابی، لجن مال کردن تاریخ آن، افشاندن بذر یاس و بی اعتمادی و جلو گیری از رشد جنبش کمونیستی بود. فعالیت خرابکارانه این گروهک ها برای لجن مال کردن تاریخ جنبش انقلابی ایران و تاریخ حزب توده ای ما جزء مهمی از جنگ روانی ضد کمونیستی محافل امپریالیستی را تشکیل می داد .

ثالثا"، شیوه بررسی " مورخین " وابسته به این گروهک ها عینا" منطبق است بر شیوه ساواک: ذهن گرا، غرض ورز و کینه توز، پرونده ساز، تعیین نتیجه قبل از" بررسی" و یافتن " سند " برای اثبات نتیجه از قبل اعلام شده و ...

این گروهک ها بسته به نظریه های از پیش ساخته ظاهرا" متفاوتی که عرضه می کردند، از تاریخ جنبش نتایج ظاهرا" متفاوتی می گرفتند. آن که مامور تبلیغ " محاصره شهر از روستا " بود ادعا می کرد که عیب حزب توده ایران بود که شهرها را از طریق روستا محاصره نکرد، و آن که می کوشید جوانان را وادار کند جهان را از لوله تفنگ ببینند علت شکست را در این شناخت که حزب توده ایران از این لوله به جهان ننگریست .

ولی در واقع امر میان این گروهک ها از نظر برداشتی که از تاریخ جنبش انقلابی ایران دارند تفاوتی نیست. هیچ یک از آنان کاری جز لجن مال کردن این تاریخ نداشته است. **هیچ کدام حتی یک صفحه که بوی جدی بودن بدهد و یا ساعتی زحمت پژوهش علمی در پشت سر داشته باشد و چند صباحی دوام بیاورد منتشر نکرده است.**

جنبش ملی شدن نفت ایران، جنبش یکسره توده ای نیست. جنبشی است که قشرهای وسیعی از طبقات مختلف مردم زیر رهبری سازمان ها و جریان های فکری و سیاسی گوناگون، در آن شرکت کرده اند. خلاصه کردن تاریخ این جنبش در تاریخ حزب توده ایران به هیچ وجه پایه علمی و واقعی ندارد. این جنبش را با همه بزرگی و اهمیت آن باید شناخت و آن را از زیر آوار کودتای ۲۸ مرداد بیرون کشید. باید اجزای گوناگون شرکت کننده در جنبش را هم شناخت و معرفی کرد. در جریان مبارزه عظیم برای ملی شدن نفت، طبقات و قشرهای گوناگون جامعه ایران هدف ها، سیاست ها، مشی ها و شیوه های مبارزه ای را که پیشنهاد می کنند و قادربه از پیش بردن آنند ارائه داده و به محک تجربه زدند. باید دید این مشی ها چه بوده و در عمل چه نتایجی به بار آورده است. چنین بررسی همه جانبه ای بسیار ضروری است. توشه ای است از گذشته برای آینده.

متاسفانه غیر از حزب توده ایران هیچ یک از احزاب و سازمان های شرکت کننده در جنبش ملی شدن نفت، بررسی آن را جدی نگرفت. بسیاری از این سازمان ها و احزاب که برای انجام وظایف ویژه ای مانند قارچ در همان لحظه روییده بودند پس از شکست موقت جنبش از میان رفتند، طبیعی است که علاقه ای هم به بررسی واقعی گذشته نداشتند تا دست تبه کارشان رو نشود. در جنبش ملی شدن نفت جبهه ملی ایران نقش بسیار موثری داشت. این جبهه پس از ۲۸ مرداد از هم پاشید و آن بخش از سازمان ها و دقیق تر بگوییم افراد و عناصری نیز که کوشیدند موجودیت "جبهه ملی" را حفظ کنند به هیچ رو خود را در کشف حقایق تاریخی گذشته ذینفع ندانستند. بسیارند کسانی که از نام مصدق برای خود سرمایه سیاسی می سازند، اما هنوز حتی یک نفر از آنان نکوشیده است تاریخ جنبش را بررسی کند و جوانب مثبت و منفی کار جبهه ملی را روشن سازد. غباری به نام "راه مصدق" بالای سرآنان پرسه می زند که مطلقا" گنگ و آشفته است. هیچ کدام از آنان نیز تمایلی احساس نمی کند که این گنگی را از میان بردارد و صاف و روشن بیان کند که راه مصدق کدام است.

درسال های پس از ۲۸ مرداد کسانی که خود را عضو جبهه ملی و ادامه دهنده راه مصدق معرفی می کردند دو بار در اروپا کنگره تشکیل داند. جبهه ملی دوم و سوم پدید آوردند. اعلامیه های پرزرق و برق دادند ولی درباره گذشته جنبش و مشی جناح های گوناگون جبهه ملی در زمان ملی شدن نفت مطلقا" سکوت کدند و ضمن خودستایی پرطمطراق دور از فروتنی درعین حال که خود را همه کاره جنبش اعلام می کردند مسئولیت شکست را طبق روش ساواک به گردن حزب توده ایران انداختند.

حزب ایران که در سال های ملی شدن نفت از مهم ترین سازمان های ترکیب کننده جبهه ملی ایران بود در یک سال گذشته دو جزوه به نام های «برای آگاهی نسل جوان» و «تاریخچه جبهه ملی ایران» منتشر کرده که به بررسی بخشی

از تاریخ جنبش ملی شدن نفت اختصاص دارد. ولی بیش از آن که به روشن شدن تاری گذشته کمک کند، سرعت درجه تنزل اخلاقی و سیاسی این سازمان در حال فروپاشی را برملا می کند. در این دو کتاب محض نمونه هم شده یک سند، یک اندیشه، و یا حتی یک اشاره که تازگی داشته و از انتشارات ساواک – مائوئیستی منشا نگرفته باشد وجود ندارد. جز این که جزوه های حزب ایران ناقص تر و مبتذل ترند.

از رهبران سابق جبهه ملی تنها برخی خاطرات پراکنده، اظهارنظرهای گسیخته و در مواردی دفاعیات در دادگاه باقی است. این سند حوادث معینی را روشن می کنند و طرز تفکر و برداشت نویسنده و جناحی را که وی نماینده آن است بیان می دارند که به جای خود قابل استفاده اند و ما از آن بهره گرفته ایم.

برخی از افراد وابسته به گروه های " چپ نو" و چریکی نیز در سال های اخیر مطالبی درباره تاریخ دوران ملی شدن نفت ایران نوشته اند. از آن جمله است: "تاریخ سی ساله ایران" نوشته بیژن جزنی و" ۲۸ مرداد و حزب توده " نوشته حسن ضیاء ظریفی. نویسندگان این گونه جزوه ها متاسفانه امکان بررسی مستقل و عمیق نداشته اند. کارمایه آنان نوشته ها و اظهارات دیگران است که در زندان و آزادی شنیده و خوانده اند ولی امکان و فرصت تحقیق درصحت و سقم آن ها را نداشتنه اند. قضاوت های آنان نیز خواه ناخواه توام با پیش داوری و برای اثبات نظرازپیش پذیرفته ای است. لذا نوشته های آنان درهیچ موردی سندیت ندارد.

پس از پیروزی انقلاب بهمن محافل ضدکمونیستی با حرارتی دوچندان جنگ روانی ضد توده ای را آغاز کرده اند و برای پیش برد مقاصد خویش طبق معمول به تحریف تاریخ جنبش روی آورده اند. در همین یک سال ده ها کتاب و جزوه و صدها مقاله انتشار یافته که متاسفانه حتی یکی از آن ها نیز حاصل پژوهش مستقل و عمیق نیست. تکراری است با کمی تغییر شکل از پرونده سازی ساواکی – مائوئیستی. این گونه نویسندگان که بر سرسفره ساواک نشسته اند و از غذاهای مسموم آن تغذیه می کنند، بسیاری از ادعاهای ساواک، سیا – مائو را به عنوان امر مسلمی که نیازی به اثبات ندارد از صبح تا شب تکرار می کنند، **با این هدف که از طریق تحریف تاریخ جنبش، هرگونه اتحاد حزب توده ایران و جنبش اسلامی زحمتکشان را امکان ناپذیر اعلام نمایند و مشی کنونی حزب توده ایران را فرصت طلبانه و سطحی جلوه دهند. تا شاید فاجعه ۲۸ مرداد را در شکل نو تکرار کنند.**

جدل بر سر ۲۸ مرداد برای تکرار ۲۸ مرداد از ویژگی های جنگ روانی لحظه کنونی است.

در برابر تمام این انحراف ها و این موج بزرگ جهانی روانی بهترین پاسخ نشان دادن واقعیت است. زحمتکشان ایران باید تاریخ کشور و به ویژه تاریخ معاصر را که این چنین طبق نقشه و سازمان یافته تحریف می شود از نو بنویسند و واقعیت ها را چنان که هست نشان دهند تا بتوانند از گذشته بیاموزند و از تکرار ۲۸ مردادها جلو گیرند.

حزب توده ایران تنها سازمان سیاسی است که با احساس مسئولیت در راه کشف واقعیت های تاریخ معاصر ایران کوشیده و می کوشد. حزب توده ایران نفعی در تحریف تاریخ ندارد. ما می خواهیم پیروز شویم و قطعا" پیروز خواهیم شد. شرط پیروزی نیز دیدن واقعیت ها، کشف اشتباهات و دریافت جنبه های مثبت و منفی مبارزه است. حزب ما تنها حزبی است که گذشته خود را مورد بررسی دقیق قرار داده و هربار برای اصلاح مسیر، تصمیمات مشخص سیاسی – تشکیلاتی گرفته و اجرا کرده است. پلنوم های کمیته مرکزی حزب توده ایران در اتخاذ تصمیمات معتبر و رسمی نقش اساسی ایفا کرده اند. به علاوه در نشریات حزب از جمله درمجله دنیا نشریه تئوریک و سیاسی کمیته مرکزی حزب تاکنون نوشته ها و تحقیقات علمی فراوانی درباره گذشته حزب و جنبش منتشر شده است.

بررسی های شادروان رفیق عبدالصمد کامبخش درباره تاریخ حزب که تحت عنوان شمه ای درباره تاریخ جنبش کارگری ایران (سوسیال دموکراسی انقلابی، حزب کمونیست ایران، حزب توده ایران) جداگانه نیز منتشر شده برجسته ترین نمونه این گونه نوشته ها و تجلی وجدان علمی مبارزان توده ای است.

کتابی که اینک به خوانندگان تقدیم می شود به یکی از پرماجراترین دوره های تاریخ معاصر ایران که بیش از همه تحریف شده و می شود یعنی جنبش ملی شدن نفت ایران و دوره حکومت ملی مصدق اختصاص دارد. از آن جا که این دوره تاریخ معاصر ایران موضوع اختلاف و بحث و جدل سازمان های گوناگون است و کوهی از لجن و گرد و غبار تبلیغات امپریالیستی – ارتجاعی روی آن را پوشانیده، ما انتظار نداریم که نتیجه گیری های آن به یکسان مورد پذیرش خوانندگان باشد. اما ادعا می کنیم که هیچ کس نمی تواند در صحت اسناد و مدارکی که در این کتاب ارائه شده و منطق سالمی که در تحلیل این اسناد به کار رفته تردید کند.

درباره مدارکی که در این کتاب مورد استفاده قرارگرفته شایان ذکر است که ما کوشیده ایم تا حدالمقدور مدارک و اسناد ضرور برای بررس را جمع آوری کنیم. تمام نتیجه گیری های ما به اسناد معتبر انکارناپذیر متکی است.

چنان که می دانیم یکی از اساسی ترین راه های تحریف تاریخ جنبش کاربرد شیوه نادرست و غیرعلمی در جمع آوری اسناد است. کار محافل ضدانقلابی در این زمینه عبارت از جمع آوری اسناد نیست بلکه جدا کردن "شبه اسناد" و پرونده سازی است. اگر به نوشته های این محافل بنگریم خواهیم دید که آنان تقریبا" هرگز به اسناد رسمی حزب توده ایران و عمل کردهای مشخص حزب ما استناد نمی کنند. آن ها از میان انبوه انتشارات و مطبوعات حزبی جمله هایی را که ناموفق بوده و گاه نقطه مقابل اسناد رسمی حزبی و عمل کرد حزب است گرد می آورند. نمونه های مشخصی وجود دارد که نشان می دهد آنان نوشته های کسانی را که حزب ده ها سال پیش از صفوف خود رانده، هنوز هم به حساب حزب توده ایران می گذارند. نمونه هایی وجود دارد حاکی از این که یک جمله ناموفق و یا حتی اشتباه چاپی مدت ۲۰ سال تمام در همه انتشارات ضدانقلابی به عنوان سند علیه حزب ما مورد استفاده قرار گرفته و تمام اسناد رسمی حزبی و اقدامات مشخص عملی حزب در همان مورد، که صدها برابر بیشتر و معتبرتر است، نادیده گرفته شده است. درحالی که این یا آن جمله درنوشته یک رفیق حزبی که با اسناد رسمی و عمل حزب تطبیق نکند در بدترین حالت نشانه وجود اختلاف نظر میان آن فرد و حزب است و نه چیز دیگر و در حالت عادی

می تواند دلیل عدم توجه، عدم درک سیاست حزب و یا حتی غلط چاپی باشد. جمع آوری این گونه "مدارک" و تاریخ نویسی برپایه آن چیزی نیست جز پرونده سازی.

ما بررسی خود را برپایه اسناد معتبر گذاشته ایم حتی در مورد دشمنان انقلاب ایران و توطئه گران نیز ما به خود اجازه نداده ایم که نوشته ها و اظهارات درجه دوم را که منعکس کننده سیاست و مشی واقعی آنان نباشد، به عنوان مدرک و سند مورد استفاده قرار دهیم.

درباره اسناد رسمی حزب، باید یادآوری کنیم که این اسناد به طور عمده منتشر شده است. حزب ما خود در پنهانی ترین شرایط نیز اسنادی را که بیان گر مشی آن باشد پنهان نمی کرد. تنها برخی اسناد و تصمیمات مربوط به مسایل فنی و طرز اجرای تصمیمات رهبری بود که منتشر نمی شد. با این حال اگر همه این گونه اسناد حزبی و صورت جلسات ارگان های مسئول حزبی در آن زمان باقی مانده بود اثبات حقانیت حزب ما آسان تر و قاطع تر می بود. متاسفانه شرایط کار پنهانی اجازه نمی داد که همه بحث ها و مذاکرات ثبت شود. به علاوه هجوم مکرر پلیس ما را مجبور می کرد که این گونه اسناد را اگر هم وجود داشت از میان ببریم. در این گونه موارد ما از خاطرات برخی از رفقای مسئول و از جمله رفیق نورالدین کیانوری بهره گرفته ایم.

چند کلمه ای هم باید پیرامون شیوه تحلیل و منطق بررسی بگوییم.

ما در این کتاب حوادث کشورمان را در ارتباط با حوادث بین المللی، حوادث سیاسی را در پیوند با مناسبات اجتماعی و نبرد طبقاتی، روش هر حزب و سازمان و طبقه اجتماعی را در رابطه با روش سایر سازمان ها و طبقات و همه این ها را در مسیر تکاملی شان درنظر گرفته و بررسی کرده ایم.

به نظر ما، این شیوه تنها شیوه صحیح و علمی است. دشمنان جنبش کارگری برای این که این جنبش را به لجن بکشند و بورژوازی سازشکار و ترسوی ایران را از زیر ضربه بیرون آورند به جای بررسی تاریخ جنبش درمجموع خویش، به جای بررسی مناسبات میان طبقات و سازمان های مختلف و به جای گذاشتن هر حادثه در جای خود و در جمع حوادث دیگر، به جای ارائه مشی همه سازمانهای سیاسی که امکان مقایسه را بدهد، فقط به "بررسی" حزب توده ایران، به "بررسی" فقط و فقط جوانب معینی از فعالیت این حزب، آن هم به استناد این یا آن جمله گسیخته از متن حوادث و مشی حزب می پردازند. هرکس از جایش بر می خیزد درباره روش حزب توده ایران بحث می کند اما هیچ کس به بررسی و بحث پیرامون مجموع حوادث تاریخی و نقش همه سازمان های سیاسی نمی پردازد. با این شیوه غیرعلمی است که حزب توده ایران، مسئول" اشتباهات شمرده می شود و سایر سازمان ها و سایر مشی ها – با تمام نادرستی آن ها – ستوده می شوند. محافل بورژوایی در عین حال که از بررسی تاریخ فعالیت خویش مطلقا" امتناع می کنند، به استناد لنینیسم!! از حزب توده ایران می خواهند که از خودش انتقاد کند.

حزب ما در گذشته، و در مراجع مسئول حزبی نقش خود را در دوران ملی شدن نفت به طور جداگانه بررسی کرده است. هم جوانب مثبت کار و هم نقایص آن را برشمرده است. ما در این زمینه آنقدر قاطع بوده ایم که تا کنون هیچ کسی نتوانسته است انتقاد سالمی برآنچه خود حزب گفته بیفزاید، اما اینک جای آن است که نه فقط فعالیت حزب ما بلکه مجموعه جنبش و سیر تکاملی و تحولی آن بررسی شود. ما در این نوشته چنین کرده ایم.

این کتاب را به مبارزان توده ای که بار مصایب بعد از شکست ۲۸ مرداد را بردوش کشیده و چون کوه استوار ایستادند، به سربازان گمنام توده ای که به رغم همه دشواری های دهشتناک اجاق حزب را در دورافتاده ترین نقاط کشور روشن نگاه داشتند تقدیم می کنیم. امید است نسل جوان توده ای از تجربه غنی گذشته بیاموزد و در نبرد آینده برافتخارات عظیم حزب خود بیفزاید و پرچم خونین و پرافتخار حزب کارگری مان را تا پیروزی نهایی پیش برد.

[1] ـ سرکمونیسم درایران، از شهریور ۱۳۲۰ تا فروردین، تهران، ۱۳۳۶. کتاب سیاه درباره سازمان افسران توده، با مقدمه تیموربختیار، تهران، ۱۳۳۴. کمونیزم در ایران یا تاریخ مختصر کمونیست ها در ایران منتسب به سرهنگ علی زیبایی (جنایت کار معروف ساواک)، تهران۱۳۴۴ و مجله عبرت.

فصل اول

تزلزل پایه های قرارداد ۱۹۳۳

۱. تکوین مبارزه علیه شرکت امپریالیستی نفت انگلیس و ایران

در ۱۹۰۱، دوران زبونی کامل دولت قاجار و آغاز تدارک انقلاب مشروطه ایران، امتیاز اکتشاف و استخراج و بهره برداری و فروش مواد ئیدروکربور در "تمام وسعت ممالک ایران"، برای مدت شصت سال به ویلیام دارسی انگلیسی واگذار شد. براساس این امتیاز یک انحصار جهانی سرمایه داری پدید آمد که هم اکنون نیز از ارکان اصلی کارتل بین المللی نفت و یکی از قدرت های جهانی سرمایه داری است.

این امتیاز نامه در مجلس های پس از مشروطه تصویب نشد و لذا به عنوان این که قبل از انقلاب و از طرف شاه خودکامه واگذار شده همواره می توانست زیر علامت سئوال قرار گیرد. در سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) رضاشاه این "نقص" را برطرف کرد. امتیازنامه دارسی را با برخی تغییرات ـ که بسیاری از آن ها به زیان ایران و به مراتب بدتر از امتیازنامه دارسی بود ـ به تصویب مجلس فرمایشی رسانید و برای تحمیق مردم ایران چراغانی به راه انداخت که گویا امتیازنامه استعماری دارسی را لغو کرده و داد مردم ایران را از شرکت نفت انگلیس ستانده است.

در زمان رضا شاه، هنگامی که این خیانت به منافع ملی ایران انجام شد هیچ سازمان سیاسی و یا شخصیت ملی نبود که علیه آن اعتراض کند جز کمونیست های ایران که به تنهایی با شرکت استعماری انگلیس مبارزه می کردند و ماهیت آن را به مردم ایران می شناسانیدند. تا سوم شهریور ۱۳۲۰ غیراز حزب کمونیست ایران هیچ حزب و سازمان دیگری حتی یک سطر هم در افشای این شرکت ننوشت و یک گام هم علیه آن برنداشت. تنها حزب کمونیست ایران بود که با تکیه به تئوری لنینی امپریالیسم، ماهیت شرکت نفت انگلیس را شناخت و به مردم توضیح داد. و فقط این حزب بود که در مناطق نفت خیز به کار سازماندهی پرداخت و کارگران نفت را متشکل کرد و در ۱۳۰۸ نخستین اعتصاب بزرگ کارگری را که خصلت ضدامپریالیستی داشت در صنایع نفت جنوب سازمان داد.

با توجه به گسترش فعالیت ضدامپریالیستی و ملی حزب کمونیست ایران بود که رضاشاه بنا به توصیه انتلیجنس سرویس انگلیس درست در موقع تدارک قرارداد خائنانه ۱۹۳۳، هجوم گسترده ضدکمونیستی را آغاز کرد و در ۱۳۱۰ (۱۹۳۱) دقیقا" در همان سالی که امضای قرارداد ۱۹۳۳ تدارک می شد ـ قانون سیاه ضد کمونیستی را به تصویب رسانید **(همان قانونی که در روزهای پس از انقلاب هنوز هم برخی ها مدعی بودند که تا لغو نشده به قوت خود باقی است) آن قانون ضد کمونیستی مستقیما" با امتیاز ۱۹۳۳ مربوط است و هر دو با یک مرکب نوشته شده اند.**

در سوم شهریور ۱۳۲۰ با ورود قوای متفقین به ایران رژیم رضاخانی یک شبه فرو ریخت، مردم با بسیاری حقایق تلخ دوران رضاشاهی آشنا شدند و از جمله دریافتند که قرارداد ۱۹۳۳ ـ برای آن چراغانی مفصلی هم شده بود ـ قرارداد خائنانه ای است. کینه و نفرت علیه شرکت نفت انگلیس رفته رفته اوج گرفت. در کار روشن گری مردم و افشای استعمارانگلیس نقش اصلی را حزب توده ایران برعهده داشت.

در نیمه جنگ دوم جهانی، زمانی که استعمارگران انگلیسی احساس کردند که پیروزی متفقین بر ماشین جنگی هیتلری محتمل و نزدیک است، نقشه تشکیل امپراطوری نوین بریتانیایی را کشیدند که مرکز آن می بایست در خلیج فارس باشد و مرکز ثقل آن را نفت خلیج و قدرت شرکت نفت انگلیس و ایران را تشکیل دهد. ظواهر امر به سود آن ها بود، در عراق، سواحل عربی خلیج فارس، عدن، یمن، مصر، اردن و فلسطین تسلط بلامنازع داشتند. نفت ایران به طور کامل در دست آن ها بود و دربار و دولت ایران را زیر نفوذ داشتند. ترکیه، منطقه نفوذ آنان به حساب می آمد، سوریه و لبنان را می توانستند به چنگ آورند.

اما همه این حساب ها فقط در روی کاغذ و یا دقیق تر بگوییم برای مدت کوتاهی درست بود. استعمارگران انگلیس تحولی را که در جهان به وقوع می پیوست درک نمی کردند. کهنه اندیشی آنان شگفت آور بود. در مورد ایران این کهنه اندیشی را می توان از اینجا دریافت که آنان رشد جنبش ملی ضد انگلیسی ـ ضد شرکت سابق نفت ـ مردم ایران را که روزافزون بود نمی دیدند، رقیب پرقدرتی مانند امپریالیسم آمریکا را درست ارزیابی نمی کردند و امیدوار بودند که بر همه نیروهای مخالف چیره خواهند شد.

بسیاری از ملاکین فئودال ایران و اشراف روشنفکر پیوندهای عمیقی با استعمارانگلیس داشتند. اینان که در دوره رضاشاهی الزاما" به لانه خزیده و فقط به دریافت سهم خود از غارت رعایا اکتفا کرده بودند پس از سوم شهریور از لانه ها بیرون آمدند و کرسی های مجلس و دولت را اشغال کردند. با حضور این دوله ها و مله ها و ملک ها در صحنه سید ضیاءالدین طباطبائی را از فلسطین آوردند و او با این "بشارت" پا به خاک وطن گذاشت که از "عنعنات ملی" مردم ایران حمایت خواهد کرد. این "عنعنات" از کلاه پوستی به جای "کلاه لگنی" (اصطلاحات خود سید) شروع می شد و به خط نستعلیق و چای نعنا به جای چای معمولی پایان می یافت، بازگشتی بود به ظواهر رسوم کهنه و کهنه پرستی با مضمون استعماری.

مهم ترین نیرویی که پس از شهریور علیه استعمارانگلیس قد علم کرد و توطئه های آن را نقش برآب ساخت حزب توده ایران بود. در این مبارزه ـ برخلاف مبارزه حزب کمونیست ایران علیه شرکت نفت انگلیس ـ حزب ما تنهای تنها نبود. برخی از رجال و شخصیت های سیاسی و برخی سازمان ها نیز در مبارزه علیه استعمارانگلیس با حزب ما همصدا شدند که از آن جمله است دکتر مصدق و حزب ایران. ولی به هر صورت سنگینی اصلی مبارزه با استعمار انگلیس و شرکت سابق نفت در این سال ها به دوش حزب توده ایران افتاد که آن را با صداقت و افتخار پیش برد.

مهمترین پیامد سوم شهریور و فروپاشی دیکتاتوری رضاخانی بیداری توده مردم و تشکل و حرکت طبقاتی و ملی ـ ضدامپریالیستی بود. نخستین ماه های پس از شهریور هنوز توده ها متشکل نشده و به حرکت در نیامده بودند. بسیاری از روشنفکران نیز هنوز در زیر نفوذ اندیشه های فاشیستی و ضدکمونیستی بودند. ولی فعالیت پرثمر حزب توده ایران و انتخاب شعارهای درست از جانب این حزب و فداکاری و از جان گذشتگی مبارزین حزبی سدها را شکست به طوری که هنوز سه سال از تشکیل حزب ما نگذشته بود که موج عظیم توده ای بسیاری از مناطق ایران را فرا گرفت. جنبش عظیم دهقانی مسئله نابودی فئودالیسم و جنبش عظیم کارگری ضرورت نوسازی نظام اقتصادی کشور را مطرح ساخت.

زیر رهبری حزب توده ایران جنبش توده ها سمت آشکار ضد استعماری و از جمله ضد انگلیسی به خود گرفت.

حزب توده ایران موفق شد توطئه استعمارانگلیس را که با علم کردن سید ضیا قصد فریب توده ها و تحکیم مواضع شرکت سابق نفت را داشت بشکند. عمده ترین، پی گیرترین و آگاه ترین نیروی ضد سید ضیا یعنی ضد انگلیسی ـ در آن سال ها حزب توده ایران بود که از این نبرد پیروز و سربلند بیرون آمد.

حزب توده ایران از نخستین روزهای تشکیل خود متوجه اهمیت نفت ایران بود که از جانب شرکت استعماری انگلیسی غارت می شد. حزب توجه داشت که در صنایع نفت جنوب بزرگ ترین گردان پرولتاریای ایران متشکل شده است. لذا از همان نخستین روزهای مبارزه به متشکل ساختن کارگران نفت پرداخت. این کار ابتدا در شرایط بسیاردشوار پنهانی انجام می گرفت. زیرا انگلستان منطقه نفت خیز جنوب را زیر سلطه خود می دانست و با هر نوع فعالیت سیاسی و صنفی در میان کارگران نفت به شدت مخالفت می نمود. با این حال، حتی در سخت ترین شرایط دوران جنگ که مناطق نفتی زیر اشغال نیروهای انگلیس بود تحت کنترل کامل انتلیجنس سرویس بود، حزب ما در میان کارگران نفت کار کرد و سازمان های پنهانی خود را به وجود آورد و شرایطی ایجاد کرد که بلافاصله پس از شکست آلمان هیتلری و با وجود این که مناطق جنوب ایران زیر کنترل عشایر مسلح، تحت رهبری روسای شرکت نفت بود، بزرگ ترین اعتصاب کارگران نفت انجام شد. این اعتصاب بزرگ که در ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ توسط نیروهای عشایر و اوباش مسلح و زیرفشار نیروهای نظامی دولتی و قوای

نظامی انگلیس به خون کشیده شد بزرگ ترین ضربتی بود که آن زمان به شرکت سابق نفت وارد آمد. براثر این اعتصاب خونین مسئله شرکت نفت و ضرورت طرد آن در سرتاسر ایران مطرح شد. جنایاتی که این انحصار امپریالیستی در حق مردم و به ویژه کارگران نفت مرتکب می شد در مقیاس کشورافشا گشت.[1]

می توان گفت که نطفه جنبش مردم ایران علیه شرکت استعماری نفت در این اعتصاب بسته شد.

اهمیت ویژه اعتصاب ۱۳۲۵ کارگران نفت خوزستان در این بود که این اعتصاب یک اقدام جداگانه و یک اعتصاب فقط صنفی و مجزا و منفرد کارگری نبود. جزیی بود از کل جنبش انقلابی ضد امپریالیستی و دمکراتیک مردم ایران که در همان وقت سرتاسر کشور را فرا گرفته و موفق شده بود در آذربایجان و کردستان حکومت های ملی محلی به وجود آورد، در سایر مناطق کشورتوده های وسیع کارگران و دهقانان را به میدان نبرد بکشاند و چنان مسایل ریشه ای و شعارهای طبقاتی و ضدامپریالیستی مطرح سازد که تاریخ ایران به یاد نداشت. رهبری این جنبش عظیم با حزب توده ایران بود و موفقیت آن می توانست به معنای محو کامل و بی بازگشت همه پایگاه های امپریالیسم و ارتجاع در کشور ما باشد.

از این جا بود که امپریالیست های انگلیسی با اعتصاب کارگران نفت تنها به عنوان یک اعتصاب کارگری برخورد نکردند، آنان خطری را که از این جانب منافع استعمارانگلیس را در ایران و منطقه تهدید می کرد دریافتند و دست به اقدامات وسیع سیاسی ـ نظامی زدند که از حدود مقابله با یک اعتصاب به مراتب فراتر می رفت. عشایر فارس و خوزستان بنابه اشاره شرکت استعماری نفت به حرکت آمدند و به بهانه این که در آذربایجان حکومت ملی به وجود آمده در فارس حکومت عشایری جنوب تشکیل دادند. شرکت انگلیسی نفت در این زمان از یک شانس بزرگ برخوردار بود و آن این بود که در نبرد علیه جنبش انقلابی و ضد استعماری مردم ایران متحدین استواری از میان طبقات حاکم ایران داشت و امپریالیسم آمریکا نیز با تمام قوا در این صف قرارداشت. لذا مبارزه ای که شرکت انگلیسی نفت برای حفظ و تحکیم مواضع خود، به عمل می آورد می توانست موقتا" در پرده بماند و به عنوان جزئی از مبارزه هیات حاکمه ایران برای "نجات آذربایجان عزیز" تلقی شود و از حمایت کامل امپریالیسم آمریکا برخوردار باشد.

به دنبال سرکوب اعتصاب کارگران نفت جنوب ـ ۲۳ تیرماه ۱۳۲۵ هجوم به کلوپ های حزب توده ایران و شورای متحده مرکزی در سرتاسر کشور آغاز شد. ملاکین و اوباش علیه جنبش انقلابی ضد امپریالیستی ایران مسلح شدند، چماق به دستان مزدور به راه افتادند، قوام السلطنه نخست وزیر، حزب دموکرات خود را که از بالا و طبق دستور تشکیل داده بود با پول و نیروی دولت و ملاکین و کمک امپریالیست ها گسترش داد و به یک سازمان ضد انقلابی که ظاهر غیردولتی داشت ولی عملا" دولتی بود مبدل کرد. موضوع شرکت استعماری نفت انگلیس و غارت منابع نفت ایران در میان جنجال و هیاهوی ناسیونالیسم ارتجاعی طبقات حاکم که ظاهرا" برای "نجات آذربایجان" و در واقع برای نجات امتیازات پلید طبقاتی خود به راه انداخته بودند گم شد و شرکت استعماری انگلیس با دقت تمام از این فرصت بهره گرفت تا خود را از انظار پنهان کند.

در آذرماه ۱۳۲۵، زمانی که ارتش شاه مخلوع با دخالت مستقیم مستشاران آمریکایی و کمک شرکت نفت انگلیس جنبش دموکراتیک آذربایجان را سرکوب کرد چنان محیط ضد دموکراتیک و خفقان ارتجاعی در سراسر کشور پدید آمد که برای مدتی جایی برای طرح مسئله نفت باقی نماند.

[1] ـ در آن سال ها عمال ارتجاع و امپریالیسم برای این که جنبش کارگری را بکوبند تمامی نیروی خود به کار می بردند تا پیوندهای این جنبش را با حزب توده ایران کشف کرده و اعلام کنند. از طرف شرکت استعماری نفت انگلیس و وزارت شاهنشاهی کتاب ها و جزوه ها و نشریه های گوناگونی چاپ می شد، که در آن ها اسناد فعالیت پنهانی حزب توده

ایران در مناطق نفت خیز "افشا" می گشت. نویسندگان این نشریه ها می کوشیدند اثبات کنند که فعالیت شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران در مناطق نفت خیز فقط پوششی است برای فعالیت پنهانی حزب توده ایران و لذا هر چه هست و نیست زیر سر این حزب است.

بعدها که ورق برگشت و امپریالیسم و ارتجاع به دستاویزهای دیگری نیازمند شدند، عمال آن ها نیز صفحه را برگردانیده و ادعا کردند که حزب توده ایران گویا اصولا" در خوزستان فعالیت نمی کرده و گویا این منطقه را جزو مناطق نفوذ استعمارانگلیس پذیرفته بوده و هزارها دروغ و بهتان دیگر از این دست، که خود بحث مفصل دیگری است.

. ماده قانونی استیفای حقوق ملی ایران از نفت جنوب

گم شدن مساله نفت در محیط وحشت و ارعاب پس از شکت جنبش دموکراتیک مردم ایران جنبه کاملا" موقتی داشت. مردم ایران در سال های پس از شهریور ۲۰ با غارت گری شرکت استعماری نفت انگلیس و به طورکلی با جنایت های استعمارانگلیس در میهن ما بیش از آن آشنا شده بودند که بتوانند این مسئله را فراموش کنند. به علاوه سلطه استعمارانگلیس و به طورمشخص سلطه شرکت استعماری نفت انگلیس بر میهن ما تداوم داشت. اثر شوم آن هر روز و هر لحظه احساس می شد. هیچ کس قادر نبود این مساله را از دستور روز خارج کند.

تحول بنیادی هم که در اوضاع جهان پدید آمده بود به زیان استعمار و به سود مبارزات ملی مردم ایران عمل می کرد. شکست و فروپاشی کامل فاشیسم هیتلری و متحدانش که ارتش سرخ در آن نقش اصلی بازی کرد، چنان اوضاع بین المللی را تغییر داده بود که هیچ یک از مناسبات پیش از جنگ نمی توانست تغییر ناپذیر بماند.

شکست نهضت دموکراتیک ایران در سال ۱۳۲۵، بلافاصله پس ازپایان جنگ دوم جهانی پیش آمد، یعنی زمانی که هنوز نتایج این واقعه بزرگ جهانی به درستی جمع بندی نشده بود. هر دو گروه محافل ارتجاعی امپریالیستی که این جنگ را آغاز کردند امیدوار بودند که در این جنگ اتحاد شوروی نابود شود و یا تا آن حد ضعیف گردد که آنان بتوانند با خیال راحت یک صلح امپریالیستی را به جهان تحمیل کنند. اما نتایج واقعی جنگ دوم جهانی درست عکس این آرزو از آب در آمد. سوسیالیسم از مرزهای شوروی فراتر رفت. انقلاب های ضد فاشیستی و دموکراتیک توده ای در کشورهای شرق اروپا به پیروزی رسید و این کشورها را از جهان سرمایه جدا کرد. زمینه برای تشکیل ارودگاه سوسیالیسم فراهم آمد.

جنبش کارگری و کمونیستی و هم جنبش دموکراتیک در زمان جنگ و بلافاصله پس از آن در مقیاس جهانی اوج گرفت و به یکی از عوامل های تعیین کننده سیاست بدل گشت. شکست موقت جنبش در کشوری مانند ایران تنها یک حادثه زودگذر در این حرکت قانونمند جهانی بود.

جنبش های ملی و رهایی بخش که طی دوران جنگ جان گرفته بود پس از جنگ سازمان یافته تر و آگاه تر از همیشه وارد عرصه نبرد شد. درست در همین سال ها بود که این جنبش ها جهش عظیم به جلو، به سوی محو کامل سیستم مستعمراتی امپریالیسم و تشکیل دولت های مستقل و ملی و هم چنین سمت گیری سوسیالیستی را تدارک دید.

سرمایه داری به عنوان یک نظام اجتماعی، در جنگ دوم جهانی بسیار تضعیف شد. نه فقط دولت های سرمایه داری امپریالیستی بخشی از قدرت خود را از دست دادند، بلکه به ویژه به اعتبار و حیثیت سرمایه داری ضرباتی جبران ناپذیر وارد آمد. مردم جهان این مسئله را به طور مشخص برای خود مطرح کردند که آیا نظام سرمایه داری می تواند خوشبختی دلخواه انسان را تامین کند؟

در نیمه دوم ۱۳۲۵، زمانی که امپریالیسم جهانی و ارتجاع داخلی ایران هجوم علیه جنبش دموکراتیک مردم ایران را آغاز می کردند، هنوز گمان می کردند که می توانند آب رفته را به جوی بازگردانند. ولی فقط مدت کوتاهی لازم بود تا معلوم شود که تناسب قوای طبقاتی چه در مقیاس جهانی و چه در درون ایران به مراتب بیش از آن تغییر کرده است که بتوان وضع قبل از جنگ و از جمله قرارداد استعماری ۱۹۳۳ را دست نخورده حفظ کرد.

یکی از مهمترین نتایج جنگ دوم جهانی، تغییر تناسب نیروها میان خود کشورهای امپریالیستی بود. در این جنگ گروهی از کشورهای امپریالیستی: آلمان، ایتالیا و ژاپن شکست خورده برای مدتی از جرگه خارج شدند. در درون گروه پیروزمند نیز تغییرات عمیقی حاصل شد. امپریالیسم آمریکا در طی جنگ برقدرت خود افزود و در عوض امپریالیست های انگلیسی و فرانسوی مواضع مهمی را از دست دادند.

در سال های شکست نهضت دموکراتیک ایران (۱۳۲۵) و بلافاصله پس از آن هنوز امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی نتایج جنگ را در معامله میان خود جمع بندی نکرده و حساب خود را تسویه نکرده بودند. امپریالیست های انگلیسی امیدوار بودند که بتوانند مواضع خود را در ایران هم در مقابل جنبش ملی و دموکراتیک، هم در برابر فشار امپریالیسم آمریکا حفظ کنند، ولی امپریالیست های آمریکایی با قدرتی که به هم زده بودند اصرار داشتند که بخشی از مواضع انگلستان را در ایران و خاورمیانه اشغال کنند.

این تضاد که آن زمان بسیار حاد بود، در مجموعه سیاست کشور و از جمله در مناسبات میان جناح های مختلف هیات حاکمه ایران منعکس می شد.

امپریالیسم آمریکا قبل از جنگ دوم جهانی نفوذ چندانی در ایران نداشت. رضاخان مدت قریب چهارسال از ۱۹۳۵ تا ۱۹۳۹ (۱۳۱۴- ۱۳۱۸) روابط با آمریکا را قطع کرد. در این زمان نفوذ آلمان هیتلری در ایران به سرعت افزایش می یافت. پس از سوم شهریور، وقتی حکومت رضاخانی یک شبه فرو ریخت بخشی از گردانندگان دربار پهلوی که امید فراوانی به هیتلر داشتند مدتی با این امید مجهول می زیستند که پیروزی از آن هیتلر خواهد بود. اما جریان جنگ در جبهه شوروی و بویژه شکست ارتش آلمان در استالینگراد ضربت روحی سنگینی به آنان وارد آورد که حاصل آن دوگانه بود:

۱. وحشت

۲. نیاز به تکیه گاه جدید.

آنان این تکیه گاه را در وجود امپریالیسم تازه نفس و درنده آمریکا پیدا کردند. در مدت کوتاهی قراردادهای اقتصادی ـ نظامی بین ایران و آمریکا منعقد شد و ارتش و شهربانی و ژاندارمری و امور مالی و اقتصادی ایران زیر سلطه مستشاران آمریکایی درآمد. از این زمان بود که شوارتسکف ها در ایران لانه کردند و بعدها توانستند کودتای ۲۸ مرداد را تدارک و رهبری کنند.

علاوه بر بخشی از محافل درباری و فئودال های ایران، بخش قابل ملاحظه ای از محافل بورژوایی و روشنفکران بورژوا نیز به سوی آمریکا کشیده شدند. این ها در گذشته نزدیک زیر نفوذ افکار فاشیستی بوده و شوونیسم نژاد پرستانه ضد کمونیستی را به جای ناسیونالیسم ضد امپریالیستی پذیرفته بودند و به این معنا عناصر ملی به حساب می آمدند. وقتی فاشیسم رسوا شد و هیتلر از تخت قدرت به زیر کشیده شد، برخی از محافل روشنفکری هوادار فاشیسم به واقعیت گردن نهادند، در عقاید خود به سود توده مردم تجدید نظر کرده و در سنگر نبرد ضدامپریالیستی قرار گرفتند و به معنای واقعی ملی شدند. ولی بسیاری از آنان در موضع طبقات بورژوایی ضدکمونیستی باقی ماندند و به جای آلمان، اینک به آمریکا دل بستند و هرچه جنبش انقلابی ملی و دمکراتیک ایران بیشتر اوج گرفت بیشتر به وحشت افتاده، بیشتر زیر دامن آمریکا پنهان شدند.

برجسته ترین نمایندگان این قشر از محافل روشنفکری و بورژوایی مظفربقایی، حسین مکی ، و سرلشکرزاهدی هستند که بعدها در جنبش ملی شدن نفت نقش خائنانه ای ایفا کردند.

سرلشکر زاهدی از کسانی بود که در زمان رضاشاه با جاسوسان هیتلری کار می کرد و زمان جنگ **به جرم جاسوسی برای آلمانی ها دستگیر** و مدتی توقیف شد اما بعدها به سازمان های جاسوسی آمریکا منتقل شده از زندان آزاد شد و در ارتش پست حساسی گرفت.

روشنفکران بورژوا که در نبرد طبقاتی علیه زحمتکشان و از ترس "کمونیسم" به دامن آمریکا خزیده بودند در آن زمان ها ضرورتی برای پنهان داشتن اندیشه خویش احساس نمی کردند. آن ها رسما" و علنا" تنها راه نجات ایران را توسل به امپریالیسم آمریکا می دانستند و از گسترش سلطه آمریکا در خاورمیانه با هلهله و شادی استقبال می کردند و در این باره مطالبی می گفتند که تا دنیا دنیاست عرق شرم آن از پیشانی حضرات پاک نخواهد شد.

حسین مکی که در زمان ملی شدن نفت دبیر جبهه ملی ایران شد گسترش سلطه خونبار امپریالیسم آمریکا را در خاورمیانه و ایران (و به طور کلی سرتاسر جهان) با این جملات بیان می کند:

"مشعل فرشته ای که در مدخل نیویورک ایستاده است !! از روزی که ویلسن طلسم مونرو را شکست و ... لشکرهای آمریکایی را به اروپا فرستاد عمل او روزنه امیدی به روی ملل ضعیف شرق گشود که ممکن است عهد عزلت و انزوای آمریکای بزرگ منتفی شده و عواطف بشردوستی و نوع پروری آمریکا ملل ضعیف شرق را زیر حمایت خود بپذیرد. پرتو ضعیف امید که از افق تازه جدید می درخشید ملیون ایران را آنقدر جرات و جسارت داد که به انتظار مساعدت آمریکا با بحران و احتضار مبارزه کنند و به نیروی امید مجهز شوند.

این فکر که آمریکای صلح جوی بشر دوست را به ایران علاقمند ساخت ... زمینه مساعدی در دماغ ملیون ایران یافت[1]."

اندیشه علاقمند ساختن آمریکای "بشردوست" به ایران به اندازه ای در محافل روشنفکری بورژوا رسوخ داشت که حتی حزب ایران که در سال ۱۳۲۵ در مجموع در موضع درستی قرارداشت ـ و با حزب توده ایران متحد شد ـ از حضور مستشاران آمریکایی در ایران حمایت می کرد.

وجود این نیروی احتیاط بسیار مهم که زیر ماسک ملی و برای "خدمت به میهن" دخالت امپریالیسم آمریکا را در امور ایران تجویز می کرد و از موضع سیاسی خود شرمی نداشته آن را تبلیغ می کرد، به امپریالیسم آمریکا امکان مانور وسیعی می داد.

در چنین محیط بین المللی و داخلی، سرکوب جنبش ملی و دموکراتیک ایران نتایج مطلوب امپریالیسم را به بار نیاورد. امپریالیسم و ارتجاع:

اولا"، به دلیل تضادهای درونی و با توجه به محیط بین المللی نتوانست دیکتاتوری یک دست پرقدرتی را برسرتاسر کشور مسلط کند. با وجود سرکوب خشن جنبش در آذربایجان، کردستان، خوزستان و سایر ایالات آزادی نسبی مطبوعات باقی ماند و حزب توده ایران ولو در چارچوب بسیارمحدود به فعالیت خود ادامه داد.

ثانیا"، سرکوب جنبش با گلوله و تازیانه، نتوانست افکار توده ها را تغییر دهد و مسائلی را که جنبش ملی و دموکراتیک مطرح ساخته است از دستور خارج کند. حزب توده ایران در مدت کوتاه فعالیت خود توانسته بود ضرورت تامین استقلال و دموکراسی، ضرورت انجام تحول بنیادی اجتماعی، سیاسی، ضرورت صنعتی شدن و رفع عقب ماندگی، ضرورت بهبود وسایل زندگی مردم، تامین نان، فرهنگ و بهداشت، برابری همه، ضرورت انجام اصلاحات ارضی بنیادی، ایجاد اقتصاد سالم طبق نقشه و نظایر این ها را به میان توده ها ببرد و به نیروی مادی بدل کند. هر کدام از شعارها را بگیرید، اگر پذیرفته می شد و اجرا می گردید خواه ناخواه با محو سلطه استعمار ملازمه می داشت و در شرایط مشخص آن روز پای شرکت نفت انگلیس را به میان می کشید.

هیات حاکمه ایران و به ویژه جناح آمریکایی آن پس از سرکوب جنبش، این اندیشه را مطرح کردند که باید به رفرم از بالا دست زد و برخی از خواست های مردم را پذیرفت تا زمینه انقلاب از میان برود. پیشبرد این اندیشه هم خواه ناخواه با منافع شرکت نفت انگلیس برخورد می کرد. زیرا هر اصلاحی نیازمند سرمایه است و ایران سرمایه ای جز نفت نداشت.

در آن سال ها امپریالیست های آمریکایی ظاهرا" آمادگی خود را برای واگذاری وام به مبلغ ۲۵۰ میلیون دلار اعلام می کردند. اما در عمل از پرداخت آن امتناع ورزیده (و بالاخره هم ندادند) موضوع را به دریافت درآمد بیشتر از نفت و یا ضمانت پرداخت وام از درآمد نفت موکول می کردند.

به این ترتیب با وجود شکست جنبش ملی و دموکراتیک مسئله نفت جنوب لااقل به صورت دریافت درآمد بیشتر از آن در محافل مختلف ـ از نیروهای ملی گرفته تا بخشی از هیات حاکمه ـ هم چنان در دستور روز بود.

موضوع مهم دیگری که امکان نمی داد مسئله نفت جنوب مسکوت بماند قرارداد همکاری ایران و شوروی برای بهره برداری از نفت شمال بود. درباره نفت شمال محافل ضد کمونیستی بسیاری مطالب دور از واقع گفته اند و می گویند که بررسی آن ها خارج از بحث کنونی ماست و باید در فرصت دیگری به آن پرداخت. آنچه به خاطر ضرورت بحث باید یادآوری کرد این است که در سال ۱۳۲۵ بین ایران و شوروی یک موافقت نامه همکاری برای تشکیل شرکت مختلط بهره برداری از نفت شمال منعقد شد. این موافقت نامه اگر به تصویب می رسید و اجرا می شد تمام نظام غارت گرانه کارتل بین المللی نفت را در خلیج فارس به هم می ریخت. به این دلیل هیات حاکمه ایران که در زمان اوج جنبش ملی مجبور به امضای چنین موافقت نامه ای شده بود پس از شکست جنبش از تصویب آن امتناع ورزید. مجلس ایران در تاریخ ۳۰ مهرماه ۱۳۲۶ این موافقت نامه را " کان لم یکن" دانست اما رد این موافقت نامه و دست نخورده گذاشتن مواضع شرکت استعماری انگلیسی در نفت جنوب به هیچ روی ممکن نبود. نمی شد چنین روشی را در افکار عمومی توجیه کرد. به علاوه تضادهای درون امپریالیست ها و هیات حاکمه نیز که از آن در بالا یاد کردیم کار خود را می کرد. نتیجه این که رد موافقت نامه ایران و شوروی الزاما" با ماده واحده ای به شرح زیر توام شد:

"دولت مکلف است در کلیه مواردی که حقوق ایران نسبت به منابع ثروت کشور اعم از منابع زیرزمینی و غیر آن مورد تضییع واقع شده است، به خصوص راجع به نفت جنوب به منظور استیفای حقوق ملی، مذاکرات و اقدامات لازم را به عمل آورد و مجلس شورای ملی را از نتیجه آن مطلع سازد.[2] "

ـ حسین مکی، تاریخ بیست ساله ایران. جلد دوم، مقدمات تغییر سلطنت، چاپ تهران، ۱۳۲۴،ص ۷۵ تا ۷۶.[۱]

ـ روزنامه اطلاعات، ۳۰ مهرماه ۱۳۲۶[۲]

۳. تلاش امپریالسیم انگلیس برای مسکوت گذاشتن قانون

نخستین واکنش امپریالیسم انگلیس در برابر آنچه اتفاق افتاد، خوشدلانه بود. استعمارگران انگلیس مواضع خود را در ایران بسیارمحکم می دانستند و ضرورتی احساس نمی کردند که در مناسبات شرکت نفت با ایران تغییری به سود ایران وارد کنند. لذا وقتی این ماده قانونی تصویب شد آن را به مثابه پارسنگی در برابر رد موافقت نامه ایران و شوروی تلقی کردند که فقط جنبه تبلیغاتی داشته و اثر واقعی نخواهد داشت. زمانی هم که احساس نمودند نیروهایی وجود دارند که ممکن است این ماده قانونی را جدی بگیرند و طالب اجرای آن باشند به مقابله سریع دست زدند تا آن ها را تار و مار کرده و از سر راه خود بردارند.

الف ـ روی کارآوردن کابینه حکیمی

کابینه قوام نقش کثیف و فعالی در سرکوب جنبش ملی ایران ایفا کرده و شدیدا" به محافل آمریکایی وابسته بود. قوام مواضع مستشاران آمریکایی را در ارتش و ژاندارمری و سازمان برنامه تقویت می کرد. همین مستشاران اصرار می ورزیدند، برنامه هفت ساله ای که تدوین کرده اند اجرا شود و برای اجرای آن وام ۲۵۰ میلیون دلاری از آمریکا دریافت و از پول نفت پرداخت شود. به علاوه تقویت نیروهای نظامی مورد علاقه خاص آنان بود که آن هم نیاز به پول داشت. تاکید می شد که باید از شرکت نفت انگلیس پول بیشتری گرفت. در پشت سر این توصیه و تاکید هدف واقعی امپریالیسم آمریکا خوابیده بود که می خواست سهم قابل ملاحظه ای از نفت ایران را به چنگ آورد.

به این دلایل بود که قوام ماده مربوط به استیفای حقوق ملی ایران از نفت جنوب را در چارچوب توصیه های مستشاران آمریکایی و منافع فئودال های ایران جدی گرفت و به اداره نفت و به وزارت دارایی ماموریت داد که طریقه استیفای حقوق ایران از نفت جنوب را بررسی کنند. پاسخی که اداره نفت در آذرماه ۱۳۲۶ به نخست وزیر قوام داده جالب است. در این پاسخ توجه داده شده است که کشورهای مختلف در مورد امتیازهای نفتی رفتارهای متفاوتی داشته اند:

"برخی از کشورها مانند مکزیک با تقدیم طرح قانونی صنعت نفت را ملی نموده بعدا" با شرکت های دارنده امتیاز قراردادهایی برای جبران خسارت از قبیل تحویل نفت منعقد ساخته اند. برخی دیگر به درآمدهای مالی اکتفا نموده اند. مثلا" در ونزوئلا طرح جدید مالیات بر درآمد به تصویب رسیده که مالیات بر درآمد شرکت های استخراج کننده را (قبل از پرداخت مالیات به دولت های انگلیس و آمریکا) ۳۱/۲ درصد تعیین نموده است. مبلغی که ونزوئلا از این بابت حصول می نماید علاوه بر مبلغ حق الامتیاز است[1]".

در این نامه از نخست وزیر خواسته شده است که با توجه به تنوع امکانات و اقدامات "هدف و نظر دولت" را از استیفای حقوق ملی تعیین کند تا بسته به این هدف مطالعاتی انجام گیرد.

این نامه که در آذرماه ۱۳۲۶ نوشته شده محرمانه و مستقیم خطاب به قوام است. و از متن نامه معلوم می شود که از اوایل آبان ماه، یعنی بلافاصله پس از تصویب ماده قانونی در مجلس، قوام برای اجرای آن در چارچوبی که خود می خواست اقدام کرده است.

چنین رفتاری نمی توانست مطلوب شرکت سابق نفت باشد. چنان که گفتیم امپریالیست های انگلیسی ممکن می شمردند و لازم می دانستند که قرارداد ۱۹۳۳ و به طور کلی مناسبات ایران و شرکت نفت انگلیس بدون تغییر بماند. از این جا بود که فکر ساقط کردن دولت قوام که ماموریت پلید خود را در سرکوب مردم به پایان رسانیده بود قوت گرفت.

تضادهای درونی هیات حاکمه از جمله اختلاف شاه و قوام نیز سبب ساز شد و در نتیجه ۱۹ آذرماه ۱۳۲۶ کابینه قوام سقوط کرد. چند روزی صحبت از این بود که مجلس به نخست وزیری مصدق تمایل دارد ولی سرانجام اکثریت برای مصدق فراهم نشد و حکیم الملک (ابراهیم حکیمی) به جای قوام به نخست وزیری رسید. به طوری که بعدها معلوم شد، حکیمی پرونده نفت را عملا" بایگانی کرد و هیچ گونه اقدامی برای استیفای حقوق ملی ایران

در نفت ـ حتی در حدودی که طبقات حاکم بدان نیاز داشتند ـ به عمل نیاورد.

ب ـ توطئه انشعاب در حزب توده ایران

تغییر کابینه در آن زمان کار دشواری نبود. امپریالیسم انگلیس در مقامات حاکم ایران آنقدر نفوذ داشت که بتواند عناصر مورد اعتماد خود را در مقامات حساسی قرار دهد. برکناری قوام و برگماری حکیمی نیز آسان انجام گرفت. خطری که شرکت نفت را تهدید می کرد از سوی هیات حاکمه نبود. از سوی مردم بود. گردانندگان شرکت نفت انگلیس هنوز وحشت حاصل از اعتصاب تیرماه ۱۳۲۵ را برتن داشتند و احساس می کردند که اگر جنبش ملی دوباره پا بگیرد مقابله با آن آسان نخواهد بود.

امپریالیست های انگلیسی خطر عمده را در وجود حزب توده ایران می دیدند. این حزب با وجود شکست سنگین آذرماه ۲۵ و خفقان بعد از آن توانست صفوف خود را از نو سازمان دهد و بر یاس روحی حاصل از شکست فائق آید. به علاوه این حزب، تنها حزب و سازمان سیاسی ایران بود که مسئله نبرد با امپریالیسم را به طور قاطع و سازش ناپذیر مطرح می ساخت. سازمان های سیاسی بورژوازی ایران بسیار پراکنده، لخت، دور از توده مردم و جبان بودند. بزرگترین سازمان سیاسی بورژوا ـ ملاک ایران حزب دموکرات قوام السلطنه بود که ترکیب بسیار ناهمگونی داشت، به زور و از بالا ساخته شده بود و پس از سقوط قوام قدرت خود را از دست داد. با چنین سازمانی شرکت نفت انگلیس می توانست کنار بیاید و نیازی به رویارویی نداشت.

حزب توده ایران با همه این گونه سازمان ها تفاوت ریشه ای داشت و با وجود نقاهت حاصل از شکست بالقوه قدرت بزرگی بود که نظر سازمان های اطلاعاتی امپریالیسم را به سوی خود جلب می کرد. آن ها اگر می توانستند این حزب را از درون پوسانده و از جوهر انقلابیش تهی سازند خطر بزرگی را خنثی می کردند.

نقشه این بود که حزب توده ایران را به یک حزب رفرمیست، حزب "واقع بین" بدل کنند. حزبی که در حد "ممکنات" باقی بماند، "منافع مشروع" امپریالیست ها را در کشور ما بپذیرد تا مانند بچه های خوب سر به راه در پی یافتن راه حل های "مناسب" برای اختلافات باشد. تجربه ای که انحصارات انگلیسی در خود انگلستان و در برخی از کشورهای مستعمره داشتند دل گرم کننده بود. اگر حزب توده ایران هم به جای این که جزء تفکیک ناپذیر اردوگاه لنینی زحمتکشان باشد از قماش احزاب وابسته به انترناسیونال سوسیالیست و شعبه ای از حزب کارگر انگلیس می بود خطر رفع می شد.

مامورین اطلاعاتی انگلیس به کار افتادند. مهره مناسب را هم پیدا کردند. خرابکاری سیستماتیک آغاز شد. مهره ای که نظر آنان را تامین می کرد خلیل ملکی تبریزی بود که از آغاز پیوستن به حزب توده ایران گرایش های انحرافی از خود نشان می داد و این مطلب از چشم هیات حاکمه ایران و به طریق اولی شرکت نفت انگلیس دور نمی ماند. خود خلیل ملکی در دادگاه عقیده ای را که عناصر فعال ارتجاع ایران نسبت به او داشتند به شرح زیر بیان کرد:

"روزی تیمسار ورهرام را در تبریز دیدم... طبعا" سخنانم تظاهر به خط مشی حزبی بود. ورهرام قدری با عصبانیت]!![به من گفت: آقای ملکی به من چه می گویی و تظاهر می کنی. من و ما خوب می دانیم که نه شما آن ها را می پسندید نه ان ها شما را قبول دارند... اما آنچه ما نمی فهمیم این است که شما منتظر چه هستید.[2] "

"من و ما" زمینه ای را که در خلیل ملکی وجود داشت خوب تشخیص می دادند. از این رو بود که او ابتدا به لندن دعوت شد و پس از چندی از طرف شرکت نفت انگلیس بود[3]. نتیجه ای که ملکی از این سفرها گرفت این بود که حزب توده ایران باید منافع مشروع انگلستان و شرکت نفت را در ایران بپذیرد و قبول کند که شرکت نفت انگلیس با دستگاه عظیم صنعت نفت در جنوب:

"مجبور است که برای خودش یک حکومت، یک دستگاه وسیع حکومتی به وجود آورد... فعلا" از شرکت نمی توان انتظارداشت که سرنوشت و مسایل نفتی عظیم خود را به دست پاسبانانی که احتیاج به معرفی ندارند واگذار نماید.[4] "

ملکی وجود موسسات پلیسی شرکت نفت را که تابع دولت ایران نبودند می پذیرفت و شرط استقرار حاکمیت ایران را در خوزستان موکول به جلب رضایت بریتانیای کبیر و حفظ "منافع قانونی" شرکت نفت می دانست و می نوشت:

"دولتی می تواند حاکمیت ایران را در خوزستان مستقرسازد که علاوه بر اصلاح طلبی و میهن پرستی]!![مورد سوء ظن بریتانیای کبیر نباشد و بتواند منافع قانونی شرکت را در حدود پیمان ها و قوانین حفظ نماید.[5]"

"در آبادان هر کار مثبتی بوده به دست مامورین شرکت و تمام حیف و میل ها به دست مامورین دولت می باشد.[6]"

"وقتی که دولت ایران نمی خواهد از حاکمیت خود استفاده نموده و ادارات دولتی منظم به وجود آورد و ضمنا" از عواید سرشار نفت صرف نظر می نماید]!![شرکت به عنوان موسسه اقتصادی، خواهی نخواهی خودش برای پیشرفت و استخراج نفت باید این موسسات] منظور ادارت پلیسی شرکت نفت است ـ جوانشیر[را به وجود آورد]!![[7]"

این ها جمله های جداگانه ای است که فقط گوشه هایی از طرز تفکر منظم و پی گیر خلیل ملکی را بیان می کند. این طرز تفکر چنان که می دانیم در نقطه مقابل تفکر انقلابی و عمیقا" سازشکارانه بود. ملکی با این شیوه تفکر، پس از شکست نهضت در آذربایجان و سرتاسر ایران، برشدت فعالیت خرابکارانه خود افزود به این امید که همه حزب را از راه به در کند و زمانی که با مقاومت توده حزبی روبرو شد دست به کار فراکسیونی زد تا شاید بخشی از حزب را با خود ببرد و در صف واحد طبقه کارگر شکاف اندازد.

همزمان با تلاش توطئه گرانه شرکت نفت انگلیس که می خواست هرگونه صدای مخالف را خفه کرده مواضع خود را تحکیم کند، تلاش خرابکارانه گروه ملکی نیز به اوج خود رسید. پائیز ۱۳۲۶ بخش بزرگی از انرژی و وقت حزب صرف مبارزه با آن خرابکاری شد و سرانجام در ۱۴ دی ماه ۱۳۲۶ با تنی چند از یاران صفوف حزب را ترک گفت و ادعا کرد که می خواهد "حزب سوسیالیست توده" به وجود آورد که گویا بهتر از حزب توده ایران

خواهد بود. دستگاه های تبلیغاتی امپریالیستی جنجال بزرگی، بر سر انشعابی که گویا در حزب توده ایران رخ داده، به راه انداختند. ملکی و یارانش از نفت و تاثیر آن در تصمیم شان

کمترین حرفی نمی زدند. اما سرا پای این "انشعاب" بوی نفت می داد.

حزب توده ایران محرکین اصلی و واقعی"انشعاب" را شناخت و افشا کرد. در قرار هیات اجرائیه موقت حزب توده ایران در این باره گفته شده است:

"این انشعاب مربوط به فعالیت مخفی و مرموز امپریالیسم در داخل حزب ما بوده که با کلیه وسایل مستقیم و غیرمستقیم خود ماهرانه عمل کرده است.[8] "

در سرمقاله نامه مردم که به عنوان سند آموزشی حوزه های حزبی تدوین شده گفته می شود:

"امپریالیسم انگلستان در سیاست ایران به هجوم عمومی پرداخته است... چنانچه جریان این به اصطلاح "انشعاب" که مسلما" محرک هرعلت اصلی آن در داخل حزب نبود در نظر گرفته شود مسلما" این موضوع نیز در نظم عمومی تهاجم اخیر امپریالیسم جای مخصوصی برای خود باز می کند... حزب توده ایران ... در مبارزه بر ضد امپریالیسم و ارتجاع با هرگونه اعمال نفوذ امپریالیسم اعم از آمریکا و انگستان آشتی ناپذیر است... امپریالیسم بریتانیا با استفاده از ستون پنجم های آگاه و ناآگاه خویش می خواهد، مهارت خود را در خرابکاری ثابت نماید.[9]"

رادیوی مسکو نیز در خبری که درباره "انشعاب" منتشر کرد رابطه آن را با تلاش های امپریالیسم انگلیس برملا ساخت و گفت:

"این عمل مسلما" تحت تاثیر تحریکات نفاق افکنانه امپریالیسم به وسیله دارودسته خلیل ملکی انجام شده است ... محافل صلاحیت دار معتقدند که خلیل ملکی با انگلیسی ها مربوط است و با اطلاع و رضایت آن ها اقدام کرده و می خواهد نهضت دموکراسی ایران را از هم بپاشد.[10]"

۱ـ پیرنیا، ده سال کوشش در راه حفظ و بسط حقوق ایران در نفت، ۳۱-۱۳۲۱، چاپ تهران، ۱۳۴۰ ص ۷۱[۱]

۲ـ دفاعیات خلیل ملکی در دادگاه نظامی تهران، روزنامه کیهان، ۱۵ اسفند ماه ۱۳۴۴.[۲]

۳ ـ بنا به نوشته خود ملکی: "درمسافرت به انگستان آقای لاکهارت از طرف وزارت اطلاعات مهماندار مهربان و با عطوفت ما بودند و درمسافرت به آبادان نیز آقای لاکهارت به عنوان رئیس اطلاعات شرکت نفت دعوت کننده و میزبان ما بودند."، نام مردم، ۲۳ فروردین ماه ۱۳۲۶.

٤ ـ نامه مردم، شماره ۸۵، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶. [٤]

۵ـ همان جا.[۵]

۶ ـ نامه مردم، شماره ۸۵، ۲۷ اردیبهشت ماه ۱۳۲۶. گروهی از ضدکمونیست های حرفه ای در سال های اخیر ضمن این که با هواداران ملکی روابط بسیار نزدیک دارند و در فعالیت ضدتوده ای و ضدشوروی وسیعا" با آن ها همکاری می نمایند، این جمله ها ملکی را از روزنامه ها بیرون کشیده به حساب حزب ما می گذارند و مدعی اند که گویا حزب توده ایران منافع مشروع انگلیس را می پذیرفت و غیره... برای مثال مراجعه کنید به کارنامه مصدق و حزب توده، چاپ مزدک در خارج از کشور در ایران در سال ۱۳۵۷ زیرنام کارنامه مصدق نگارش پارسا، یمگانی از طرف انتشارات رواق تجدید چاپ شده است.

۷ـ همان جا.[۷]

۸ـ نامه مردم، ۲۴ دی ماه ۱۳۲۶ [۸]

۹ـ نامه مردم، ۲۷ دی ماه ۱۳۲۶ [۹]

۱۰ـ نامه مردم، ۲۸ دی ماه ۱۳۲۶.[۱۰]

۴. تعبیر انگلیسی استیفای حقوق ایران از نفت

الف ـ تشدید تضادها

نخستین عکس العمل شرکت نفت انگلیس در جهت مخالفت جدی با مطالبه حقوق ایران از نفت بی تاثیر نبود ولی اثر موقت داشت. با روی کارآمدن حکیمی و تغییرات متناسب دیگری که از طرف دربار پهلوی در مقامات حساس دولتی و ارتشی داده شد، عمال انگلیسی جای خود را در حکومت کاملا" محکم کردند و چنان که گفتیم پرونده نفت را به طورکلی بایگانی کردند. "انشعاب" در حزب توده ایران هم اگر چه شکست خورد ولی به هر صورت چند ماهی وقت و انرژی حزب را به خود مشغول کرد تا صفوف حزب از نو تحکیم شده برای نبرد برون حزبی آماده شود. عکس العمل تند شرکت نفت و خرابکاری عمال آن در داخل حزب دموکرات قوام السلطنه و سایر سازمان های بورژوایی، سبب شد که این سازمان ها هم برای مدت قابل ملاحظه ای به خود مشغول باشند و با "انشعاب" و "انحلال" و قهر و آشتی سرکنند. نتیجه این که برای مدت کوتاهی پرونده نفت مسکوت ماند. اما این وضع نمی توانست دوام بیاورد.

موضوع نفت جنوب فقط یک ماده قانونی نبود که بتوان آن را بایگانی کرد. مردم ایران حق خود را از امپریالیسم انگلیس می خواستند (ماده واحده فقط جزء کوچکی از خواست مردم را منعکس می کرد) و با وجود این که از شکست نهضت زمان زیادی نمی گذشت احساس می شد که مردم ازنو به پا می خیزند و خود را برای مقابله جدی تر آماده می سازند.

آغاز قوس صعودی نهضت را در پیشرفت کار حزب توده ایران هم می شد دید. این حزب در مدت کوتاهی پس از انشعاب بر تمام عواقب آن پیروز شد، صفوف خود را مستحکم کرد تا جایی که توانست دومین کنگره حزبی را در بهار ۱۳۲۷ برگزار کند.

نظیر چنین وضعی کم و بیش در صفوف سایر نیروها هم احساس می شد. روزنامه های تهران در بهار و تابستان ۱۳۲۷ مساله نفت جنوب را به یکی از دفاع ترین مسایل روز بدل کرده بودند و درباره استیفای حقوق ایران از نفت ـ که شرکت نفت انگلیس قصد بایگانی کردن آن را داشت ـ مطالب فراوان می نوشتند.

اعمال فشار امپریالیسم آمریکا و علاقه هیات حاکمه ایران به افزایش درآمد نفت را هم نباید نادیده گرفت. مسکوت ماندن موضوع نفت جنوب نه مورد تمایل آمریکا بود و نه خواست باطنی هیات حاکمه ایران را تامین می کرد. هر یک از این دو از زاویه معینی خواستار طرح مساله بودند.

۶ اکتبر ۱۹۴۷ (۱۴ مهرماه ۱۳۲۶) دو هفته قبل از آن که موافقت نامه همکاری ایران و شوروی در مجلس رد شود، بین آمریکا و قوام قرارداد نظامی محرمانه ای به امضا رسید که به نام امضا کنندگانش به قرارداد جم ـ آلن معروف است. به موجب این قرارداد ارتش ایران به دست مستشاران نظامی آمریکایی سپرده می شد. این قرارداد با ماهیت آشکار استعماری و تجاوزکارانه همان قراردادی است که در ۱۳۴۳ زمان نخست وزیری حسنعلی منصور با واگذاری مصونیت سیاسی به مستشاران آمریکایی تکمیل گردد و آن موج عظیم اعتراض و نبرد معروف به ۱۵ خرداد را بوجود آورد و تا قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ مناسبات ارتش ایران و آمریکا براساس آن تنظیم می شد.

به دنبال انعقاد این قرارداد اسارت بار نفوذ امپریالیسم آمریکا در ایران بسیار افزایش یافت و ... آمریکایی ها موضوع پیوستن رسمی ایران به اردوگاه امپریالیسم را مطرح ساختند و درست زمانی که می بایست کشور ما علیه استعمار به نبرد برخیزد این اندیشه را به وسعت تبلیغ کردند که گویا تنها با کمک آمریکا می توان زنده ماند. تهران مصور که پیوند نزدیکی با دربار داشت می نوشت:

"از طرفداران سیاست موازنه منفی کم کم کاسته می شود و کسانی که سیاست یک طرفه، قوی، قطعی (!) را به حال ایران مفید می دانند رو به تزاید است ... ایران باید به طور قطع وارد یکی از بلوک های سیاسی دنیا شود.[1]"

"تا وقتی ما جنگ می کردیم (!!) مملکتی زنده بودیم ... از وقتی خانه نشین شدیم آفتاب افتخار ما غروب کرد.[2] "

نظر واقعی تهران مصور روشن است. او بنام دفاع از افتخارات ایران هوادار نوکری آمریکاست. علاوه بر تهران مصور و امثال آن که نظر دربار را منعکس می کردند روزنامه هایی هم که منعکس کننده نظر جناح آمریکایی بورژوازی وابسته ایران بودند ـ و بعدها در جبهه ملی نقش مهمی ایفا کردند از وابستگی ایران به آمریکا صریحا" دفاع می کردند. مثلا" روزنامه آزاد می نوشت:

"در دنیای امروز بی طرفی و سیاست موازنه منفی دیگر معنا و مفهومی ندارد.[3]"

در همین زمان در مجلس شورا قرضه برای خرید تسلیحات از آمریکا به تصویب می رسید و ضمن آن صریحا" از ضرورت پیوستن ایران به بلوک آمریکا سخن می رفت. در همین زمان هم بود که برنامه هفت ساله به مجلس داده شد که یکی از شرایط اجرای آن وابستگی به آمریکا، دریافت وام از آن کشور و طبعا" دادن سهمی از نفت به انحصارات آمریکایی بود.

امپریالیسم انگلستان علی رغم این فشار مقاومت می کرد و خود را تا آن حد قوی می دانست که حتی به حمله متقابل دست بزند. اواخر پاییز ۱۳۲۶ انگلستان قرارداد جدید نظامی ـ سیاسی با عراق منعقد کرد که گفته می شد نخستین قرارداد از سلسله قراردادهایی است که انگلستان می خواهد با کورهای عربی منعقد کند.

سردمداران سیاست انگلیس گمان می کردند که نیازی به عقب نشینی در ایران ندارند. ایدن یکی از رهبران برجسته حزب محافظه کار انگلیس که در سال ۱۳۲۷ به ایران آمد از آبادان دیدن کرد و به این نتیجه رسید که ضرورتی برای تغییر وضع نیست.

ب ـ ضرورت تغییر در مناسبات ایران و انگلیس

تلاش امپریالیسم انگلیس برای حفظ و تحکیم مواضع خویش در ایران و خاورمیانه و عدم توجه به مخالفت مردم با شرکت غارت گر نفت، با تناسب قوای واقعی در عرصه جهان و ایران تطبیق نمی کرد.

در همان سال ۱۳۲۶ به روشنی احساس می شد که امپریالیسم انگلیس نمی تواند رهبری ارتجاع بین المللی را برعهده داشته باشد. این سال، سال بویژه دشواری بود. بسیاری از آرزوهای واهی استعمارگران انگلیس در این سال برباد رفت. وامی که انگلستان از آمریکا گرفته بود به جای پنج سال پیش بینی شده فقط در یکسال مصرف شد، توازن پرداخت های انگلیس به شدت منفی بود. هزینه سیاست خارجی امپریالیستی، آن چنان سنگین بود که اقتصاد ویران انگلیس از عهده آن برنمی آمد. جنبش های رهایی بخش نیز در سرتاسر مستعمرات انگلستان رشد می کرد. انگلستان مجبور شده بود در هندوستان، برمه و سیلان، در برابر این جنبش ها عقب بنشیند و مجبور شده بود "تعهدات" بین المللی خود را محدودتر سازد. زمستان سال ۱۳۲۵ انگلستان جای خود را در یونان به آمریکا داد و در سال ۱۳۲۷ مجبور شد طبق نقشه مارشال امتیازات مهمی به آمریکا واگذار کند و اجازه دهد که در خاک انگلستان پایگاه های هوایی آمریکایی ساخته شود.

در داخل ایران هم انگلستان با مقاومت روبه رو بود. هم از طرف توده مردم و هم از طرف بخش قابل ملاحظه هیات حاکمه.

هیات حاکمه ایران با احساس ضعف استعمارانگلیس بیشتر به سوی امپریالیسم تازه نفس آمریکا کشیده می شد. به ویژه در آن جناح از دربار که قبل از سوم شهریور زیر دامن هیتلر خزیده بودند، کشش به سوی آمریکا بسیار شدید بود. به علاوه پیشنهادهایی که امپریالیسم آمریکا در جهت نظامی گری و "مدرنیزاسیون" کشور (نواستعمار) می داد نظر بسیاری از محافل بالا را جلب می کرد و وسیله مناسبی برای مقابله با انقلاب از پایین تلقی می شد.

مقاومت در میان مردم ایران نیز بسیار شدید بود. اشکال نوینی از مبارزه پدید می آمد و مسایل نوینی مطرح می شد که سابقه نداشت. از جمله پیدایش حس همدردی با مردم فلسطین و مقابله با دولت صهیونیستی اسرائیل اهمیت فزاینده ای داشت. عده ای از روحانیون، ازجمله آیت الله کاشانی جنبش همدردی با فلسطین را سازمان داده و رهبری می کردند. همین سازمان ها، در سال های بعد نقش معینی در جنبش ملی شدن نفت ایفا نمودند.

بغرنجی اوضاع سیاسی و تشدید تضادها سبب شد که کابینه حکیمی بیش از چند ماه دوام نیاورد. این کابینه در اسفند ماه ۲۶ ترمیم شد و در آخر خرداد ۲۷ سقوط کرد و جای خود را به عبدالحسین هژیر داد. مسئله نفت و استیفای حقوق ایران از نفت جنوب الزاما" مطرح شد. هیچ کس نمی توانست ضرورت تغییر در مناسبات ایران و شرکت نفت انگلیس را انکار کند.

پ ـ غیرقانونی کردن حزب توده ایران

امپریالیسم انگلیس با احساس ضرورت تغییر به فکر افتاد که ابتکار را به دست خود بگیرد تا آن را در حد دلخواه خویش کنترل کند. بازی بسیار بغرنجی توام با تضادها، پیشرفت ها و عقب نشینی ها آغاز شد. می بایست چنان شیوه ای اتخاذ شود که لااقل پر نفوذترین محافل حاکمه را قانع کند. به عبارت دیگر می بایست به جای توجه به مسئله واحد نفت جنوب، مجموعه مسایل به هم پیوسته ای مطرح و حل شود تا بتوان یکی را به حساب دیگری معامله کرد. این طرح به صورت کلی زیر تدوین شد:

۱. دیکتاتوری دربار تحکیم گردد و هر نوع آزادی سرکوب شود تا بدین وسیله:

اولا"، محافل قدرت طلب درباری قانع شده با انگلستان همکاری نزدیک تری داشته باشند،

ثانیا"، قدرت مقاومت و مقابله از توده مردم سلب شود.

۲. در قرارداد ۱۹۳۳ تغییرات جزئی وارد آید که بر درآمد ایران شندرغازی بیفزاید و در ضمن پایه قرارداد را تحکیم کند.

اجرای این طرح به عهده عبدالحسین هژیر گذاشته شد که مورد اعتماد دو جانبه دربار و سفارت انگلیس بود. او ابتدا به عنوان وزیر مشاور در اسفند ۱۳۲۶ وارد کابینه شد و سه ماهه بهار ۱۳۲۷ را تدارک دید و سپس به مقام نخست وزیری گمارده شد تا نقشه را مستقیما" اجرا کند.

از همان فروردین ۲۷ خبرهای مربوط به احتمال حمله به آزادی خواهان و در صف نخست حزب توده ایران در رادیوها و مطبوعات منتشر می شد خبرگزاری های آمریکایی و انگلیسی این خبرها را با لحن تاییدی منتشر می کردند و می گفتند:

" لندن، آسوشیتدپرس: در سه شهر مازندران حکومت نظامی برقرار گردیده و قریب سه هزار نفر توقیف شده اند که با حزب توده ایران ارتباط داشته اند.

یکی از سخنگویان ارتش خاطرنشان ساخته است که علاوه بر توقیف شدگان هر کس از این پس امنیت کشور را متزلزل کند توقیف خواهد شد. و حکومت نظامی هرجا که لازم باشد برقرار خواهد شد.

محافل دولتی تایید می کنند که در نظر است اقدامات شدیدی بر ضد کمونیست ها در سرتاسر کشور به عمل آید. یکی از منابع نزدیک به دولت به خبرنگار آسوشیتدپرس گفت که تقریبا" ۹۰۰ تن از اشخاص مظنون منجمله چند تن استاد دانشگاه و عده زیادی از کارمندان دولت برای توقیف نام نویسی شده اند.[4] "

محافل وسیع اجتماعی احساس می کردند که حمله به حزب توده ایران مقدمه هجوم به همه آزادی هاست. یکی از رونامه ها می نوشت:

"همه می دانند که اگر امروز شمشیری برای زدن گردن فلان افراطی بالا می رود برای این است که دست جلاد ورزیده شود و فردا وقتی نوبت گردن زدن اصلاح طلبان معتدل و باقی طرفداران خرده بورژوازی رسید بهتر و زودتر بتواند کار خود را انجام دهد.[5] "

وحشت از دیکتاتوری دربار قشرهای وسیعی را فرا می گرفت. به علاوه در درون هیات حاکمه نیز یکپارچگی وجود نداشت. تضادهای شدید آمریکا و انگلستان، تضادهای جناح های

مختلف طبقات حاکم و حتی تضادهای فردی شخصیت های سیاسی دست به دست هم می داد و چنان محیطی ایجاد می کرد که مساعد برای استقرار دیکتاتوری یک جناح علیه جناح دیگر نبود.

اواخر فروردین ماه ۱۳۲۷ مطبوعات تهران از گروه های سیاسی بسیار متفاوت برای نخستین بار پس از شکست سال ۲۵ دور هم جمع شدند تا مشترکا" علیه دیکتاتوری مبارزه کنند. نخستین جلسه ۲۹ فروردین ماه تشکیل شد و از آن پس جلسات دیگری تشکیل یافت. جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری که به این ترتیب به وجود آمد طیف بسیار وسیعی از مخالفان دربار را در برمی گرفت. برخی از مطبوعات هوادار آمریکا که با انگلستان در تضاد بودند و حتی برخی از مطبوعات وابسته به فئودال های هوادار انگلیس که از تشدید دیکتاتوری شاه و بازگشت به دوره سیاه رضاخانی وحشت داشتند در این جبهه شرکت می کردند و لذا جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری اتحادی کاملا" موقت و محدود بود. اما همین اتحاد بسیار اهمیت داشت. جلو اجرای نقشه شرکت نفت انگلیس و مقامات قدرت طلب درباری را موقتا" سد می کرد.

امکان همکاری قشرهای وسیع مبارزین سیاسی را با حزب توده ایران نشان می داد و ثابت می کرد که با وجود ضربات سنگینی که به حزب توده ایران وارد آمده این حزب صفوف خود را چنان به سرعت سازمان داده که در این لحظه نیروی بسیارموثر سیاسی است و بدون شرکت آن نمی توان کار بزرگی از پیش برد.

مقابله مردم، تشکیل جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری که لبه تیز آن علیه دربار متوجه بود، به اضافه تضادهای شدید آمریکا و انگلیس موقتا" نقشه استقرار دیکتاتوری را به عقب انداخت ولی منتفی نکرد. برای اجرای پرقدرت تر و بی تزلزل تر این نقشه محافل درباری خود عبدالحسین هژیر را به نخست وزیری برگماشتند. او سفر "غیررسمی" شاه را به انگلستان تدارک دید. این سفر تابستان ۱۳۲۷ انجام پذیرفت و در جریان آن قرار و مدار کامل گذاشته شد که دو رکن اصلی آن عبارت بود از:

استقرار دیکتاتوری، تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳.

هژیر هر دوجانب نقشه را با هم پیش می برد. او هشتم مهرماه ۱۳۲۷ مذاکرات پنهانی با شرکت نفت را آغاز کرد و هم زمان با آن هجوم به حزب توده ایران را تشدید کرد.

درباره این مذاکرات بعدها اطلاعات بیشتری منتشر شد و نشان داد که هژیر تنها در چارچوب قرارداد ۱۹۳۳ و اجرای هر چه دقیق تر آن و افزایش نسبی درآمد ایران مذاکره می کرده است. چیزی که خواست دربار بود و می توانست به طور کلی مورد توافق شرکت نفت قرار گیرد.

در مورد سرکوب حزب توده ایران، هر دو نیروی امپریالیستی انگلوآمریکن با وجود تضاد شدید در سایر عرصه ها توافق کامل داشتند و آن را به حق نخستین گام برای سرکوب مجموع جنبش ضد امپریالیستی مردم ایران می دانستند. از اینجا بود که کار هجوم به حزب توده ایران با سرعت بیشتری جلو می رفت.

در مدت کم تر از یک ماه روزنامه مردم توقیف شد، عده زیادی از دانشگاهیان و فرهنگیان روشنفکر و مبارز تبعید شدند، نقشه ترور رهبران حزبی کشیده شد و سازمان های تروریست پنهانی با شرکت گروهبانان درباری و اوباش به رهبری مستشاران آمریکایی پدید آمد، دانشجویان تحت فشارقرار گرفتند که در محیط دانشگاه در امور سیاسی دخالت نکنند و در این باره التزام بدهند. سرانجام در آبان ماه افشا شد که هژیر لایحه غیرقانونی کردن حزب توده ایران را تدوین کرده است. روزنامه زندگی نوشت:

"در کریدورهای مجلس مطالبی از طرف بعضی وزرای کابینه آقای هژیر و چندتن از نمایندگان مخصوص و شناخته شده عنوان شد که موجب حیرت و تعجب گردید. به قراری که می گویند دولت آقای هژیر در نظر دارد دو لایحه قانونی با قید دو فوریت به مجلس تقدیم کند: یکی قانون تحدید مطبوعات به چهار روزنامه در تهران و یک روزنامه در شهرستان. دوم لایحه غیرقانونی شمردن حزب توده ایران و اجازه گرفتن دولت برای بستن این حزب و تعقیب کلیه عناصر موثر آن.[6] "

ت ـ مرحله نهایی اجرای توطئه

هژیر نمی توانست نقشه انگلیسی ـ درباری را تا پایان پیش برد. او دشمنان سیاسی و شخصی فراوانی داشت. صداقت او در خدمت به دربار پهلوی و تسلیمش در برابر بانوان (اشرف خواهی شاه) فاسد درباری به حد گستاخی و وقاحت می رسید. نیروهای مترقی جامعه و جناح هایی از هیات حاکمه در برابر او صف بسته بودند. محافل روحانی نیز زیر رهبری آیت الله کاشانی به طور آشکار و قاطع با هژیر دشمنی می کردند. به این دلیل بود که اجرای نهایی عملیات به عهده ساعد گذاشته شد که لااقل در محافل حاکمه زمینه نفوذ گسترده تری داشت.

ساعد اجرای عملیات را با دقت و سرعت آغاز کرد. او سرکوب جنبش دموکراتیک و تحکیم دیکتاتوری دربار را جلو انداخت تا زمینه برای مذاکرات نفت و تجدید نظر در قرارداد، موافق تعبیر شرکت نفت از استیفای حقوق ایران، فراهم آید. "حسن" این کار در این بود که مرحله اول یعنی سرکوب نیروهای دموکراتیک را می شد با توافق امپریالیسم آمریکا پیش برد. طبیعی است که نظر آمریکا و انگلیس حتی در مورد چگونگی رژیم دیکتاتوری که باید روی کارآید یکی نبود. امپریالیست های آمریکایی می کوشیدند که دربار را به سوی خود جلب کنند و دیکتاتوری موافق میل خویش بر سر کار آورند اما اختلاف بر سر این مساله مانع از وحدت نظر امپریالیست ها در مبارزه با مردم ایران و قبل از همه حزب توده ایران نبود.

امپریالیست ها با این دستاویز، که گویا شوروی می خواهد در ایران "انقلاب" کند، هرنوع جنایت علیه حزب توده ایران و جنبش های ملی و آزادی خواهانه در میهن ما را قانونی می شمردند و مستشاران آمریکایی در ارتش و ژاندارمری و مشاورین پنهانی آمریکا در دربار، از هیچ نوع جنایتی علیه حزب توده ایران روگردان نبودند.

کابینه هژیر سقوط کرد. اما نقشه غیرقانونی کردن حزب توده ایران از دستور خارج نشد. نمایندگان وابسته به دربار و امپریالیسم آن را به شدت دنبال کردند. محمدعلی دهقان، یکی از فاسدترین چهره های سیاسی دهه ۲۰، که از طرف دربار وکیل مجلس بود، با کابینه ساعد از این نظر مخالفت کرد که چرا غیرقانونی کردن و بستن حزب توده ایران را در برنامه خود قرار نداده است! او طی سخنرانی خود در مجلس (۱۷ آذرماه ۱۳۲۷)، پس از دشنام های بسیار زشت به حزب توده ایران، پیشنهاد کرد که این حزب "بسته شود" و فعالیت آن "موقوف" گردد. او این مسئله را با مجموع سیاست کشور مربوط کرد و گفت که بی طرفی معنی ندارد و ایران باید رسما" و علنا" به بلوک غرب بپیوندد.

به این ترتیب نقشه درباری ـ آمریکایی ـ انگلیسی غیرقانونی کردن و یا بستن حزب توده ایران، به طور رسمی افشا شد و به مجلس شورا آمد. همزمان با آن، فشار به اعضای حزب توده ایران از حد گذشت. در کارخانه ها، مدارس، دانشگاه ها و وزارت خانه ها اعضای حزب را از کار اخراج و تبعید می کردند. در همه شهرها هجوم به اعضا و هواداران حزب، که فعالیت آن ها الزاما" نیمه علنی بود ـ به امر عادی بدل شده بود و هر چند روز سروکله یک مسئول حزبی را می شکستند. اسناد و مدارکی که در اختیار حزب بود، نشان می داد که همه این توطئه ها از یک مرکز: دربار، ارتش، و پشتیبانان آمریکایی ـ انگلیسی آن ها، رهبری می شود. ۲۱ آذرماه ۱۳۲۷، دبیرکل کمیته مرکزی حزب، بسیاری از این اسناد را در یک مصاحبه مطبوعاتی رو کرد و نشان داد که از وزارت جنگ و ستاد ارتش، طی نامه های محرمانه ای به وزارت خانه ها و کارخانه ها و غیره، دستور اخراج و تبعید توده ای ها صادر می شود.

در آغاز زمستان، محیط سیاسی کشور بغرنج تر و تضادها شدیدتر شد. احساس می شد که لحظه قطعی فرا می رسد. در نیمه آذر ۱۳۲۷، جرج آلن معاون وزارت خارجه آمریکا به ایران آمد و به طوری که روزنامه ها نوشتند، "برخلاف آداب و رسوم بین المللی" مستقیما و محرمانه با شاه مخلوع ملاقات کرد. این ملاقات دو نفری بود. در آن حتی وزرا شرکت داده نشدند.

بنا به نوشته روزنامه ها ـ از جمله روزنامه آتش ـ مسایل مورد بحث عبارت بود از "استقلال" ایران و "دموکراسی" ! به عبارت دیگر، هم سیاست داخلی و هم سیاست خارجی ایران مطرح شده بود. اگر سیاست عمومی امپریالیسم آمریکا و به ویژه هیستری شدید ضد کمونیستی و ضدشوروی آن را در آن سال ها در نظر بگیریم، می توانیم تصمیماتی را که در این جلسه محرمانه گرفته شده است، حدس بزنیم.

در آغاز دی ماه، تقریبا" آشکار بود که تصمیم دایر به غیرقانونی کردن حزب توده ایران و هجوم عمومی به دموکراسی در ایران قطعی شده و به اصطلاح شمارش معکوس آغاز شده است. عمال ارتجاع و امپریالیسم به این فکر بودند که حادثه ای بسازند و آن را به حساب حزب توده ایران بگذارند. ۲۸ آذرماه، در جلو دانشگاه انفجارهایی رخ داد که براثر آن عده ای کشته شدند. این حادثه عجیب، توضیح ناپذیر بود. ستاد ارتش اعلامیه ای صادر کرد و ماجرا را این طور توضیح داد که گلوله ها از اسلحه ضد هوایی شلیک شده و قرار بود در آسمان منفجر شود، ولی " به دلایل نامعلوم" در ارتفاع لازم منفجر نشده و به سطح زمین نزدیک شده است! (مردم ۶ دی ماه ۱۳۲۷) اما این " توضیح " ستاد ارتش کسی را قانع نکرد. گفته می شد که حوادثی در پس پرده می گذرد. روزنامه وظیفه، مورخ ۵ دی ماه ۱۳۲۷ ، نوشت:

"تصمیم این بود که اغتشاش و تیراندازی و اخلال امنیت را به حزب توده منتسب ساخته و افکار را علیه آن برانگیزند... عده ای از نمایندگان مطبوعات را ترور کنند و لایحه غیرقانونی بودن حزب توده ایران را به قید دو فوریت به مجلس تقدیم نمایند."

روزنامه کیهان (۱۵ دی ماه ۱۳۲۷) به استناد رادیوی مسکو نوشت:

"گلوله باران هایی که در تهران، در ۲۸ آذرماه ۱۳۲۷، به وقوع پیوست، یک خیانت بزرگ بود... این جریانات برای خفه کردن مردم، از بین آزادی خواهان و تشکیل حکومت نظامی است."

این نقشه آن روز اجرا نشد، زیرا حادثه انفجار در دانشگاه خیلی ناشیانه بود. دشوار بود مردم باور کنند که حزب توده ایران توپ ضد هوایی و اسلحه و مهمات سنگین در اختیار دارد. احتمالا" حوادث دیگری هم پشت پرده می گذشت. از جمله این که هنوز دعوای آمریکا و انگلیس حتی در این مورد به پایان نرسیده بود. شاه همچنان به ملاقات های محرمانه ادامه می داد. به نوشته روزنامه ها:

"چند روز قبل در مبارک آباد بین اعلیحضرت همایونی و آقای تقی زاده و میس لمیتون ملاقات محرمانه ای دست داد. گویا نقشه زمامداری تقی زاده در میان است.[7] "

میس آ.ن. لمیتون، جاسوس سرشناس انگلیس و وابسته فرهنگی سفارت انگلیس درتهران بود، که سیاست ویژه استعمارانگلیس را در ایران رهبری می کرد. احتمالا" دراین ملاقات محرمانه، فقط زمامداری تقی زاده مطرح نبود، بلکه تقویت مواضع دربار، تغییرقانون اساسی، مساله نفت و تشدید ترور در داخل کشور نیز مطرح بوده است.

در این روزها محیط سیاسی کشور به شدت علیه استعمار و به ویژه علیه شرکت نفت انگلیس برانگیخته شده بود. حزب توده ایران متشکل ترین نیروی دموکراتیک و ضد استعماری بود، که به رغم توطئه گری های دربار و امپریالیست ها، به روشن گری و سازماندهی انقلابی می پرداخت و عمال امپریالیسم و ارتجاع را افشا می کرد. مطالب روزنامه مردم، در آن روزها، به طور عمده به نبرد ضدامپریالیستی و ضد درباری اختصاص داشت.

در آغاز بهمن ماه، هیجان افکار عمومی به اوج رسید. پنجم بهمن ماه، دولت ساعد در مورد مذاکرات پشت پرده نفت استیضاح شد و مذاکرات مجلس به وسعت در میان مردم انعکاس یافت. حزب توده ایران، در همکاری با حزب ایران،

نخستین تظاهرات گسترده ضد شرکت سابق نفت را سازمان داد. راه پیمایی بزرگی جلو دانشگاه تهران آغاز شد و به میدان بهارستان خاتمه یافت. شعارهای این راه پیمایی بزرگ، قاطع و روشن علیه امپریالیسم انگلیس و آمریکا بود. حزب توده ایران نه تنها امپریالیسم انگلیس را، که می خواست جای خود را تحکیم کند، افشا می کرد، بلکه خطر امپریالیسم تازه نفس آمریکا را هم متذکر می شد. این راه پیمایی، که از هر نظر در زندگی سیاسی کشور بی سابقه بود، خبر از گسترش عظیم نفوذ و قدرت حزب توده ایران و تاثیر شعارهای ضد امپرپالیستی آن می داد.

زیر فشار افکارعمومی، روز نهم بهمن ماه، تقی زاده، عاقد قرارداد ۱۹۳۳، در پشت تریبون مجلس اعتراف کرد که این قرارداد در شرایط غیرعادی و ترور به ایران تحمیل شده است. تقی زاده خود را مامور مسلوب الاختیاری نامید که طبق دستور رضا شاه مجبور به امضای قرارداد شده است. او گفت که حوادثی در پشت پرده گذشته و خود رضا شاه هم، که گویا راضی به تمدید مدت قرارداد شرکت سابق نفت نبوده، در آخرین لحظه به دلایلی نظر خود را تغییر داده است.

این اعتراف نشان می دهد که آن روز چه محیط سیاسی ای در کشور ما حاکم بود. ضد امپریالیستی و ضد دربار پهلوی چگونه اوج می گرفت.

۱۱ بهمن ماه ۱۳۲۷، امتیاز بانک شاهنشاهی (بانک استعماری انگلیس در ایران) پایان یافت. ولی دربار و دولت به فکر تمدید مدت آن بودند و حزب توده ایران طرد استعمار انگلیس را از همه عرصه ها طلب می کرد. همه سرمقاله های "مردم" در این روزها، ضد امپریالیسم و ضد دیکتاتوری دربار پهلوی بود.

۱۴ بهمن ماه ۱۳۲۷، محمدعلی دهقان، نماینده درباری معلوم الحال مجلس، سوالی از دولت به رئیس مجلس داد و با تهدید به استیضاح، پرسید:

"طبق قوانین و مقرراتی که به قوت خود باقی است (!) اشاعه مرام کمونیسم ممنوع شده و مرتکبین مجرم و قابل تعقیب کیفری هستند. به چه مناسبت از تبلیغ این مرام جلوگیری نمی شود و احزابی نشریه های مخصوص... می دهند و مورد تعقیب قرار نمی گیرند؟[8] "

۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷، روز جمعه، حزب توده ایران برای تحلیل از شهدا، میتینگی در این بابویه برسر مزار "ارانی" ترتیب داد. همه مبارزان توده ای و هواداران حزب و بسیاری از عناصر دموکرات در آن جا جمع بودند. هنگام بازگشت به شهر، خبر رسید که به شاه تیراندازی شده و پلیس و ارتش، به بهانه آن، به کلوب مرکزی حزب و همه سازمان های حزبی و اتحادیه ها هجوم آورده است.

۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷، روزنامه های تهران خبر "تیراندازی" به شاه را منتشر کرده با تیترهای درشت نوشتند:

"هویت مرتکب کاملا" معلوم و انتساب به حزب توده مسجل است![9] "

روزنامه کیهان، به نقل از مقامات دولتی افزود که در جیب او "نامه هایی از طرف حزب توده و روزنامه مردم" ، "مقداری فرمول شیمیایی" و در زیر جورابش "یک دشنه زهرآلود" یافته اند!

همان شب ۱۵ بهمن، بلافاصله پس از "تیراندازی" به شاه، دولت طی اعلامیه ای حکومت نظامی برقرار نمود و "فعالیت احزاب و اجتماعات را مطلقا" ممنوع" اعلام و انتشار مطبوعات را منع کرد.

۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷، جلسه مجلس شورا تشکیل شد. دکتر منوچهر اقبال، وزیر کشور، دفترچه ای را، که آن را دفتر یادداشت و خاطرات ضارب (ناصرفخرآرایی) می نامید، از پشت تریبون مجلس خواند و ادعا کرد که فخرآرایی منتسب به حزب توده ایران است. محمدعلی دهقان و صفوی حزب توده ایران را خائن نامیدند. (سردار فاخر حکمت رئیس مجلس گفت: "این حرف ها مربوط به مجلس نیست. مطالبی است که سوء قصد کننده در دفتر خاطرات خود نوشته است").

سرانجام دکتر اقبال متن اعلامیه دولت درباره حکومت نظامی و تصمیم فوق العاده شب ۱۵ بهمن هیئت وزیران راجع به انحلال حزب توده ایران را قرائت کرد. او از جمله گفت:

"از چند سال پیش در داخل کشور عناصر مفسده جویی به نام حزب توده ایران دورهم جمع شده و یک عده مردمان ساده لوح را با کلمات فریبنده اغفال و هر روز ایجاد اغتشاش، هرج و مرج نموده و در صدد واژگون کردن بنیان و اساس کشور بودند. اینک صرف نظر از ترویج مرام اشتراکی... زمینه انقلاب در کشور را فراهم می سازند. بنابراین... حزب مزبور را منافی استقلال (!) کشور تشخیص و دستور می دهد سازمان حزب مزبور در تمام کشور منحل و افراد خائنی که مدارک لازم علیه آن ها موجود است طبق مقررات قوانین مربوطه تحت تعقیب قرار گرفته و مجازات شوند.[10] "

درهمان روزهای ۱۵ و ۱۶ بهمن، پلیس و ارتش تنی چند از محافل مذهبی از جمله آیت الله کاشانی و داماد وی فقیهی شیرازی را دستگیر و تبعید کردند و تعداد کثیری از رهبران و فعالین حزب توده ایران را دستگیر و به زندان انداختند.

اجامر و اوباش و پلیس و مامورین رکن ۲، سازمان های حزب را درهم کوبیدند و تابلوهای کلوب ها را هرجا باقی مانده بود، پایین کشیدند. ضرب و شتم و دستگیری و تبعید و شکنجه اعضا و هواداران حزب در سراسر کشور" قانونی" شد.

۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۷، دولت لایحه قانونی " تحدید مطبوعات و مجازات مرتکبین جرایم مطبوعاتی" را به مجلس تقدیم کرد، که به موجب آن ، هر روزنامه یا نشریه ای " نسبت به پادشاه مملکت و خانواده سلطنتی و شعایر مقدس ملی!" توهین کند، از طرف شهربانی توقیف و مدیرمسئول و نویسنده بازداشت می شود – حکومت نظامی (سرلشکر خسروانی فرماندار نظامی تهران بود) علاوه بر اعضا و فعالین حزب، تعداد کثیری از روزنامه نگاران و رجال سیاسی غیرتوده ای را نیز دستگیر و بازداشت کرد.

امپریالیست های امریکایی و انگلیسی اقدامات آزادی کش دولت ایران را با هلهله تایید کردند. دولت آمریکا از طریق وزرات خارجه آن کشور اعلام کرد که از "تمامیت ارضی و

استقلال ایران ... دفاع" خواهد کرد! و ممکن است از پیمان آتلانتیک برای دفاع از ایران! استفاده شود. "بوین" وزیر خارجه انگلیس نیز اهمیت "جدی" ایران را برای منافع انگلیس تاکید کرد.

هفتم اسفند ماه ۱۳۲۷، شاه روی دیگر مدال را نشان داد و در ملاقاتی با عده ای از نمایندگان سرسپرده مجلس، درباره لزوم تشکیل فوری مجلس موسسان و "اصلاح" قانون اساسی صحبت کرد و دستور داد دولت اعلامیه تشکیل مجلس موسسان را صادر کند.

بلافاصله مجلس موسسان تشکیل شد. قانون اساسی را تغییر داد و بر اختیارات شاه افزود.

ث - لایحه الحاقی

دو روز پس از ۱۵ بهمن و "غیرقانونی" شدن حزب توده ایران مذاکرات پنهانی نفت آغاز شد. از جانب دولت ایران گلشاییان (وزیر دارایی) و از طرف شرکت نفت گس ریاست هیات های نمایندگی دوطرف را به عهده داشتند. از آنجا که تصمیم گرفته شده بود هر طور شده مساله نفت پایان یابد این دوره از مذاکرات را مذاکرات نهایی نامیدند.

مذاکرات نهایی سه ماه طول کشید. در این مدت دشواری هایی در مذاکرات پدید آمد ولی طول مذاکرات ارتباطی با آن نداشت. با پایان دوره مجلس مربوط بود. مهلت قانونی مجلس پانزدهم، ۶ مرداد ماه ۱۳۲۸ به پایان می رسید. حساب انگلیسی ها این بود که نتیجه مذاکرات را به صورت لایحه قانونی در آخرین روزهای دوره پانزدهم به مجلس بدهند که فرصت بررسی نباشد و با فوریت به تصویب رسد. این لایحه قانونی که به نام "لایحه الحاقی گس – گلشاییان" معروف است ۱۸ تیرماه ۱۳۲۸ به مجلس تقدیم شد.

از آنجا که ما در این کتاب مسایل فنی نفت و مواد قراردادهای نفتی ومذاکرات مربوط به آن ها را بررسی نکرده ایم لایحه الحاقی را هم بررسی نمی کنیم. تنها برای نشان دادن تعبیری که شرکت سابق نفت و عمال آن در ایران از "استیفای حقوق ایران" می کردند به چند نکته اشاره می کنیم:

۱. لایحه الحاقی از آن رو الحاقی نامیده می شد که تکمله ای برقرارداد ۱۹۳۳ به حساب می آمد. مجلس ایران با تصویب این لایحه عملا" قرارداد ۱۹۳۳ را هم که در دوران رضاشاهی به زور منعقد شده بود تصویب می کرد و به آن قوت قانونی می داد.

۲. لایحه الحاقی در هیچ کدام از جوانب استعماری قرارداد ۱۹۳۳ تغییری وارد نمی کرد. برعکس همه آن ها را تثبیت و تحکیم می کرد.

۳. لایحه الحاقی تنها از نظر مالی و میزان حق الامتیاز تغییراتی ظاهرا" به سود ایران می داد و حق الامتیاز ایران را از تنی چهارشلینگ به شش شلینگ می رسانید. اما از آنجا که درآمد ایران به لیره انگلیس پرداخت می شد و ارزش لیره از همان وقت به سرعت در حال کاهش بود عملا" درآمد ایران از هر بشکه نفت سال به سال پایین تر می آمد.

٤. لایحه الحاقی حتی نسبت به امتیازنامه دارسی که یادگار استبداد قاجار و هجوم استعماراست گامی به عقب بود.

- تهران مصور، ۷ فروردین ماه ۱۳۲۷ [1]

- تهران مصور، ۱۴ فروردین ماه ۱۳۲۷. [2]

- آزاد ۲۹ بهمن ماه ۱۳۲۶ [3]

- نامه مردم، ۲۴ فروردین ماه ۱۳۲۷ [4]

- ارگان حزب دموکرات، نقل از نامه مردم، ۲۹ فروردین ماه ۱۳۲۷ [5]

- نامه مردم، ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۷ [6]

- کسری، ۱۲ دی ماه ۱۳۲۷ [7]

- روزنامه کیهان، ۱۴ بهمن ماه ۱۳۲۷ [8]

- روزنامه کیهان، ۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷ [9]

- روزنامه کیهان، ۱۶ بهمن ماه ۱۳۲۷ [10]

فصل دوم

از لایحه الحاقی تا تصویب اصل ملی شدن نفت

نیروهای مقاومت

کودتای ۱۵ بهمن دربار ـ انگلستان با موفقیت بزرگی روبه رو نشد. دیکتاتوری پس از ۱۵ بهمن با وجود خشونتی که نشان می داد اعتماد به نفس و استواری لازم را نداشت. احساس می شد که تضادهای حل نشده فراوانی حتی در بالاترین سطوح هیات حاکمه وجود دارد که مانع از تحکیم پایه های دیکتاتوری است. به علاوه، توده مردم به ادعاهای توطئه گران باور نداشتند و خیانتی را که پشت پرده علیه منافع ملی ایران در حال انجام بود احساس می کردند. چندین نیروی مقاومت به وجود می آمد و گسترش می یافت.

قاطع ترین و پی گیرترین نیروی مقاومت حزب توده ایران بود. این حزب با وجودی که مورد شدیدترین یورش ها قرارگرفت به سنگر قاطع مقاومت در برابر رژیم دیکتاتوری بدل شد. ارتجاع حاکم امیدوار بود که بر اثر این حملات حزب توده ایران را از میدان سیاست خارج کند. به دستور رسمی مقامات دولتی تعداد زیادی از رهبران و فعالین آن دستگیر و یا تبعید شدند. حزب توده ایران غیرقانونی اعلام گردید و عضویت در آن جرم شناخته شد. مطبوعات حزبی به طورکامل تعطیل شدند. سازمان های کارگری و همه سازمان های توده ای منحل شده فعالین آن ها نیز تحت پیگرد قرار گرفتند. امید ارتجاع این بود که بر اثر این فشارها فعالیت حزب توده ایران برای همیشه متوقف می شود و یا این که حزب به یک گروه بسیار کوچک غیرفعال بدل می گردد.

اما همه این حساب ها غلط از آب درآمد. حزب توده ایران که از مدتی قبل آمادگی روحی و تا حدودی فنی برای آغاز کار مخفی داشت بلافاصله پس از ۱۵ بهمن سازماندهی مخفی خود را آغاز کرد و با موفقیت پیش برد. نخستین اعلامیه های حزبی بهار ۱۳۲۸ انتشار یافت و از دهم مهرماه ۱۳۲۸ انتشار منظم روزنامه مردم آغاز شد که تا مدت ها پس از ۲۸ مرداد ادامه یافت و هرگز نظم آن به هم نخورد.

گروهی از رهبران حزبی هم که دستگیر شده بودند در دادگاه هایی که برای محاکمه آنان تشکیل شده بود (۱۸ اسفندماه ۱۳۲۷ اول اردیبهشت ماه ۱۳۲۸) از حزب و جنبش با صراحت دفاع کردند و دیکتاتوری پس از توطئه۱۵بهمن را به عنوان رژیمی ضدملی که با شرکت نفت انگلیس مربوط است افشا کردند.

در این دادگاه رهبری حزب تصمیم گرفت که یک دفاعیه جمعی تدوین کند که هر یک از رهبران حزب بخشی از آن را در دادگاه قرائت کند. در این "دفاعیه جمعی" جای بسیار بزرگی به نفوذ استعمار انگلیس در ایران داده شده و جنایات استعمارگران انگلیس از نخستین روز تماس با ایران تا لحظه حاضر مورد بررسی قرار می گیرد. در این دفاعیه تاریخچه ننگین شرکت نفت انگلیس نیز از زمان واگذاری امتیاز رویتر تا توطئه ۱۵ بهمن به تفصیل بررسی می شود. رهبران حزب توضیح می دهند که چه گونه استعمار انگلیس سلطه ننگین پهلوی را روی کارآورد، چگونه به دست رضاخان و سیدحسن تقی زاده قرارداد دارسی را در ۱۹۳۳ تجدید کرد، چگونه شرکت نفت انگلیس و ایران منابع ثروت کشور ما را غارت کرده و می کند و چگونه هم اکنون تجدید نظر در قرارداد ۱۹۳۳ را تدارک می بیند.

رفیق کیانوری ـ که بحث از این مطالب در دادگاه به عهده ایشان بود از جمله می گوید:

" در دوره بیست ساله چون وقت بیشتر بود با دقت و مراقبت بیشتر این عملیات انجام می شد و حالا چون عجله در کار است با کمک علنی امپریالیست ها و بدون ملاحظه عملی می شود.

آن روز برای جلوگیری از فاش شدن آن نقشه های خائنان آزادی خواهان را در مستراح زندان خفه می کردند. امروز هم برای جلوگیری از فعالیت آزادی خواهان که بزرگ ترین مانع عملیات هیات حاکمه است آن ها را به زور سرنیزه هایی که تاکنون فقط با خون ملت رنگین شده است به زندان می افکنند و دهان آن ها را می بندند و قلم آن ها را می شکنند. آن روز خیانت تجدید قرارداد نفت جنوب را ماهرانه و با حقه بازی انجام می دادند و با جشن و چراغانی از چشم مردم می پوشانیدند. امروز که سیل اعتراضات مردم خیانت ها را فاش می کند دستگاه حاکمه ما برای اجرای دستورات اربابان امپریالیست اقدامات مفتضحانه ای می نماید و چون مانند دوره سابق امکان این نیست که حقوق ملت ایران را با جشن و چراغانی به امپریالیست های انگلیسی بفروشند به سرنیزه و زندان، به حکومت نظامی و تبلیغات مفتضح کنونی متوسل می شوند.

رفیق کیانوری در بحث از تشکیل حزب توده ایران که از همان آغاز سازمانی عمیقا ملی و ضداستعمار بود می گوید:

"حزب توده ایران محصول تمایلات تمام میهن پرستان ایرانی است که تامین استقلال ایران هدف زندگی آنان را تشکیل می داد. کلیه افراد شرافتمندی که از فشار چندین صدساله استعمارانگلیس به تنگ آمده و مایل بودند سرنوشت کشور خویش را خود به دست گیرند، همه کسانی که می خواستند به جنایات چندین صدساله امپریالیسم در ایران پایان دهند برای رسیدن به مقصود راهی نمی یافتند جز این که به دور یکدیگر جمع شده و دسته جمعی برعلیه هرگونه استعمار کشور ایران مبارزه نمایند."

آنگاه رفیق کیانوری اعلام می دارد:

"آقایان قضات!

جرم ما این است که علیه چپاول ثروت ملی به دست استعمارچیان قد علم کردیم. دولت و سرمایه داران انگلیس تنها از شرکت نفت جنوب هر سال بیش از ده میلیارد ریال سود خالص به کیسه خود می ریزند. چرا این ثروت عظیم بدون حساب از دست ما خارج شود!

آقایان قضات!

جرم ما این است که ملت ایران را از این غارت گری راهزنان قرن بیستم آگاه ساختیم و به همین جهت بود که استعمارطلبان از هیچ گونه مبارزه علیه ما کوتاهی نکردند و ما را هدف تیرهای زهرآلود تهمت و افترا قرار دادند."

و سپس با اشاره به گسترش نفوذ امپریالیسم تازه نفس آمریکا و افشای آن می گوید:

"جرم ما این است که برعلیه نفوذ استعمارطلبان در ایران مبارزه کردیم. ما تحمل نکردیم که دولت های بی شخصیت ما تحت تاثیر بیگانگان منافع ملی ما را زیرپا گذارند. مابین قرارداد نظامی ایران و آمریکا معروف به قرارداد جم – آلن با قرارداد ننگین ۱۹۱۹ وثوق الدوله هیچ گونه تفاوتی قابل نیستیم. این است جرم ما."[1]

رفیق جودت که بررسی چپاول گری شرکت نفت جنوب و مناسبات غیر انسانی آن با کارگران ایران را در دادگاه به عهده داشت امتیاز استعماری نفت جنوب را جزء به جزء و به تفصیل مورد بررسی قرارداد و ثابت کرد که شرکت نفت جنوب یک شرکت تجارتی نیست. از ارکان امپریالیسم انگلیس است چیزی مثل کمپانی هند شرقی و بدتر از آن است. این ها بزرگ ترین راهزنان عصر خود هستند:

"شرکت نفت جنوب برای مناطق مختلف کار خود در ایران مامورین مخصوصی در انگلستان می پروراند و آنان را کارآزموده و مجرب بار می آورد و مدت معینی برای هر یک از آنان تعیین می کند.

برخلاف اصول تمامیت و استقلال وطن ما در ناحیه عملیات خود ادارات سیاسی و پلیس اورنیفورمه مسلح و بندرهای رسمی برقرار نموده است."

"آقایان قضات!

یکصد هزار کارگر در موسسات نفت جنوب کار می کنند... این ها در جهنم به سر می برند. در معرض انواع امراض قرار دارند. مزدشان تا سال ۱۳۲۵ بین ۱۲ و ۱۴ ریال بود... آنان مانند بدویان در زیر چادر و حصیر مسکن دارند. رطوبت زاغه ها آنان را مفلوج و تاریکی دخمه ها قوه بینایی را از آنان سلب نموده است. حمام آن ها رود کارون و لباسشان گونی های پاره پاره است... در آغاجاری حتی یک حمام هم نیست. غارت گران نفت جنوب حتی احساسات مذهبی و ناموسی وخانواده کارگران را در نظر نگرفته و حاضر نشده اند دیواری دور کلبه های مقوایی آنان بکشند تا لااقل زنان و دختران عریان کارگران از انظارغیر، محفوظ بماند و بتوانند در کلبه خود خواب راحتی نمایند.

این تضییقات این چپاول ها و این جنایت هاست که وادار می کند ده ها هزار کارگر به خشم آیند."

رفیق جودت در دفاعیه جمعی نتیجه می گیرد:

"ملت ایران درباره امتیاز نفت جنوب قضاوت خود را کرده و تجدید امتیاز را خائنانه و غاصبانه و استقلال شکنانه دانسته است. ملت، هرگز این قرارداد را به رسمیت نشناخته و نخواهد شناخت."

"ما متهمیم زیرا که شرکت نفت را به خوبی شناخته به ملت ایران به خوبی شناسانده و برضد منافع استعماری آن با کمال شدت مبارزه کرده ایم. ما به این اتهامات افتخار می کنیم."[2]

رهبران حزب توده ایران ضمن تاکید روی اعمال استعماری بسیار طولانی انگلیس در ایران امپریالیسم تازه نفس آمریکا را هم افشا می کردند. در همین دادگاه بود که چند شخصیت برجسته اجتماعی از جمله دکتر سیدعلی شایگان از یاران نزدیک مصدق و مجاهدین برجسته جنبش ملی شدن نفت از حزب توده ایران و رهبران آن دفاع کردند.

بعد از حزب توده ایران باید از نیروی مقاومت عناصر ملی به رهبری دکتر مصدق نام برد. این عناصر در آن روزها قدرتی نداشتند ولی همین قدر که عرض وجودی می کردند از نیروی بالقوه ای که در برابر رژیم جان می گرفت خبر می دادند. مصدق آن روزها وکیل مجلس نبود، حزب و سازمانی هم نداشت ولی از بیرون نمایندگان مجلس پانزدهم را به پایداری دعوت می کرد و می کوشید جلو تصویب لایحه الحاقی را بگیرد و موضوع نفت را به مجالس بعدی بکشاند.

روحانیون هودار آیت الله کاشانی هم از نیروهای مقاومت بودند. پس از ۱۵ بهمن، دولت، آیت الله کاشانی و چندتن از یارانش را دستگیر و تبعید کرد. گفته می شد که در این امر خلاف قانون و انسانیت به ویژه سرلشکر رزم آرا که رئیس ستاد ارتش بود دست دارد. ایراد فشار به کاشانی تاثیر بسیار شدیدی در میان بازاریان داشت.

آخرین ولی جنجالی ترین نیروی مقاومت که در برابر دیکتاتوری پس از ۱۵ بهمن ایستاد جناح بقایی، حایری زاده، مکی ـ سه تن از وکلای مجلس پانزدهم بود. اینان از اعضای حزب دموکرات قوام السلطنه بودند و با کمک مستقیم قوام از صندوق بیرون آمدند و به مجلس راه یافتند. در دو ساله گذشته نیز فعالیتی از آنان به چشم نمی خورد. اما پس از توطئه ۱۵ بهمن اینان وارد میدان شدند و دولت را استیضاح کردند، در برابر لایحه الحاقی مقاومت کردند و درجلوگیری از تصویب آن نقشی ایفا نمودند.

اگر همه این نیروهای مقاومت با هم متحد می شدند، در این صورت می شد دیکتاتوری را به طور کامل شکست داد و توطئه های انحصارات امپریالیستی نفت را خنثی کرد و حقوق ایران را از نفت به طور کامل استیفا نمود. ولی متاسفانه

چنین اتحادی به وجود نیامد و از تجربه جبهه مطبوعات ضد دیکتاتوری و جبهه واحد ضد شرکت نفت که در آستانه ۱۵ بهمن عملا" تشکیل شده بود بهره گیری نشد.

از میان مجموعه علل و عواملی که اتحاد نیروها را دشوار می کرد باید سه علت را به ویژه ذکر کرد:

اول این که : اعلام انحلال و غیرقانونی کردن حزب توده ایران بهانه ای می داد به دست عوامل سازش کار که اتحاد با این حزب را غیرعملی و خطرناک قلمداد کنند.

دوم این که: ضربت ۱۵ بهمن و آغاز فعالیت پنهانی سبب شد که عناصری از سکتاریسم در مشی حزب توده ایران راه یابد.

سوم و مهم تر این که: عوامل خرابکار وابسته به امپریالیسم آمریکا از همان زمان با شدت تمام دشمنی با حزب توده ایران را به مثابه یکی از شعارهای اصلی خود اعلام کرده و عملا" روی نقاط افتراق تکیه می کردند. آن ها می کوشیدند چنین وانمود کنند که همکاری با حزب توده ایران مانع موفقیت است و دشمنی با این حزب عامل موفقیت!! این محافل چنین استدلال می کردند که موفقیت مردم موکول به کمک امپریالیسم آمریکا است و برای جلب کمک امپریالیسم آمریکا باید خصلت ضد کمونیستی داشت.

برای روشن شدن موضوع اظهارات دکتر بقایی را در مجلس پانزدهم، پس از ۱۵ بهمن در زیر می آوریم. می توان گفت که این اظهارات برنامه کار این جناح در طول سال های بعد است.

درباره حزب توده ایران عقیده بقایی این است:

"در اثر حوادث بعد از ۱۵ بهمن که به حمدالله و به کوری چشم دشمنان ایران و به کوری چشم آن کسانی که می خواستند ایران بی سرپرست و بی پدر شود، به خیر و خوشی خاتمه پیدا کرد و خداوند پادشاه محبوب ما را حفظ فرمود، بعد از آن سانحه شوم یک جریانی در این مملکت پیش آمد که می بایستی پیش آمد هم بکند، حزب توده ایران غیرقانونی اعلام شد و می بایستی هم بشود. بروید جناب آقای ساعد حضور اعلیحضرت همایونی شرفیاب شوید و بپرسید که من در چند وقت قبل از این (ایشان تاریخش را معین خواهند کرد) این نظریه را به ایشان دادم."[3]

بقایی ضمن این که روی ضرورت غیر قانونی کردن حزب توده ایران تاکید می کند و حتی از کشتن توده ای ها سخن می گوید انشعابیون از حزب توده ایران را مورد حمایت قرار می دهد و می گوید:

"این ها جزء مبارزین با حزب توده بوده اند... آقایان برای خدا! دستور دهید همه توده ای ها را بکشند ولی هرکس حق گفت نگویید توده ای است."[4]

درباره نفت عقیده بقایی این است:

"دولت باید به این مرافعه ۱۲ یا ۱۶ شلینگ تجدید قرارداد شرکت نفت ایران و انگلیس را براساس شالوده قراردادهای دنیا پسندی که شرکت های جدید در خاورمیانه تنظیم کرده اند خواهان بشود. مثلا" دولت باید خواستار شود که این شرکت براساس ۵۱ و ۴۹ سهم قرار گیرد."[5]

راه رسیدن به این هدف به نظر بقایی تکیه بر امپریالیسم آمریکا است. او می گوید:

"دولت ایران می تواند با تدبیر لازم سهام دار عمده شود. ولی شرطش این است که از وضعیت فعلی دنیا استفاده کنیم."[6]

منظور بقایی از "وضعیت فعلی دنیا" که استفاده از آن را حلال مشکلات می داند، گسترش سلطه امپریالیسم آمریکا در سال های پس از جنگ دوم جهانی و به ویژه گسترش آن در خاور میانه است.

در این سال ها امپریالیسم آمریکا مواضع امپریالیسم ضعیف شده انگلیس را یکی پس از دیگری اشغال می کرد. ترومن رئیس جمهور آمریکا سیاست خاورمیانه ای خود را برمبنای جانشینی به جای انگلیس قرارداده بود.[7]

بقایی رو به نمایندگان هیات حاکمه ایران تصریح می کند:

"آقایان، ترک ها را بروید تاریخشان را ببینید. مگر آن ها چه کار کردند؟ این ها همان ترک هایی هستند که تا چند سال پیش خودتان می دانید چه طور بودند اما حالا دارند اینقدر استفاده می کنند. آخر بروید این ها را یک قدری مراجعه کنید. در این دایره کوتاه فکری نمانید."[8]

بنابراین توصیه، هیات حاکمه ایران نیز مانند هیات حاکمه ترکیه می بایست به امپریالیسم آمریکا روی آورد. از "کمک" آن برای حل مساله نفت در چارچوب قراردادهای "دنیا پسند" خلیج فارس استفاده کند.

جهت اصلی حمله بقایی متوجه سرلشکر رزم آرا بود و می کوشید حساب شاه را تا حد مقدور ازدیگران جدا کند و این امید را در دل سلطنت طلبان به وجود آورد و تقویت کند که پایه های سلطنت تنها با کمک آمریکا استوار خواهد شد. بقایی در عین حال از آیت الله کاشانی تجلیل فراوان می کرد و می کوشید که هواداران او را هم جلب کند.

به این ترتیب محافل آمریکایی از زبان بقایی استراتژی معینی را اعلام می کردند که عبارت بود از طرد حزب توده ایران و جناح چپ جنبش، گردآوری همه نیروهای دیگر و از جمله دربار پهلوی زیر پرچم آمریکا و از این طریق تامین یک قرارداد "دنیا پسند" از نوع ۵۰ - ۵۰ که همان وقت عربستان سعودی با آمریکا منعقد کرده بود.[9]

بقایی در ارائه این استراتژی تنها نبود. طیف وسیعی از روشنفکران بورژوا با این استراتژی موافق بودند و آن را بدون احساس شرم تبلیغ می کردند. پس از پایان مدت مجلس پانزدهم (مرداد ۱۳۲۸) بقایی روزنامه "شاهد" را به راه انداخت و دکتر حسین فاطمی نیز که همان وقت از اروپا برگشته بود روزنامه "باختر امروز" را منتشر کرد. هر دوی این روزنامه ها مدافع صریح همکاری با امپریالیسم آمریکا، تقویت پایه های سلطنت و از این راه افزایش درآمد ایران و "بهبود زندگی مردم" بودند.

زنده یاد دکتر حسین فاطمی که در جریان نبرد صادقانه ضد امپریالیستی برخی از مواضع خود را تغییر داد و تکامل بخشید، در آن روزها معتقد بود:

"اگر اتازونی با قدرت بزرگ صنعتی و نظامی که دارد بتواند مقام شایسته ای را به دست آورد و تمام نیروی خویش را صرف مبارزه با دیکتاتوری سرخ و سیاه کند {!!}. مسلم است افکارعمومی جهان تشنه عدالت و آزادی را به خود جلب خواهد کرد."[10]

فاطمی در جریان نبرد مردم ایران علیه شرکت انگلیسی نفت چشم امید به آمریکا داشت و می نوشت:

"از آن سوی اقیانوس اطلس، از کنار مجسمه آزادی و از وطن " ژرژ واشنگتن " این روزها پیام محبت به گوش ما می رسد.

اتازونی آمریکا که با کمک های مادی و معنوی گران قیمت خودش بسیاری ازملت های جهان را از مرگ و فنا نجات داده و اروپای ویران و گرسنه را از آغوش کمونیسم بیرون کشیده، امروزمی رود که مسئولیت به مراتب سنگین تری راقبول کند...

آمریکا باید در دهانه آتش فشان ما را یاری کند... ما این کمک آمریکا را جز با احساسات بشردوستی و عواطف عالیه انسانی به چیز دیگری تعبیر نمی کنیم."[11]

"باختر امروز" از آن که در کمک به آمریکا به ایران تاخیری حاصل شده نگران است ولی اظهار امید می کند که "گزارش ژنرال کوئیک فرستاده مخصوص ترومن" زودتر برسد و "مجلس سنا وکمیته مشترک مجلس آمریکا پس از

مطالعه گزارش های جدیدی که از روابط ایران و شوروی به واشنگتن می رسد تصمیمات جدیدی برا ی کمک به ایران اتخاذ کنند."

روزنامه "شاهد" نظر"باخترامروز" را درباره علت تاخیر در کمک نظامی آمریکا تکمیل می کند و می گوید ریشه اصلی تردید آمریکا در کمک به ایران به جای دیگر است. ایران اگر کمک می خواهد باید بی طرفی را کنار بگذارد و به بلوک آمریکا بپیوندد.

"همان طوری که من چندیدن دفعه در مجلس تذکر داده ام با اذعان به این که در دنیای امروز بی طرفی ممکن نیست نمی بایستی موقعیت سیاسی خود را مفت از دست بدهیم."[12]

بقایی بهانه هایی را که آمریکایی ها برا ی تاخیر در "کمک" می آورند و درواقع شرایط اسارت باری را که مطرح می کنند برمی شمارد و می گوید همه را باید پذیرفت. با وضع کنونی، آمریکا حق دارد که "کمک نمی کند."

"تا چشم ما کور شود {!!} بهانه هایی که آمریکا می آورد منطقی است {!!} ما چه بدی از آمریکا دیده ایم.[13]

بقایی می گوید آمریکایی ها باید بدانند که "کمکی" که به ایران می کنند **پول خون جوانان ماست ما در صف اول مبارزه با کمونیسم قرار داریم.** بقایی درپاسخ اعتراض مردم به این حرف جنایت بار می گوید:

" اگر ما موقعیت ایران را با دانمارک و ترکیه مقایسه کرده ایم ازجهت آن است که وجه مشترک ما هرسه کشور قرارگرفتن درپشت دیوار آهنین می باشد....

اگر صحبت خون بهای جوانان ایران در میان آمد و بعضی دوستان غیور و زود رنج ما را متاثر کرد از بابت این است که ما اولین سنگر مبارزات کمونیست وغیر کمونیست هستیم."[14]

"... بزرگ ترین ضربت جنگ بر پیکر فرسوده این مملکت وارد خواهد شد ما در خط مقدم آتش خواهیم بود... لذا باید از هم اکنون جبران آن خسارات را مطالبه کنیم. پس از وارد آمدن خسارت کسی جبران نخواهد کرد."[15]

ملاحظه می کنید که در گرما گرم نبرد مردم ایران علیه شرکت نفت انگلیس برای امثال دکتر بقایی مساله مبارزه با امپریالیسم و دفاع از حقوق ملی مطرح نیست. مساله مبارزه کمونیسم با غیر کمونیسم مطرح است که در آن جا هم به نظر بقایی جای مردم ایران در کنار امپریالیسم آمریکا قرار دارد و هم اکنون باید "خون بهای جوانان" ایران را که قطعا" در جنگ به خاطر آمریکا کشته خواهند شد ازآمریکا گرفت و گرنه فردا دیر است.

وقتی رکن اصلی اسیاست خارجی گروهی تلاش برای "علاقه مند کردن" امپریالیسم آمریکا به ایران و جلب "کمک" آن به بهای خون جوانان باشد، طبعا" سیاست داخی آن نیز متناسب با این برداشت خواهد بود.

روش امپریالیسم آمریکا همواره غارت گرانه و ضد مردمی بود و این روش به ویژه پس از جنگ جهانی دوم زیر بهانه "مقابله با کمونیسم" ، "جلوگیری از دیکتاتوری سرخ" اعمال می شد.

درهر نقطه دنیا که توده مردم برای تامین حقوق خویش به پا می خواستند امپریالیسم آمریکا حق مسلم خود می دانست که دخالت کند. در چین، ویتنام، کره، اروپا و خاورمیانه همه و همه جا امپریالیسم آمریکا همواره حاضر بود. جنگ کره که آمریکا در خرداد ۱۳۲۹ آغاز کرد هیستری ضد کمونیستی را به اوج خود رسانید.

امروز سیمای این درنده خونخوار شناخته شده است. به علاوه شاخش شکسته و به نسبت آن روزها محتاط تر عمل می کند. ولی آن روزها کم تر شناخته بود و چنان که گفتیم بخش قابل ملاحظه ای از محافل بورژوایی ایران و کشورهایی نظیر آن رهبری و دخالت آمریکا را صریحا" می پذیرفتند. مثلا" "باختر امروز" در قبال پذیرش "کمک" آمریکا آمادگی خود را برای واگذاری امنیت داخلی ایران به امپریالیسم آمریکا اعلام می کرد و از آن ابراز خرسندی می نمود:

"نطق ترومن و سایر زمامداران آمریکا راجع به لزوم کمک به ایران انعکاس زیادی در اوضاع سیاسی ایران داشت. به خصوص اشاره زمامداران آمریکا به کمک نظامی به ایران و ذکر این که این کمک باید صرف تقویت ژاندارمری

ایران، که مامور حفظ امنیت داخلی است، بشود در تهران با توجه مخصوص تلقی گردید ... محافل آمریکایی با توجه خاصی ناظر تحولات جدیدی که در مورد نفت ایران رخ می دهد، هستند."[16]

تقویت ژاندارمری توسط آمریکائیان که این همه مورد توجه "باختر امروز" است همان چیزی است که پای شوراتسکف ها را به ایران باز کرد و پایه کودتای ۲۸ مرداد قرار گرفت و مردم ما ۲۵ سال زیر آوار آن ماندند و چهره وحشتناک "امنیت داخلی" را در وجود ساواک مشاهده کردند.

شادروان فاطمی هم مانند بقایی آن روزها گمان می کرد که تناقضی میان سلطنت و تکامل ملی ایران و مبارزه برای حقوق اجتماعی وجود ندارد. او هم به نوبه خویش می کوشید تا نظر مساعد شاه را نسبت به خود جلب کند. به عنوان نمونه می توان جمله هایی از "باختر امروز" را که درماه های دشوار پس از ۱۵ بهمن زمانی که دیکتاتوری خشن دربار همه آزادای ها و حقوق انسانی مردم ایران را لگد مال می کرد و با شرکت نفت انگلیس مشغول معامله بود آورد.

باختر امروز می نوشت:

"امروز نهمین سال سلطنت اعلیحضرت محمدرضا شاه پادشاه جوان رئوف و دموکرات ایران آغاز می شود. شاه جوان در یک موقع حساس و مشکل زمام امور کشور را به دست گرفت و اگر ثبات قدم و مقاومت و بیداری شبانه روزی او نبود طوفان حوادث، تاریخ و ملیت و استقلال وطن ما را بر هم می پیچید ... عشق زایدالوصف او بود که ایران را از غائله آذربایجان، سخت ترین مهلکه های ایران نجات داد."[17]

خواهیم دید که این جمله ها تصادفی و یا احتمالا" تشریفاتی نیست. بیانگر استراتژی نادرست یاد شده است که سرانجام نهضت ملی ایران را به شکست کشانید، اگر چه خود فاطمی از آن استراتژی فاصله گرفته بود.

نیروی مقاومت مردم ایران در برابر هجوم دیکتاتوری ارتجاعی شاه و امپریالیسم انگلیس و امپریالیسم آمریکا در صحنه بین المللی تنها و تنها ازجانب اتحاد شوروی و جنبش جهانی کمونیستی حمایت می شد. حتی یک صدای کوچک همدردی به سوی مردم ایران از جای دیگر نبود. آمریکای جهان خوار که درآن روزها از سوی بخشی از نیروهای ملی با چنان حرارتی تجلیل می شد، با استفاده از جو مسموم پس از ۱۵ بهمن به سرعت مواضع خود را در ایران تحکیم می کرد. مستشاران نظامی آمریکا در ارتش کشور ما را به پایگاه جنگی خود بدل می کردند، کارشناسان آمریکایی و هواداران آن ها اقتصاد ملی ما را فلج می کردند تا محتاج وام آمریکایی باشیم، عالی ترین مقامات دولتی آمریکا شاه و رژیم قلدر او را می ستودند، درست در ششم فروردین ماه ۱۳۲۸ برنامه صدای آمریکا به زبان فارسی با تشریفات و با تمجید فراوان افتتاح شد. سفیر ایران در آمریکا در این مراسم شرکت کرده و ... و همین صدای جغد چه نقش شومی که در کشور ما ایفا نکرد.

و اما همین زمان مطبوعات و رادیوهای شوروی از مردم ایران که دیکتاتوری شاه صدای آن ها را خفه می کرد، صریحا" به دفاع پرداختند و بلندگوی نیروی مقاومت مردم ایران علیه رژیم دیکتاتوری وابسته شدند. "پراودا" حتی درباره مجلس موسسان هم اظهار نظر می کرد و می نوشت:

"درایران می خواهند مجلس موسسان تشکیل دهند و باقی آزادی و مشروطیت را از بین ببرند. این مجلس موسسان در محیط وحشت تشکیل می شود تا دیکتاتوری نظامی سلطنتی در ایران برقرار سازد."[18]

شدت حملات افشاگرانه مطبوعات و رادیوهای شوروی به رژیم ارتجاعی ایران و حمایت آن ها از مبارزات ترقی خواهانه مردم ایران به حدی بود که دولت ایران از ترس به آمریکا شکایت کرد! بدین صورت که تذکاریه ای به دولت شوروی داد و رونوشت آن را برای وزیر خارجه آمریکا فرستاد.

متن تذکاریه چنین است:

"مدتی است که رادیوها و روزنامه های شوروی اخبارخلاف واقع علیه ایران انتشار می دهند. این انتشارات به سه قسمت تقسیم می شود و هر سه قسمت مورد اعتراض و گله ایران است.

یکی این که می گویند ایران تحت نفوذ و سلطه آمریکا قرار گرفته و مستشاران آمریکایی قصد دارند ایران را به صورت پایگاه نظامی علیه اتحاد جماهیر شوروی درآورند. دولت ایران این شایعه را قویا" تکذیب می کند و خاطرنشان می سازد که افسران آمریکایی فقط مشاورین فنی {!!} هستند.

دوم این که، خدمتگزاران دولت ایران را با الفاظ زشت متهم می کنند که عمال بیگانه بوده و یا به نفع بیگانه کار می کنند. دولت ایران این گونه تبلیغات را یک عمل غیر دوستانه تلقی می کند...

سوم این که، عملیات دولت ایران را نسبت به احزاب سیاسی که اخیرا" به علت دسیسه و توطئه برضد حکومت ملی محکوم به انحلال شده اند انتقاد می کنند. این مطلب نیز برخلاف انتظار بوده مداخله در امور داخلی ایران تلقی می [19]

ـ نقل از متن کامل دفاعیه رهبران حزب توده ایران در دادگاه {یکی از رفقای حزبی این دفاعیه را ۳۰ سال در سخت ترین شرایط در آرشیو خصوصی خود حفظ کرده است}[۱]

ـ همان جا[۲]

ـ استیضاح مکی، بقایی، حائری زاده در مجلس پانزدهم، به صورت جزوه جداگانه چاپ شده (تاریخ چاپ ندارد) ص ۶۴[۳]

ـ همان جا.[٤]

ـ سخنرانی بقایی درمجلس شورای ملی، ۴ تیرماه ۱۳۲۸، روزنامه رسمی کشور، ۱۵ تیرماه ۱۳۲۸ ـ تکیه از ما است.[٥]

ـ همان جا.[٦]

ـ ترومن رئیس جمهوروقت آمریکا در ۱۲ مارس ۱۹۴۷ (اسفند ماه ۱۳۲۵) پیامی به کنگره آن کشور فرستاد و اعلام کرد که انگلستان دیگر قادر به "کمک" به یونان و ترکیه نیست و آمریکا باید عهده دار این "کمک" شود. همین پیام که به معنای اعلام یورش وسیع امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه بود "دکتری ترومن" نامیده شد. و سال های یکی از ارکان اصل سیاست خارجی آمریکا محسوب می گردید.[۷]

ـ همان سخنرانی یاد شده بقایی، روزنامه رسمی کشور، ۱۵ تیرماه ۱۳۲۸[۸]

ـ کارشناسان اوپک بعدها نشان دادند که در این به اصطلاح تقسیم ۵۰ـ۵۰ عملا" فقط ۶% درآمد نفت به کشور صاحب نفت می رسد و ۹۴% دیگر سهم انحصارات امپریالیستی و دولت های امپریالیستی است.
[۹]

ـ باختر امروز، سال اول، شماره ۴، ۱۳ تیرماه ۱۳۲۸.[۱۰]

ـ باختر، به جای باختر امروز، ۱۰ مرداد ماه ۱۳۲۸، تکیه از ما است.[۱۱]

ـ شاهد، ۲۷ شهریور ماه ۱۳۲۸ ، تکیه از ما است.[۱۲]

ـ همان جا.[۱۳]

ـ . شاهد، ۳۱ شهریور ماه ۱۳۲۸[۱٤]

ـ شاهد، ۷ مهرماه ۱۳۲۸[۱٥]

ـ باختر، به جای باختر امروز، ۱۸ مرداد ماه ۱۳۲۸ تکیه از ما است.[۱٦]

ـ باختر به جای باختر امروز، ۲۶ شهریور ماه ۱۳۲۸[۱۷]

ـ روزنامه کیهان، ۱۵ اسفند ماه ۱۳۲۷[۱۸]

ـ روزنامه کیهان، ۲۴ اسفند ماه ۱۳۲۷ [۱۹]

۲. انتخابات مجلس شانزدهم، تشکیل جبهه ملی ایران

در چنین جوی انتخابات مجلس شانزدهم به گره تضادها بدل شد. امپریالیست های انگلیسی که به هیچ وجه قصد عقب نشینی نداشتند می خواستند به هر شکلی شده اکثریت قاطع مجلس شانزدهم را به دست داشته باشند تا لایحه الحاقی را به تصویب رسانند. متقابلا" مخالفین قرارداد الحاقی و اصولا" مخالفین دیکتاتوری پس از ۱۵ بهمن می کوشیدند انتخابات مجلس شانزدهم را به پیکار گسترده سیاسی ضددیکتاتوری بدل کنند و برای خود جایی در مجلس تامین نمایند. امپریالیسم آمریکا بنا به حساب های ویژه خویش از این جناح حمایت می کرد و عمال آن خود را در این صف قرار می دادند.

انتخابات از مردادماه ۱۳۲۸ آغاز شد و تا اردیبهشت ماه ۱۳۲۹ مدت هشت ماه به طول انجامید. انتخابات شهرستان ها دشواری خاصی نداشت. در همان تابستان به سود ارتجاع و شرکت سابق نفت پایان یافت. اما مخالفین رژیم همه نیروی خود را در تهران متمرکز کرده به پایداری برخاستند.

رهبری پایداری را دکتر محمد مصدق برعهده گرفت و زمانی که آزادی انتخابات از طرف دربار به طور کامل پایمال می شد به عنوان اعتراض به جریان انتخابات احزاب سیاسی، علمای اعلام، رجال مبرز، تجار و اصناف را به تحصن در دربار دعوت کرد (۲۲ مهرماه ۱۳۲۸). هژبر وزیر دربار بود و نسبت به متحصنین مجبور به خروج از دربار شده و در نشستی که اول آبان ماه ۱۳۲۸ در منزل دکتر مصدق تشکیل دادند تاسیس جبهه ملی ایران را اعلام کردند. هدف های جبهه ملی تامین آزادی مطبوعات، اصلاح قانون انتخابات و اصلاح قانون حکومت نظامی تعیین شده بود که هر سه شعار مربوط به تامین دموکراسی بود. این جبهه با آن که ملی نامیده می شد در مورد مبارزه با امپریالیسم و مساله حاد نفت برنامه و هدفی اعلام نمی کرد ولی از ترکیب موسسین آن گرایش آشکار به امپریالیسم آمریکا به چشم می خورد[1]. جمله هایی که در صفحات پیش از "شاهد" و "باختر امروز" آوردیم درست در آستانه تشکیل جبهه ملی ایران نوشته و منتشر شده و جوی را که در آن زمان در مرکز این سازمان مسلط بوده نشان می دهد. ولی به هر صورت این سازمان در آن زمان همه نیروهای مقاومت را که در صفحات پیش یاد کردیم فرا می گرفت به جز حزب توده ایران. شرکت مستقیم و رسمی حزب در این جبهه مقدر نبود. غیرقانونی شدن حزب این راه را می بست. اما شاید می شد علی رغم جناح خرابکار جبهه ملی نوع همکاری با این جبهه را تامین کرد. **ما به این موضوع توجه نکردیم.**

جبهه ملی از فرصت انتخابات برای تبلیغ افکار خود و تهییج مردم به خوبی استفاده کرد و با تاکید بر روی تشدید تضاد خلق با امپریالیسم مسلط انگلستان توانست به خصوص بازار و پیشه وران و قشرهای متوسط تهران را به حرکت آورد و به پای صندوق های رای بکشاند. اما دولت صندوق ها را عوض کرد که بر اثر آن موجی از اعتراض برخاست. جوانان مذهبی و طلاب علوم دینی نیز در این اعتراض شرکت کردند و سرانجام ۱۳ آبان ماه ۱۳۲۸ عبدالحسین هژیر وزیر دربار به دست سازمان فدائیان اسلام کشته شد و ادامه انتخابات به آن صورت نامقدور گشت. محافل آمریکایی از فرصت استفاده کرده و شاه را تشویق نمودند سرلشکر زاهدی را ـ که از همان وقت از جاسوسان سرشناس آمریکا بود به ریاست شهربانی تهران برگمارد انتخابات تهران ابطال و تجدید شد. زاهدی به نفع کاندیداهای جبهه ملی از تعویض صندوق ها جلوگیری کرد. چندتن از آنان و از جمله مصدق، شایگان، نریمان، بقایی و مکی به مجلس رفتند.

متاسفانه حزب توده ایران انتخابات مجلس شانزدهم را هم مانند انتخابات مجلس پانزدهم تحریم کرد. ما در آن زمان نسبت به استفاده از تریبون مجلس و مخالفت با انتخابات فرمایشی روش چپ روانه ای داشتیم.

روزنامه مردم که انتشار منظم مخفی آن از دهم مهرماه ۱۳۲۸ آغاز شد در سومین شماره اش نوشت:

"تنها به وسیله تحریم انتخابات می توان شدت خشم و اعتراض ملت را نسبت به عوام فریبی های هیات حاکمه ایران نمایش داد[2]."

"ملت ایران به این صندوق ها امیدوار نیست... مبارزه ملت ما برای درهم شکستن این صندوق ها است. باید بساط انتخابات فرمایشی را برای همیشه برچید[3]".

نادرستی این نظریات در شرایط آن روز ایران روشن است. از طریق شرکت در انتخابات بهتر می شد مردم را تجهیز کرد و به انتخابات فرمایش ضربه زد و احتمالا" تریبونی علیه هیات حاکمه و به سود مردم تسخیر نمود و علی رغم نفاق افکنان گامی به سوی اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی برداشت. در حالی که تحریم انتخابات فاصله ما را از سایر نیروهای پایداری که در جبهه ملی متشکل می شدند بیشتر کرد.

۳. نفت در دوره فترت پس از مجلس پانزدهم

چنان که گفتیم انتخابات مجلس شانزدهم قریب هشت ماه طول کشید و فاصله تعطیل مجلس پانزدهم تا افتتاح مجلس شانزدهم حدود ۹ ماه شد. این مدت فرصت مناسبی برای محافل امپریالیستی بود که پشت پرده و دور از چشم مردم مشغول بند و بست باشند.

در این فاصله وضع دولت ساعد بسیار دشوار بود. این دولت که به خدمت شرکت نفت انگلیس کمر بسته بود و احساس می کرد که در مجلس آینده نمی تواند همان لایحه الحاقی را بدون تغییر به تصویب برساند، "مصلحت" امپریالیسم انگلیس را در این می دید که گذشت هایی بکند تا دولت به استناد آن بتواند از لایحه دفاع کند.

از سوی دیگر در این فاصله بی فایده بودن لایحه الحاقی کاملا" به ثبوت رسیده بود به طوری که مقامات حاکم نیز که تا دیروز مدافع قرارداد بودند امروز خود را مغبون احساس می کردند زیرا در عمل با کاهش ارزش لیره سهم ایران از درآمد نفت حتی کم تر از گذشته می شد. درعین حال رشد آگاهی عمومی مردم براثر فعالیت افشاگرانه حزب توده ایران و سایر نیروهای مقاومت سبب شده بود که آنان نسبت به دولت سخت گیر باشند و از حقوق خود دفاع کنند. لازم بود دولت چیزی در صندوق داشته باشد تا بتواند لااقل فئودال ها و بخشی از سرمایه داران را راضی نگاه دارد و مردم را به نوعی قانع کند.

به این دلیل بود که شاه اواخر تابستان ۱۳۲۸ ساعد را شخصا" به انگستان فرستاد که با وزیر خارجه و وزیر دارایی انگلیس ملاقات کند[4] و ترتیبی بدهد که شاید درآمد ایران را کمی افزایش دهند. اما مقامات انگلیسی توجهی به این استغاثه ها نکردند.

ساعد در یکی از گزارش هایش به شاه می نویسد:

"با وزیر خارجه انگلیس دوستانه مذاکره نمودم ... وضع عمومی کشور، خشکسالی و... را تشریح کردم... گفتم امید این بود که از عواید نفت تا درجه ای وضع را اصلاح نماییم. ترتیباتی با شرکت دادیم ولی تنزل نرخ لیره از قیمت واقعی آن کاست...

در جواب با لحن دوستانه ای اهمیت ایران را در سیاست انگلیس اظهار کرده و وعده نمود دقیقا" موضوع را مطالعه کند...

وزیر دارایی را ملاقات کردم... بسیار دوستانه و گرم بود. تمام مسایل را آزادانه حالی کردم... گفتم این موضوع وضعیت دولت را در مقابل مجلس شورا مشکل و حملات مخالفین را شدید تر خواهد کرد.

جواب داد خیلی متاسفم {!!} ولی موضوع از قوه شرکت خارج است[5]..."

وزیر دارایی ایران از نماینده شرکت در تهران تمنا کرد که از شرکت خواهش کند بلکه راه گریزی به او بدهند. نماینده شرکت تلگراف زیر را از قول وزیر دارایی ایران به لندن مخابره کرد:

"... از لحاظ تسهیل تصویب این لایحه در مجلس این طور صلاح می داند که محرمانه با شرکت مذاکراتی در لندن بشود و یک امتیازات بیشتری بدون این که معلوم باشد از چه قبیل است داده شود تا تصویب لایحه آسان تر شود[6]."

جواب شرکت برای ابلاغ به دولت ایران چنین است:

"... شرکت حداکثر گذشت را کرده و دیگر موجبی برای گذشت نمی بیند[7]."

وقتی این جواب ها رسید دربار و دولت ساعد تصمیم گرفتند " فعلا" اقدامی به عمل نیاید تا افتتاح مجلس.[8] " عدم رضایت تصمیم گیرندگان آشکار است.

برخی از هواداران سیاست انگلیس مقاومت آن روز روسای شرکت و مقامات دولتی انگلیس را مورد انتقاد قرار داده و آن را دلیلی برکوته نظری دانسته اند. در این که این مقامات نتوانستند نیروی واقعی خود را به درستی بسنجند تردیدی نیست. اما نباید فراموش کرد که ضعیف ترین نقطه امپریالیسم انگلیس در آن روزها عدم توازن پرداخت های خارجی بود و آنان می کوشیدند به هر وسیله ای شده درآمد نفت ایران را تمام و کمال برای خود حفظ کنند.

در این موقع امپریالیست های آمریکا محیط را از هر نظری برای خود مساعد یافتند. مک گی معاون وزیرخارجه آمریکا و از خادمین بنام کمپانی های نفتی آمریکا روز ۱۳ آبان ماه روز مرگ هژیر وارد تهران شد و با شاه ملاقات کرد و چند روز بعد سفر طولانی شاه به آمریکا آغاز شد که تا دوازدهم دی ماه سال ۱۳۲۸ ادامه یافت. در جریان این سفر طولانی امپریالیست های آمریکایی کوشیدند تا شاه را به سوی خود جلب کنند. آنان در ظاهر خود را هوادار جبهه ملی نشان می دادند ولی در واقع امر حساب می کردند که تکیه گاه اصلی آن ها باید دربار سلطنتی باشد و جنبش ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران ـ حتی زیر رهبری جبهه ملی ایران هم باشد ـ رشد نکند.

درباره سفرشاه به آمریکا و آغاز دخالت فعال آمریکا در مساله نفت تنها سازمانی که عکس العمل نشان داد حزب توده ایران بود. در آن زمان نخستین شبنامه های حزب برای افشای شاه و امپریالیسم آمریکا به مقیاس وسیع پخش شد که خبر از آغاز فعالیت گسترده و سازمان یافته پنهانی می داد. جبهه ملی سفر شاه و آغاز دخالت آمریکا را به فال نیک گرفت و از آن استقبال کرد.

ـ هیات موسس جبهه ملی ۱۹ نفر بودند که عبارتند از: دکتر محمد مصدق، احمدملکی (مدیر روزنامه ستاره)، دکتر محمدحسن کاویانی، دکتر کریم سنجابی، مهندس غلامحسین زیرک زاده، عباس خلیلی (مدیر روزنامه اقدام)، عمیدی نوری (مدیر روزنامه داد)، دکتر سید علی شایگان، شمس الدین امیرعلایی، محمود نریمان، ارسلان خلعت بری، آیت الله غروی، ابوالحسن حایری زاده، حسین ملکی، مظفربقایی، عبدالقدیرآزاد، جلال نایینی (مدیر روزنامه کشور)، دکتر حسین فاطمی، مشاراعظم (هنگام کودتای ۲۸ مرداد از این گروه فقط ۳ یا ۴ نفر با مصدق بودند. بقیه یا کناررفتند و یا آشکارا علیه جنبش ملی ایران قیام کردند و به دشمن پیوستند).[۱]

ـ . نامه مردم، دوره چهارم چاپ محقق، شماره دوم، ۲۴ مهرماه ۱۳۲۸.[۲]

ـ نامه مردم دوره چهارم، چاپ محقق شماره ۱۵ آبان ماه ۱۳۲۸. {این جمله ها نشان می دهد که اتهام وارده به حزب ما از طرف گروهک های مائوئیستی در این باره که گویا حزب توده ایران "اپورتونیسم تاریخی" داشته، "پارلمانتاریست" بوده و غیره تا چه حدی نادرست و وارداتی است. حضرات همان چیزی را که رهبران پکن علیه برخی احزاب اروپایی گفته اند در ایران نیز تکرار می کنند، غافل از این که اصل اتهام حتی درباره آن احزاب اروپایی درست نیست تا چه رسد به کشور ما که در آن اشتباه حزب بیشتر چپ روانه است و نه به اصطلاح پارلمانتاریستی ازبیش از ده دوره انتخاباتی پس از سوم شهریور حزب ما فقط د رسه دوره انتخابات شرکت کرد}.[۳]

کتاب سیاه ، شامل مذاکرات کمیسیون مخصوص نفت به انضمام اسناد محرمانه از پرونده نفت، گردآورنده حسین مکی، تهران ۱۳۳۰، ص ۵۴۷

[٤]

- همان جا ، صفحه ۵۴۳[٥]

- همان جا، صفحه ۵۴۷[٦]

- همان جا، صفحه ۵۴۸.[٧]

- همان جا، صفحه ۵۴۳ [٨]

۴. شبه کودتای رزم آرا

شاه پس از بازگشت از آمریکا در موضع بسیار دشواری قرار داشت. به تصویب رسانیدن لایحه الحاقی را در مجلس آینده ممکن نمی دید و در عین حال برای حفظ سلطنت مطلقه و امتیازات آن تسلیم در برابر امپریالیسم انگلیس را ضرور می دانست. سفر آمریکا در او این فکر را تقویت کرده بود که شاید بتوان "کنسرسیومی" از امپریالیست ها به وجود آورد که دربار پهلوی تکیه گاه و خادم همه آنان باشد. اگر می شد تضاد دو نیروی امپریالیستی انگلیس و آمریکا را در وجود دربار پهلوی آشتی داد ـ چنان که رژیم پس از کودتای ۲۸ مرداد کرد- وضع دربار تحکیم می شد.

حل تضاد آمریکا و انگلیس در آن زمان عملا" نامقدور بود. امپریالیسم انگلیس با وجود نیاز شدید به امپریالیسم آمریکا و با وجود این که در برابر فشار این نیروی برتر الزاما" به صف دوم رانده می شد، در نقاط حساس و به ویژه در ایران با تمام قوا و با چنگ و دندان مقاومت می کرد و حاضر به عقب نشینی نبود.

با این حال یکی از مهره های حساس سیاست آن روز ایران یعنی سپهبد رزم آرا آمادگی خود را برای رفع این مشکل و آشتی دادن آشتی ناپذیرها و ایجاد دولتی که مورد حمایت هر دو نیروی امپریالیستی باشد اعلام می کرد. رزم آرا مرد قدرت طلبی بود با آرزوهای دور برد. او از مدت ها پیش جای خود را در ارتش محکم کرده و پیوندهای سیاسی مستحکمی به وجود آورده بود. مهم ترین پیوند او با امپریالیسم انگلیس بود. حوادث بعدی نشان داد که رزم آرا، در لحظات قاطع فقط به سود امپریالیسم انگلیس و شرکت استعماری نفت انگلیس تصمیم می گیرد.

ولی رزم آرا پیوندهای قابل ملاحظه ای نیز با محافل آمریکایی داشت. او توانسته بود نظر مساعد مستشاران نظامی آمریکا را در ارتش نسبت به خود جلب کند. بخشی از ماموران سفارت آمریکا نیز نسبت به او خوشبین بودند و از او حمایت می کردند، به این امید که او نیز به نوبه خود همه مسایل و از جمله مساله نفت را با شرکت انحصارات آمریکایی حل کند.

مورخ الدوله سپهر که از آشنایان نزدیک رزم آرا بود درباره شخصیت او و طریق نامزد شدنش به مقام نخست وزیری چنین می نویسد:

"در مقام ریاست ستاد ارتش توانسته بود دل وابسته های نظامی غرب را به دست آورد. مخصوصا" با اتاشه نظامی آمریکا طرح دوستی بسیار صمیمانه انداخته بود... مقامات مهمه آمریکایی تقویت از رزم آرا را از وظایف لازمه خویش می شمردند. از جمله مستر دوهر دبیر سفارت کبرای آمریکا در تهران به مساعدت وی برای ارتقا به صدارت تصمیم اتخاذ کرد[1]!"

این ادعا که گویا مستر دوهر (او دبیر سفارت نبود مشاور سیاسی و وابسته عشایری !! سفارت آمریکا بود) درباره صدارت رزم آرا تصمیم اتخاذ کرده دقیق نیست. چنان که گفتیم رزم آرا پیوندهای محکم تری با محافل انگلیسی داشت. آن ها بودند که او را پیش می کشیدند تا به دست او پایه های دیکتاتوری را تحکیم کرده مواضع شرکت سابق نفت را تثبیت کنند. ولی در این ادعا سهمی از حقیقت وجود دارد و آن این که بخشی از مقامات آمریکایی که وابسته عشایری سفارت، دوهر، نماینده آن ها بود امیدوار بودند به دست رزم آرا همان نوع حکومتی را برقرار کنند که در سال های پس از کودتا به دست زاهدی برقرار کردند. به این دلیل بود که آنان به روی کار آمدن رزم آرا کمک کردند و رزم آرا برای جلب نظر آنان از هیچ خوشخدمتی فروگذار نکرد. تا جایی که برای انتخاب وزیران به سفارت آمریکا مراجعه کرد و فهرست وزیران را از مستر دوهر گرفت. این مطلب همان وقت در محافل سیاسی شناخته شده بود[2].

یکی از مسایل اصلی که آمریکائیان هنگام سفرشاه به آمریکا به او تاکید کرده بودند ضرورت انجام اصلاحات از بالا و گسترش سرمایه داری وابسته بود. این مطلب را شاه بارها در مصاحبه ها و نوشته هایش تکرار کرده است. رزم آرا از این حیث نیز خود را آماده نشان می داد و مدعی بود که می تواند اصلاحات لازم را به عمل آورد.

با این بند و بست های پشت پرده رزم آرا گام به گام به سوی قدرت می خزید. پس از افتتاح مجلس شانزدهم ساعد استعفا کرد و علی منصور (منصورالسلطنه) نخست وزیر شد که مرد میدان چنان روزهای حساسی نبود. پشت سر او رزم آرا پیش می آمد. با آن که مصدق و یارانش کوشیدند منصور را مدت طولانی تری در مقام نخست وزیری حفظ کنند نتیجه نداد. پنجم تیرماه ۱۳۲۹ منصور استعفا داد و شاه با یک فرمان بدون کسب رای تمایل مجلس ، رزم آرا را به نخست وزیری گماشت ـ که نوعی کودتا بود.

الف – پیدایش زمینه جبهه وسیع مقامات در برابر رزم آرا

رسیدن رزم آرا به نخست وزیری تغییر محسوسی در آرایش قوای سیاسی وارد کرد. در برابر نیروهای ملی و مترقی از هر سازمان و گروهی که بودند هدف مشترک، مبارزه با دیکتاتوری رزم آرا، قرارگرفت.

حزب توده ایران، جبهه ملی، روحانیون زیر رهبری آیت الله کاشانی آشکارا در مقابل رزم آرا موضع گرفتند. زمینه واقعی برای وحدت نیروها فراهم آمد.

حزب توده ایران از مدت ها پیش که رزم آرا به سوی قدرت می خزید خطر او را متذکر می شد و ضرورت مقابله متحد همه نیروها را با این خطر یادآوری می کرد. هنوز در خرداد ماه یعنی یک ماه پیش از اعلام رسمی نخست وزیری رزم آرا، کمیته مرکزی حزب توده ایران اعلامیه ای منتشر کرد و در آن مردم را به رستاخیز عمومی علیه دیکتاتوری سفارت انگلیس و رزم آرا دعوت نمود.

دراعلامیه کمیته مرکزی حزب توده ایران گفته می شد:

"سفارت انگلیس، شرکت نفت جنوب، انتلیجنت سرویس انگلیس در ایران عضو حساس مورد نظر خود را پیدا کرده است ... رزم آرا کاندید دیکتاتوری آینده است.

زاهدی ها (در کابینه دکتر مصدق وزیر کشور بود) خیلی به ملت ایران و حزب توده ایران بد کرده اند، آقای دکتر مصدق حتی حاضر نشد درباره زندانیان توده ای که طبق دستور همین رزم آرا برای مرگ تدریجی به جنوب اعزام شده اند یک کلمه حرف بزند، بقایی در مجلس و خارج از مجلس خیلی به حزب توده ایران دشنام داده است. باشد! این ها به جای خود محفوظ! ولی ما وظیفه داریم حقایق را بازگو کنیم... ما دعوت می کنیم که تمام مردم علیه دیکتاتوری متحد شوند و در قدم اول و به عنوان حداقل عزل و محاکمه رزم آرا را بخواهند."

این اعلامیه با شعارهای زیرین پایان می یافت:

- همه قوای ملت باید برضد استعمار و دیکتاتوری تجهیز شوند.
- زنده باد حزب توده ایران الهام دهنده ملت علیه دیکتاتوری[3]."

در همین زمان (خرداد ماه ۱۳۲۹) آیت الله کاشانی که پس از توطئه ۱۵ بهمن تبعید شده بود به کشور بازگشت (و این خود نشان می داد که پایه های دیکتاتوری رزم آرا از همان آغاز چندان استوار نبود) حزب توده ایران از ورود او ابراز خرسندی کرد و آمادگی خود را به اتحاد با نیروهایی که پیرامون آیت الله کاشانی حلقه زده اند اعلام داشت.

"بسوی آینده" با اشاره به استقبال پرشوری که مردم از کاشانی کرده بودند نوشت:

"در میان مستقبلین چه بسا مردم پاک دلی دیده می شوند که تنها به این امید که آقای کاشانی، آشتی ناپذیر در قبال دشمنان آزادی برپای خواهند ماند و از همگامی و همراهی با معاندین ملت سرباز خواهند زد و ایشان را مورد حمایت قرار می دهند.

ما به این مردم احترام می گذاریم...

امروز همه آزادی خواهان باید یک دل و یک جهت علیه دشمنان آزادی برخیزند و خدای نخواسته روزی نیاید که میان اضداد آشتی شود و "اتحاد مقدسی" به ضد مبارزین سرسخت و آشتی ناپذیر به وجود آید.

ما از پایان یافتن دوران تبعید ناروای آقای کاشانی خرسند و شادیم...

ما هماهنگ با آقای کاشانی و یارانشان تعقیب جدی آن کسانی را که به خلاف حق سبب آزار و ایذا و تبعید آقای کاشانی شدند و علیه آزادی و مشروطه توطئه چیدند و با دشمنان استقلال و حاکمیت ملی همداستانی کردند خواستاریم[4]."

به این ترتیب حزب توده ایران با وجودی که به شدت تحت فشار بود، با وجودی که اکثریت رهبران با تجربه آن در این زمان اجبارا" در مهاجرت و یا در تبعید گاه های دور دست بودند، تصمیم صحیح موافق ضرورت زمان اتخاذ کرد. **به هر دو نیروی اصلی پایداری ضد دیکتاتوری رزم آرا: جبهه ملی و آیت الله کاشانی پیشنهاد همکاری و اتحاد داد.** اما این پیشنهاد پذیرفته نشد. بلکه برعکس کمی پس از آغاز نخست وزیری رزم آرا حملات بسیار تند رهبران جبهه ملی به اتحاد شوروی و حزب توده ایران آغاز شد که صف متحد خلق را شکست و دشواری های بزرگی در آینده جنبش ایجاد کرد.

ب – تفرقه جانشین اتحاد

علت این امر را باید در استراتژی جبهه ملی ایران جست که تامین هدف های خود را از طریق تشدید فعالیت ضد کمونیستی و حل همکاری امپریالیسم آمریکا ممکن می شمرد. زمانی که رزم آرا با کمک بخشی از مامورین سفارت آمریکا روی کار آمد رهبران جبهه ملی به جای این که عمق خطر را درک کنند، به جای این که متوجه ماهیت جنایت کار امپریالیسم آمریکا شوند- که در این مورد فقط گوشه ای از آن نمایان بود- به این فکر افتادند که به آمریکاییان بفهمانند که جبهه ملی بهتر از رزم آرا می تواند منافع آمریکا را در ایران حفظ کند. آن ها کوشیدند با عرضه خدمت، خود را به مثابه جانشین مناسب به سفارت آمریکا بقبولانند و برای این که به این هدف نایل آیند حاضر شدند در جلسات پنهانی با ماموران سفارت خانه های امپریالیستی و به ویژه، ماموران آمریکایی تماس بگیرند.

احمد ملکی مدیر روزنامه "ستاره" و یکی از موسسین جبهه ملی ایران بعدها از این رابطه پنهانی پرده برداشت و در روزهای پس از ۲۸ مرداد که جاسوسی برای آمریکا جزء افتخارات به حساب می آمد خاطرات خود را منتشر کرد و نوشت:

"سیاست های انگلیس و آمریکا جبهه ملی را یک دسته افراطی چپ و متمایل به سیاست شمال می دانستند و چون طرز نگارش روزنامه های توده ای حقیقت را بر ما مکشوف ساخته بود، کمیسیون سیاسی جبهه ملی قرارشد تماسی با عمال سیاست خارجی گرفته و به هر دو طرف ثابت کند که این عده فقط یک جمعیت ملی است[5]!"

بنا به نوشته احمد ملکی اندیشه تماس با "عمال خارجی" به خصوص وقتی قوت گرفت که سفارت شوروی در یک ضیافت فیلمی به نمایش گذاشت و از همه روزنامه نگاران و رجال دعوت کرد. در این ضیافت همان مستر دوهر که رزم آرا را روی کار آورده بود خود را به روزنامه نگاران جبهه ملی رسانید و گفت "بد نیست! آقایان جبهه ملی در ضیافت ها دسته جمعی حرکت می کنند".

ملکی اضافه می کند:

"سرصحبت باز شد و معلوم شد که آقا به طور کامل ما را کمونیست دانسته است[6] "

درستی اظهارات احمد ملکی را نوشته روزنامه "باختر امروز" تائید می کند. این روزنامه دو سال قبل از انتشار خاطرات ملکی عین واقعه را با جملات دیگری به شرح زیر نوشته بود:

"سه چهار روز پس از روی کارآمدن رزم آرا در سفارت شوروی یک مجلس ضیافت برای تماشای فیلم "سقوط برلن" بود. آنجا دوهر پیش روزنامه نگاران مخالف "سپهبد مفقود" {رزم آرا} آمد و گفت: "پس منظور از تمام مخالفت های شما با دولت رزم آرا این است که این جا جلسه خود را تشکیل دهید[7]."

این گروه از اعضای جبهه ملی از اظهارات دوهر به خشم نمی آیند، علیه دخالت آشکارا او حتی در امور داخلی جبهه ملی برآشفته نمی شوند بلکه به گفته ملکی:

" آن شب مذاکراتی با دوهر به عمل آمد و این سوء تعبیر توضیح داده شد {!!} ولی معلوم نبود که این توضیح چقدر ایشان را قانع کرده باشد[8]."

موضوع در حضور مصدق مورد بررسی قرار می گیرد:

"در جلسه ای دیگر که مصدق هم بود موضوع ملاقات مان را با هر دو مستشار سفارت آمریکا در میان گذاشتیم. این صحبت شد که کشورهای غربی ما را کمونیست می دانند و این مانع از آن است که حکومت های فاسد سرنگون شوند زیرا مورد پشتیبانی غرب قرار می گیرند[9]."

جریان بحث درون جبهه ملی ادامه می یابد تا به این نتیجه می رسد که بروند و پنهانی با عمال خارجی تماس بگیرند. ملکی تصریح نمی کند که آیا مصدق هم از این ملاقات های پنهانی اطلاع داشته یا نه و آیا آن را تائید می کرده است یا نه. اما جریان ملاقات ها و میهمانی های شبانه را که منظما" جریان داشته و خود او در آن شرکت می کرده می نویسد:

"شب اول آقایان ویلز مستشار سفارت آمریکا و آقای دیشر اتاشه مطبوعاتی سفارت برحسب دعوت آقای دکتر فاطمی حضور پیدا کردند. اعضای کمیسیون مطبوعات و تبلیغات و سیاسی جبهه ملی حضور داشتند...

همان شب قرار شد این جلسات دوستانه هفته ای یک بار ادامه یافته ولی هر شب در منزل یک نفر باشد. جلسه بعد در منزل آقای ویلز حضور یافتند... جلسه بعد منزل آقای دیشر، شبی هم در خانه آقای دکتر گرنی {مترجم سفارت آمریکا}... تشکیل شد. جلسات بعدی در باغ صبا منزل میراشرافی مدیر روزنامه آتش تشکیل می شد...

در اثر این رفت و آمدها بود که توهم این که جبهه ملی کمونیست است یا توده ای است به کلی از دماغ خارجیان که در آن وقت در دستگاه دولتی بسیار موثر بودند خارج گردید[10]."

در جای دیگر مدیر روزنامه "ستاره" اضافه می کند:

"جبهه ملی به غلط و دروغ وابسته به حزب توده معرفی شده بود. تماس افراد جبهه ملی با آمریکاییان و انگلیسی هایی مانند مسترپایمن، کلنل پای بوس و مسترفیلیپ پرایس این شایعه را به کلی از میان برد.[11]"

در این جلسات که رهبران جبهه ملی ایران با ماموران سفارت و جاسوسان آمریکایی و انگلیسی داشته اند نه فقط کوشش می شده است که شائبه کمونیست بودن جبهه رفع شود بلکه به طور آشکار درباره ضرورت مبارزه با حزب توده ایران و راه های عملی این مبارزه بررسی می شده است.

ملکی می نویسد:

"در همین زمان بود که فکر تاسیس حزب زحمتکشان ملت ایران بنا به پیشنهاد خلیل ملکی تبریزی توجه دکتر بقایی را جلب کرد و او از توجه آمریکایی ها به لزوم تشکیل این حزب و تقویت آن در مقابل تبلیغات شدید کمونیست ها و توده ای ها حداکثر استفاده را نمود...

پذیرایی منزل آقای دیشر وابسته مطبوعاتی سفارت آمریکا و خان شان که در اوایل خیابان پهلوی بود قدری وسیع تر و جنبه رسمی تری به خود گرفت. همه مدعوین هفته که همان اعضای کمیسیون های تبلیغاتی و سیاسی جبهه ملی بودند پس از شام گرد میزی نشسته و سرگرم مذاکرات سیاسی گردیدند.

آقای دکتر بقایی که به زبان فرانسه با خانم آقای دیشر سرگرم صحبت و از مشکلات کار و گرفتاری های روزانه خود که حتی برای تحصیل آزادی اقدام به افتراق با همسر خود نموده اند مذاکره می کردند.

خلاصه این طور نتیجه گرفتند که ... سازمان های مبارزه با حزب توده از داشتن هر نوع اعتباری محروم و جراید ضد توده هم با سرمایه های قلیل شخصی اداره می شود...

با این وضع چگونه ممکن است در مقابل تبلیغات حاد و شدید حزب توده قد علم کرد و مبارزه نمود؟

خلاصه دکتر بقایی ثابت کرد که اصلاح این امور فقط در سایه یک حزب قوی و مترقی امکان پذیر است و حزب هم همه می دانند بدون پول محال است رشد کند {!!}... باید به قدر کافی پول در اختیار باشد تا بتوانند پهلوانان و رویین تن جوانان را به عضویت در آورده با پول از زور و قدرت عضلات آن ها استفاده نمود و در تظاهرات چشم دشمن را ترسانیده، در مصاف با چاقو و چوب و سنگ آنان را از میدان به در کرد و توضیح داد با تجربیاتی که از عضویت در حزب دموکرات قوام السلطنه که در سایه همان حزب دست توده را به کلی بازکرد و باعث بازگشت آذربایجان گردید و هم چنین رفاقت با جوانان تحصیل کرده و مطلعی که از حزب توده ایران اخراج شده اند ممکن است حزبی در ایران علم نمود و به اسم مبارزه با توده ای ها نقشه های خود را عملی ساخت...

تمام اعضای جبهه ملی در آن جلسه بیانات ایشان را تصدیق نمودند قرار براین شد که همگی مطالعه کنند تا جلسه بعد."

"جلسه بعد در حصارک و کباب میهمان من بودند. آقایان دیشر و بانو و دکتر گرنی و خانم و ویلز و بانو همه از صبح آمدند. گردش و نهار در محیط دوستانه انجام شد... سپس مذاکرات سیاسی...

تقریبا" همگی اظهار عقیده نمودند... چه ضرری دارد که آقای دکتر بقایی را از همه جهت یاری و کمک نماییم که اقدام به تاسیس حزب نموده و هم ملت را از دست یک مشت توده ای بیگانه پرست نجات دهند و هم ...[12] "

این نوشته نیازی به توضیح ندارد. عده ای در حضور کارمندان سفارت آمریکا که جاسوس بودن شان محرز است، نشسته و تصمیم گرفته اند که حزبی برای مقابله با "بیگانه پرستان" تشکیل دهند. موافقت هم شده است که پول و کمک به این حزب برسد.

آنچه باید به این نوشته اضافه کنیم این است که استخدام "پهلوانان رویین تن" برای مبارزه با حزب توده ایران، از همان آغاز تشکیل حزب زحمتکشان بقایی آغاز شد و آنان با چماق و دشنه به تظارات مردم حمله می کردند و خود بقایی هشت سال پس از انتشار خاطرات ملکی

در دادگاه نظامی تهران به این مطلب اعتراف می کند و با تفاخر توضیح می دهد که:

"چهلم شهدای سی ام تیر بود... گفتم مردم اجازه نخواهند داد بیگانه پرستان در سرمزار شهدای سی ام تیر حاضر شوند.

همان شب عده ای را فرستادم از سازمان های حزب در ورامین و کرج و اطراف عده ای افراد با چوب و چماق آوردند و بردند ابن بابویه گفتم به مسئولیت خودم، هر توده ای خواست بیاید این جا قلمش را خورد کنید.[13] "

بقایی و امثال او نه فقط در جلسات شبانه با عمال بیگانه "خدمات" خودشان را در حزب دموکرات قوام السلطنه ومبارزه با حزب توده ایران به رخ می کشیدند بلکه در جلسات مجلس و صفحات روزنامه ها این "افتخارات" را برمی شمردند.

به این ترتیب بود که پیشنهاد حزب توده ایران برای همکاری با جبهه ملی ایران نه فقط پذیرفته نشد بلکه هرچه تلاش توده ای ها برای نزدیکی بیشتر می شد بر تلاش خرابکارانه نفاق افکنان نیز می افزود تا "ثابت" شود که حضرات توده ای نیستند. مقابله با دیکتاتوری رزم آرا قاعدتا" زمینه بسیار مساعدی برای همکاری همه نیروهای آزادی خواه بود. اما به دلیل روش نادرست جبهه ملی همین امر مشترک از موضع جدایی و تفرقه نیروها مطرح شد. حتی مصدق که با بقایی ها تفاوت زیادی داشت مخالفت با رزم آرا را از این جهت ضرور اعلام می کرد که دیکتاتوری سیاه رزم آرا راه را برای دیکتاتوری سرخ باز می کند؟! او درمجلس خطاب به آمریکاییان می گفت:

"آمریکا فریب سیاست انگلیس را خورده است... ما را با یونان مقایسه می کند... ایران به چین شبیه تر است. بر فرض که قشون بیش از حریف داشته باشد چون نمی تواند به ایران قشون بیاورد فاتح کسی است که هزاران کیلومتر مرز مشترک دارد... دخالت برخی از دول در ایران سبب خواهد شد که دیگران هم دخالت کنند و دیکتاتوری سیاه به دیکتاتوری سرخ تبدیل شود. چنان که چین به همین درد دچار شد...[14] "

این جملات زمانی گفته می شد و جلسات شبانه با عمال بیگانه زمانی در محیط دوستانه جریان می یافت که امپریالیسم آمریکا با درندگی وصف ناپذیری در مقیاس جهانی به هجوم علیه صلح جهانی و منافع ملت ها دست زده بود. دو روز بعد از اعلام نخست وزیری رزم آرا ترومن رئیس جمهور وقت آمریکا فرمان داد که ارتش آمریکا وارد کره شود و جنگ کره که یکی از وحشیانه ترین جنگ های امپریالیستی پس از جنگ دوم جهانی است آغاز شد. در این زمان محیط سیاسی بین المللی بی نهایت متشنج بود. امپریالیسم آمریکا سر از پا نمی شناخت و همه جا هجوم می برد. با این حال بخشی از رهبران ملی در تهران این هجوم جهانی امپریالیسم را خوش آمد می گفتند.

تنها سازمان سیاسی که این خطر امپریالیسم آمریکا و جنگ جهانی را احساس می کرد حزب توده ایران بود. فقط این حزب بود که امپریالیسم آمریکا را به طور همه جانبه افشا می کرد، ضرورت مبارزه با آن را به مردم تفهیم می نمود و به "جمعیت ایرانی هواداران صلح" کمک می کرد تا مردم را بیدار و تجهیز کند.

"جمعیت ایرانی هواداران صلح" هم زمان با تجاوز آمریکا به کره تشکیل شد و نخستین اعلامیه خود را در پنجم مرداد ماه ۱۳۲۹ منتشر کرد. حزب توده ایران به این جمعیت کمک همه جانبه می کرد. اوضاع داخلی کشور ما را در ارتباط با مجموع اوضاع بین المللی می سنجید و می دانست که هم زمانی روی کارآمدن رزم آرا، تغییر اوضاع یونان و ترکیه به سود آمریکا، آغاز جنگ کره آمدن جنایت کاری همچون گریدی به ایران به عنوان سفیر آمریکا و ... تصادفی نیست.

حزب ما می گفت:

"فعالیت جنگ طلبان آمریکایی در کشور ما تشدید می شود. دولت رزم آرا که با پشتیبانی آنان روی کار آمده در این رهگذر با آن ها همکاری خواهد کرد. وظیفه ماست که برای خوشبختی خود و خانواده و همنوعان خود صمیمانه برای صلح، برای مبارزه با تبلیغات و اقدامات جنگ طلبان بکوشیم[15]."

"جمعیت ایرانی هواداران صلح" جمع آوری امضا برای بیانیه استکهلم را که سندی ضدامپریالیستی بود در مقیاس کشور آغاز کرد و فقط طی دو ماه، نیم میلیون امضا جمع کرد. مبارزه هواداران صلح مبارزه ای بود عمیقا" ضد امپریالیستی. کمک بسیار موثری بود برای افشای ماهیت امپریالیسم آمریکا و در زمانی که حتی بخشی از رهبران جنبش ملی ایران امپریالیسم آمریکا را "ناجی" ملل اسیر معرفی می کردند ارج این مبارزه بی نهایت بزرگ بود. فراموش نکنیم که مبارزه برای صلح و جمع آوری امضا در این مقیاس گسترده که توام با کار توضیحی و افشاگرانه بود، دشمنی با امپریالیسم و به ویژه امپریالیسم آمریکا را تا عمق جامعه گسترش می داد.

درسال های پس از ۲۸ مرداد که ارتداد و نفی تاریخ مبارزات توده ای مد روز شد و کسانی برای این که ابراز وجودی کرده باشند درباره "اشتباهات رهبری حزب توده ایران" داد سخن دادند، جنبش صلح نیز مورد انتقاد قرار گرفت و ادعا شد که در آن زمان امر صلح گویا فقط به کشورهای سوسیالیستی مربوط می شد و گویا کشورهایی مثل ایران که

رویارویی امپریالیسم ایستاده بودند نمی توانستند دم از صلح بزنند و اصولا" وقتی مساله نفت مطرح بود گویا دفاع از صلح به معنای انحراف افکار می بود.

این گونه اظهارفضل ها عین جهل است. در آن زمان جنبش صلح در ایران جنبشی بود آشکارا ضدامپریالیسم و به ویژه ضدامپریالیسم آمریکا که در تجهیز توده های مردم علیه آن و در جهت قطع دست امپریالیسم از منابع نفت، نقش موثری ایفا می کرد.

ملاقات های پشت پرده، کوشش برای "اقناع" مامورین سفارت آمریکا که جناحی از رهبران جبهه ملی پیشه کرده بودند زمانی می توانست موثر واقع شود که آنان درعمل ثابت کنند که راست می گویند. آنان می بایست در عمل و به طور جدی از حزب توده ایران و کشورهای سوسیالیستی فاصله بگیرند. برای رسیدن به این مقصود جناح نفاق افکن جبهه ملی دست به حادثه آفرینی زد و از مذاکرات عادی بازرگانی که میان دولت ایران و اتحاد شوروی در جریان بود یک واقعه عظیم آفرید و چنین وانمود کرد که در پشت پرده مذاکرات بازرگانی ایران و شوروی گویا "مساله تقسیم ایران"، "احیای قرارداد ۱۹۰۷" و هزار بدبختی دیگر برای مردم ما خوابیده است[16].

مطبوعات جناح سازشکار جبهه ملی مذاکرات ساده بازرگانی ایران و شوروی را دستاویز شدیدترین حملات به حزب توده ایران و اتحاد شوروی قرار دادند که درواقع هدف از شکستن وحدت صفوف مردم و قانع کردن امپریالیسم آمریکا بود به این که "ما بهتر از رزم آرا می توانیم با کمونیسم مبارزه کنیم" این حمله های شدید کوشش های حزب توده ایران را در جهت اتحاد نیروها عقیم گذاشت.

مطبوعات حزب توده ایران نیز متقابلا" به حمله شدید پرداختند.

مطالبی که در مطبوعات حزب ما نوشته می شد محتوای درستی داشت. ما به حق از ضرورت گسترش مناسبات ایران با کشورهای سوسیالیستی دفاع می کردیم و آن را برای مقابله با امپریالیسم ضرور می دانستیم ولی این محتوای درست می بایست در چنان چارچوبی

مطرح شود که به اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی و منفرد کردن دشمنان ماسک دار آن کمک کند.

امروز وقتی به حوادث این سال ها بر می گردیم بدون تردید احساس می کنیم که حزب ما می بایست در سیاست خود برای تامین اتحاد نیروها پی گیرتر باشد و اجازه ندهد که نفاق افکنان در خرابکاری خود موفق گردند. سیاست جا افتاده و پخته امروز حزب ما نشان می دهد که برای ما تجربه آن سال ها، بی اثر نگذشته است. ما امروز می کوشیم جناح های گوناگون را با دقت از هم تمیز دهیم. هر جناحی را در حال تکامل و حرکت بنگریم و توجه داشته باشیم که مسیر مبارزه ضد امپریالیستی خواه ناخواه عناصر صدیق را به راه راست می کشاند. ولی آن روز در سیاست ما این باریک بینی و ظرافت وجود نداشت. **ما همه جبهه ملی ایران را یک واحد کل تلقی می کردیم و خرابکاری بقایی ها را به حساب مصدق ها، نریمان ها و شایگان ها هم می گذاشتیم. در حالی که این عناصر علیرغم گرایش به سازش کاری زمینه مساعد ضد امپریالیستی داشتند.**

ـ مورخ الدوله، سپهبد رزم آرا آن طور که تاکنون نشناخته اید، خواندنی ها، سوم مهرماه ۱۳۴۱[۱]

ـ همان جا.[۲]

ـ . فوق العاده نامه مردم (محق)، ۱۰ خرداد ماه ۱۳۲۹. {درباره تبعید زندانیان توده ای – رهبران حزب به نقاط بد آب و هوا، باید یادآوری کنیم که این جنایت با نظر مشترک رزم آرا رئیس ستاد ارتش و سرلشکر زاهدی رئیس شهربانی و طبق دستور دربار انجام گرفت و جبهه ملی که شعارش دموکراسی و حقوق بشر بود حاضر نشد از حقوق این زندانیان حمایت کند}[۳]

- بسوی آینده، ۱۹ خرداد ماه ۱۳۲۹، تکیه از ما است [٤]

- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره ، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، ص ۱۹[٥]

- همان جا، صفحه ۵۰[٦]

- باختر امروز، سرمقاله (به قلم دکتر حسین فاطمی)، ۳۰ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰[۷]

- احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، ص۵[۸]

- همان جا، صفحه ۵۷، تکیه ازماست [۹]

- همان جا، صفحات ۱۰۵-۱۰۷[۱۰]

- همان جا، صفحه ۱۰۸، {فیلیپ پرایس نمایند هپارلمانی انگلستان و دلال سیاسی امپریالیسم انگلیس بود که در شهریور ماه ۱۳۲۹ برای پنجمین بار به ایران آمد و همین موقع بود که با رهبران جبهه ملی ایران تماس گرفت. فیلی پرایس ششمین بار پس از کودتای ۲۸ مرداد در آبان ماه ۱۳۳۲ به ایران آمد تا زمینه را برای بهره برداری امپریالیسم انگلیس از کودتا فراهم کند}[۱۱]

- همان جا، صفحات ۱۰۸-۱۰[۱۲]

- روزنامه اطلاعات، دوم دی ماه ۱۳۴۰، تکیه از ما است [۱۳]

- سخنران مصدق در مجلس شورا، روزنامه اطلعات، ۶ تیرماه ۱۳۳۹[۱٤]

- بسوی آینده ۱۲ تیرماه ۱۳۲۹[۱٥]

- شاهد، ۳۰ مرداد ماه ۱۳۲۹ و شماره های بعد. {برای اطلاع بیشتر از این حادثه آفرینی نفاق افکنانه به جزوه افسانه طلاهای ایران، انتشارات حزب توده ایران، تهران ۱۳۵۸ صفحات ۱۴ به بعد مراجعه کنید}.[۱٦]

۵. جهش در شعار، در جا در استراتژی

گره همه مسایل سیاسی آن روز ایران سرنوشت نفت جنوب بود. رزم آرا به احتمال قریب به یقین امیدوار بود که وقتی بر سرکار آمد منافع آمریکا و انگلیس را آشتی دهد و نفت ایران را میان آنان تقسیم کند. سه چهارماه اول نخست وزیر رزم آرا به مذاکرات پشت پرده برای تحقق این امر گذشت. رزم آرا دلال معروف نفتی آمریکا ترن برگ را که در ایران زیر پوشش ریاست مشاوران ماورای بحار فعالیت می کرد از طرف خود به لندن فرستاد اما سران شرکت نفت انگلیس حتی حاضر به ملاقات با او نشدند. محافل انگلیسی که رزم آرا نزدیک ترین پیوند را با آن ها داشت مصرا" از او می خواستند که قرارداد الحاقی را به تصویب رساند.

رزم آرا موافق وظیفه ای که از طرف شرکت نفت انگلیس برعهده داشت پس از مدتی دست به دست کردن، موافقت خود را با لایحه الحاقی اعلام کرد و دفاع از آن را برعهده گرفت.

مخالفین از این فرصت حداکثر استفاده را کردند و به افشای او در برابر افکار عمومی پرداختند. رزم آرا مدعی بود که لایحه الحاقی بهترین چیزی است که ایران می تواند به دست آورد و گویا شرایط ایران و جهان امکان نمی دهد که قراداد بهتری منعقد شود. مخالفین می بایست در برابر لایحه الحاقی پیشنهاد مثبت خود را مطرح سازند. فقط نفی لایحه کافی نبود.

حزب توده ایران به قاطع ترین شعاری که جنبش ضداستعماری ایران تا توطئه ۱۵ بهمن مطرح کرده بود وفادار بود و طلب می کرد که قرارداد ۱۹۳۳ لغو شود. حزب توده ایران معتقد بود که برای این کار اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی و استقرار حاکمیت ملی ضروری است.

"بسوی آینده" می نویسد:

"ما بارها از مردم ایران طلب کرده ایم که در راه مبارزه با این قرارداد خائنانه همدست و همگام شوند. ما جدا" معتقد بوده ایم و معتقدیم که با وجود قدرت استعمار در کشور، اراده ملت عامل مهم و اساسی است.

اگر قوای ضد استعمار متمرکز شوند نه تنها می توان قرارداد الحاقی را پاره پاره کرد بلکه به بسی پیروزی های دیگر نیز می توان نایل شد...

حل مساله نفت مانند بسی مسایل دیگر موکول به استقرار حاکمیت ملت ایران و محو عوامل و طفیلی های استعماری است.[1] "

این نظر از ۱۵ بهمن به بعد بارها در مطبوعات حزبی تکرار و تاکید شده بود. به ویژه از زمانی که گروه بقایی انعقاد قرارداد "دنیا پسندی" را به جای قرارداد الحاقی مطرح می کرد، حزب توده ایران بیش از پیش روی ضرورت الغای قرارداد ۱۹۳۳ تاکید می کرد.

جبهه ملی ایران ـ چنان که گفتیم درباره نفت نظر رسمی نداده بود. شرکت کنندگان در آن هر یک نظر جداگانه ای ابراز می کردند و یا فقط به مخالفت با قرارداد الحاقی اکتفا می نمودند. ولی نظر مسلط عبارت بود از انعقاد قراردادی از نوع قراردادهای ونزوئلا و عربستان سعودی.

روزنامه "شاهد" در مقابل اعتراضی که به این نظریه می شد می نویسد:

"به ما اعتراض می کنند که چرا می خواهید قرارداد دنیا پسندی امضا شود. قرارداد باید لغو گردد. در پاسخ می گوییم اصل مساله این است که اگر قرارداد را لغو کنیم با هیات حاکمه کنونی امکان به کار انداختن تاسیسات نیست. ما هم با الغای قرارداد دارسی ۱۹۳۳ موافقیم ...اما، با وضع فعلی ما خواهان نتیجه مثبت برای ملتمان هستیم.

ما معتقدیم که در درجه اول با همین شرکت نفت فعلی قراردادی منعقد سازیم که:

اولا"، ... اقلا" پنجاه و یک درصد سهام متعلق به ایران باشد.

ثانیا"، گذشته از منافع، مالیاتی شرکت بپردازد و هم حقوقی لااقل برابر حقوق عربستان سعودی و یا ونزوئلا دریافت داریم.

ثالثا"، در اداره شرکت ما باید سهیم باشیم.[2]"

این نظر به طوری که بعدها از طرف بقایی تصریح شد، تا پذیرش اصل ملی شدن، برنامه او و یارانش بوده است.

سایر رهبران جبهه ملی نیز تنها جانشین قرارداد الحاقی را قراردادی از نوع ۵۰- ۵۰ می شناختند تا جایی که مهندس حسیبی کارشناس نفتی جبهه ملی و مشاور نفتی دکتر مصدق، در سلسله مقالاتی که برای "مقایسه قرارداد نفت ایران با قراردادهای خاورمیانه" نوشته بود به این نتیجه می رسید:

"ایران بایستی مبنای حقوقی خود را براساس ۵۰% نفت استخراجی بگذارد.[3] "

سال بعد دکتر مصدق با درنظر گرفتن جوی که آن روزها حاکم بود گفت:

"اگرشرکت در دوره پانزدهم همین ۵۰ درصد را قبول می کرد هیچ اختلافی پیش نمی آمد[4]".

قرارداد ۵۰ - ۵۰ می توانست مقامات حاکم و بخش بزرگی از بورژوازی را قانع کند. اما توده مردم ایران را قطعا" قانع نمی کرد. شعار ۵۰ - ۵۰ قدرت مقابله با شعار لغو قرارداد و طرد استعمار انگلیس را نداشت. مردم ایران طی سال های مبارزه به این نتیجه رسیده بودند که تا وقتی شرکت نفت جنوب به نحوی از انحا بر صنایع نفت ایران مسلط باشد بر سیاست واقتصاد ملی، مسلط خواهد بود. طرد شرکت سابق نفت خواست گسترده تر قشرهای مردم بود.

با توجه به این خواست عمومی در تکمیل شعار "لغو قرارداد و طرد شرکت" مصدق و یارانش به شعار ملی شدن نفت رسیدند. زیرا شعار لغو قرارداد در واقع دشواری های حقوقی ایجاد می کرد و اگر چه امپریالیست ها وقتی پای منافعشان به میان آید کاری به صورت حقوقی اختلاف ها ندارند، ولی به هر صورت لغو امتیاز در مجامع آن روزی دنیا کم تر قابل دفاع بود و ملی کردن صنعت نفت از هر نظر بر لغو قرارداد رجحان داشت و طرز اداره صنایع نفت را پس از لغو قرارداد نیز برای همیشه روشن می کرد.

مصدق بعدها گفت که شعار ملی کردن نفت را دکتر حسین فاطمی در منزل آقای نریمان برای نخستین بار پیشنهاد کرد. یادش گرامی باد!

شعار ملی شدن صنعت نفت در سرتاسر کشور ۵ آبان ماه ۱۳۲۹ در شورای عالی جبهه ملی به تصویب رسید که یکی از پیروزی های بزرگ نهضت ضدامپریالیستی مردم ایران است.

اصل ملی شدن نفت در سرتاسر کشور در جبهه ملی به آسانی پذیرفته نشد و جناح های گوناگون جبهه ملی نسبت به این اصل روش های گوناگونی پیش گرفتند. اقلیتی که دور مصدق و فاطمی بودند اصل ملی شدن را صادقانه پذیرفتند ولی اکثریت جبهه ملی این اصل را با تاخیر و غیر صادقانه تایید کردند و د ر واقع در مواضع سابق خویش دایر به تجدید نظر در قرارداد باقی ماندند.

جناح راست جبهه ملی که روزنامه "شاهد" سخنگوی آن بود اصل ملی شدن را با یك هفته تاخیر در ۲۲ آبان ماه منتشرکرد و توضیحی بر آن افزود که نکته قابل توجهی دارد:

"روزنامه شاهد درباره نفت دو برنامه داشته است:

۱. برنامه حداقل یعنی احقاق حقوق ملت در کادر دستگاه حاکمه فعلی و در حدود امکان وضع اجتماعی امروز که صریح تر از همه جا در شماره ۹۰ صفیر به آن اشاره شده است.

۲. برنامه حداکثر یعنی ملی کردن صنعت نفت. تاکنون با امکان حسن نیتی که در دستگاه حاکمه می رفت از برنامه حداقل دفاع می شد ولی با وضعی که فعلا" به آن برخوردیم ـ با سماجتی که شرکت و رزم آرا در

گذراندن لایحه الحاقی نشان می دهند ـ هیچ جای حسن نیتی باقی نمانده. برنامه ما ناچار حداکثر خواهد بود و از این نظر دفاع خواهیم کرد.[5]"

آیت الله کاشانی درباره شعار ملی شدن نفت مدت درازی سکوت کرد و فقط در ۲۲ آذرماه ۱۳۲۹ فتوایی صادر نمود و از ملی شدن نفت حمایت کرد.

تصویب اصل ملی شدن نفت در شورای عالی جبهه ملی واعلام آن جهش بزرگی بود در سیاست این جبهه: جهش از تجدید نظر و شعارهای ۵۰ ـ ۵۰ و غیره به طرد شرکت استعماری نفت. ولی متاسفانه این جهش فقط در شعار انجام گرفت و نه در استراتژی.

بقایی در روزنامه "شاهد" دروغ می گوید که گویا از اول دو برنامه داشته یکی ملی شدن نفت دیگری تجدید نظر. او و امثال او همواره فقط یك برنامه داشتند که عبارت بود از تجدید نظر در قرارداد با شریك کردن آمریکایی ها با اندکی افزایش درآمد ایران. ولی او حق دارد وقتی یاد آوری می کند که تجدید نظر در قرارداد در کادر دستگاه حاکمه موجود و وضع اجتماعی موجود مطرح و ممکن است ولی ملی کردن از این کادر بیرون می رود. بقایی موافق ملی کردن نیست، لذا سر و ته مساله را درز می گیرد و توضیح نمی دهد که ملی کردن چه شرایطی را طلب می کند و چه تغییرات اجتماعی ـ سیاسی را ملزم می سازد. بر موافقین واقعی ملی کردن بود که این مساله را با عمق تمام بررسی کنند و توجه نمایند که دیگر برمبنای استفاده از تضاد آمریکا وانگلیس و علاقه مند کردن آمریکا به ایران و مبارزه با کمونیسم و غیره ملی کردن صنایع نفت عملی نیست.

ملی کردن صنایع نفت در نهایت یك انقلاب است. انقلاب ملی و دموکراتیك، انقلابی علیه وابستگی ایران به امپریالیسم و علیه مناسبات فئودالی.

متاسفانه جبهه ملی این شعار را با تمام ژرفای آن درك نکرد ومصدق و یارانش حتی تا ۲۸ مرداد نیز حاضر نشدند بپذیرند که بدون یك تحول اجتماعی و بدون یك تغییر بنیادی سیاسی شعار ملی کردن نفت در شرایط ایران قابل اجرا نیست.

همین تطابق ناپذیری شعار ملی شدن با استراتژی اجرای آن ریشه اصلی شکست ۲۸ مرداد شد.

در آغاز شعارملی شدن به نظر گروهی آسان می آمد. برخی از محافل آمریکایی نیز به این سهل انگاری دامن می زدند و چنین وانمود می کردند که چیز مهمی نیست. شما نفت را از انگلیسی ها بگیرید ما کمك می کنیم که خودتان استخراج کنید. مثلا" یکی از مدیران بانك صادرات و واردات آمریکا پیام می فرستاد:

"امید است دولت ایران بتواند با قرضه های تازه ای منابع نفتی خود را مستقلا" استخراج و با صدور آن به دنیای آزاد و به خصوص آمریکا دلار کافی به دست آورد.[6] "

نظایر این نوع تشویق های مستقیم و غیرمستقیم که در واقع پشتوانه ای نداشت نسبتا" فراوان بود و دلالان نفت از نوع ترن برگ که با وجود اخراج از خدمت دولتی ایران حاضر نشدند کشور را ترك کنند، با ایجاد دسیسه ها آمریکا را پشتیبان ملی شدن معرفی می کردند. ولی در عمل معلوم شد که ملی کردن نفت کار آسانی نیست. چنان که در روزنامه های خود درج کردیم که یك انقلاب است و استراتژی و تاکتیك انقلابی می خواهد.

حزب توده ایران در پذیرش شعارملی شدن نفت تاخیر کرد. ما نخستین بار اعلامیه آیت الله کاشانی را که به پذیرش ملی شدن نفت فتوا می داد، در روزنامه های خود چاپ کردیم و از این طریق موافقت ضمنی خود را شعار ملی شدن اعلام داشتیم. انتشار این اعلامیه چنان که گفتیم یك ماه پس از تصویب شعار از طرف جبهه ملی بود. از آن پس نیز مدتی طول کشید تا شعارملی شدن از طرف حزب ما تمام و کمال پذیرفته شود.

این تاخیر بدون تردید نقص بزرگی است. منطقا" ما که هوادار جدی طرد شرکت نفت، الغای قرارداد و جلوگیری از هرگونه نفوذ امپریالیستی در کشور بودیم می بایست به مراتب زودتر از کسانی که دنبال قراردادهای ۵۰ - ۵۰ "دنیا پسند" بودند به این شعار برسیم.

اصل ملی شدن نفت بیان درست و کامل همان چیزی بود که ما خواستار آن بودیم و نه تکامل درخواست تجدید نظر قرار داد.

بنابراین تاخیر ما در پیدا کردن این شعار و به طریق اولی تاخیر ما در پذیرش آن اشتباهی بود که عواقب دوربردی داشت.

درباره علت بروز این اشتباه محافل ضد کمونیستی و خائنین به نهضت انقلابی ایران تا کنون خروارها کاغذ سیاه کرده و کوشیده اند آنچه در واقع شایستگی ما بوده و هست مایه اشتباه قلمداد کنند و آنچه مایه اشتباه بوده به مثابه روشی انقلابی از راه دیگر به جنبش انقلابی بقبولانند و به نیروهای جوان تلقین کنند.

دشمنان انقلاب و محافل ضد کمونیست ادعا می کنند که حزب توده ایران گویا به این دلیل مخالف اصل ملی شدن بود که در اصل تصویب شده جبهه ملی، ملی شدن نفت در سرتاسر کشور درنظر گرفته شده بود و حزب توده ایران گویا می خواست نفت شمال ملی نشود و به شوروی ها واگذار شود. مبلغین این دروغ، انترناسیونالیسم پرولتری حزب ما را نشانه گرفته اند. آنان می خواهند این فکر را به مبارزین تلقین کنند که گویا اگر حزب توده ایران جزو اردوگاه جهانی کارگری و کمونیستی نبود و در ورطه ضد شوروی می غلطید راه درست تری می رفت. درحالی که ملی کردن نفت اصولا" به مساله نفت شمال ارتباطی نداشت.

قرارداد همکاری ایران و شوروی برای بهره وری از نفت شمال :

اولا"، اگر اجرا می شد، با ملی شدن نفت تناقضی پیدا نمی کرد زیرا این قرارداد به حاکمیت ملی ایران به طور کامل احترام می گذاشت.

ثانیا"، این قرارداد چندین سال پیش رد شده و موضوع آن پایان یافته بود. دیگر نفت شمالی وجود نداشت که حزب توده ایران به خواهد به اصطلاح برای شوروی ها حفظ کند. این نوع ادعاهای دروغین را دشمنان نهضت و نفاق افکنان حرفه ای ساخته اند تا تبلیغات ضد کمونیستی را دامن زنند و مانع اتحاد نیروها شوند.

علت اصلی تاخیر حزب ما در درك اهمیت شعارملی شدن نفت به طرح زیر است:

۱. بی اعتمادی نسبت به رهبران جبهه ملی ایران. سوابق گروهی از رهبران جبهه ملی در همکاری با ارتجاع و امپریالیسم، مخالفت آنان با طرد شرکت نفت و تماس هایی که با محافل آمریکایی داشتند، حزب ما را مدتی دچار این تردید کرده بودند که در شعار جدید آن ها نیز کاسه ای زیر نیم کاسه باشد.

۲. کم توجهی به امکانات کوتاه مدت که می توانست جنبش را گامی به جلو برد ولو این که به پیروزی نهایی نرساند. این نظر حزب ما که ملی کردن صنایع نفت با کمك امپریالیسم آمریکا مقدور نیست و به تحول بنیادی در سیاست خارجی و داخلی نیازمند است، نظر درستی بود ولی ما توجه نداشتیم که از تضاد امپریالیست ها می توان برای یك گام به جلو استفاده کرد.

۳. بی توجهی به تفاوت اساسی بین دو قشر بورژوازی: قشر کمپرادور و قشر ملی در کشورهایی نظیر ایران. بی توجهی به این نکته که قشر بورژوازی ملی نیز یکپارچه نیست و جناح های گوناگون آن حامل درجات مختلفی از سازش کاری هستند.

٤. بیماری کودکی کمونیسم. عدم آشنایی کافی با اندیشه های درخشان لنینی که ضرورت یافتن متحدین را هرقدر هم موقتی باشند می آموزند. این بیماری به طورکلی از کم تجربگی حزب ما ناشی می شد ولی علل و عوامل مشخصی هم وجود داشت که آن را تشدید می کرد. از جمله این که پس از غیرقانونی شدن حزب، زندگی عادی آن

مختل شد، رهبری حزب پراکنده، عده ای به زندان افتاده و گروهی مجبور به مهاجرت شدند. پیوند مستقیم رهبری با توده های مردم، سازمان ها و شخصیت های سیاسی بریده شد.

در آن سال ها هنوز آثار مارکسیستی نیز بسیار کم به زبان فارسی درآمده و در اختیار مبارزین قرار گرفته بود.

متاسفانه جو حاکم در جنبش جهانی رهایی بخش نیز در آن سال ها طوری بود که سکتاریسم را تشدید می کرد. احزابی نظیر حزب ما که در کشورهای شرقی استعمار زده مبارزه می کردند در مجموع ارزیابی درستی از جنبش های ملی بورژوایی که پس از جنگ جهانی دوم اوج گرفته بودند نداشتند و امثال نهرو و گاندی و سوکارنو را بیشتر از جنبه های منفی آن ارزیابی می کردند. می توان گفت که توصیه های خردمندانه هفتمین کنگره کمینترن کم تر مورد توجه قرار می گرفت و گرایشی به سوی مصوبات سکتاریستی ششمین کنگره کمینترن درباره جنبش های ملی مستعمرات به وجود آمده بود. هر جنبشی که به سرکردگی پرولتاریا نباشد معیوب شناخته می شد و به جای این که برای سرکردگی پرولتاریا از طریق تعمیق جنبش تلاش شود، این امر به مثابه شرط نخستین تلقی می گشت و سد راه می شد.

نکته ای که در بیان این مقاله باید گفت این است که در همان زمان در صفوف حزب توده ایران نظریات درست وجود داشت. گروهی از کادرهای حزبی که در مطبوعات و امور ایدئولوژیك کار می کردند مصرا" توصیه می کردند که شعار ملی شدن نفت پذیرفته شود.

ماهیت توده ای و انقلابی حزب توده ایران و خصلت عمیقا" ملی و ضد امپریالیستی آن سبب شد که حزب ما به رغم این دشواری ها شعار ملی شدن را ولو با اندکی درنگ به طور کامل بپذیرد و تا پایان از آن دفاع کند. در حالی که اکثریت رهبران جبهه ملی از همان روزی که به ناچار این شعار را پذیرفتند به آن خیانت کردند و از اجرایش جلوگیری نمودند.

ـ بسوی آینده، ۲۶ آبان ماه ۱۳۲۹.[۱]

ـ روزنامه صفیر، به جای شاهد ۹۰، ۲۳ فروردین ماه ۱۳۲۹[۲]

ـ روزنامه شاهد،۱۲ شهریور ماه ۱۳۲۹[۳]

ـ مصدق سخنرانی در مجلس شورای ملی، باختر امروز ۱۹ آذرماه ۱۳۳۰[٤]

ـ آهنگ شرق به جای شاهد، ۲۲ آبان ماه ۳۲۹، تکیه ازما است.

{مطالب شماره ۹۰ صفیر که در این جا به آن اشاره شده در صفحه ۹۹ کتاب حاضر آمده است}.[٥]

ـ روزنامه اطلاعات ۱۶ آذرماه ۱۳۲۹[٦]

۶. تصویب اصل ملی شدن نفت

پاییز و زمستان ۱۳۲۹ جنبش ملی و ضد امپریالیستی مردم ایران که به طور عمده علیه شرکت نفت انگلیس متوجه بود بسیار گسترش یافت. سران جناح انگلیسی هیات حاکمه ایران در دفاع از غارت گری شرکت نفت موضع بسیار ضعیفی داشتند و حتی خودشان قانع نبودند که لایحه الحاقی حداقل منافع خود آنان را تامین کند. جمال امامی یکی از کارگردانان مجالس آن روز ایران نظر خائنانه و درعین حال عدم رضایت هیات حاکمه را در مورد لایحه الحاقی در جملات زیر به بهترین شکل بیان می کند:

"به این آقایان {سران استعمارانگلیس} بفرمایید که آقا ما قبول داریم و نمی گوییم که از نفت ما استفاده نکنید. نمی گوییم امپراطوری انگلیس متلاشی شود. می دانیم که عظمت امپراطوری شما استوار بر چاه های نفت ایران است. ما قبول

داریم که شما امپراطوری خودتان را حفظ کنید. ولی عوایدش را یك کمی به خودمان بدهید تا این لخت و برهنه های کشور خود را از این وضع خارج سازیم. شما استفاده سیاسی و اقتصادی خودتان را بکنید ولی حق ما را هم بدهید![1] "

با وجود وقاحتی که در این جمله ها وجود دارد، نارضایتی از شرکت نفت انگلیس نیز در آن مشهود است. جمال امامی ها نیز نمی توانستند با وضع موجود جواب "لخت و برهنه ها" را بدهند. با این حال رزم آرا طبق دستور شرکت نفت دفاع از لایحه الحاقی را به همان صورتی که بود برعهده گرفت و از موضع بسیارضعیف به دفاع از آن پرداخت و تا آن جا پیش رفت که برای اثبات ضرورت تسلیم در برابر شرکت نفت از تریبون مجلس به مردم ایران توهین کرد و ادعا نمود که این ملت هنوز لوله را هم به زحمت می سازد تا چه رسد به اداره امور صنعت بغرنجی مانند صنعت نفت[2]. همان وقت که رزم آرا چنین نطقی در مجلس ایراد کرد شایع بود که سخنرانی او توسط شرکت نفت انگلیس تنظیم شده است. منوچهر فرمانفرماییان که در آن زمان رئیس اداره کل امتیازات نفت و درآمد معادن در وزارت دارایی بود بعدها تصریح کرد که اطرافیان رزم آرا همان وقت می دانستند که این سخنرانی را مامورین شرکت نفت انگلیس نوشته به دست رزم آرا داده اند. فرمانفرماییان می نویسد:

"رزم آرا یادداشتی به من داد علیه ملی شدن که شرکت نفت برای وی تنظیم کرده بود.[3]"

پس از ملی شدن نفت که بخشی از اسناد و مدارك اداره اطلاعات شرکت نفت به دست دولت مصدق افتاد، متن نطق رزم آرا نیز در میان اسناد شرکت پیدا شد[4].

در بررسی آرایش قوا و تناسب نیروها این مطلب به ویژه از این جهت اهمیت دارد که درجه انفراد رزم آرا را نشان می دهد که او در چنان وضعی بود که حتی چند تن کارشناس معتقدی که بتوانند از سیاست او دفاع کنند در اختیار نداشت. نطق او را هم می بایست شرکت نفت بنویسد. این فاکت در عین حال حاکی از آن است که موضع آشتی ناپذیر شرکت نفت جنوب به پایگاه اجتماعی قابل ملاحظه ای متکی نبود و فقط از طریق یك کودتای نظامی و رژیم کودتایی می توانست نظر خود را تحمیل کند. که تازه معلوم نیست چنین کودتایی با فقدان پایگاه اجتماعی و سیاسی چگونه می تواند پیروز شود.

در این زمان که دولت رزم آرا رو به انفراد کامل می رفت جبهه ملی و به ویژه جناح سالم مصدقی آن در میان بازاریان و محافل حاکم بسیار خوب کار می کرد. افزایش احتمالی درآمد نفت که از ملی شدن حاصل می شد بازاریان را به وجد می آورد. برای بورژوازی ضعیف و توسری خورده ایران حتی تصور این که روزانه چندین ده میلیون دلار به صندوق دولت و از آن جا به صندوق سرمایه داران خواهد ریخت، نشئه آورده بود. ملاکین بزرگ هم احساس خرسندی می کردند. جبهه ملی کم ترین ایرادی به نظام ارباب ـ رعیتی نداشت. مالکیت های عظیم چند صد پارچه آبادی را تائید می کرد و امید می داد که از درآمد نفت برای آبادی دهات برمبنای همین مناسبات موجود کمك خواهد شد.

در پاییز و زمستان سال ۱۳۲۹ زمانی که مبارزه برای ملی شدن نفت اوج می گرفت ملاکین بزرگ با استفاده از فرصت، مواضع خود را تحکیم می کردند. هم شاه و هم جبهه ملی، هم آمریکا و هم انگلیس از آن ها دلجویی می کردند و فقط حزب توده ایران بود که علیه مالکیت های بزرگ می رزمید. به دنبال کوشش مستمر نمایندگان جبهه ملی در مجلس سرانجام در دی ماه سال ۱۳۲۹ وزارت دارایی به دستور شاه ۴۰۰ پارچه آبادی فارس را به خانواده قشقایی پس داد[5]. محیط طوری بود که همه ملاکین به طمع افتاده بودند.

بهادری مالك بزرگ آذربایجان در مجلس می گفت:

"عریضه ای از وراث مرحوم عشایر خلخالی رسیده است راجع به استرداد املاکشان. حالا که به حمدالله دولت صد تا و دویست تا و چهارصد تا ده می بخشد این دو دانگ آقای امیر عشایر خلخالی و سالار رشید را هم بهشان بدهید بروند و دعاگو باشند.[6]"

درهمین پاییز (آذرماه) سال ۱۳۲۹ بود که بزرگ ترین ملاکین ایران متشکل شده و سازمانی به نام "شورای عالی کشاورزی" به وجود آوردند. بازپس گرفتن املاك بزرگ یکی از نخستین کارهای این سازمان بود.

در این محیط بغرنج سیاسی، وقتی دستگاه حاکم به سوی انفراد می رفت وظیفه نیروهای ملی و مترقی بود که طبق برنامه روشنی متحد و متشکل شوند و ترتیبی بدهند که جنبش ملی ایران از نزدیك ترین راه سوی پیروزی برود و دشمنان جنبش از تفرقه نیروهای ملی و ناروشنی هدف های اجتماعی و سیاسی آن ها سوء استفاده نکنند.

از جانب حزب ما کوشش هایی در این جهت انجام گرفت. ما شعار ملی شدن نفت را که از آن جبهه ملی بود ولو با اندکی درنگ پذیرفتیم و از راه های گوناگون کوشش هایی برای نزدیکی به جبهه ملی به عمل آوردیم ولی همه کوشش های ما بی ثمر ماند و هر اقدام آشتی طلبانه ما با شدیدترین حملات جناح خرابکار جبهه ملی روبه رو شد. با کمال تاسف جناح سالم جبهه ملی هم به دنبال خرابکاران رفت.

دی ماه سال ۱۳۲۹ حزب توده ایران برای گسترش کار علنی مبارزه با امپریالیسم "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت" را تشکیل داد و بیانیه تشکیل جمعیت چنان لحنی داشت که در آن شرایط و علی رغم محیط متشنج موجود میان حزب و جبهه ملی، بوی آشتی و دعوت به همکاری می داد. جناح سالم جبهه ملی در آغاز ندای آشتی و همکاری حزب ما را به درستی درك کرد.

"باختر امروز" نوشت:

"اخیرا" جمعیتی از جوانان تحت عنوان "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت ایران و انگلیس" تشکیل شده و طی اعلامیه ای مخالفت با امتیاز نامه و هواداری از ملی شدن نفت و آزادی احزاب، الغای حکومت نظامی، آزادی نطق و بیان و قلم را خواستار شده و هم آهنگی خود را با سایر مجامع ملی که هدفشان این ها است اعلام داشته است.[7] "

در همین روزها "باختر امروز" گام های دیگری پیش آمد. خبرهای مربوط به مبارزات کارگری و دانش آموزی را که زیر رهبری حزب توده ایران بود با لحن موافق درج کرد و از جنبش صلح که امپریالیسم آمریکا آشکارا و کینه توزانه با آن مخالفت می کرد حمایت نمود.

در یکی از خبرهای "باختر امروز" به خصوص به جنگ کره ـ جنگ امپریالیسم آمریکا در کره اشاره شده است:

"دیشب واریته صلح با موفقیت برگزار شد. بر اثر نبودن جا عده زیادی ایستاده بودند... معاریف و روزنامه نگاران شرکت داشتند... برنامه به بهترین وجهی اجرا شد. مخصوصا" پیش پرده {جنگ کره} و کوه نورد گیاه شناس {دوگلاس امریکایی} بسیارجالب بود[8]."

در همین روزها "باختر امروز" در عرصه طبقاتی هم گامی به جلو گذاشت و سرمقاله خود را که معمولا" خود حسین فاطمی می نوشت به مخالفت با مالکیت های بزرگ اختصاص داد. درست است که این مقاله بیشتر به اصلاحات ارضی " تحول از بالا" اختصاص داشت و از تز شاه ـ امریکا درباره فروش اراضی سلطنتی و تجدید مالکیت دفاع می کرد که مبادا انقلاب از پایین رشد کند. ولی صرف نظر از این جنبه به هر صورت ضد ملاکین و در جهت محدود کردن مالکیت ارضی بود[9].

این همان کشش سالمی است که در فاطمی و نظایر او وجود داشت و آنان را در جنبش ضدامپریالیستی جلو برد و تا شهادت در راه آرمان های ملی پیش راند.

حرکت به سوی تفاهم در درون جنبش انقلابی ایران متاسفانه دیری نپایید. این حرکت خوشایند محافل امپریالیستی و ارتجاعی و جناح سازش کار و نفاق افکن جبهه ملی نبود. امپریالیست های آمریکایی که جبهه ملی استراتژی خود را روی کمك آن ها بنا کرده بود با چنین تفاهمی به هیچ روی نمی توانستند موافق باشند.

۲۵ بهمن ماه سال ۱۳۲۹ کنفرانس دیپلمات هایی آمریکایی مقیم کشورهای خاورمیانه و نزدیك در اسلامبول گشایش یافت. مهم ترین مساله این کنفرانس راه های گسترش نفوذ همه جانبه آمریکا در خاورمیانه و به ویژه راه های استفاده از اوضاع ایران بود. در خبرهای کنفرانس که با وسعت در ایران منعکس می شد گفته می شد که کنفرانس " نقش قاطع آمریکا را در ایران تعیین کرده است."

محافلی که در تهران به امید کمك آمریکا نشسته بودند در این لحظه به جنب و جوش بیشتری افتادند و لازم دانستند که یك بار دیگر دشمنی قاطع خود را علیه کمونیسم در حرف و عمل به اطلاع آمریکا برسانند و خود را متحد مطمئنی معرفی کنند. این بار دستاویز خاصی وجود نداشت ولی به هر صورت دنیا برای حادثه آفرینان تنگ نیست. آنان تشکیل "جمعیت ملی مبارزه با شرکت نفت" یعنی گسترش فعالیت علنی حزب توده ایران را بهانه کردند و درست سه روز پس از گشایش کنفرانس دیپلمات های آمریکایی که خبرهای آن با تحلیل فراوان در مطبوعات جبهه ملی درج می شد یورش های تبلیغاتی گسترده و حساب شده علیه حزب توده ایران را آغاز کردند.[10] زمینه تفاهم برای مدتی از میان رفت.

جناح انگلیسی هیات حاکمه از بهمن ماه تدارك کودتا می دید. گفته می شد که شرکت نفت انگلیس اصل تقسیم ۵۰ - ۵۰ را پذیرفته و آماده است بر این اساس قرارداد "دنیا پسندی" با ایران منعقد کند. نقشه رزم آرا این بود که این قرارداد را به عنوان برگ برنده در دست خود داشته باشد و پس از انجام کودتا و سرکوب مخالفین آن را اعلام و گروه زیادی را راضی کند. طرح انحلال مجلسین تهیه شده بود، لیکن شاه از ترس این که کودتا گران خود او را هم کنار بگذارند در اتخاذ تصمیم قاطع مردد بود. در چنین لحظه حساسی خلیل طهماسبی از فداییان اسلام رزم آرا را به قتل رسانید. با مرگ رزم آرا همه نقشه ها به هم ریخت.(ابتکار عمل در همین زمینه بدست شاه و دربار افتاد. شاه با اطمینان از اینکه خود قربانی کودتا نخواهد شد، پس از آن همین نقشه را اجرا کرد و علیه مصدق کودتا کرد- راه توده) پنج روز پس از قتل رزم آرا در ۲۱ اسفند ماه شاه، حسین علا را که از خادمین بنام استعمار بود به نخست وزیری گماشت تا سد مقاومتی در برابر جنبش ملی ایجاد کند. اما این تلاش بی فایده بود. هیات حاکمه قدرت مقاومت خود را از دست داده بود. بر روی امواج جنبش وسیع ملی، مجلس شورایی که تا دو ماه پیش اکثریت قاطع آن مخالف ملی شدن نفت بود، آن را تصویب کرد. در ۲۹ اسفند ماه نیز مجلس سنای مرتجع تر از شورا این اصل را به تصویب رسانید. تنها توشیح شاه لازم بود تا تمام تشریفات قانونی به انجام رسد. اما شاه از توشیح خودداری می کرد، به این امید که بتوان آن را به مجلس برگردانید. امضای شاه پای اصل ملی شدن یك ماه و نیم بعد، وقتی مصدق به نخست وزیری رسید گذاشته شد. مصدق شاه را به این کار مجبور کرد.

- سخنرانی جمال امامی در مجلس شورای ملی، روزنامه رسمی کشور، ۱۲ آذرماه ۱۳۲۹،روزنامه اطلاعات، ۵ آذرماه ۱۳۲۹[۱]

- منوچهرفرمانفرماییان، ملاحظاتی چند درباره نفت، چاپ مسعود سعد، تهران ۱۳۳۳، ص ۱۴۲[۲]

- گزارش مصدق به مجلس شورای ملی، ۷ تیرماه ۱۳۳۰، باختر امروز ۱۸ تیرماه ۱۳۳۰[۳]

- همان جا [٤]

- روزنامه رسمی کشور،۳ بهمن ماه ۱۳۲۹[٥]

- همانجا [٦]

- باخترامروز، ۵ بهمن ماه ۱۳۲۹، تکیه از ما است [۷]

- باختر امروز، ۱۹ بهمن ماه ۱۳۲۹ تکیه از ما است. {دوگلاس قاضی آمریکایی از مامورین ویژه آمریکا بود که در زمان طرح لایحه الحاقی در مجلس پانزدهم به بهانه کوه نوردی به کشور ما آمد و در اقدامات پشت پرده نقش موثری ایفا کرد}[۸]

- سرمقاله باختر امروز، ۲۵ بهمن ماه ۱۳۲۹[۹]

- به شماره های ۲۸- ۳۰ بهمن ماه ۱۳۲۹ باختر امروز و شاهد مراجعه کنید [۱۰]

۷. کابینه محکوم علاء

در پایان سال ۱۳۲۹ تناسب نیروها به شدت به زیان هیات حاکمه درباری بود. جنبش ضد امپریالیستی به سرعت گسترش می یافت و قاطع تر می شد و در عوض تضاد، تزلزل و آشفتگی سرتا پای حکومت را دچار بحران نمود. با قانون ملی شدن نفت بحران حکومتی به حدی رسید که دیگر جایی برای ادامه حکومت نوکران شرکت نفت انگلیس و خادمین دربار باقی نماند. لحظه ای فرا رسید که بالایی ها نمی توانستند به شیوه سابق حکومت کنند و پایین ها نمی خواستند. می بایست زمام حکومت به دست نیروهای ملی و هواداران صدیق ملی شدن نفت سپرده شود. تناسب قوای سیاسی چنین تغییری را الزام آور کرده بود. ولی متاسفانه نیروهای ملی آمادگی به دست گرفتن حکومت را نداشتند و جبهه متحدی وجود نداشت. حزب توده ایران هنوز آنقدر قوی نبود که به حکومت برسد و جبهه ملی ایران که حکومت چون میوه رسیده ای در دسترسش قرارگرفته بود از چیدن آن می ترسید و امتناع می کرد. گردانندگان جبهه ملی ایران مدعی بودند که این جبهه برای تشکیل دولت و اداره کشور تشکیل نشده بلکه فقط می تواند نقش منفی و فشار از پایین را بازی کند. به این ترتیب آن هایی که می توانستند دولت تشکیل دهند می ترسیدند و نمی خواستند و طبقات ارتجاعی که اصرار داشتند همچنان حکومت کنند منفرد از مردم بودند و نمی توانستند.

کابینه حسین علا محصول این وضع بود. علا به حساب نیروهای عملا موجودی که در آن لحظه به طور جدی از او حمایت کنند برسرکار نیامد. چنین نیرویی وجود نداشت. علا با این حساب بر سر کار آورده شد که شاید طبقات حاکم و امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی بتوانند با اغتنام فرصت برای خروج از بحران چاره ای بیاندیشند و نیرویی برای حمایت از علا پدید آوردند. این حساب غلط از آب درآمد. چنین نیرویی پدید نشد و علا حدود یک ماه و نیم در فصل مشترک تضادهای سیاسی گروه های حاکم بندبازی کرد و سرانجام استعفا داد و به آنجا رسید که از نخستین روز محکوم بدان بود.

زمان کوتاه حکومت علا از نظر مبارزات سیاسی بسیارغنی است و مواضع سازمان ها و گروه های مختلف را درباره مسایل اساسی انقلاب ایران و سیر تکاملی آن در ماه های آینده روشن می کند. از این نظر روی برخی از اساسی ترین حادثه های این دوران کوتاه مکث می کنیم.

امپریالیسم انگلیس که در سیمای رزم آرا بزرگ ترین امید خود را از دست داده و با تصویب اصل ملی شدن نفت ضربت سنگینی دیده بود به دخالت مستقیم نظامی
می اندیشید. کشتی های جنگی انگلیسی به سوی خلیج فارس حرکت کردند. هربرت موریسن وزیر خارجه انگلیس با لحنی که بوی قرن نوزدهم می داد، در مجلس آن کشور گفت:

"ما حق اتخاذ هر نوع تدبیری که برای دفاع از جان و مال اتباع انگلیسی لازم بدانیم برای خود محفوظ می داریم.[1]
"

اما چنین اقدامی بدون موافقت و کمک جدی آمریکا مقدور نبود. امپریالیست های انگلیسی شش سال بعد، وقتی مصر کانال سوئز را ملی کرد، دست به دخالت نظامی زدند و به مصر هجوم بردند. اما در مورد ایران با وجود این که از شدت خشم افسار می جویدند، قدرت عمل نداشتند. ایران همسایه دیوار به دیوار شوروی بود و قرارداد دوستی ۱۹۲۱ را با شوروی داشت. دخالت نظامی در این نقطه می بایست با حساب های به مراتب بغرنج تر و پذیرش خطر به مراتب جدی تری انجام پذیرد و حداقل شرط آن موافقت و همکاری عملی آمریکا بود که تامین نمی شد. آمریکا هم با انگلستان تضاد داشت و هم از دست زدن به ریسک بزرگ نظامی در ایران می ترسید. ولی در عوض حاضر بود که در صورت موافقت انگلستان با تقسیم نفت ایران و دادن سهم مناسبی به آمریکا، نیروی خود را برای مهارکردن جنبش به کار اندازد. تشدید مبارزه مردم

ایران و قاطع تر شدن شعارهای مبارزه منافع غارت گرانه انحصارات امپریالیستی آمریکا را نیز در خلیج فارس به خطر انداخته بود.

نیمه فروردین ۱۳۳۰ نمایندگان آمریکا و انگلیس در واشنگتن ملاقات کردند. از هر دو طرف مدیران انحصارات نفتی به عنوان نمایندگان وزارت خارجه و دولت در این مذاکرات شرکت داشتند. مذاکرات واشنگتن، با آن که به نتیجه قاطع نرسید، آغاز آن اقدامات مشترک امپریالیست های آمریکایی در انگلیس بود که به کودتای ۲۸ مرداد و سپس تشکیل کنسرسیوم بین المللی نفت انجامید.

دولت آمریکا در برابر اعتراض مردم ایران به این که چرا امپریالیست ها می کوشند سرنوشت ایران را در واشنگتن حل کنند، به جای عقب نشینی حق خود را برای دخالت در امور ایران تسجیل کرد. در تذکاریه رسمی که از طرف دولت آمریکا صادر شد گفته شد که مذاکرات واشنگتن ناشی از مسئولیت جهانی آمریکا و انگلیس است:

مسئولیت جهانی که دولت انگلیس و آمریکا دارند پیوسته راجع به مسایل مختلف مربوط به بسیاری از نقاط دنیا که در آن ذی نفع هستیم، با یکدیگر مشاوره می کنند.

وزارت امور خارجه آمریکا مایل است دولت ایران را مطمئن سازد که کاملا" متوجه است که مساله نفت ایران فقط به وسیله مقاماتی که ذی علاقه می باشند باید حل شود[2]."

بنابراین به عقیده دولت آمریکا مساله ملی کردن نفت ایران که مساله داخلی، مربوط به ایران و شرکت سابق نفت نبود. مساله ای بود مربوط به مسئولیت جهانی انگلیس و آمریکا که هر دو در آن ذی نفع بودند و این مساله می بایست به وسیله همین مقامات ذی نفع حل شود!

به دنبال مذاکرات واشنگتن و توافق های کلی آمریکا و انگلیس وزیر خارجه آمریکا نیز بیانیه ای منتشر کرد و در آن از طرز!! ملی کردن نفت ایران انتقاد نمود و اعلام داشت:

"متاسفم اظهار دارم که دولت ایران به طرزی در ملی کردن صنعت نفت مشغول اقدام است که پالایشگاه بزرگ آبادان را به متوقف شدن تهدید می کند. و این امر عدم ثبات وضع ایران و مشکلات اقتصادی آن را موجب گردیده و برای مردم ایران نیز اثرات سویی خواهد داشت.

آمریکا قویا" تاکید نموده است که هرگونه تغییراتی در مناسبات بین المللی دولت ایران و موسسات ذی نفع انگلیس براساسی که موافق مسئولیت های بین المللی هر دو کشور باشد فراهم گردد...

ما مایوس شدیم از این که پیشنهاد اخیر انگلیس به ایران که اصل ملی شدن را قبول نمود و نظریات پیشنهادی مساعدی را نیز دربرداشته غفلتا" و بدون مطالعه ... از طرف ایران رد شد.

این محیط بیم و تهدید که ناشی از اقدامات عجولانه ای است برای اجبار همکاری در اجرای قانون ملی کردن نفت نتیجه ای در بر نخواهد داشت...

قویا" امیدوارم که ایران در اقدامات کنونی خود تجدید نظر نموده و طریقی را اتخاذ خواهد کرد که از مخاطرات خط مشی فعلی احتراز و ادامه عمل صنعت نفت را ممکن سازد...

امیدوارم ترتیبات موقتی به عمل آید که به موقعیت طرفین لطمه وارد نسازد... تا این که بعدا" ترتیبات مناسب تری داده شود... [3]"

دخالت رسمی و علنی امپریالیسم آمریکا در امور داخلی ایران و مخالفت صریح آن با ملی کردن نفت موجی از اعتراض در ایران برانگیخت تا جایی که حتی محافل هوادار آمریکا، آن هایی که طی چندین سال اخیر امپریالیسم آمریکا را فرشته رحمت می دانستند و معرفی می کردند مجبور شدند در این اعتراض شرکت کنند. حزب توده ایران که همواره ماهیت درنده امپریالیسم آمریکا را می شناخت و معرفی می کرد در این لحظه به حق درصف مقدم نبرد بود. جناح واقعا" ملی جبهه ملی ایران هم به رهبری دکتر مصدق با وجود کش هایی که هنوز به سوی آمریکا داشت از این دخالت علنی خشمگین بود.

دکتر حسین فاطمی در "باخترامروز" از آمریکا انتقاد می کرد. این، آغاز پایان توهماتی بود که امثال فاطمی نسبت به حسن نیت و بشردوستی امپریالیسم آمریکا داشتند.

توافق کلی که آمریکا و انگلیس در کنفرانس واشنگتن به آن دست یافتند مبتنی براین بود که فعلا" از پیشرفت جنبش ملی ایران جلوگیری کنند تا بتوانند بعدا" دعوا بر سر تقسیم نفت ایران را بین خود حل کنند. نخستین گام مشترک می توانست تقویت دولت علا باشد که هم نسبت به انگلیس و هم نسبت به آمریکا نظر مساعدی داشت. ولی دولت علا قادر به ادامه حکومت نبود. جنبش ملی ایران علی رغم اقدامات خشن این دولت پیش می رفت. بحران عمومی سیاسی ادامه داشت و تشدید می شد.

حادثه تعیین کننده داخلی که امکان نداد دولت علا تثبیت شود، اعتصاب بزرگ کارگران نفت جنوب بود. این اعتصاب از ۲۷ اسفند هم زمان با آغاز نخست وزیری علا شروع شد و تنها پس از استعفای علا (۶ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰) پایان یافت. اعتصاب به این دلیل آغاز شد که شرکت انگلیسی نفت ۳۰% از مزایای کارگران را کسر و قطع کرد. در برابر این رفتار غیرانسانی ابتدا کارگران بندر معشور و دانشکده فنی آبادان و سپس کارگران نفت در سرتاسر مناطق نفت خیز دست به اعتصاب زدند.

بدون تردید حساب امپریالیسم انگلیس از حادثه سازی عبارت از این بود که محیط سیاسی را متشنج کند، ملی شدن نفت را تحت الشعاع قرارداده و برای دست زدن به اقدامات خشن ضد جنبش ملی ایران زمینه چینی کند. هم زمان با فشار به کارگران و آغاز اعتصاب، حرکت ناوگان جنگی انگلیس به سوی خلیج فارس شروع شد و دولت علا در تهران و مناطق نفت خیز اعلام حکومت نظامی کرد. به این امید که هم اعتصاب را سرکوب کند و هم به جنبش ملی ضربه وارد سازد.

در برابر این توطئه و تحریک امپریالیستی که یک سر آن در لندن و سردیگرش در واشنگتن بود جنبش انقلابی ایران یک راه در پیش داشت: سرنگون کردن دولت علا و روی کارآمدن یک دولت ملی که قادر باشد همه نیروهای ملی را برای تداوم انقلاب تجهیز کند. برای این کار نخستین گام عبارت از وحدت نیروها بود.

حزب توده ایران با وجود سوء تفاهم ها و اختلافات زیادی که طی سال گذشته با جبهه ملی ایران پیدا کرده بود در این لحظه احساس مسئولیت کرد و این تنها راه پیشرفت انقلاب را نشان داد. "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" (حزب توده ایران) طی اعلامیه رسمی از همه نیروهای ملی: جبهه ملی ایران، فداییان اسلام، آزادی ایران، حزب ایران و حزب استقلال دعوت کرد:

"کمیته ای با شرکت نمایندگان همه این جمعیت ها به منظور تنظیم یک نمایش و دمونستراسیون بزرگ مشترک بر ضد حکومت نظامی تشکیل شود و نمایندگان اقلیت با تمام قوا و اختیارات خود برضد دولت علا و حکومت نظامی وی به اقدام پارلمانی مبادرت ورزند.[4] "

اما این پیشنهاد هم مانند همه پیشنهادهای وحدت طلبانه که قبلا" داده شده بود بی جواب ماند زیرا علاوه براختلافاتی که از قبل وجود داشت دو اختلاف عمده دیگر میان حزب ما و جبهه ملی پدید آمده بود:

اختلاف درباره اعتصاب کارگران نفت جنوب، و اختلاف در ارزیابی دولت علا و رفتار نسبت به آن.

الف ـ اعتصاب کارگران نفت

جبهه ملی به اعتصاب کارگران نفت با بی اعتمادی و نگرانی مطلق می نگریست. روزنامه های جبهه ملی فقط به این بهانه که گویا اعتصاب را خود شرکت نفت به راه انداخته از عواقب آن وحشت زده بودند، ولی در واقع این وحشت جنبه طبقاتی داشت و حساب های آنان را به هم می زد. با حرکت عظیم اعتصابی کارگران نفت جنوب و موج بزرگ همدردی که از طرف کارگران سرتاسر کشور آغاز شد، نیروی عظیم پرولتاریای ایران در جنبش ملی کردن نفت قد علم کرد. جبهه ملی از حضور این نیرو و افزایش تاثیر آن برحوادث خرسند نبود. این جبهه که همواره به "بازار" و کسبه تکیه داشت از کارگران

می ترسید. به علاوه چنان که خواهیم دید جبهه ملی خواستار حفظ و تثبیت دولت علا بود، از سرعت پیشرفت انقلاب نگران شده بود. اعتصاب کارگران برسرعت انقلاب می افزود و در جهت خلاف مشی سیاسی جبهه ملی بود.

به این دلیل جبهه ملی نسبت به اعتصاب کارگران رفتار ناشایستی پیشه کرد. آن را تایید ننمود، به کمک آن نشتافت و در بهترین حالت به "کارگران عزیز" توصیه کرد که دست از اعتصاب بردارند مبادا دشمن سوء استفاده کند.

در مطبوعات رسمی جبهه ملی و در "باختر امروز" که نزدیک ترین روزنامه به مصدق بود، اعتصاب کارگران و نقش حزب توده ایران در سازماندهی آن با بدترین کلمات مورد حمله قرار می گرفت.

وقتی حکومت نظامی شاه شرکت نفت کارگران آبادان را به گلوله بست "باخترامروز" نوشت:

" تحریکات کمپانی و آتش افروزی "پیشتازان" بالاخره کار خود را کرد و صحنه خونین که روح ملت ایران از آن خبر ندارد پریروز در آبادان به وجود آمد.[5] "

"باختر امروز" خود به دام تحریکات کمپانی افتاده و این دروغ بزرگ را شایع می کرد که گویا اعتصاب کارگران "مسلحانه است" آن ها هستند که سربازان را "محاصره" می کنند:

"در دو نقطه شهرآبادان کارگران ازدحام و اطراف کارگران را محاصره و صدای تیر از میان آنان شنیده می شد. که منجر به جوابگویی سربازان شده است. بدین طریق ۸ نفر مقتول و عده ای مجروح شده اند.

یک مرجع رسمی گفت که در چند نقطه شهر کارگران توانسته بودند سربازان را محاصره کنند. بین اعتصاب کنندگان مقداری اسلحه وجود داشته است.[6] "

این گونه مطالب دروغ در واقع شاه و حکومت علا و شرکت نفت انگلیسی را که کارگران ایرانی را به گلوله بسته بودند و قصد حادثه سازی داشتند تبرئه می کرد و عملا" حکم قتل آنان را صادر می نمود.

از رهبران جبهه ملی محمد نریمان شخصیت برجسته دموکرات انقلابی تنها کسی بود که به طور قاطع و علنی بدون اگر و اما از کارگران نفت دفاع می کرد و از حضور آنان در صحنه نبرد خرسند بود. یادش گرامی باد!

طبیعی است که حزب توده ایران نمی توانست به اعتصاب کارگران نفت جنوب با آن چشم نگاه کند که جبهه ملی نگاه می کرد. حزب ما که با توده های کارگر در پیوند بود می دانست که کارگران قادرند اعتصاب خود را با قدرت و نظم اداره کنند و نه فقط دستاویزی برای تحریک و توطئه به شرکت نفت انگلیس ندهند بلکه این اسلحه را به سوی خود شرکت برگرداند. حزب ما از ورود طبقه کارگر به میدان نبرد ضد امپریالیستی عمیقا" خرسند بود و با تمام نیرو از اعتصاب کارگران حمایت می کرد و در سرتاسر کشور نهضت حمایت از کارگران نفت را به وجود می آورد. زیر رهبری حزب توده ایران کارگران سایر استان های ایران و بخصوص اصفهان به دفاع از کارگران نفت به پا خاستند. موج اعتصاب های همدردی از سرتاسر کشور گذشت. کمک به صندوق اعتصاب وسعت گرفت. حزب ما توانست اعتصاب خوزستان و اعتصاب های همدردی سرتاسر کشور را در طول فروردین ماه و آغازاردیبهشت اداره کند و به پیروزی رساند.

ب ـ دو ارزیابی از کابینه علاء

کمک به گسترش مبارزات کارگری در این لحظه جای زندگی در حساب سیاسی حزب ما می گشود. حزب می خواست از این طریق حکومت نظامی را بشکند، جلو تثبیت دولت علا را که مخالف ملی شدن نفت و فراهم کننده زمینه برای حکومتی خشن تر از آن بود، بگیرد.

این جا دومین اختلاف بزرگ وجدید حزب توده ایران با جبهه ملی آغاز می شد زیرا جبهه ملی آشکار و نهان از حکومت علا دفاع می کرد و از آنجا که خود به فکر به دست گرفتن دولت نبود و امکان تشکیل یک دولت ملی اجرا کننده اصل ملی شدن را نمی دید گمان می کرد که جانشین علا حتما" حکومتی بدتر از علا خواهد بود و یا جنبش انقلابی آنقدر رشد

خواهد کرد که از کنترل آن جبهه خارج خواهد شد. به عبارت دیگر بین هیات حاکمه ارتجاعی امپریالیستی ایران با جبهه ملی در مورد مهارکردن جنبش انقلابی توافقی ضمنی پدید می آمد که در حمایت مشترک از دولت علا تجلی می کرد.

حزب توده ایران درباره علا عقیده داشت:

"علا واسطه آلوده مطامع امپریالیسم انگلستان و عوامل مزدور داخلی آن است. این شخص در سال ۱۹۳۳ در مذاکرات مربوط به انعقاد قرارداد باطل ۱۹۳۳ شرکت مستقیم داشته ... امروز به میدان امده است تا کار نیمه تمام خود را تمام کند.[7] "

اما دکتر مصدق در دفاع از علا تا جایی پیش می رفت که نظریه کاملا غلط "مامور معذور" را می پذیرفت و می گفت:

"اگر چه علا در جریان قرارداد ۱۹۳۳ دخالت داشته ولی از روی عمد خیانت نکرده بلکه مطلع نبوده است... علا عیبی ندارد جز این که از تقی زاده حرف گوش می کند... همه می دانند که در دوره دیکتاتوری هرکس متصدی کار بود نمی توانست از امر دولت تخلف کند[8]."

حزب توده ایران می گفت:

"آشکار است که علا از همان خانواده ده هزار نفری است. از همان سلسله ای است که سال ها مردم را به نام فراش سلطان مستبد چاپیده اند و اینک هم در لباس حکومت مشروطه دمار از روزگار خلق می کشند.

... اما ملت همه قوای خود را جمع می آورد تا حکومتی آزاد و خدمتگزار پدید آورد.[9]"

ولی "باخترامروز" در تائید سیاست جبهه ملی ضمن این که می پذیرفت علا از دایره هزار فامیل بیرون نیست و در این لحظه انقلابی ناتوان است می گفت:

"در ناتوانی علا کسی تردید ندارد. اما این وحشت نیز از ناحیه او در میان نیست که برضد منافع وطنش با اجنبی سازش و کودتا کند {!!}.[10]"

حزب توده ایران می گفت می توان علا را برداشت و با تکیه به نیروی مردم حکومت ملی برسرکارآورد. ولی مصدق عقیده داشت:

"مخالفت جبهه ملی سبب می شود که کابینه علا سقوط کنند و به جای آن کابینه قوام و یا کسی مثل او زمامدار گردد.[11] "

حزب توده ایران می گفت حالا که اصل ملی شدن نفت تصویب شده:

"در این موقع باید دولتی منبعث از ملت روی کار باشد. علا سوابقی دارد که امید از او منتفی است. وی با فشار دربار روی کارآمده و با فشار دربار برسرکار است.[12] "

"باختر امروز" پس از یک خروار ناسزا به حزب توده ایران می گفت:

"انتظار مردم از دولت علا این است که بتواند احساسات عمومی را درک کند و با صمیمیت و ایمان به خواسته های ملت جواب دهد.[13] "

ما می گفتیم:

"مجلس شورای ملی ایران که به طرح ملی شدن نفت رای داده است اگر واقعا" در تصمیمات خود صمیمی است باید بی درنگ به دولت علا رای عدم اعتماد دهد و دولت را ساقط نماید...

مبارزه ملت با دولت علا و سایر ایادی کمپانی نفت جنوب با کمال شدت ادامه خواهد یافت و محققا" آن را واژگون خواهد کرد.[14] "

" باختر امروز" نتیجه می گرفت:

" توده ای ها می خواهند از راه اغتشاش ما را به هرج و مرج و زوال تاریخ {!!} و استقلال بکشانند {!!}[15]"

در پاسخ این پیشنهاد حزب توده ایران که می توان با اتحاد نیروها علا را سرنگون کرد و حکومتی مردمی برسر کار آورد "باختر امروز" از جانب جبهه ملی ایران پاسخ می داد:

"آیا ما خواهیم توانست با یک انقلاب خونین این ننگ و فساد را از دامان مملکت بشوییم و حکومتی عدالت پرور برسرکار آوریم؟

... افراد دلسوز صمیمی به اصلاحات اکنون بر این عقیده اند که وضع جغرافیایی و تحریکات سیاسی دول بزرگ طوری ما را به خود مشغول داشته که حدوث یک انقلاب مقدس امکان پذیر نخواهد بود و اگر نهضتی شبیه به انقلاب خودنمایی کند کپیه نهضت آذربایجان و کردستان خواهد بود...

در وضع کنونی ... انقلاب ایران به حال اجنبی مفید تر خواهد بود تا به حال ایران. بنابراین جز این که تغییر و تحول از راه اصلاح تدریجی باشد... چاره دیگری نیست.[16] "

البته ما در آن زمان پیشنهاد "انقلاب خونین" و امثال آن را نداشتیم. پیشنهاد ما اتحاد نیروها و استفاده از امکانات سیاسی موجود بود. ما تصریح می کردیم که جبهه ملی در پارلمان اقدام کند، مجلس رای عدم اعتماد به دولت بدهد، نیروهای سیاسی دست به دمونستراسیون علیه حکومت نظامی بزنند. و ... ما می گفتیم وضع قابل دوام نیست. نباید فرصت داد که جای علا رژیم ارتجاعی تری بیاید. اما جبهه ملی از به دست گرفتن حکومت می ترسید، از رشد انقلاب وحشت داشت، ترجیح می داد که علا برسر کارباشد، شاه و رژیمش بمانند اما جنبش قاطع تر نشود.

فاطمی می نوشت:

"به آن هایی که می گویند اوضاع قابل دوام نیست، و این هیات حاکمه مملکت را به این روز انداخته است من هم صد درصد موافقم ولی آیا علاج کار این خواهد بود که بگذاریم تجزیه طلبان و عوامل کمینفرم جان بگیرند.[17] "

همین وحشت از گسترش یافتن مبارزه مردم و قدرت گرفتن زحمتکشان، ترس از انقلاب بود که همواره در لحظات حساس پای جبهه ملی را سست کرد. او را واداشت که از دولت منصورالسلطنه (بهار۱۳۲۸) دفاع کند، از دولت علا حمایت کند، در لحظات حساس دید ـ پیروزی کودتای زاهدی را به دعوت مردم به قیام ترجیح دهد.

آخرین نکته ای که باید درباره حکومت علا بگوییم این است که در داخل جبهه ملی هم برخی از رهبران با سیاست عمومی جبهه موافق نبوده با علا و دربار صریحا" مخالفت می کردند.

نریمان برجسته ترین شخصیت این جناح بود که در مجلس می گفت:

"بزرگ ترین دلیل مخالفت من با دولت علا این است که از مجلس رای اعتماد نگرفته بلکه به فرمان شاه روی کار آمده است. {نریمان توضیح می دهد که شاه چنین حقی ندارد}.

... من جدا" مخالفم که آثار عصبانیت و تشنج افکار عمومی مردم ایران را که نتیجه اعمال هیات حاکمه نالایق است در لباس تمرد و عصیان ... معرفی کنند.

مردمانی که به مصداق جهاد فی سبیل الله جان در کف می گذارند و ملتی را از شر مردمی خیانت کار می رهانند دارای روح تمرد و عصیان نیستند... خیر جناب آقای نخست وزیر تحمیلی ... اگر قصد شما آماده کردن مردم به سواری است هم خودتان اشتباه می کنید و هم کسانی که شما را نخست وزیر کرده اند[18]."

این روح انقلابی بود که نریمان را همواره به حزب توده ایران نزدیک می کرد و هرگز میان ما و این مبارز برجسته کدورتی پدید نیامد.

دکتر شایگان نیز با سیاست جبهه ملی درباره حکومت علا مخالف بود و فکر می کرد:

"شان جبهه ملی این است که با تمام دولت ها مخالفت کند تا خود دولت تشکیل دهد.[19] "

از آن جا که مخالفت دکتر شایگان با سیاست جبهه ملی آن زمان در مطبوعات منعکس نشد، نگارنده چند سال پیش از این، که مقدمات تدارک این کتاب فراهم می شد توسط دوستی نظر ایشان را خواست. ایشان در پاسخ مخالفت خود را تایید کرده و طی نامه ای نوشتند:

۱۴ نوامبر ۱۹۷۰

دوست محترم

در جواب نامه شریف به تاریخ ۳۱ اکتبر ۱۹۷۰ معروض می دارد:

مخالفت این جانب با کابینه علا برای خود من محرز است ولی چون از آن زمان قریب بیست سال می گذرد درست به خاطرم نیست که در کجا و به چه صورت مخالفت کرده ام. آیا در جلسه رسمی مجلس بوده {که بعید به نظر می رسد} یا در جلسه خصوصی و یا در جبهه ملی در خارج از مجلس. تصور می کنم علت مخالفتم اطاعت بی چون و چرای او از دستگاه و بخصوص انگلیس ها بود که مبادا در کار ملی شدن نفت اخلال کنند."

این روش دکتر شایگان نیز تصادفی نبود. او هم همواره در جناح سالم جبهه ملی قرار داشت و علاوه بر این که از حزب توده ایران در دادگاه نظامی دفاع کرده بود، در چندین سازمان سیاسی با حزب ما همکاری می کرد.

ـ الول ساتن، نفت ایران، چاپ لندن، ۱۹۵۶، متن انگلیسی، صفحه ۲۴۶[۱]

ـ اسناد نفت، نطق ها و نامه های تاریخی دکتر محمد مصدق، انتشارات راستین، تهران ۱۳۵۸، ص۴۸[۲]

ـ همان جا، ص ۴۹ـ۵۰[۳]

ـ اعلامیه جمعیت ملی مبارزه با شرکت های استعماری نفت، نوید آینده به جای بسوی آینده، ۷ فروردین ماه ۱۳۳۰[۴]

ـ باخترامروز، ۲۴ فروردین ماه ۱۳۳۰[۵]

ـ باختر امروز، ۲۴ فروردین ماه ۱۳۲۹[۶]

ـ نوید آینده به جای بسوی آینده ، ۸ فروردین ماه ۱۳۳۰[۷]

ـ . سخنرانی مصدق در مجلس شورای ملی، باختر امروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰[۸]

ـ نوید آینده به جای بسوی آینده ، ۲۹ اسفندماه ۱۳۲۹[۹]

ـ باختر امروز ۲۲ فروردین ماه ۱۳۲۰[۱۰]

ـ سخنرانی مصدق در مجلس، باختر امروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰[۱۱]

ـ مجازات به جای بسوی آینده و نوید آینده ... که پشت سرهم توقیف می شدند، ۱۸ فروردین ماه ۱۳۳۰[۱۲]

ـ باخترامروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰[۱۳]

ـ مجازات ، ۱۸ فرردین ماه ۱۳۳۰[۱۴]

ـ باختر امروز، ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۰، سرمقاله به قلم دکتر حسین فاطمی ــ تکیه از ما است [۱۵]

ـ همان جا [۱۶]

ـ باختر امروز، ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۰، سرمقاله [۱۷]

ـ سخنرانی محمود نریمان در مجلس شورای ملی، باختر امروز، ۲۶ و ۲۷ فروردین ماه ۱۳۳۰[۱۸]

ـ احمد ملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، صفحه ۲۹[۱۹]

فصل سوم

دولت مصدق

لای چرخ دنده دربار مجاهدین اسلام و همراهان خائن

۱. روی کارآمدن مصدق، استقرار حکومت دوگانه

در فروردین ماه ۱۳۳۰ کاملا" احساس می شد که جبهه ملی می تواند تشکیل دولت بدهد. این مطلب در خود جبهه ملی و همچنین در مطبوعات مطرح بود. اما سران جبهه ملی باور نمی کردند که می توانند حکومت کنند تا جایی که خود مصدق می گفت:

"این که بعضی ها می گویند این جانب تشکیل دولت بدهم، آیا دخالت ۵۰ ساله شرکت نفت در این مملکت اجازه خواهد داد که من و امثالهم دولتی تشکیل دهند و موفقیتی در کار پیدا کنند؟ اگر این کار شدنی بود در این همه سال می شد.[1] "

با وجود ناباوری و مقاومت جبهه ملی در برابر پذیرش مسئولیت دولتی، ضرورت استقرار حاکمیت مردم و ضرورت انتقال قدرت از دست مهره های سرشناس هزار فامیل به دست عناصر مترقی و ملی مورد اعتماد مردم همه جا احساس می شد. بحران عمومی سیاسی بالا گرفته و وضع انقلابی پدید آمده بود. اعتصاب کارگران نفت و همدردی کارگران و زحمتکشان کشور از اعتصابیون کمر دولت علا را می شکست. این اندیشه درست حزب توده ایران که اصل ملی شدن نفت را نمی توانند مخالفین آن اجرا کنند و باید دولتی روی کار بیاید که مدافع صدیق این اصل باشد در همه جا رسوخ می کرد. لحظه تغییر آن چنان فرارسیده بود که نمایندگان هیات حاکمه نیز مجبور به اعتراف بودند تا جایی که روز هفتم اردیبهشت ۱۳۳۰ سردسته مرتجعین مجلس ـ جمال امامی - مقام نخست وزیری را به مصدق پیشنهاد کرد. بدون تردید جمال امامی از این پیشنهاد قصد خبیثانه ای داشت. او گمان می کرد که مصدق نخواهد پذیرفت و روی کارآمدن مهره سیاه دیگری از هیات حاکمه در نظر مردم توجیه خواهد شد. به علاوه او گمان می کرد که اگر مصدق به فرض این مقام را بپذیرد از عهده کار برنیامده اعتبار خود را از دست خواهد داد. ولی به هر صورت و صرف نظر از هدف ها و مکنونات قلبی امامی و امامی ها در این نکته تردید نیست که وقت چنین پیشنهادی از مدت ها پیش رسیده بود.

سرانجام مصدق پیشنهاد نخست وزیری را پذیرفت. از بحران عمومی سیاسی که کشور را فراگرفته بود استفاده کرد ومجلس را واداشت که قانون ۹ ماده ای مربوط به طرز اجرای اصل ملی شدن نفت را تصویب کند و اجرای آن را به عنوان برنامه دولت بپذیرد.

فردای نخست وزیری مصدق اول ماه مه، روز جهانی کارگران بود. مصدق برگزاری این روز را آزاد اعلام کرد و در اول ماه مه ۱۹۵۱ (۱۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰) بزرگ ترین تظاهرات کارگری پس از شکست آذربایجان، به رهبری حزب توده ایران برگزار شد.

مصدق با پذیرش نخست وزیری قدرت حاکمه را به دست نگرفت. بلکه فقط بخش کوچکی از آن را به اتکای افکار عمومی و با بهره گیری از بحران سیاسی تصاحب کرد. بخش بزرگ تر قدرت در دست دربار باقی ماند. اکثریت مجلس و سنا که به نخست وزیری مصدق رای داده بود در واقع مخالف او بود، ارتش و نیروهای مسلح، ملاکین بزرگ و حتی اکثریت رهبران جبهه ملی مخالف او بودند. مصدق سازمان سیاسی استواری که از او پشتیبانی کند نداشت. از فردای پذیرش نخست وزیری، رهبران جبهه ملی یکی پس از دیگری از مصدق جدا شدند و در برابر او صف بستند. جبهه ملی عملا" تعطیل شد.

مصدق که با این وضع روی کارآمده بود کوشید تا کابینه خود را از کسانی تشکیل دهد که هر یک جناحی از هیات حاکمه را راضی کند. به علاوه ترس از انقلاب قاطع ضد امپریالیستی و دمکراتیک، عدم باور به نیروی مردم، امید به حل مساله نفت در چارچوب مناسبات حاکم و در پیوند با امپریالیسم آمریکا در ترکیب نخستین کابینه مصدق منعکس شد. مصدق کابینه ای به مجلس معرفی کرد که به هیچ روی در سطح وظایف انقلابی اش نبود. تقریبا" همه اعضای آن در کابینه های قبلی وزیر و صاحب مقام بودند. چهار نفر از آنان در کابینه علاء عضویت داشتند. پست وزارت جنگ در دست نماینده شاه بود و پست وزارت کشور به سپهبد زاهدی کودتاچی سپرده شده بود که از مدت ها پیش علیه جنبش انقلابی ایران و شخص مصدق توطئه می کرد.

یک سال پیش از نخست وزیری مصدق، در آغاز کار جبهه ملی روزنامه "بسوی آینده" پرده از ملاقات های محرمانه ای برداشت که میان زاهدی و برخی از سران جناح راست جبهه ملی انجام می گرفت.

بسوی آینده نوشت:

"سرلشکر زاهدی در ملاقات هایی که با آقای دکتر بقایی و آقای حسین مکی در منزل سرهنگ بازنشسته دیهیمی دارد چه مذاکراتی می کند و چرا این ملاقات های دوستانه چندین ساعت به طول می انجامد؟[2]"

احمد ملکی موضوع این نوع ملاقات ها را بعد از ۲۸ مرداد فاش کرد و نوشت:

"من و آقای حسین ملکی که سوابق زیادی از وطن پرستی و آزادی خواهی تیمسار سرلشکر زاهدی آن وقت و سپهبد زاهدی نخست وزیر فعلی داشتیم... با ایشان تماس گرفته و غالبا هفته ای دو سه بار با معظم له در حصارک شمیرانات و یا در شهر نهار صرف می کردیم، مشکلات را به اطلاع ایشان می رساندیم و مدد می خواستیم...

خوب به خاطر دارم که در حصارک شمیران در منزل تیمسار زاهدی با حضور آقای ملکی و یکی دو تن دیگر از اعضای جبهه ملی غذای اختصاصی (کوفته همدانی) صرف می کردیم. تیمسار زاهدی به ناجوری اعضای جبهه ملی و عدم همبستگی اعضای آن اشاره نمود و متذکر شد که اگر بتوانید تصفیه موثری در جبهه ملی بنمایید این جبهه خواهد توانست هسته یک کانونی قوی ملی باشد.

ما توضیح دادیم که مصدق با تمام حسن نیتش آدم لجوج و یک دنده ای است. می خواهد دیکتاتور شود.[3]"

به این ترتیب لااقل از یک سال پیش از آغاز نخست وزیری مصدق عناصر راست این جبهه در پشت سر او توطئه می کردند و جلسات محرمانه داشتند، پیرامون تصفیه جبهه ملی بحث کرده و برای زاهدی جاسوسی می کردند. وقتی مصدق روی کارآمد و زاهدی را وارد کابینه کرد و مقام مهم وزارت کشور را به او سپرد این هسته توطئه گری ضد ملی در درون جبهه ملی بسیار تقویت شد. ارتباطات آن محکم تر و فعالیت خرابکارانه اش شدیدتر گشت. و در تمام طول حکومت مصدق ادامه یافت تا به ۲۸ مرداد رسید. به عبارت دیگر زمانی که مصدق و یارانش خوشدلانه به کمک امپریالیسم آمریکا در امر ملی شدن نفت چشم دوخته بودند "سیا" عمال خود را در درون کابینه جا می داد و سقوط آن راتدارک می دید.

۲. توطئه ۲۳ تیر

الف – صف ها جدا می شود

قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن نفت، اصل کلی ملی شدن نفت را به طور مشخص بیان می کرد. توافق این ۹ ماده می بایست هیات مختلطی مرکب از نمایندگان منتخب مجلس شورا و سنا، وزیر دارایی و نماینده دولت تشکیل شود که دولت با نظارت این هیات از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران خلع ید کند.

در بقیه ماده ها طرز پرداخت غرامت، نظارت بر بهره برداری، تبدیل تدریجی متخصصین خارجی به ایرانی، فروش نفت به نرخ عادلانه بین المللی و حق تقدم
خریداران سابق ذکر می شد.[4]

ویژگی قانون ۹ ماده ای این بود که به جای بحث در کلیات مربوط به ملی کردن صنعت نفت در سرتاسر کشور ـ که در واقع به جز منطقه جنوب در هیچ نقطه دیگری صنعت نفتی وجود نداشت که ملی شود ـ به طور کاملا" مشخص طرز کار نسبت به معادن نفت مورد بهره برداری شرکت سابق نفت انگلیس و ایران را نشان می داد. این همان چیزی بود که ما در آغاز ملی شدن می گفتیم و متذکر می شدیم که هر وقت بخواهند صنعت نفت را در ایران ملی کنند، تنها به نفت جنوب و شرکت نفت انگلیس و ایران مربوط خواهد شد. پاسخ می دادند که توده ای ها گویا می خواهند نفت شمال را برای روس ها نگاه دارند. ولی وقتی خودشان خواستند از کلیات دست برداشته وارد عمل شوند، چاره ای نبود جز این که به معادن نفتی که مورد بهره برداری بود بپردازند. ما می بایست در آغاز طرح شعار ملی شدن، آن پختگی را می داشتیم که به جای ابراز تردید خواستار اجرای اصل ملی شدن می شدیم که در عمل به همان نتیجه ای می رسید که نفع نهضت ملی ایران در آن بود.

باری تصویب قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن نفت و تصمیم قاطع مصدق به اجرای آن بر نگرانی محافل امپریالیستی و انحصارات انگلیسی و آمریکایی نفت افزود. در آن زمان هنوز تضاد میان این دو نیروی امپریالیستی بسیار شدید بود. با این حال علایم آشکاری از همکاری آنان در قبال نهضت ملی ایران به چشم می خورد.

کنفرانس واشنگتن که چند روز پیش از آغاز نخست وزیری مصدق پایان یافت این نتیجه را داشت که مقامات رسمی آمریکا به طور صریح با ملی شدن نفت ایران مخالفت کرده و با طرح نقشه جانشینی سایر منابع و به ویژه نفت کویت به جای نفت ایران موافقت کردند. شرکت نفت انگلیس و ایران امکان یافت که نیاز بازارهای خود را تا حدود زیادی از کویت تامین کند و بتواند در برابر ایران مقاومت نماید.

در عرصه داخلی بلافاصله پس از تشکیل دولت مصدق جناح راست و خرابکار جبهه ملی به ایجاد سازمان های مستقل از این جبهه آغاز کرد. دکتر بقایی "حزب زحمتکشان" را که قرار آن در ملاقات های شبانه با عمال آمریکا گذاشته شده بود تشکیل داد و به
استخدام چماق به دستان پرداخت. در این حزب دکتر بقایی با انشعابیون از حزب توده ایران به رهبری خلیل ملکی تبریزی همکاری می کرد که وجه مشترک آن دو عبارت بود از مخالفت با ملی شدن نفت و دشمنی عمیق با اتحاد شوروی و حزب توده ایران. خلیل ملکی، چنان که در صفحات پیش نشان دادیم از سال ۱۳۲۶ از "منافع قانونی شرکت نفت انگلیس" دفاع می کرد و به این دلیل از حزب توده ایران اخراج شد. بقایی از ۱۳۲۸ مدافع قرارداد "دنیا پسندانه" بود. حزب زحمتکشان را که این دو تشکیل می دادند فقط می توانست مورد تایید امپریالیسم و دربار پهلوی باشد. خود ملکی بعدها اعتراف کرد که برنامه این حزب و فعالیت آن مورد تایید "اعلیحضرت" و روسای "نیروهای انتظامی" قرارداشته است[5].

سازمان دیگری که در این زمان تشکیل شد. "مجاهدین اسلام" بود که از فداییان اسلام جدا شدند و سازمان مستقلی تشکیل دادند. شمس قنات آبادی، احمد عشقی و چند تن دیگر از چاقوکشانی که بعدها در انواع توطئه های ضد حکومت مصدق شرکت کردند، در راس این جریان قرارداشتند. آنان قبل از ۲۸ مرداد به دربار پیوستند و نصیب بردند. هسته راستین فداییان اسلام به رهبری نواب صفوی از اینان جدا ماند و پس از ۲۸ مرداد مورد پیگرد قرار گرفت و سرانجام نیز همراه تنی چند از اعضا و فعالین آن اعدام شدند.

با تشکیل این گروه ها و سازمان ها فشار از همه طرف متوجه دولت مصدق شد: هم از درون کابینه، هم از درون جبهه ملی، هم از طرف این گونه سازمان ها و هم از طرف دربار. فشار از جانب امپریالیسم نیز بسیار تشدید شد. امپریالیسم انگلیس آشکارا اعلام می کرد که ملی شدن نفت ایران را نمی پذیرد و با توسل به قوای نظامی هم شده از "منافع

اتباع خود" دفاع خواهد کرد. دو هفته از تشکیل دولت مصدق نگذشته بود که خبر تدارک ترور او شایع شد و مصدق برای حفظ جان خویش در مجلس متحصن شد. در همان زمان امپریالیسم انگلیس تهدید به اعزام قوای نظامی و پیاده کردن چترباز در مناطق نفت خیز را از مرحله حرف به مرحله تدارک درآورد. قوای نظامی انگلیس در قبرس به حال آماده باش درآمد. کشتی های جنگی انگلیسی درخلیج فارس و بحرین و بصره آماده شدند و در مجلس عوام انگلیس بحث از پیاده کردن قوا در ایران، موضوع دایمی و روزمره شد.

در چنین لحظات حساس- مانند همه لحظات حساس دیگر مشی قاطع ضد امپریالیستی و انقلابی حزب توده ایران برهمه سوء تفاهم هایی که از مدت ها پیش بین حزب و مصدق وجود داشت فائق آمد. حزب توده ایران از دولت مصدق اعلام پشتیبانی کرد.

"بسوی آینده" در شماره های مکرر خویش آمادگی حزب را برای دفاع از میهن در قبال تجاوز امپریالیسم اعلام داشت و نوشت:

"زحمتکشان ایران برای دفاع از میهن در قبال هرگونه تهاجم امپریالیستی چون یک تن واحد آماده اند..[6] "

شماره های اردیبهشت ماه و خرداد ماه "بسوی آینده" و سایر روزنامه های وابسته به حزب توده ایران با وجود این که رسوب سوء تفاهمات گذشته را با خود دارند گرایش روزافزون به همکاری را گام به گام منعکس می کنند.

ب – خلع ید از شرکت سابق نفت

روزهای ۲۰ و ۲۱ خرداد ماه هیاتی به ریاست جکسن از طرف شرکت سابق نفت انگلیس وارد تهران شد تا پیرامون طرز اجرای ملی شدن نفت ایران با دولت ایران مذاکره کند. حزب توده ایران با اعتماد به این که مذاکرات در چارچوب ملی شدن نفت خواهد بود حمایت خود را از دولت مصدق اعلام داشت.

"بسوی آینده" در ۲۰ خرداد ماه نوشت:

"ما به دولت دکتر مصدق میدان عمل می دهیم. او را در هر قدمی که احتمالا" برضد استعمار بردارد تشویق می نماییم...

ما از دولت می خواهیم که وعده خود را عملی سازد و برای راندن شرکت غاصب نفت اقدام عملی مبذول دارد.[7] "

مذاکرات با هیات جکسن یک هفته به طول انجامید. در جریان مذاکرات معلوم شد که این هیات پیشنهادهایی منافی ملی شدن دارد در موقع حضور هیات جکسن در ایران ایادی شرکت

سابق در دربار و دولت و مجلس و مطبوعات از طرف راست به مصدق فشار می آوردند و او را از محاصره اقتصادی و حمله نظامی می ترسانیدند تا پیشنهادها را بپذیرد. حزب توده ایران در این موقع به دفاع از مصدق پرداخت و تاکید کرد که وظیفه مطبوعات دفاع از دولت است و نه ترساندن آن از مانورهای اقتصادی و خطرات موهوم!

"بسوی آینده" در این باره نوشت:

"به نظر ما در این وضع وظیفه همه جراید این است که برای خلع ید از کمپانی غاصب نفت اصرار کنند. نه این که دولت را از طرف "راست" و با ترسانیدن از مانوورهای اقتصادی و خطرات موهوم تحت فشار بگذارند و به تسلیم وا دارند.[8] "

روز ۲۹ خرداد ۱۳۳۰ از طرف دولت و هیات مختلط تصمیماتی در شش ماه گرفته شد که به موجب آن از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران پس از پنجاه سال سلطه استعماری خلع ید می شد (یعنی دست شرکت از منابع ایران قطع می شد) در این تصمیمات گفته می شد که دستورهای هیات مدیره شرکت سابق قابل اجرا نیست مگر این که به امضای هیات

مدیره شرکت ملی نفت ایران رسیده باشد. همه جا نام شرکت انگلیس، به شرکت ملی نفت ایران تغییر کند و عواید فروش نفت فقط به شعبات بانک ملی تحویل شود...

در ساعات آخر شب ۲۹ خرداد دکتر مصدق طی پیامی که از بهترین و انقلابی ترین پیام های اوست اعلام کرد:

"آن ها {شرکت سابق} نخواسته اند زبان ما را بفهمند! من مکرر اعلام کرده ام که به هیچ وجه نمی توانم در اجرای قانونی که مظهر آرزو و اراده ملت ایران است قصور و مسامحه به کار برم.

دستور دادم عملیات اجرایی ادامه داده شود[9].

حزب توده ایران قطع مذاکرات با میسیون جکسن و اعلام و اجرای خلع ید را با خرسندی پذیرفت (و از آن پس نیز همه ساله ۲۹ خرداد را جشن گرفت و به این خاطر چندین شهید داد)[10].

"بسوی آینده" فردای آن روز در سی ام خردادماه نوشت:

"اقدام دولت مبنی بر رد قطعی پیشنهادهای مسخره هیات نمایندگی شرکت سابق نفت و قطع مذاکرات تحمیلی که براثر فشار سیاست های امپریالیستی به میهن ما تحمیل شده بود اقدامی است صحیح و قابل تائید...

تصمیمات اجرایی دولت به منزله ضربات قابل توجهی بر شرکت غاصب نفت است.[11]"

پ - پشتیبانی مادی و معنوی حزب توده ایران از دکتر مصدق

گرایش به سوی همکاری با مصدق و حمایت از اقدامات مثبت او پس از ۲۹ خرداد سرعت گرفت و تا به آنجا رسید که حزب توده ایران به اعضا و هواداران خود دستور داد که در برابر محاصره اقتصادی و توطئه های امپریالیسم به قصد ایجاد مضیقه مالی تعهدات مالی بپذیرند.

در بیانیه "جمعیت مالی مبارزه با استعمار" مورخ دوم تیرماه ۱۳۳۰ از جمله گفته می شود:

"مبارزین پر شور و پی گیر ملت ایران امپریالیست ها را در بن بست گذاشته است... ولی آنان تا آخرین لحظه دست از توطئه برنخواهند داشت. امپریالیسم انگلیس به ایجاد مضیقه مالی دامن می زند و هر دو نیروی امپریالیستی پرداخت وام و مساعده را به خیال خود وسیله انحراف مبارزه ملی و ضداستعماری قرار می دهند.

جای بسی مباهات است که ملت ما برکلیه این دسایس وقوف کامل دارد. و برای این که نقشه دشمنان را در ایجاد مضیقه مالی نقش برآب کند بی درنگ آمادگی خویش را برای هرگونه فداکاری مالی اعلام داشته است.

تعهدهای مالی که در ظرف همین چند روزه از طرف زنان، مردان، کارمندان ادارات، کارگران و بازرگانان به عمل آمده نمونه بارزی از شور و شوق فراوانی است که در سراسر کشور ما موج می زند. این امواج باید هر روز بلندتر و پردامنه تر شود.

باید ملت ایران با فدا کردن آخرین بقایای مایملک خویش به دنیا نشان دهد که مبارزه با امپریالیسم را به قیمت هستی خویش ادامه خواهد داد.

ما تعهدات و فداکاری های مالی را در این موقع خطیر که شرکت سابق راهزن نفت از راه ایجاد تضییقات مالی به ملت ما حمله ور شده است وظیفه هر ایرانی شرافتمندی می دانیم و یقین داریم که فرزندان هوشیار وطن ما در این امر ملی بر یکدیگر سبقت خواهند جست.

مردان، زنان شرافتمند ایران، کارگران، دهقانان، پیشه وران، روشنفکران و بازرگانان وطن خواه!

با قبول تعهدات مالی به منظور جلوگیری از هر نوع مضیقه اقتصادی به دنیا نشان دهید که هیچ عاملی قادر نخواهد بود شما را از راه پرافتخاری که درمبارزه با امپریالیسم در پیش گرفته اید باز دارد.[12] "

چنان که می بینید این فکر که گویا حزب توده ایران قرضه ملی را تحریم کرد و از این جهت به دولت مصدق ضربه زد غلط مشهود است. حزب ما نخستین سازمان متشکل سیاسی بود که پذیرش تعهد مالی را در قبال دولت مصدق یک

وظیفه انقلابی دانست و همه هواداران خود را بسیج کرد. منتها در آن زمان مصدق این کمک مالی را نپذیرفت و اعلام کرد که در موقع مقتضی قرضه ملی منتشر خواهد کرد.

مصدق در پیامی خطاب به مردم ایران در این باره گفت:

"بسیاری از هم میهنان ارجمند توهم کرده اند که دولت اینجانب در مضیقه مالی است... ناگهان بدون هیچ گونه توقع و انتظاری روی این گمان که از دولت این خدمت گزار تقویت عملی کرده باشند... پشتیبانی خود را با فرستادن نقدینه تا تعهد پرداخت حقوق و ... اثبات کرده اند.

روزی نیست که کارگران و زحمتکشان با وجود عسرت و تنگ دستی قسمتی از حقوق ناچیز خود را در راه این مقصود بزرگ تخصیص ندهند.

دولت هنوز محتاج نیست .... هر وقت لازم شد اوراق قرضه ملی منتشر خواهد شد...[13] "

باری حزب توده ایران به سوی حمایت روزافزون از دولت مصدق پیش

می رفت. روزنامه "بسوی آینده" از "حمایت مشروط" یعنی تایید همه اقدامات ضد استعماری دولت و انتقاد از جوانب منفی سیاست دولت، سخن می گفت و به مصدق ندا می داد:

"دولت کنونی گذشته از این که در مجلس و سنا دارای آرای نیرومندی است از پشتیبانی مشروط افکار عمومی نیز در موضوع خلع ید می تواند اطمینان داشته باشد.[14] "

ت - جنایت خونین نفاق افکنان

این تغییر تناسب نیروهای سیاسی ایران، این حرکت سالم به سوی اتحاد نیروهای انقلابی مواضع امپریالیسم و عمال آن را در داخل کشور به شدت متزلزل می کرد. عوامل امپریالیسم

و دشمنان خلق در برابر این سیر سالم حوادث متحد می شدند جبهه ضد خلق به مراتب زودتر

از جبهه متحد خلق تشکیل می شد. میان دربار و فئودال ها و جناح خرابکار جبهه ملی و عناصر ضد انقلابی که ماسک مذهب به چهره زده بودند روابط محکمی برقرار می شد. در جلوی صحنه، حزب زحمتکشان بقایی، مجاهدین اسلام قنات آبادی و حزب ایران قرار داشتند که در آغاز تیرماه ۱۳۳۰ تشکیل کمیته دفاع ملی!! را اعلام کرد و حمله تجاوزکارانه به تظاهرات نیروهای مترقی را آغازکردند. آن ها دختران و پسران جوان را که به تبلیغ صلح جهانی و روشن گری ضدامپریالیستی می پرداختند در کوچه و بازار مورد هجوم قرار می دادند و می کوشیدند محیط ناامنی و وحشت در کشور ایجاد کنند. اوج توطئه در ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ بود. این روز مصادف بود با سالگرد نخستین اعتصاب عظیم کارگران نفت جنوب که در سال ۱۳۲۵ زیر رهبری حزب توده ایران علیه شرکت سابق برخاستند، مورد هجوم نیروهای مسلح دولتی ایران و عشایر مسلح وابسته به شرکت سابق قرارگرفتند و تعداد زیادی کشته و زخمی دادند. حزب توده ایران می خواست این روز را در سرتاسر کشور برگزار کند و توده مردم، به ویژه طبقه کارگر ایران را در نبرد ضد امپریالیستی بیش از پیش وارد میدان کند. شعاراصلی تظاهرات ۲۳ تیر که از قبل اعلام شده بود عبارت بود از نبرد قاطع علیه شرکت سابق، دفاع از ملی شدن نفت و حمایت از تمام اقدامات قاطع مصدق علیه امپریالیسم، این شعارها عوامل امپریالیسم را خوش نمی آمد. آن ها برنامه و هدف دیگری داشتند.

توضیح این که درست در تیرماه ۱۳۳۰ امپریالیسم آمریکا زمینه را برای دخالت مستقیم در مساله نفت ایران و "حل" آن به سود خویش مناسب می یافت. مصدق رسما" با میانجی گری رئیس جمهور آمریکا در اختلاف ایران و شرکت سابق موافقت کرده بود.

محافل دولتی آمریکا لازم دیده بودند که قبل از میانجی گری مخالفت خود را با سیاست قاطع مصدق علیه شرکت نفت اعلام دارند.

از جمله وزیر خارجه آمریکا طی بیانیه ای خلع ید از شرکت سابق را تقبیح کرده و با تکرار حرف های گذشته اعلام داشته بود:

"نگرانی که من درهفته گذشته درباره تحولات ایران اظهار نمودم با آنچه که در ظرف چند روز گذشته درآن کشور به وقوع پیوسته افزایش یافته است. متاسفم اظهار دارم دولت ایران به طرزی در ملی کردن صنعت نفت مشغول اقدام است که پالایشگاه بزرگ آبادان را به متوقف شدن تهدید می کند. و این امر عدم ثبات وضع ایران و مشکلات اقتصادی آن را موجب گردیده و برای مردم ایران هم اثرات سوء دربرخواهد داشت[15]"

وزیرخارجه آمریکا دولت ایران را به اقدامات "بدون مطالعه و تشخیص"، تصمیمات "عجولانه" و ایجاد "محیط بیم و تهدید" متهم می کرد و اعلام می نمود که اداره کردن دستگاه تولید بی نهایت دشوار شده و "نتیجه ای نخواهد داشت".

با این حال مصدق این مخالفت ها و اظهارات صریح را به حساب بازی سیاسی می گذاشت و امیدوار بود که آمریکا در عمل روش دیگری داشته باشد و لذا درست در همان روز (۵ تیرماه) که بیانیه وزارت خارجه آمریکا منتشر شده بود طی پیامی به ترومن - رئیس جمهور آمریکا ـ آن دولت امپریالیستی را "طرفدار جدی آزادی و حاکمیت ملل {!!}[16] " نامید و بیستم تیرماه طی نامه رسمی از ترومن دعوت کرد که میان ایران و انگلیس میانجی گری کند.

او به ترومن می نوشت:

"از توجه آن جناب که نسبت به مصالح ایران همواره ابراز فرموده اید تشکر می کنم.

چنان که در پیام سابق معروض داشتم دولت و ملت ایران، دولت و ملت آمریکا را طرفدار آزادی ملل و حق و عدالت می شناسند...

در باب تمایل آن حضرت راجع به کمک به کشور ما باید بگویم که دولت و ملت ایران این نیت عالی را صادقانه و صمیمانه تقدیر می کند... از آوریل هریمن ... که به سمت نمایندگی ان جناب به تهران می آید... حسن استقبال می کند ..." [17]

هریمن درست در ۲۳ تیرماه ، سالگرد به خون کشیدن اعتصاب کارگران نفت، روزی که از مدت ها پیش از طرف حزب ما برگزاری مراسم آن اعلام شده بود، وارد تهران می شد- و عمال امپریالیسم ورود او را تدارک می دیدند: گروه های چاقوکش و چماق به دست استخدام می شد، ملاقات های پشت پرده برای هماهنگی عملیات توطئه گرانه انجام می گرفت و نیروهای شهربانی و ارتش تجهیز می شدند.

سرانجام ۲۳ تیر فرا رسید. بزرگ ترین راهپیمایی ضد امپریالیستی که تاریخ ایران به یادداشت آغاز شد. ابتدا همه چیز عادی بود. توده مردم و حتی مسئولین برگزاری راه پیمایی که هدفی جز تظاهرات مسالمت آمیز نداشتند حتی زنان و کودکان خود را به همراه آورده بودند. اما در پایان کار، وقتی صف راه پیمایان به میدان بهارستان رسید چماق به دستان و چاقوکشان که در باشگاه های حزب زحمتکشان و حزب ایران، همان هایی که با تصویب و پول سفارت آمریکا به وسیله مظفر بقایی گرد آورده شده بودند ـ از قبل جا گرفته بودند، به مردم هجوم آوردند و پشت سر آن ها تانک ها و مسلسل ها به کار افتاد. چند صد نفر کشته و زخمی شدند. چماق به دستان در خیابان ها به راه افتاده و ادارات روزنامه ها وباشگاه های سازمان های مترقی را به آتش کشیدند. قهرمانی و مقاومت مردم در این روز باورنکردنی بود. زیر رگبار مسلسل قطعنامه میتینگ خوانده شد. نخستین سخنران تیرخورد و افتاد، مبارز دیگری جای او قرار گرفت و قطع نامه خون آلود را به پایان رسانید. مطالب این قطع نامه به خون آغشته عبارت بود از افشای امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی، دفاع از ملی شدن نفت و دعوت از توده مردم به حمایت از اقدامات مثبت دولت و آمادگی فداکاری مالی وکمک مالی به دولت.

در این قطع نامه از جمله گفته می شد:

- ملت ایران می خواهد که دولت دراجرای ماده دوم ا زقانون خلع ید، اقدام قاطع و جدی به عمل آورد و کلیه افراد انگلیسی که جاسوسان شرکت سابق و امپریالیسم انگلیس اند از شرک طرد کند...

- ملت ایران برای رفع هرگونه اشکال مادی که براثر اجرای قاطع و بدون تزلزل و سازش خلع ید از شرکت سابق به وجود آید حاضر است با تمام قوای مادی و معنوی خود فداکاری نماید.

- ملت ایران نسبت به مزدوران امپریالیسم که دسایس خطرناک ضد ملی خود را هر روز توسعه می دهند در مجلس شورا و سنا و در محیط اجتماعی هر روز تحریک می کنند که توجه مردم را از مساله حساس نفت بگردانند ابراز نفرت می کند.

دولت درصورتی که بخواهد می تواند با تکیه به نیروی عظیم ضد استعماری ملت ایران دسیسه ها را خنثی کند تا شرایط لازم برای پیروزی ملت ایران در جهاد مقدس فراهم آید.[18]

این قطع نامه، چنان که می بینیم نکات برجسته و صریحی در حمایت از دولت مصدق دارد. برای کمک مالی به دولت مصدق و فداکاری، اعلام آمادگی می کند، مساله امکان همکاری حزب و مصدق را در نبرد ضد امپریالیستی از طرف خود حل شده دانسته و تصمیم

را به عهده مصدق می گذارد که " در صورتی که بخواهد" می تواند به نیروی عظیم ملی تکیه کند.

به علاوه تقاضای طرد کارشناسان انگلیسی و تصرف کامل تاسیسات نفت، طرد "میانجی گری" امپریالیسم آمریکا و دریدن ماسک این درنده خونخوار، از نکات بسیارمهم قطع نامه و سیاست و حزب توده ایران – است که در آن زمان تنها از طرف حزب ما مطرح و دفاع می شد.

درست همین سیاست قاطع ضد امپریالیستی و تلاش برای اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی بود که محافل وابسته به امپریالیسم را به دست و پا می انداخت. برا ی تضعیف این سیاست سالم و تشدید تفرقه نیروها بود که آن ها دست به جنایت های عظیم مانند کشتار ۲۳ تیر می زدند.

رهبری جنایت بزرگ ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ ـ که در واقع نخستین کودتای ضد حکومت ملی مصدق است به دست سرلشکر زاهدی بود که همان وقت مقام وزارت کشور کابینه مصدق را اشغال می کرد. همه محافل خرابکار جبهه ملی چنان که گفتیم دور او حلقه می زدند. تحقیقات رسمی که بعدها انجام گرفت نشان داد که در این روز سیاه ترین نیروهای ارتجاعی وابسته به دربار نیز دوش به دوش زاهدی ها و بقایی ها در توطئه علیه جنبش ضدامپریالیستی مردم ایران شرکت داشته اند.

گزارش هیات ویژه دولتی مامور بررسی حادثه ۲۳ تیر حاکی است:

"در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ عده ای از افراد منتسب به حزب "نهضت ملی" شرکت کرده اند. خود آن ها انتصاب خود را به آن حزب انکار می کنند ولی ... از طرف رهبر حزب تیمسار سرلشکر ارفع هدایایی دریافت داشته اند.[19] "

ـ سخرانی مصدق در مجلس، باخترامروز، ۲۲ فروردین ماه ۱۳۳۰[۱]

ـ بسوی آینده ، ۵ خرداد ماه ۱۳۲۹[۲]

ـ احمدملکی، تاریخچه جبهه ملی، انتشارات روزنامه یومیه ستاره، تهران، چاپ تابان، آذرماه ۱۳۳۲، صفحه ۱۲[۳]

ـ گزارش کمیسیون مخصوص نفت به مجلس شورای ملی، اسناد نفت، انتشارات راستین، صفحه ۵۱[۴]

ـ مدافعات خلیل ملکی در دادگاه نظامی، روزنامه کیهان، ۱۷ـ۲۵ اسفند ماه ۱۳۴۴[۵]

ـ بسوی آینده، ۳۱ اردیبهشت ماه ۱۳۳۰[۶]

ـ بسوی آینده ، ۲۰ خرداد ماه ۱۳۳۰[۷]

ـ بسوی آینده، ۲۷ خرداد ماه ۱۳۳۰[۸]

ـ روزنامه اطلاعات، ۳۰ خرداد ماه ۱۳۳۰[۹]

- می توان از۲۹ خرداد ماه ۱۳۳۱ نام برد که درتظاهرات سالگرد خلع ید درشهربابل پنج تن ازمبارزین توده ای شهید شدند [۱۰]

- بسوی آینده ۳۰ خردادماه ۱۳۳۰[۱۱]

- بسوی آینده ۲ تیرماه ۱۳۳۰، تکیه از ما است [۱۲]

- پیام رادیویی مصدق، باخترامروز، ۱۲ تیرماه ۱۳۳۰[۱۳]

- بسوی آینده ۳۱ تیرماه ۱۳۳۰ ــ تکیه از ما است [۱٤]

- اسناد نفت، انتشارات راستین، صفحه ۱۷۰ ، تکیه از ما است [۱٥]

- اسناد نفت، انتشارات راستین، صفحه ۱۷۴[۱٦]

- همان جا، صفحات ۳۰۸-۳۰۹[۱۷]

- ۲۳ تیر، نشریه جمعیت ملی مبارزه با شرکت های استعماری نفت، چاپ ۱۳۳۰، صفحات ۴۹-۵۰[۱۸]

- باختر امروز ، ۱۳ شهریور ماه ۱۳۳۰[۱۹]

۳. به سوی سی ام تیر ۱۳۳۱

الف ـ آرایش نیروهای سیاسی پس از ۲۳ تیر

حادثه **۲۳ تیر** دو اثر مهم در صف بندی نیروها داشت. نخست این که روند اصلاح و تکمیل مشی درست انقلابی را در حزب توده ایران با دشواری مواجه ساخت و پلی را که می رفت میان حزب توده ایران و مصدق بسته شود شکست. دوم این که شکاف داخل جبهه ملی ایران را بزرگ تر کرد و مصدق را بیش از پیش متوجه خطری ساخت که درون او را تهدید می کند.

۲۳ تیر بحث تند و داغی در درون حزب ما برانگیخت. این بحث از ماه ها پیش جریان داشت و موضوع اصلی آن ماهیت جبهه ملی و دولت مصدق بود. اکثریت رهبری حزب و عده ای از مسئولین حزبی تنها جنبه های منفی سیاست جبهه ملی و دولت مصدق را ملاک می گرفتند، جناح گوناگون درون جبهه را تشخیص نمی دادند و از آن جا که مصدق نخست وزیر بود و موافق قانون اساسی ایران و ریاست قوه مجریه را داشت هر جنایتی که در کشور اتفاق می افتاد به حساب او می گذاشتند و به واقعیت حکومت دو گانه توجه نداشتند بخش دیگری از رهبری حزب و کادرهای حزبی نظریاتی ابراز می داشتند که هسته های صحیح داشت. آن ها ضرورت حمایت از موضع گیری های ضد امپریالیستی دکتر مصدق را توصیه می کردند.

پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران (پس از کودتای ۲۸ مرداد و در خارج از کشور) ضمن بررسی این مساله به این نتیجه رسید که عده ای از کادرها "از همان ابتدا نظریاتی ابراز داشتند که هسته صحیحی داشت"، به علاوه:

"چند ماه پس از خروج از زندان(فرار تاریخی رهبری حزب از زندان قصر) بین رفیق کیانوری و سایر رفقای هیات اجرائیه مقیم ایران اختلاف نظری درباره روش نسبت به جبهه ملی و مصدق بروز کرده است. به طور کلی نظر رفیق کیانوری در این زمینه در جهت مثبتی سیر می کرده و نیز طبق گزارش سیاسی هیات اجرائیه مسلم است که این رفیق در تحلیل حادثه ۲۳ تیر درک صحیح تری داشته است.[1]"

طراحان جنایت ۲۳ تیر این اختلاف نظر را که در مشی حزب و مندرجات مطبوعات حزبی منعکس بود، در نظر گرفته بودند. حساب آن ها این بود که با انجام این جنایت و انداختن آن به گردن مصدق آب بر آسیاب نظریات نادرست خواهند ریخت. در عمل نیز چنین شد. اکثریت هیات اجرائیه حادثه ۲۳ تیر را به حساب مصدق گذاشت و نتوانست ماهیت واقعی آن را درک کند. **رفیق کیانوری که حادثه ۲۳ تیر را درست تحلیل می کرد و آن را توطئه امپریالیستی علیه حزب ما و مصدق می دانست تنها ماند**. گرایشی که به سوی اجرای مشی پخته تر و در جهت اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی در هیات اجرائیه پدید آمده بود پس از ۲۳ تیر برای مدتی عقب زده شد. و این یکی از پیروزی های بزرگ حادثه سازان ۲۳ تیر است.

اما مصدق که خود از کم و کیف کارها و عدم دخالتش در این جنایت اطلاع کامل داشت، حادثه را بالنسبه درست تحلیل کرد. او سرلشکر زاهدی را از وزارت کشور بیرون راند[2] و کوشید مردم را متوجه کند که خود او در این جنایت دست نداشته و نظامیان بدون دستور و اطلاع او تیراندازی کرده اند[3]. مصدق با کنایه، شاه را مسئول دانست و گفت که سرلشکر بقایی تحت فشار دربار و بنا به توصیه شاه به ریاست شهربانی منصوب شده بود.

مصدق گفت:

"عمال انگلیس در مجلس، عمال انگلیس در دولت، عمال انگلیس در جامعه، عمال انگلیس در دربار ـ همه جا وجود دارند.[4] " *

اما دکتر مصدق نمی دید و یا نمی توانست ببیند که همه جا دوش به دوش عمال انگلیس، عمال امپریالیسم ها و آمریکا هم مشغول دسیسه چینی و خرابکاری بودند.

ب ـ اخراج کارشناسان و کارمندان انگلیسی از صنایع نفت

با وجود حادثه جنایت بار ۲۳ تیر ۱۳۳۰، هریمن وارد تهران شد و مورد استقبال گرم قرار گرفت و میانجی گری پرتلاشی را میان مصدق و دولت انگلیس آغاز کرد. مذاکرات و فعالیت هریمن در این زمینه بیش از دو ماه طول کشید و دراین مدت طولانی هریمن بارها با مصدق ملاقات خصوصی داشت و در تهران و لندن با مقامات دولت انگلیس و شرکت سابق نفت مذاکره کرد. اما نتیجه ای حاصل نشد. به طوری که بعدها معلوم شد در این زمان انگلیسی ها هنوز حاضر به تقسیم نفت ایران و شریک کردن آمریکایی ها در آن نبوده اند. به عقیده ترومن مشکل در این جا بوده و گرنه به نظر او موافقتی حاصل می شد.

ایدن که چند ماه بعد وزیر خارجه انگلیس شد در خاطراتش می نویسد که او و چرچیل در پاییز ۱۳۳۰ وقتی مصدق در آمریکا بوده برای نخستین بار پیشنهاد تقسیم نفت ایران را به آمریکایی ها داده اند و هریمن که نماینده آمریکا بوده گفته است که اگر این پیشنهاد را در تابستان داده بودید ممکن بود "وضع رضایت بخش تری " پدید آید.

ایدن می نویسد:

" آمریکایی ها از ما پرسیدند چه راه حل دیگری را ما { انگلیسی ها} عملی و قابل قبول می دانیم. آن وقت من پیشنهاد خودمان را برای شریک کردن آمریکایی ها { در بهره برداری از نفت ایران } مطرح کردم.

آقای هریمن معتقد بود که اگر پیشنهاد در تابستان مطح شده بود {یعنی وقتی که هریمن میانجی بود ـ جوانشیر} امکان داشت که در طرز تفکر ایرانی ها اثر بگذارد و به وضع رضایت بخش تری منتهی شود. من نیز براین عقیده بودم.[5] "

ولی انگلیسی ها در تابستان ۱۳۳۰، زمانی که هریمن میانجی بود هنوز حاضر به تقسیم نفت ایران با آمریکایی ها نبودند و به نیروی خود در هیات حاکمه ایران غره بوده، امید داشتند که مصدق را سرنگون کرده و با جانشین او قراری، حدود قرار آمریکا با عربستان سعودی بگذارند.

میانجی گری هریمن با شکست رو به رو شد. اما مصدق از این شکست نتایج لازم را برای خودش گرفت. او متوجه شد که آمریکا و انگلیس توافق نظر ندارند و لذا امکان دارد که فشار بیشتری به شرکت سابق نفت وارد آورد. به احتمال قریب به یقین او در این مورد نظر هریمن را جلب کرده و یا لااقل مزه دهن او را فهمیده بود.

با این حساب مصدق در اول مهرماه ۱۳۳۰ دستور اخراج کارمندان انگلیسی نفت را داد. آخرین کارمند انگلیسی روز ۱۱ مهرماه ۱۳۳۰ خاک میهن ما را ترک گفت. این پیروزی بزرگی برای جنبش ملی ایران و به طورکلی ملل خلیج فارس بود. حزب توده ایران با وجود جو تفرقه و نفاق پس از ۲۳ تیر این اقدام دولت مصدق را به طور کامل مورد حمایت قرار داد.

قطع مذاکرات با شرکت سابق نفت و اخراج کارمندان انگلیسی از ایران تناسب قوای نوینی را به وجود آورد. محافل درباری و وابسته به استعمار انگلیس به طور آشکارتری علیه مصدق برخاستند. و مساله سقوط کابینه را مطرح کردند. شکاف درونی جبهه ملی نیز تشدید شد و جناح سازشکار بیش از پیش از مصدق فاصله گرفت و در عوض حزب توده ایران و اردوگاه سوسسیالیستی به مصدق نزدیک تر شد. پاییز ۱۳۳۰ می رفت تا پلی که در ۲۳ تیر شکسته بود از نو بسته شود.

خلاصه جریان وقایع از این قرار است.

۱۷ شهریور ماه گروهی از نمایندگان درباری انگلیس مجلس شورا طی نامه ای خطاب به رئیس مجلس تشکیل اقلیت مخالف دولت را اعلام و اظهار داشتند:

"تا زمانی که محیط آزاد خالی از هرگونه ارعاب به وجود آید از شرکت در جلسات مجلس خودداری خواهند کرد.[6] "

اقلیت که جاسوسان سرشناسی چون جمال امامی، دولتشاهی و پیراسته در راس آن بودند، امیدوار بود که با ایراد فشار به دولت مصدق او را وادار به تسلیم و یا ساقط کند. اقلیت طلب می کرد که مصدق از قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی شدن ـ یعنی در واقع از اصل ملی شدن دست بکشد و به طریقی با شرکت نفت کنار بیاید. دستاویز تبلیغاتی این جناح جاسوس و

خادم شرکت نفت این بود که اگر غیر از این باشد کشور "کمونیستی" می شود. به علاوه "مردم" منتظر درآمد نفت اند. باید هر چه زودتر مساله را حل کرد.

امامی می گفت:

"چرا ریشه حزب توده را نمی کنید؟ این تنها من بودم که ده دفعه در این مجلس هی گفتم و داد زدم که چرا ریشه اش را نمی کنید، ... حالا اوضاع طوری شده که حزب توده بیاید و مسلط شود...

شنیده ام این اواخر رادیوی مسکو از جناب آقای دکتر مصدق تعریف می کند و ایشان را وطن پرست می داند. می دانید مفهوم وطن پرستی در قاموس رادیو مسکو یعنی چه؟

...آنچه من می بینم این مملکت چهار نعل به سوی کمونیسم و انقلاب کمونیستی می رود.[7]"

درست در همین زمان روزنامه فیگارو چاپ پاریس خبر می داد:

"انگلیس ها منتظر یک تحول ناگهانی در ایران هستند. برای جانشین مصدق فقط نام دو نفر: سیدضیا و قوام السلطنه در میان است.[8] "

اما بستر کمیسیون اقلیت ارتجاعی مجلس کم تر از یک ماه دوام آورد. حوادث به زیان آنان کار می کرد. مصدق با روش قاطعی که در این مورد به کاربرد صف مخالف را به سرعت شکست. بیرون راندن کارمندان انگلیسی شرکت نفت، موج بزرگ هواداری از مصدق را به وجود آورد و او با استفاده از این فرصت روز چهارم مهرماه که مخالفین مجلس را تعطیل کرده بودند به میان مردم آمد و گفت مجلس همین جاست و نه آنجایی که گروهی مخالف مصالح مملکت جمع شده اند. در این وقت استعمارانگلیس اختلاف با ایران را با شورای امنیت مراجعه کرده بود و مصدق آمادگی خود را به دفاع از منافع ایران در این مجمع بین المللی اعلام می داشت. این وضع آخرین مقاومت مخالفین را در این لحظه از میان برد. ساقط کردن مصدق در این لحظه مقدور نبود. لذا مخالفین به مذاکراتی که مصدق می بایست در آمریکا داشته باشد دل بستند و از او خواستند که در همان آمریکا مساله نفت را در خارج از چارچوب اصل ملی شدن فیصله دهد. اصرار اقلیت این بود:

"یک ماده واحد بگذرانیم و اختیاراتی بدهیم و به آقای دکتر مصدق که حالا که می روند (به آمریکا) این مطلب را از طرف ملت ایران به هر نحوی هست خاتمه دهند.[9] "

خواجه نوری سناتور خائن و "روانشناس" به مصدق توصیه می کرد:

"در برابر معضلات باید روی مماشات داشت و نه گردن شقی! هرحقی را با نرمی و منطق ملایم بهتر می شود به حریف زورمندتر از خود قبولاند تا با خشکی و قلدری.[10]"

در این موقع یعنی در آغاز پاییز ۱۳۳۰ مصدق تا حدود زیادی جای خود را در حکومت محکم کرده بود. آن حالت عدم اعتماد به نفس و متزلزلی که مصدق در آغاز کار دچارش بود جای خود را تا حدود زیادی به اعتماد و امید داده و متقابلا" محافل درباری و امپریالیستی را متوجه ساخته بود که دولت مصدق را نمی توان به این آسانی سرنگون کرد. حالا دیگر مصدق ترس ترور و اجبار به تحصن در مجلس، حادثه خونین ۲۳ تیر، چندین مذاکره بسیار دشوار با هیات های نمایندگی شرکت نفت و میانجی گری طولانی هریمن را پشت سر گذاشته، امثال زاهدی را از کابینه بیرون انداخته و با اطمینان نسبی به آینده می نگریست.

این وضع دربار و محافل امپریالیستی را نگران می کرد. شاه از همان تابستان ۱۳۳۰ احساس کرد که با دشمنی قوی درگیر است و مبارزه ای طولانی در پیش دارد. او و مشاورینش همان زمان تصمیم گرفتند علاوه بر نیروهای مسلح

موجود که در دست شاه است نیروی ویژه ای تحت عنوان **گارد جاویدان** تشکیل دهند. سرگرد **فردوست** به فرماندهی گارد جاویدان منصوب شد و ماموریت یافت که افسران مورد اعتماد را در هر واحد نظامی که باشند دست چین کند و در نقاط مختلف کشور به استخدام سربازان داوطلب بپردازد. این نیرو در آغاز سال ۳۱ آماده خدمت بود. سازمان افسری حزب توده ایران از همان آغاز افسرانی را مامور خدمت در این واحد کرد که در آینده نقش ارزنده ای به سود جنبش انقلابی ایران ایفا کردند.

امپریالیسم آمریکا نیز از وضعی که در ایران پیش آمده بود نگرانی فزاینده ای داشت.

انحصارات آمریکایی در آغاز امیدوار بودند که مساله نفت را با قرارداد جدید ۵۰- ۵۰ به سود خود حل کنند. اما گسترش مبارزات ملی در ایران این امید را به یاس مبدل کرد. میانجی گری هریمن بی نتیجه ماند و آمریکایی ها احساس کردند که وضع دشواری در پیش دارند.

کرمیت روزولت رئیس شعبه خاورمیانه سازمان مرکزی جاسوسی آمریکا ـ سیا ـ (که بعدها **فرمانده عملیات کودتای ۲۸ مرداد** شد) نگرانی محافل آمریکایی را در آن روزها این طور توضیح می دهد:

"اوایل سپتامبر (نیمه شهریور ۱۳۳۰) به نصرالله انتظام سفیر ایران در واشنگتن که به طور کامل وفادار شاه بود تلفن زدم. به دیدارش رفتم... این نخستین ملاقات ما بود...

ما هر دو از آنچه در ایران می گذرد نگران بودیم و تصور روشنی از اوضاع نداشتیم... به سفیر گفتم: راستش از آنچه رفقای من از ایران و یا همکاران دولتیم در این جا گزارش می دهند نمی توانم تصور روشنی از آنچه می گذرد بسازم. آیا شما می توانید چیزی بگویید که قوت قلبی بدهد...

لبخند تلخی زد و گفت:

در بهترین حالت وضع دشواری است. خواهش می کنم آنچه می گویم پیش خودتان بماند... نخست وزیر مصدق دارد قدرت و اعتماد کسب می کند... اما من نسبت به منویات او درباره شاه بی اعتمادم ... مصدق دیر یا زود به آلتی در دست دشمنان ایران بدل خواهد شد... [11]"

روزولت نتیجه می گیرد:

"خرسند بودن از این که باورهای شخصیم توسط یک ایرانی زیرک تایید می شد.[12]"

این ملاقات محرمانه جاسوس حرفه ای آمریکا با سفیر شاه در واشنگتن و توافق نظر آن ها درباره مقابله با جنبش انقلابی ایران و حکومت مصدق، بسیار چیزها را روشن می کند. آنچه این جا گفتنی است این که از شهریور ۱۳۳۰ در سازمان ها ی دولتی آمریکا نگرانی از مصدق پدید آمده بود و رشد می کرد و آنان از همان زمان وارد تماس هایی با مخالفین مصدق شده بودند.

این وضع در مشی نیروهای سیاسی وابسته به آمریکا منعکس می شد. جناح راست جبهه ملی از مصدق فاصله می گرفت. انواع بهانه ها عنوان می شد اما در واقع بهانه گیری ها از "نگرانی های" پشت پرده آب می خورد. تنگ نظری ها و خودخواهی های حقیر برخی از رهبران ملی هم به اختلافات اساسی اضافه می شد و به دشمنان ملت امکان می داد که تفرقه را دامن زنند. برای مثال می توانیم از قهر مکی که چرا به حد کافی مورد احترام قرار نگرفته یاد کنیم.

نظیر این نوع چیزهای به ظاهر کوچک و در واقع زیاد بود و محافل درباری حداکثر کوشش را به کار می بردند تا شکاف داخل جبهه ملی را تشدید کنند، به ویژه آیت الله کاشانی را از مصدق جدا کنند و به سوی خود بکشند.

در مقابل این جریان ضدانقلابی که مرتجعین و سازشکاران وابسته به امپریالیسم را در اتحاد ضد مصدقی به هم نزدیک می کرد، حزب توده ایران و اردوگاه سوسیالیسم به مصدق نزدیک می شدند. در مطبوعات کشور خبرهای مکرری از مراجعه کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران و دفاع مقامات رسمی و مطبوعات کشورهای سوسیالیستی از ملی

شدن نفت چاپ می شد. به ویژه زمانی که انگلستان به شورای امنیت مراجعه کرد محافل شوروی از همان ابتدا به سود ایران موضع گرفتند.

ـ قطعنامه پلنوم چهارم کمیته مرکزی حزب توده ایران، بایگانی مرکزی حزب [۱]

ـ ۱۳ مردادماه ۱۳۳۰ مصدق امیرعلایی را به وزارت کشور منصوب و به مجلس معرفی کرد [۲]

ـ . سخنرانی مصدق در جلسه ۱۷ شهریور ۱۳۳۰ مجلس، روزنامه رسمی کشور، ۴ مهرماه ۱۳۳۰[۳]

ـ همان سخنرانی، روزنامه رسمی کشور، مهرماه ۱۳۳۰ *. حزب ایران وابسته به جبهه ملی کتابی تحت عنوان برای آگاهی نسل جوان منتشر کرده که هدف از آن در واقع پنهان کردن حقایق از نسل جوان است. درباره واقعه ۲۳ تیر حتی یک کلمه اشاره نکرده و راجع به فعالیت خرابکارانه هریمن هنوز هم با احساس محبت نسبت به امپریالیسم آمریکا می نویسد:

"پس از چندماه گفت و گو بین ایران و انگلیس و پا درمیانی آوریل هریمن نماینده آمریکا، دولت انگلیس اصل ملی شدن نفت را به رسمیت شناخت و به دنبال آن میسیون استوکس برای رفع اختلاف به ایران آمد. اما به دلایل مفصل {!!} مذاکرات شکست خورد که اکنون جای بحث آن نیست {!!}." ، کتاب یاد شده، ص ۲۶.

درآخرین لحظاتی که این کتاب زیر چاپ بود از طرف مقامات مسئول دولتی اعلام شد که ابوالفضل قاسمی دبیر کل حزب ایران عامل ساواک بوده است. قاعدتا" نیاز بیشتری به توضیح نیست [٤]

ـ خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۲۸۹[٥]

ـ . روزنامه رسمی کشور، ۴ مهرماه ۱۳۳۰[٦]

ـ مذاکرات مجلس، ۲ مهرماه ۱۳۳۰، روزنامه رسمی کشور، شماره ۱۰، مهرماه ۱۳۳۰[۷]

ـ خواندنیها، ۳۰ شهریور ماره ۱۳۳۰[۸]

ـ پیشنهاد آقا رضا رفیع وکیل درباری مجلس در جلسه ۱۱ مهرماه ۱۳۳۰، روزنامه رسمی کشور، ۲۵ مهرماه ۱۳۳۰[۹]

ـ سخنرانی سناتور خواجه نوری در سنا، روزنامه رسمی کشور، ۱۶ مهرماه ۱۳۳۰[۱۰]

ـ کرمیت روزولت، ضربه متقابل، نبرد برای کنترل ایران، چاپ شرکت کتاب مک گراویل، نیویورک ۱۹۷۹،متن انگلیسی، ص۹۹و ۱۰۰[۱۱]

مصدق

پایان غم انگیز رویاها و خوش باوری ها!

پ ـ سفر مصدق به آمریکا

مصدق چهاردهم مهرماه رسما" برای شرکت در شورای امنیت و دفاع از ایران ولی در واقع به قصد مذاکرات و اقدامات وسیع تری برای حل مساله نفت با کمک آمریکا، به سوی نیویورک حرکت کرد. در این زمان مصدق از بهترین موقعیت در میان مردم برخوردار بود. مقاومت مخالفین تا حدود زیادی شکسته و سازشکاران و خائنین ماسک دار موقتا ساکت شده بودند. انتظار بر محیط سیاسی حاکم بود: مصدق از آمریکا چه سوقاتی خواهد آورد؟

مذاکرات شورای امنیت در مجموع به سود ایران تمام شد. مصدق توانست افکارعمومی جهان را تا حدودی متوجه جنایات استعمار انگلیس و شرکت سابق نفت در ایران بکند قطعنامه پیشنهادی نماینده انگلیس مبنی بر این که ملی کردن ایران و طرد شرکت سابق به عنوان اختلاف میان دو دولت ایران و انگلیس تلقی شود و رسیدگی به آن در صلاحیت شورای امنیت قرارگیرد تصویب نشد. در مقابل این قطعنامه فقط نماینده شوروی به طور قاطع مقابله می کرد و معتقد بود:

"شورای امنیت حق دخالت در این اختلاف را ندارد. این مساله داخلی ایران است.[1] "

از آن جا که قطعنامه پیشنهادی انگلیس اصول سازمان ملل را آشکارا نقض می کرد و دعوای یک دولت با یک شرکت تجاری را به مثابه اختلاف میان دو دولت مطرح می ساخت که با هیچ منطقی جور در نمی آمد و با حضور نماینده شوروی در جلسه، و نیز بر اثر وجود تضاد بین خود کشورهای امپریالیستی که رای دادن به آن، حتی برای متحدین انگلیس هم دشوار بود، لذا مکانیسم پشت پرده به کارافتاد و فرانسه پیشنهاد کرد که قطعنامه انگلیس مسکوت بماند. این بدان معنا بود که شورای امنیت به سود انگلیس رای نداده ولی مساله را در دستور کار خود حفظ کرده است. اکثریت قاطع شورای امنیت که آن روزها به طور کامل در دست امپریالیسم آمریکا و متحدینش بود به این پیشنهاد رای دادند.

روزنامه "باختر امروز" جریان شورای امنیت را به شرح زیرنوشت:

"دیروز شورای امنیت رای داد که قطعنامه انگلیس مسکوت بماند. تنها نماینده شوروی با این نظر مخالف بود وصریحا" گفت که این بدان معناست که قطع نامه انگلیس در دستور شورای امنیت بماند. در حالی که شورا اصلا" حق رسیدگی به کار ایران را ندارد.[2] "

در این موقع اتحاد شوروی به طور کامل و قطعی از مواضع ایران در نبرد با امپریالیسم حمایت می کرد.

مطبوعات شوروی با صراحت تمام از حقانیت ایران در ملی کردن نفت دفاع می کردند. سفیر شوروی در تهران چندین بار به مصدق و کاظمی (وزیر خارجه وقت) و سایر مقامات مراجعه کرده و اعلام می داشت که آماده است اختلافات مالی خود را هم با ایران (افسانه طلاها) حل کند.

وزیر خارجه ایران بدین مناسبت با سفیر شوروی ملاقات کرد:

"آقای کاظمی هم در این باب {حل اختلافات مالی} و هم در مورد رای در شورای امنیت از دولت شوروی تشکر کرد.[3] "

محافل وابسته به امپریالیسم آمریکا که به مسکوت ماندن قطع نامه انگلیس رای داده بودند امید داشتند که با مصدق در خارج از شورای امنیت کنار بیایند. این مساله از مدت ها پیش در نظر گرفته شده و مصدق به نوبه خود قول داده

بود که از بهانه شرکت در شورای امنیت استفاده کرده و مدت طولانی تری در ایالات متحده آمریکا بماند و موضوع نفت ایران را با مقامات آمریکایی بررسی نماید.

اقامت مصدق در آمریکا ۴۰ روز طول کشید. او در این مدت قریب ۲۰ بار با مقامات رسمی آمریکایی ملاقات کرد و انواع پیشنهادها را برای حل مساله نفت بررسی نمود. محافل نزدیک به مصدق تا تشکیل یک شرکت بین المللی توزیع نفت ایران یعنی واگذاری انحصاری فروش نفت ایران به انحصارات بین المللی پیش رفتند.

دکتر سیف پورفاطمی در آمریکا گفت:

"تنها راه حل مسالمت آمیز اختلاف ایران و انگلیس تشکیل شرکت بین المللی خرید است...

اگر کوشش در حل مسالمت آمیز منجر به شکست شود شوروی به ایران مسلط خواهد شد.[4] "

دکترحسین فاطمی سخنگوی دولت ایران این پیشنهاد را تائید کرد و در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت:

"ایران حاضر است پیشنهاداتی را که درباره ایجاد یک شرکت بین المللی توزیع نفت ایران که نماینده فروش شرکت نفت ملی باشد مورد مطالعه قرار دهد. ایران به مذاکره با انگلیس نیز حاضر است... ایران حاضر است یک مدیر عامل آمریکایی یا از یک کشور

بی طرف استخدام کند.[5] "

ولی حتی این پیشنهادها برای انحصارات نفتی قانع کننده نبود. آن ها خواستار

آن بودند که نه فقط بر توزیع نفت بلکه بر تولید آن نیز تسلط کامل داشته باشند. به علاوه موضوع نفت ایران هنوز میان انحصارات عضو کارتل حل نشده بود. لذا مقامات آمریکایی مصدق را سر می دواندند.

چهارم آبان ماه، زمانی که مصدق در آمریکا بود انتخابات انگلیس به سود حزب محافظه کار پایان یافت. چرچیل نخست وزیر و ایدن وزیر خارجه شد. دولت جدید انگلیس برای همکاری با آمریکا و تقسیم نفت ایران با انحصارات آمریکایی آمادگی بیشتری نشان داد. ایدن نخستین کارش این بود که به دیدار وزیر خارجه آمریکا شتافت و درست زمانی که مصدق در نیویورک و واشنگتن به دیدار با محافل آمریکایی وقت تلف می کرد، مذاکره آمریکا و انگلیس در پاریس بر سر تقسیم نفت ایران انجام گرفت. ایدن آمادگی دولت خود را به تقسیم نفت ایران و شریک کردن آمریکائی ها در نفت ایران اعلام داشت.[6] و نخستین سنگ بنای همکاری توطئه گرانه امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی را برای سرنگون کردن دولت مصدق کار گذاشت.

پس از این توافق کلی برسر تقسیم نفت ایران، محافل آمریکایی در روش خود با مصدق تغییراتی وارد کردند. آن ها بیش از پیش به ظاهرسازی و بازی با او پرداختند. مصدق به گمان خویش در میان دوستانش به سر می برد و از معاون وزارت خارجه آمریکا مگ گی – خادم معروف انحصارات آمریکایی نفت بسیار متشکر بود که مثل برادر با او رفتار می کند. اما درست در همان زمان هریمن، آچسن و ایدن برای مصدق و ترومن اعلامیه پایان مذاکرات می نوشتند و تصمیم می گرفتند که مصدق را از آمریکا بیرون کنند.

ایدن وزیرخارجه انگلیس می نویسد:

"بیانیه مربوط به اصولی را که در لندن طرح کرده بودند به آمریکایی ها دادم و موافقت شد که دیگر موضوع تشویق مصدق برای اقامت بیشتر در واشنگتن مطرح نباشد. ما درباره اعلامیه ای که می بایست هنگام عزیمت مصدق از آمریکا منتشر شود ومساله ای به شمار می رفت بحث کردیم.[7] "

از همان وقت که مصدق را با این وضع از آمریکا بیرون کردند، در مطبوعات آمریکا و انگلیس موضوع جانشین مصدق بیش از پیش مطرح شد. با آن که هنوز توافق دو درنده، کامل و قطعی نبود فقط پس از یک هفته که ایدن سهیم شدن آمریکا را در نفت ایران پذیرفت مجله تایم چاپ آمریکا نوشت:

"اختلاف آمریکا و انگلیس بر سر جانشین مصدق است. انگلیسی ها پیرمرد میلیونر ۷۷ ساله ـ قوام السلطنه- را در نظر گرفته اند.[8] "

تایم این مطلب را درست زمانی نوشت که مصدق آمریکا را با دست خالی ترک می گفت. او آماده سازش برسرملی شدن نشده و آمریکا متقابلا" به قول دکتر حسین فاطمی:

"روش مرموز و بغرنجی در مورد ایران پیش گرفته بود.[9] "

مصدق در گزارشی که از نتایج سفر خود به آمریکا و مجموعه اقداماتش داد مجبور شد اعتراف کند که چون آمریکا در نفت خاورمیانه ذی علاقه است مایل نیست نفت ایران ملی شود. او می گفت:

"این نکته را ناگفته نگذارم که علاقه و منافعی که پاره ای از دول بزرگ در نفت خاور میانه دارند بی تاثیر در مشکلات کار نبود.[10] "

ـ باختر امرزو، ۲۴ مهرماه ۱۳۳۰[۱]

ـ باختر امروز، ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰[۲]

ـ همان جا. {گروه های خرابکار ضد کمونیست از پیروزی ایران در شورای امنیت که بر اثر حمایت اتحاد شوروی از ایران حاصل شده بود، به شدت نگران بودند و می کوشیدند از تاثیر آن درافکار عمومی بکاهند. از جمله جناح راست جبهه ملی در سیمای گروه خلیل ملکی – بقایی اصرار داشت مردم را قانع کند که رای شوروی مهم نبود. روزنامه شاهد، ۲۹ مهرماه ۱۳۳۰ می نوشت:

"رای مخالف شوروی در این مورد تا اندازه ای بی معنی به نظر می رسد{!!}... رای نماینده یوگسلاوی به مسکوت ماندن صحیح ترین و اصول ترین {!!} رای ها بود."

درحالی که موضع یوگسلاوی در آن زمان اصلا" قابل دفاع نبود. یوگسلاوی ابتدا به قطع نامه انگلیس روی خوش نشان داد و بعدها بالاخره به مسکوت ماندن رای داد، که به معنای حفظ تقاضای انگلیس علیه ایران در دستور شورای امنیت بود.

خود نماینده یوگسلاوی در سازمان ملل می گفت:

"دولت متبوع من پس از تحقیقات به این نتیجه رسید که شورای امنیت صلاحیت ندارد. اگر چه من در اوایل به قطع نامه انگلیس روی خوش نشان داده ام ولی تحقیقات بعدی مرا به نتیجه دیگری رسانیده است." باختر امروز، ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰.

ادامه دهندگان راه بقایی ها که به دروغ خود را ادامه دهنده راه مصدق معرفی می کنند هنوز هم به نسل جوان "می آموزند" که موضع یوگسلاوی عالی بود. حزب ایران در کتاب برای آگاهی نسل جوان در بحث از شورای امنیت اصلا" اسمی از شوروی نمی برد و موضع شوروی را بیان نمی کند ولی می نویسد:

"سخنان نماینده یوگسلاوی واقعا" عالی بود {!!} " کتاب برای آگهی نسل جوان صفحه ۱۹}.[۳]

ـ باختر امروز، ۲۷ مهرماه ۱۳۳۰[۴]

ـ باختر امروز، ۳۰ مهرماه ۱۳۳۰[۵]

ـ خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشراندیشه، ص ۲۸۹، درهمین کتاب ص ۱۴۸[۶]

ـ همان جا [۷]

ـ باختر امروز، ۲۶ آبان ماه ۱۳۳۰[۸]

ـ باختر امروز، ۳۰ آبان ماه ۱۳۳۰[۹]

ـ گزارش مصدق به مجلس باختر امروز، ۳ آذرماه ۱۳۳۰[۱۰]

خود غلط بود آنچه مصدق درباره امریکا می پنداشت

ت ــ اقتصاد بدون نفت

مصدق از سفر طولانی خود به آمریکا نتیجه گرفت که "مساعی او در جلب موافقت دیگران" تاکنون بی نتیجه بوده و مساله نفت به این زودی ها حل شدنی نیست.

مصدق در گزارش خود به مجلس اعلام داشت:

"مگر نفت در این چهل سال عایداتی به ما داده است؟ در مدت چهل سال عایدات ۱۱۰ میلیون لیره بوده و این عایدات اغلب به دستور دهندگان وجه مصرف شده و از جمله صرف خرید اسلحه. ما باید بگوییم مثل افغانستان و سایر دول اروپا نفت نداریم، از مخارج بکاهیم بر عایدات بیافزاییم، ملت تحمل کند تا طوق بندگی و رقیت را به گردن نگذارد.[1]"

اقتصاد بدون نفت که مصدق در آذرماه ۱۳۳۰ اندیشه آن را به میان آورد چهارماه بعد ــ در فروردین ماه ۱۳۳۱ به سیاست رسمی دولت بدل شد. در این چهارماه مصدق یک بار دیگر آزموده را آزمود و با هیات آمریکایی- گارنر - از بانک بین المللی مذاکره کرد. ولی مسلم شد که همه این هیات ها در اصل یک پیشنهاد دارند:

لغو قانون ملی شدن نفت و انعقاد قرارداد امتیازی نوین.

اعلام شعار اقتصاد بدون نفت در واقع به معنای اعلام شکست این سیاست جبهه ملی و دولت مصدق بود که ملی شدن نفت را در چارچوب همکاری با امپریالیسم آمریکا ممکن می شمرد.

شادروان حسین فاطمی این واقعیت را با مصرعی از سعدی بیان کرد:

خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم[2].

شعارنوین "اقتصاد بدون نفت" منطقا" آرایش نوینی از قوای طبقاتی به وجود می آورد. طبقات و قشرهای اجتماعی که به بوی کباب و افزایش سریع درآمد نفت و بهره گیری فوری از آن دور مصدق جمع شده بودند ممکن نبود با اقتصاد بدون نفت موافق باشند. این اقتصاد فقط می توانست به طبقات زحمتکش و متوسط جامعه تکیه کند. به علاوه این اقتصاد وقتی می توانست موفق باشد و حمایت مردم را جلب کند که مردم مطمئن شوند که راهی برای بهره برداری ملی از منابع نفت موجود نیست.

متاسفانه مصدق در این مورد همان اشتباهی را مرتکب شد که در موقع پذیرش شعارملی شدن نفت مرتکب شده بود:

جهش در شعار، درجا در استراتژی.

مصدق همان طوری که می خواست نفت را به کمک آمریکا و به اتکای طبقات دارا ملی کند، اقتصاد بدون نفت را هم می خواست با کمک آمریکا و همان طبقات اجرا کند. باورکردنی نیست ولی واقعیت است. او پس از بازگشت از آمریکا، همان وقتی که به نتیجه رسیده بود با کمک آمریکا ملی کردن نفت ممکن نیست از ترومن خواسته بود که به او کمک کند تا بتواند مدتی بدون نفت زندگی کند.

مصدق می گوید:

"از نظراقتصادی به ترومن عرض کردم: آقا بودجه ما ۳۰۰ تا ۴۰۰ میلیون کسر دارد. شما چطور تصور می کنید ملتی که این قدر بودجه اش کسر دارد می تواند امنیت و نظامات را حفظ کند؟ ترومن حرف مرا تصدیق کرد{!!}[3]"

در واقع ترومن حرف مصدق را تصدیق نکرده بلکه تاکید کرده بود که راه چاره دست کشیدن از ملی شدن نفت و واگذاری امتیاز به انحصارات آمریکایی و یا کنسرسیومی از انحصارات بین المللی است. منتها این مطالب به زبان دیپلماتیک بیان شده بود که مصدق نمی خواست به روی خود بیاورد. او امید داشت که آمریکا در برابر وثیقه نفت مبلغی ارز به ایران وام بدهد. از جمله بانک بین المللی ۲۵ میلیون دلار، اصل چهار "بلاعوض" ۲۳ میلیون دلار و صندوق بین المللی پول ۸ میلیون دلار و غیره. اما در عمل این "کمک" ها انجام نشد. بانک وام ۲۵ میلیون دلاری را نداد. و اصل چهار اعتبار خود را صرف تدارک توطئه کرد و انحصارات آمریکایی با همکاری سرمایه داران بزرگ ایرانی مبالغ کلانی ارز از کشور خارج کردند. موافق آمار رسمی در همان نخستین سال حکومت مصدق، بازرگانی ایران و آمریکا ۱۳۷۵ میلیون ریال (برابر ۴۲ میلیون دلار) کسری داشت. در حالی که در همان سال اصل چهار فقط ۵۰۰ هزار دلار ارز وارد کشور کرده و بیشتر در املاک شاه خرج کرده بود. در سال های ۳۱ و ۳۲ نیز کسری بازرگانی ایران و آمریکا به زیان ایران ادامه یافت و آمریکا به مراتب بیش از ارزی که از طریق اصل چهار به ایران "هدیه" می کرد از ایران ارز می برد. (به نمودار بازرگانی ایران و آمریکا در این کتاب توجه کنید).

سال های بعد یک باند قاچاقچی ارز کشف شد و ثابت گردید که سرمایه داران ایرانی با کمک دلالان آمریکایی در سال های ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۲ مبلغ صد میلیون دلار نیز ارز قاچاق از کشور خارج کرده اند:

"بازرگانان، نمایندگان مجلس و سنا در این امر دخالت داشتند.[4]"

به عبارت دیگر درست زمانی که مصدق برای ۸ میلیون دلار پیش ترومن التماس می کرد دلالان آمریکایی ۴۰ میلیون و صدمیلیون می بردند و تازه مقامات وزارت خارجه آمریکا و صدای آمریکا تاکید می کردند:

"مالیات دهندگان آمریکایی متحیرند که اگر انگلستان و ایران نمی توانند قرارداد عادلانه ای با هم بسته و از منابع سرشار نفت منصفانه استفاده کنند، چرا آن ها جریمه آن را بپردازند.[5] "

این حرف سخیف و توهین آمیز بعدها چندین بار از زبان مقامات رسمی آمریکایی و از جمله رئیس جمهور آمریکا نیز شنیده شد.

سرمایه داران و ملاکین ایران نیز شعار اقتصاد بدون نفت را با اعتراض و خشم استقبال کردند و در برابر آن جبهه گرفتند. مصدق برای پیشبرد سیاست خود اوراق قرضه ملی را که مدت ها صحبتش بود منتشر کرد. ولی سرمایه داران بزرگ عملا" آن را تحریم کردند. در جلسه اتحادیه بازرگانان تهران که بلافاصله پس از ابراز یاس مصدق از حل مساله نفت و اعلام انتشار اوراق قرضه منتشر شده بود، بهبهانی - یکی از بازرگانان بزرگ وارد کننده گفت:

"وظیفه بازرگانان از پیشرفت اموراقتصادی که در اثر گرفتاری دولت در کار نفت دچار وقفه گردیده مایوس شده است...[6] "

دکتر علی امینی وزیر کابینه کودتای ۲۸ مرداد و عاقد قرارداد کنسرسیوم که در آن زمان در کابینه مصدق وزیر اقتصاد ملی بود ظاهرا" اصرار می کرد که آقایان بازرگانان کمک کنند ولی پاسخ همه آنان سربالا بود.

به این ترتیب مصدق با اعلام شعار "اقتصاد بدون نفت" بخشی از هواداران خود را که به امید بهره گیری از درآمد نفت از او پشتیبانی می کردند از دست داد. این بخش به سوی همکاری با نیروهای ارتجاعی متمایل گردید. ولی مصدق از اعلام و انجام اقداماتی که می توانست از طرف توده ها پایگاه او را گسترش دهد سرباز زد. برعکس بار اقتصاد بدون نفت را از طریق افزایش مالیات های غیرمستقیم و تشدید تورم به دوش زحمتکشان گذاشت و لذا مواضع خود را در میان آنان نیز تا حدود زیادی تضعیف کرد.

حزب توده ایران به وضع دشوار دولت مصدق که حاضر به سازش در ملی کردن نفت نشده بود با تفاهم برخورد کرد. کمیته مرکزی حزب توده ایران در تاریخ ۲۷ دی ماه ۱۳۳۰ نامه سرگشاده ای خطاب به آقای دکتر مصدق نخست وزیر نوشت. در این نامه از وجود بحران اقتصادی و پولی ابراز نگرانی شده، علل پیدایش بحران ذکر شده و در پایان پیشنهادهای روشنی ابراز شده است. حزب توده ایران در نامه خود توضیح می دهد که عمال انگلیس و مزدوران آمریکا این طور وانمود می کنند که بحران کنونی نتیجه ملی شدن صنایع نفت است. آن ها:

"بحران کنونی را اولا" خیلی بزرگ تر از آنچه است جلوه می دهند و ثانیا" با تمام قوا در تشدید آن می کوشند.[7] "

کمیته مرکزی حزب توده ایران علت بحران را در سیاست غلط دولت در مورد نفت، بازرگانی خارجی و سیاست داخلی می داند و توضیح می دهد که می شد نفت را به مشتریان دیگر غیر از انحصارات امپریالیستی فروخت. نیازی نیست که در ابتدای کار از ارقام بزرگ شروع کنیم:

"اگر درابتدای کار صنایع نفت ما فقط ۴ میلیون تن نفت استخراج و تصفیه کند که یک میلیون تن آن در داخله مصرف شده و فقط برای سه میلیون تن نفت تصفیه شده مشتری داشته باشد خواهیم توانست... مجموعا" ۲۶۰ میلیون تومان درآمد کسب کنیم که هم مخارج صنایع نفت را تامین می کند و هم معادل حق السهم سابق سود می دهد.[8] "

حزب توده ایران بازرگانی خارجی کشور و غارتی را که محافل امپریالیستی از این راه مرتکب می شوند دقیقا" و با ارقام و اعداد نشان می داد و درعین حال متذکر می شد که تبعیت از سیاست محافل امپریالیستی موجب می شود که:

"وضع کنونی ادامه یابد. پیشنهادات کشورهای لهستان و مجارستان و چکسلواکی در مورد عقد قرارداد تجارتی براساس پایاپای ماه ها به تعویق انداخته شده و در راه توسعه روابط تجارتی پایاپای با اتحاد شوروی که پرنفع ترین و طبیعی ترین قراردادها برای تولید کنندگان و بازرگانان ایرانی و مورد علاقه بسیار شدید آن هاست هر روز سنگ تازه ای انداخته می شود.[9] "

حزب توده ایران متذکر می شد:

"آقای دکتر مصدق! اوضاع کنونی جهان وضع بسیار مناسبی برای کشور ما به وجود آورده است. با این شرایط بین المللی و با آمادگی ملت ایران به هر گونه فداکاری می توان هر مشکلی را از میان برداشت.

دولت شما با انجام اقدامات زیر که فوری ترین مطالبات مردم ایران است

می تواند اعتماد ملت ایران را برای خرید اوراق قرضه جلب کند..."

پیشنهادهای حزب توده ایران به شرح زیر بود:

۱. طرد کلیه مستشاران آمریکایی از ارتش و ادارات.

۲. برچیدن کلیه سازمان های اقتصادی و جاسوسی استعمارگران انگلیسی و آمریکایی یعنی بانک انگلیس،اداره اصل چهارم ترومن و سایر موسسات نظیر آن.

۳- قطع مذاکره با امپریالیست های آمریکایی در مورد گرفتن وام از آن ها.

۴. اقدام فوری برای انعقاد قرارداد فروش نفت به مشتریانی که با احترام به حاکمیت ملی، خریدار نفت هستند.[10] "

این نامه سرگشاده نشانه بازگشتی بود به سیاست پیش از ۲۳ تیرکه طی چند ماه زمینه آن رفته رفته در رهبری حزب فراهم آمد. در این نامه حزب توده ایران به پیداکردن زبان مشترک با مصدق و ایجاد زمینه برای اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی علاقه بیشتری نشان می داد. به عبارت دیگر می کوشید تا پلی را که حزب ما قبل از ۲۳ تیر به زحمت بسته و عمال خرابکار استعمار آن را شکسته بودند، از نو بنا کند.

متاسفانه این بار هم ندای حزب توده ایران انعکاس مساعدی نیافت. جبهه ملی و به ویژه جناح راست آن پیشنهادات حزب توده ایران را تصور ناپذیر دانستند. آقایان گمان می کردند که طرد مستشاران آمریکایی و برچیدن اصل

چهار – لانه جاسوسی امپریالیسم آمریکا که ستاد کودتای ۲۸ مرداد شد - امری باورنکردنی و گناهی مافوق تصور بشری است.

دو مطلب را هم در ارتباط با نامه سرگشاده حزب توده ایران باید روشن کنیم. یکی روش حزب توده ایران در قبال قرضه ملی و دیگری فروش نفت به مشتریان جدید و از جمله به ویژه کشورهای سوسیالیستی و اصولا" جای کشورهای سوسیالیستی در اقتصاد ملی آن روز ایران. در هر دو مورد محافل خرابکار و دشمنان اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی – برخی آشکارا و برخی با ماسک ماورای انقلابی و ماورای چپ – تبلیغات گسترده ای علیه حزب ما و کشورهای سوسیالیستی کرده اند.

در مورد اوراق قرضه ملی، چنان که اسناد آن را ارائه دادیم حزب توده ایران نخستین سازمان سیاسی است که ضرورت پذیرش تعهد مالی را مطرح ساخت و از مردم دعوت کرد که برای جلوگیری از مضیقه مالی دولت به آن کمک کنند. توده مردم زحمتکش هم این دعوت را پذیرفتند ولی متاسفانه مصدق از آن لحظه مناسب (خرداد و تیرماه ۱۳۳۰) استفاده نکرد و قرضه ملی را وقتی منتشر ساخت که بسیاری از اقشار زحمتکش مردم نسبت به قاطعیت و استعداد او در حل مساله ملی کردن نفت دچار نگرانی و تردید شده بودند. علی رغم این تاخیر باز هم این حزب توده ایران بود که در دوران بحرانی آمادگی خود را به کمک و فداکاری اعلام داشت و به مصدق نشان داد که چگونه می تواند اعتماد ملت را برای خرید اوراق قرضه جلب کند. متاسفانه این توصیه ها هم پذیرفته نشد. قرضه ملی را حزب توده ایران دچار شکست نکرد سرمایه داران و ملاکین دچار شکست کردند.

مهم تر از قرضه ملی، موضوع فروش نفت به مشتریان تازه است. قرضه ملی اگر به فرض مورد تایید کامل همه قشرها هم قرار می گرفت چاره درد نمی بود. توده مردم ایران فقیرتر از آنند که بتوانند مبالغ قابل توجهی به دولت قرض بدهند. حتی سرمایه داران ملی ایران نیز سرمایه بزرگی نداشتند. پول پیش سرمایه داران بزرگ و ملاکین بود که خود را در ظاهر هوادار مصدق معرفی می کردند و در واقع از پشت خنجر می زدند و ارز قاچاق می کردند.

چاره واقعی درد عبارت بود از گشودن راه فروش نفت. مصدق نتوانست در این زمینه موفقیت زیادی پیدا کند زیرا امید اصلی او به امپریالیسم آمریکا بود و نمی خواست و نمی توانست کاری کند که مورد خشم آمریکا قرارگیرد. فروش آزاد نفت و به طریق اولی فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی با این سیاست و با تعهدات دولت ایران در قبال دولت آمریکا تناقض آشکار داشت.

جریان تلاش کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران و مخالفت محافل امپریالیستی با این امر – که دولت مصدق به تبعیت از اینان حاضر به فروش نفت نشد – بدین قرار است.

اصل ملی شدن نفت که در ۲۴ اسفند ۲۹ در مجلس شورا و در ۲۹ اسفند در مجلس سنا به تصویب رسید یک اصل کلی بود و چگونگی ملی شدن صنایع نفت را مشخص نمی کرد. به این دلیل در صفحات پیش گفتیم که کمیسیون مخصوص نفت به ریاست مصدق قانون "ترتیب اجرای ملی شدن صنعت نفت" را مرکب از ۹ ماده تدوین کرد که مصدق تصویب آن را شرط نخست وزیری خود قرارداد و در نهم اردیبهشت ماه ۱۳۳۰ به تصویب مجلس رسانید. ماده هفتم این قانون تصریح می کند که مشتریان سابق شرکت نفت انگلیس هر مقدار نفتی را که طی سه سال قبل از ملی شدن از آن شرکت خریداری کرده اند می توانند از این به بعد هم خریداری کنند." برای مازاد آن مقادیر در صورت تساوی شرایط در خرید حق تقدم خواهند داشت[11]"

مصدق با این ماده قانونی دست خود را در انتخاب مشتری بسته بود. موافق این ماده اتحاد شوروی حق خرید نفت نداشت زیرا مشتری سابق نبود و از میان کشورهای اروپای شرقی هم فقط چکسلواکی و لهستان که از مشتریان سابق شرکت نفت انگلیس بودند می توانستند تقاضای خرید کنند.

هر دو کشور: هم لهستان و هم چکسلواکی بلافاصله به مقامات مسئول دولت ایران مراجعه کرده آمادگی خود را برای خرید نفت و استفاده از این ماده قانونی اعلام داشتند. آن ها اطلاع دادند که آماده اند همان مقدار نفتی را که تا قبل از ملی شدن از شرکت سابق می خریدند مستقیما" از ایران بخرند و آماده اند که از حق تقدم خود برای خرید مقادیر بیشتر نفت استفاده نمایند.

دولت مصدق مدت ها درباره دریافت پیشنهاد از طرف کشورهای سوسیالیستی مطلقا" سکوت کرد. در شهریور ماه ۱۳۳۰ سخنگوی رسمی دولت (دکتر فاطمی) در برابر این سوال:

"اگر دولت لهستان و یا هر دولت شرقی دیگر تقاضای خرید نفت کند خواهند فروخت یا نه؟ سکوت کرد.[12] "

این مقام رسمی یک ماه بعد در مصاحبه دیگری گفت:

"درباره فروش نفت به لهستان هنوز تصمیمی اتخاذ نشده است.[13] "

سه ماه بعد سخنگوی دولت مصدق سرانجام تایید کرد:

"کاردار سفارت چکسلواکی با آقای پیرنیا معاون وزارت دارایی ملاقات کرد و راجع به قرارداد خرید و فروش نفت ایران به دولت چکسلواکی مذاکرات لازم به عمل آورد.

کاردار سفارت چکسلواکی اظهارداشت که دولت چکسلواکی از خریداران سابق نفت می باشد. قرارشد برای عقد قرارداد بین دو دولت برای فروش نفت هر چه زودتر هیاتی از طرف دولت چکسلواکی وارد تهران شود.[14]"

سخنگوی سفارت چکسلواکی در توضیح موضع دولت متبوع خود به خبرنگار "باختر امروز" گفت:

"پیشنهاد دولت چکسلواکی برای خرید نفت از ایران چند ماه قبل به ایران تسلیم شده است.[15] "

"سخنگوی سفارت چکسلواکی گفت که خود دولت چکسلواکی کلیه تعهدات حمل و نقل را عهده دار خواهد شد و از این بابت از تهدیدات شرکت سابق ابدا" نگرانی به خود راه نخواهد داد.[16] "

دولت چکسلواکی از آن پس نیز تقاضای خود را بارها تجدید کرد. ولی جوابی نشنید. علاوه بر چکسلواکی، لهستان نیز از مشتریان سابق شرکت نفت بود و اولین دولتی بود که تقاضای خرید مستقیم نفت به دولت ایران داده ماه ها صبر کرد و بالاخره در ۱۱ دی ماه ۱۳۳۰ سفارت لهستان در تهران رسما" "گله کرد" که به تقاضای دولت متبوع او ترتیب اثر داده نمی شود. وزیر مختار لهستان در تهران تقاضای دولت خود را دنبال کرد و در اول خرداد ۱۳۳۱ باز هم در وزارت اقتصاد ملی حضور یافت و با دکتر مفخم سرپرست وزارت اقتصاد ملی مصدق ملاقات و مذاکره کرد و تاکید نمود که از لحاظ نفت کش و بیمه و غیره اشکالی در میان نیست. ولی بازهم به تقاضای او ترتیب اثر داده نشد.[17] چند ماه بعد نام دکتر مفخم در فهرست اسامی کسانی که قصد کودتا علیه دولت مصدق داشتند بیرون آمد.

فواد روحانی که در زمان حکومت مصدق از همان آغاز دست اندر کار مسایل نفت بود و از طرف مصدق بارها به ماموریت رفت و پس از کودتای ۲۸ مرداد مقام حساسی در شرکت ملی نفت ایران پیدا کرد و به این ترتیب از افراد مطلع است که درباره پیشنهادهای کشورهای سوسیالیستی می نویسد:

"پیشنهادهایی هم از طرف دولت های بعضی ممالک اروپای شرقی یعنی لهستان و چکسلواکی و مجارستان رسیده بود که در مورد آن ها تهدید انگلیسی ها تاثیری نداشت و پیشنهاد دهندگان اظهارکرده بودند که وسیله حمل و نقل را خود فراهم خواهند کرد. با این حال نسبت به این پیشنهادها دولت ایران دست به دست می کرد ... در تاریخ ۱۱ دی ماه دولت لهستان از ایران گله کرد که ترتیب اثری به پیشنهادش نداده اند.

... در اواسط بهمن ماه جراید آمریکا با اشاره به قراردادی که دولت ایران با مجارستان منعقد نموده بود نوشتند که از قرار معلوم قصد دولت ایران به انجام معاملات نفتی با کشورهای پشت پرده آهنین جدی است. ولی اضافه کردند که دولت مجارستان به علت نداشتن نفت کش عملا" نمی تواند از ایران نفت بخرد.[18] "

کشورهای سوسیالیستی به طور رسمی تاکید می کردند که وسایل حمل و نقل را خودشان تهیه خواهند کرد اما جراید آمریکا می نوشتند که آن ها نفت کش ندارند! صدای آمریکا نوشته جراید آمریکا را می خواند و روزنامه های مزدور آمریکایی در تهران آن را تکرار می کردند تا علت اصلی عدم فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی پوشیده بماند.

در سال ۱۳۳۱ زمانی که دولت مصدق به تقاضاهای مکرر و مستقیم دولت های سوسیالیستی درباره خرید نفت پاسخ سربالا می داد و امروز و فردا می کرد، دولت لهستان متوجه امکان غیرمستقیمی شد که برای خرید نفت ایران پدید آمده بود. این دولت بلافاصله اقدام کرد. اما محافل امپریالیستی این امکان را نیز از میان بردند.

توضیح این که محافل اقتصادی ایتالیایی به خرید نفت ایران ابراز علاقه می کردند و حاضر به معامله بودند اما دولت ایتالیا از ورود نفت ایران به داخل خاک ایتالیا جلوگیری می کرد. در نتیجه نفتی که ایتالیایی ها موفق می شدند از ایران خریداری کنند در بنادر ایتالیا انبار می شد و بازاری برای فروش نداشت. این دشواری به خصوص برای شرکت سوپر ایتالیایی پیش آمد. این شرکت امیدوار بود که نفت ایران را در ایتالیا و یا برخی دیگر از کشورهای اروپایی بفروشد. نخستین کشتی این شرکت به نام میرییلا روز اول بهمن ۱۳۳۱ مقدار ۵۰۰۰ تن نفت از ایران به مقصد ایتالیا بارگیری کرد و سپس چند کشتی دیگر ایتالیایی مقادیری نفت به ایتالیا حمل کردند.اما این نفت در بندر ماند. دولت ایتالیا پروانه ورود نفت ایران را به داخل ایتالیا صادر نکرد:

"در مورد معاملاتی که با خریداران ایتالیا صورت گرفت هر چند دادگاه های ایتالیا رای به نفع شرکت سابق صادر ننمودند ولی دولت ایتالیا خودرا ناچار می دید که با نظر دولت انگلستان مخالفت نکند. و به همین علت برای ورود نفت ایران به ایتالیا پروانه صادر نمی کرد.[19]"

دولت های سوسیالیستی که متوجه دشواری فروش نفت ایران در ایتالیا بودند و می دانستند که این نفت در بندرگاه می ماند با شرکت سوپر وارد مذاکره شدند که شاید این شرکت حاضر شود نفت ایران را به آن ها بفروشد. خبر مذاکرات میان لهستان و شرکت سوپر در مطبوعات ایران انتشاریافت.

"باختر امروز" به نقل از خبرگزاری یوگسلاوی نوشت:

" بین ایتالیا، ایران و لهستان قرار داد نفت بسته شده است. نفت میر ییلا پس از تصفیه به لهستان برده خواهد شد. "[20]

متاسفانه تلاش کشورهای سوسیالیستی که نفت ایران را لااقل از دست دوم و به طور غیر مستقیم خریداری کنند، با شکست مواجه شد. شرکت سوپر ظاهرا" مخالفتی نداشت که نفت انبار شده در بندر را به لهستان بفروشد ولی دست های قوی تر انحصارات امپر یالیستی نفت و دولت های امپریالیستی جلو انجام معامله را گرفت.

با وجود این همه علاقه مندی و تلاشی که کشورهای سوسیالیستی برای خرید نفت ایران داشتند و به کار می بردند به چه دلیل دولت مصدق از معامله با آن ها سرباز می زد؟ این پرسش دو پاسخ دارد. یکی پاسخ رسمی ولی غیرواقعی یعنی بهانه و دیگری پاسخ واقعی که هنوز هم هیچ مقام رسمی دولت مصدق و این همه مدعیان هواداری از مصدق حاضر به بیان آن نشده اند.

پاسخ رسمی و یا بهانه عدم فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی در آغاز کار آن بود که قانون طرز اجرای ملی شدن راه معامله را مسدود کرده است.

سخنگوی دولت می گفت:

" همانطوری که پرسیدید چرا در خواست های چک و لهستان قبول نشده برای آن که ماده ۷ راه را سد کرده است ."

این ادعا البته بهانه ای بیش نبود زیرا چکسلواکی و لهستان از مشتریان سابق بودند و مشمول ماده ۷ نمی شدند. به علاوه محدودیت این ماده بالاخره در ۱۶ آذر ماه از میان رفت و دولت با انتشار یک آگهی رسمی و ارسال نامه های رسمی به سفارت خانه های مربوطه ضرب الاجل ده روزه ای برای مشتریان سابق قایل شد و پس از آن:

" هیات مختلط طی نامه ای به نخست وزیر نوشت که ایران در فروش نفت به هر مشتری آزاد است.[21]"

قاعدتا" از آن پس می بایست نفت را آزادانه به هر کشوری و از جمله کشوری سوسیالیستی فروخت. ولی تا پایان حکومت مصدق حتی یک قطره هم نفت به این کشورها فروخته نشد. علت چیست؟ در مقابل این پرسش منطقی مقامات مسئول دولت مصدق سکوت کردند و تا پایان نیز سکوت خود را نشکستند. هنوز هم از طرف مقامات رسمی و رهبران جبهه ملی که آن روزها مقام دولتی داشتند و دست اندر کار بودند و از واقعیت آگاه بودند علت حقیقی امتناع دولت مصدق از فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی اعلام نشده و آقایان حاضر نشده اند واقعیت را به مردم بگویند. در عوض محافل ضد کمونیست و دشمنان همکاری ایران و کشورهای سوسیالیستی با آمادگی تمام میدان داری می کنند و با دروغ و تحریف می کوشند چنین وانمود سازند که گویا مصدق حاضر به فروش نفت بوده و کشورهای سوسیالیستی حاضر به خرید نشده اند.

سم پاشی محافل ضد کمونیستی از زمان حکومت مصدق وجود داشت. آن ها همان زمان ادعاهای دروغ جراید آمریکا و صدای آمریکا را بزرگ کرده و پخش می کردند که کشورهای سوسیالیستی کشتی نفت کش ندارند و گویا نمی توانند نفت بخرند. و این مطالب را طوری می نوشتند که انگار نداشتن کشتی نفت کش- به فرض محال که صحیح باشد- جرم نابخشودنی و دلیل "مخالفت" کشورهای سوسیالیستی با جنبش ملی ایران است. اما در واقع اولا" نداشتن کشتی جرم نیست و ثانیا" این دشواری قابل حل بود. کشورهای سوسیالیستی امکان داشتند که وسایل حمل مقادیر قابل ملاحظه ای از نفت ایران را فراهم کنند. در طول زمان می شد راه حل های مناسب پیدا کرد، کشتی فراهم نمود و یا از راه های دیگری برای حمل نفت استفاده کرد. برای مقادیر کم در آغاز کار حتی از راه آهن می شد استفاده کرد و برای مقادیر بیشتر و همکاری دراز مدت از لوله کشی نفت.

آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا درست از همین می ترسید.

ایدن در خاطراتش می نویسد:

"به آیزنهاور گفتم:

روس ها از منابع ایران نمی توانند استفاده کنند...

گفت:

کارشناسان به او گفته اند که از آبادان تا قفقاز در دو سه سال می توان لوله نفت کشید. "

بنابراین، ادعای این که عدم فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی مربوط به فقدان وسایل حمل نفت بود، ادعای نادرستی است.

در سال های اخیر که زیر حمایت ساواک میدان سم پاشی ضد کمونیستی فراخ تر شده بود، وابستگان به امپریالیسم و مرتدان جنبش ملی کار را به آنجا رسانیدند که ادعا کردند کشورهای سوسیالیستی همه چیز داشتند: هم پول، هم کشتی، هم لوله نفت ولی مخصوصا" و عمدا" نفت ایران را حتی به نصف قیمت هم نخریدند. متاسفانه حتی پس از پیروزی انقلاب هم محافل و عناصر معینی به این سم پاشی ادامه می دهند.

به چه دلیل کشورهای سوسیالیستی به خودشان ضرر می زدند و نفت ایران را که آن همه مورد نیازشان بود نمی خریدند؟ به چه دلیل نمی خواستند در شرایط دشوار پس از جنگ که زیرفشار نوعی محاصره اقتصادی از جانب کشورهای امپریالیستی قرارداشتند، در جبهه تعیین کننده ای مانند نفت محاصره را بشکنند؟ پس تئوری "آب های گرم" کجا رفت؟

طبیعی است که برای این ادعای مسخره حتی شبه دلیلی هم نمی توان یافت. آنچه دستاویز محافل ضد کمونیستی قرار گرفته اظهاراتی است که چند مرتد و تفاله جنبش از "سفیر رومانی" ذکر کرده و سرود یاد مستان داده اند که گویا سفیر رومانی به آیت الله کاشانی گفته است که "کشورهای سوسیالیستی نیازی به نفت ندارند زیرا خود به اندازه کافی نفت دارند!!"

کسانی که آماده پذیرش و انتشار تبلیغات ضد کشورهای سوسیالیستی و خرابکاری در مناسبات ایران و این کشورها هستند، این دروغ مرتدان را با کمال میل پذیرفته و تمام استدلال و نظریه و حتی سیاست و مشی خود را روی آن بنا کرده و از خود نپرسیده اند که اولا" به سفیر رومانی چه مربوط بود که از طرف سایر کشورهای سوسیالیستی اظهار نظر کند، کاشانی چه مقامی داشت که کشورهای سوسیالیستی لازم دیدند "امتناع" خود را از خرید نفت به او خبر دهند؟ و سفیر رومانی چگونه دروغ به این بزرگی گفت که "کشورهای سوسیالیستی به اندازه کافی نفت دارند" در حالی که به جز شوروی و رومانی سایر کشورهای سوسیالیستی یک قطره هم نفت ندارند؟

هرانسان جوینده حقیقت موظف بود که این پرسش ها و نظایر آن را برای خود مطرح کند و دنبال حقیقت برود ولی محافل آماده پذیرش سم ضد کمونیستی، دنبال حقیقت نرفتند و هنوز هم از قول "سفیر رومانی" چه چیزها که نمی نویسند. ببینیم حقیقت چیست.

حقیقت این است که وزیر مختار رومانی ماموریتی برای ابلاغ امتناع کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت نداشته و ضمن صحبت عادی با کاشانی برخلاف آنچه می گویند پشتیبانی دولت رومانی را از جنبش ملی ایران اعلام کرده، از ملی شدن نفت ایران دفاع کرده و آمادگی دولت متبوع خود و کشورهای سوسیالیستی را به همکاری با ایران در عرصه نفت ابراز داشته است.

برای این که چهره زشت مرتدانی که لاشخورهای ضد کمونیست را با تلاش شبانه روزی خود تغذیه می کنند و در پیش پای آنان چراغ نگاه می دارند بهتر افشا شود ما عین خبری را که در این باره روزنامه های تهران منتشر کرده اند با وجود طولانی بودن آن می آوریم.

موضوع از این جا آغاز می شود که از رومانی وزیر مختار جدیدی به ایران می آید و برای آشنایی با مقامات ایرانی و ابراز مراتب دوستی و مودت به دیدار مصدق، وزیر خارجه، و سایر مقامات و از جمله به دیدار آیت الله کاشانی می رود. در این ملاقات وزیر مختار و کاشانی با هم صحبت می کنند. اعلامیه رسمی و یا خبر رسمی از این صحبت و مطالبی که گفته شده منتشر نمی شود اما خبرنگاری یادداشتی از صحبت برداشته که طبعا" جملات و کلمات آن دقیق نیست ولی موضع و نظر وزیر مختار رومانی در آ ن دقیقا" روشن است.

روزنامه کیهان یادداشت های خبرنگار " پ.ان.پ " را از این صحبت به شرح زیر آورده است:

" وزیر مختار عقب ماندگی ایران را از نفوذ امپریالیسم دانست.

حضرت آیت الله گفت :

- امپریالیسم ریشه کن خواهد شد.

وزیر مختار گفت:

- اطمینان می دهم که ملت رومانی در همه حال دوست و پشتیبان ایران می باشد و من یقین دارم که ایران در صورت ادامه مبارزه ای که آغاز کرده توفیق کامل خواهد یافت .

حضرت آیت الله پرسیدند :

- نفت رومانی اکنون در چه حال است؟

وزیر مختار گفت:

- از پایان جنگ به این طرف مقدار تولید کم شده بود ولی چهار سال است که رو به ترقی است. اکنون سالی ۷ میلیون تن است. و تمام آن بر خلاف سابق متعلق به خود ملت است.

امپر یالیست ها می گفتند رومانی نمی تواند نفت خود را اداره کند اما ملت ما نشان داده است که این طور نیست.

آیت الله کاشانی گفت:

- ملت ایران نیز همین وضع را داشته و حالا نفت را ملی کرده است. ما خواهیم توانست به خوبی اداره کنیم.

وزیر مختارگفت:

- ملت ایران باید مراقب دسیسه های امپریالیست ها باشد.

آیت الله گفت:

- مطمئن باشید. ملت ما همواره بیدار است. با این که آمریکایی ها از سیاست انگلیسی ها پشتیبانی می کنند ما موفق خواهیم شد.

وزیر مختار گفت:

- پیروزی نهایی با مردمی است که در راه حقیقت مبارزه کنند. امیدوارم ملت ایران راهی را که در پیش گرفته ادامه دهد و به حفظ منافع خویش موفق گردد.

آیت الله فرمودند:

- ما کاملا" بیداریم. قوام فقط چهار روز سر کار ماند.

وزیر مختار گفت:

- ما هم از دور ناظر و از سقوط قوام خوشحال شدیم. به شما اطمینان می دهم که ملت ایران همیشه خوشحال خواهد شد.

در واقع فروش نفت به بلوک شرق مطرح شد.

آیت الله گفت:

- گویا اظهار شده که ایران با فروش نفت به بلوک شرق مخالف است. در صورتی که چنین نیست. ما اعلان دادیم که نفت خود را می فروشیم ولی با وجود این کسی از بلوک شرق برای خرید نیامد.

وزیر مختار گفت:

- من گمان می کنم چون بلوک شرق و بخصوص شوروی به مقدار زیاد نفت دارد اقدامی نکرده است. والا دولت شوروی هم طرفدار مبارزه مردم ایران است. من تصور می کنم که از بلوک شرق هم پیشنهادهایی رسیده بود.

آیت الله گفت:

- ما هم گفته ایم حاضریم.

وزیر مختار گفت:

- ایران با کشورهای شرقی روابط تجاری دارد.

آیت الله:

- البته روابط تجاری هست ولی ما می گوییم نفت بخرند.

وزیر مختار گفت:

- البته از صفر نمی توان شروع کرد. با بسط بازرگانی مساله نفت هم حل خواهد شد.

آیت الله:

- نیاز آنان به نفت ایران بیش از نیاز ما به پول آن هاست.

وزیرمختارگفت:

- شما مطمئن باشید که دولت های غربی هرگز به دولت های ضعیف کمک نمی کنند در صورتی که دولت های شرقی همیشه حاضر به همکاری هستند.

در این موقع سفیر آمریکا وارد شد و وزیر مختار رومانی بی اعتنا از کنار او گذشت...[22] "

چنین است متن خبری که یک خبرنگار خارجی یادداشت کرده و ترجمه آن در مطبوعات ایران درج شده است. هر خواننده بی غرض از خواندن این خبر درک می کند که وزیر مختار رومانی در این دیدار روی همکاری و پشتیبانی تاکید می کرده، ازامکان ملی شدن نفت ایران سخن می گفته و در مورد خرید نفت نیز اظهار می کرده است که "پیشنهادهایی داده شده ... روابط بازرگانی هست... با بسط بازرگانی مساله نفت هم حل خواهد شد، همیشه حاضر به همکاری هستیم و ..." خلاصه این قرارداد بازرگانی هست، پیشنهاد هست، اما اجرا نمی شود. با بسط بازرگانی امید است مساله حل شود!!

تردیدی نیست که وزیر رومانی کم ترین حرفی درباره "امتناع" کشورهای سوسیالیستی از خرید نفت ایران نزده و جمله ای هم که مورد استناد ضد کمونیست های حرفه ای است به هیچ وجه آن معنا را نمی دهد.

در بدترین حالت آنچه نوشته شده به این معناست که از میان کشورهای سوسیالیستی شوروی چون نفت دارد تقاضای خرید نکرده است و در واقع نیز اتحاد شوروی در آن روزها نه به خاطر این که نفت داشت یا نداشت بلکه به خاطر این که مصدق را بیش از آن زیر فشار امپریالیست ها نگذارد و بهانه به جنجال گران ندهد که "ای وای شوروی به آب های گرم رسید" با احتیاط عمل می کرد ولی چنان که وزیر مختار رومانی نیز گفته "همیشه حاضر به کمک" بود. در سال ۱۳۳۲ زمانی که مصدق به شدت در مضیقه بود و به شکستن محاصره نفتی علاقه جدی نشان می داد، دولت شوروی پیشنهاد خرید بنزین هواپیما به ایران داد به این حساب که صدور بنزین هواپیما نیاز به وسایل حمل دریایی ندارد و هواپیماهای حمل و نقل شوروی می توانند مستقیما" به حمل آن بپردازند. مصدق این پیشنهاد را هم رد کرد.

علت واقعی این که مصدق جرات نکرد نفت به کشورهای سوسیالیستی بفروشد فشار مداومی بود که از طرف ارتجاع و امپریالیسم در داخل و خارج به او وارد می شد و تعهداتی بود که در قبال آمریکا داشت.

مصدق تا پایان حکومت خود نتوانست بر این نیروی ارتجاعی و به گرایش های باطنی خود چیره گردد.

بلافاصله که موضوع لغو محدودیت ماده ۷ قانون اجرای ملی شدن و فروش آزادانه نفت مطرح شد صدای آمریکا به دخالت آشکار و تهدید دولت مصدق آغاز کرد و اعلام داشت:

"فروش نفت به شوروی باعث تشدید نفوذ آن دولت در ایران خواهد شد.[23] "

عمال دربار و امپریالیسم نیز در مجلس به صدا درآمدند. تیمورتاش وکیل مجلس گفت:

"ماده ۷ شان نزول داشت. خوب بود دکتر مصدق از روز اول می گفت که می خواهد به کمونیسم نزدیک شود. دکتر مصدق نباید به شوروی نفت بفروشد. ما باید سیر طبیعی خودمان یعنی دادن نفت به انگلستان را ادامه دهیم {!!}[24]"

جمال امامی وکیل دیگر مجلس گفت:

"انگلیسی ها پنجاه سال در این مملکت زحمت کشیده و تاسیساتی درست کرده اند ما چطور می توانیم به آن ها بگوییم که از نفت استفاده نکنید.[25] "

موثرتر از همه فشارهایی که از همه طرف وارد می آمد تعهدی بود که دولت ایران در قبال دریافت "کمک" نظامی از آمریکا داشت. توضیح این که، پس از جنگ جهانی دوم آمریکا به فکر افتاد که به اتحاد شوروی و کشورهای دمکراسی توده ای فشار اقتصادی وارد آورد. قراردادهای مشترک تجاری میان دو کشور را به طور یک جانبه ای لغو کرد. در آغاز ۱۳۲۷ (مارس ۱۹۴۸) فهرستی تهیه کرد که به موجب آن صدور اکثر کالاها به شوروی قدغن می شد. در سال ۱۳۳۰ (۱۹۵۱) یعنی درست هم زمان با استقرار حکومت مصدق در ایران - سنای آمریکا اصلاحیه ای بر این فهرست

افزود که به "اصلاحیه بتل" مشهور است. به موجب این اصلاحیه واگذاری اعتبار و پرداخت هر نوع کمک به دولت هایی که کالاهای استراتژیک به شوروی و دمکراسی توده ای بفروشند قدغن می شد. نفت از مهم ترین کالاهای استراتژیک بود.

ایران از کشورهایی بود که از "کمک" های آمریکا برخوردار می شد و اگر می خواست به شوروی نفت بفروشد می بایست از این "کمک" ها چشم بپوشد و مصدق که پایه استراتژی خود را روی این "کمک" ها گذاشته بود نمی توانست با صدور نفت به شوروی و کشورهای سوسیالیستی اروپا موافقت کند.

زمستان ۱۳۳۰ مدت قرارداد نظامی ایران و آمریکا به پایان رسید. مصدق می توانست آن را تجدید نکند. مدتی هم مقاومت کرد ولی بالاخره تسلیم شد. و در اسفند ماه قرارداد تجدید شد. فرمولی تهیه کردند که به موجب آن ایران از ورود به بلوک های نظامی غرب احتراز می کرد. که به جای خود با ارزش است ولی سایر تعهدات ناشی از قرارداد به جای خود باقی ماند.

این واقعیت که جانب آمریکا "کمک" های نظامی خود را به ایران ادامه داد و بر تعداد مستشاران نظامی اش در ایران افزود حاکی از آن است که مصدق نیز به نوبه خویش "قواعد بازی" را مراعات می کرده است. محافل آمریکایی در هر مورد که ضرور می دانستند از تذکر خشن تعهدات ایران امتناع نمی کردند. از جمله زمستان سال ۱۳۳۰ که احتمال فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی قوت گرفته بود:

"آمریکا به ایران اولتیماتوم داد که اگر دولت ایران به کشورهای دمکراسی توده ای و شوروی نفت بفروشد کمک آن دولت به ایران قطع خواهد شد. دلیل این امر قانون "امنیت متقابل" است که خاطر نشان می کند که آمریکا به کشورهایی که مواد جنگی به دولت های شوروی و اروپای شرقی می فروشند کمک نخواهد کرد.[26] "

محافل رسمی دولتی ایران معمولا" انکار می کردند که به این گونه اولتیماتوم ها ترتیب اثر می دهند و ادعا می شد که گویا هیچ گونه تعهدی را در قبال آمریکا برعهده نگرفته اند. اما خود می دانستند که چنین نیست.

نامه محرمانه که وزارت اقتصاد ملی خطاب به مصدق نوشته واقعیت امر را بیشتر روشن می کند:

تاریخ ۱۳-۲-۱۳۳۲

شماره ۸۶۰-۱۳۷

وزارت اقتصاد ملی

اداره آمار و مطالعات اقتصادی

محرمانه

جناب آقای نخست وزیر.

معطوفا" به نامه محرمانه شماره ۴۰۳۰۲۲ مورخ ۱۲-۱-۳۲ مراتب ذیل را به استحضار می رساند:

در مورد گزارش محرمانه سفارت کبرای شاهنشاهی ایران در واشنگتن و رونوشت یادداشت وزارت امور خارجه آمریکا و ضمائم آن راجع به صورت موادی که به موجب قانون معاضدت در کنترل دفاع مشترک صدور آن ها به کشور شوروی و کشورهای دست نشانده آن ممنوع می باشد در این وزارت مطالعات به عمل آمده که به استحضار عالی می رساند:

۱. بطورکلی معاملات این کشور با کشور شوروی و کشورهای دست نشانده آن به طریق قراردادهای تهاتری که به امضای دولت رسیده است انجام می گیرد و فقط در این قراردادها ممکن است بعضی کالاهای منع شده وجود داشته باشد که روی آن هم عملا" تاکنون معامله انجام نگردیده است و فقط مقداری آهن قراضه صادر شده که صدور آن هم موجب تصویب نامه شماره ۲۵۵۳۲ مورخ ۵-۹-۳۱ بعدا" ممنوع گردیده است.

۲. تصمیم گرفته شد از این پس دقت کافی به عمل آید در قراردادهایی که بعدا" با این کشورها منعقد خواهد شد حتی المقدور از درج مواد ممنوعه در متن آن ها جلوگیری شود.

۳. مقدار کالاهای صدوری که به کشور شوروی و کشورهای دست نشانده آن احیانا" صادر می گردد در مقابل موجودی همان کالاها در کشورهای مزبور به حدی ناچیز است که اصولا" قابل توجه نمی باشد. مع ذلک در آینده سعی خواهد شد از صدور مقدار کم آن نیز جلوگیری به عمل آید.

وزیر اقتصاد می، دکتر اخوی.[27]"

از این نامه رسمی آشکارا می توان دید:

اولا"، در آغاز سال ۳۲ هم دولت مصدق یادداشت هایی از وزارت خارجه آمریکا درباره جلوگیری از صدور "مواد ممنوعه" به شوروی و کشورهای سوسیالیستی که حتی آهن قراضه هم جزء آن بوده است دریافت می کرده:

ثانیا"، وزارت خارجه آمریکا به قانون "امنیت متقابل" که دولت ایران متعهد به اجرای آن بوده استناد می کرده:

ثالثا"، وزارت اقتصاد ایران موظف بوده است که جلو صدور این گونه کالاها را بگیرد و از این که در قراردادهای تهاتری با کشورهای سوسیالیستی برخی کالاها درج شده ولی عملا" روی آن معامله نشده معترض است و می گوید: از این پس حتی از درج آن ها جلوگیری خواهد شد:

رابعا"، فقط مقداری آهن قراضه به شوروی صادر شده که ادامه آن هم طبق تصویب نامه قدغن شده است.

از این نامه به روشنی دیده می شود که درج نفت در لیست کالاهای صادراتی ایران به کشورهای سوسیالیستی هنوز به هیچ وجه به معنای آمادگی واقعی برای فروش نفت نبوده و در این زمینه صدور تصویب نامه جداگانه هیات وزیران و کمیسیون نفت و غیره لازم بوده و

و اشاره وزیر اقتصاد هم دراین باره که "باید قرارداد جداگانه ای با کمیسیون نفت ببندید" دایر به این امر است.

لحن نامه و به کاربردن کلماتی نظیر "کشورهای دست نشانده شوروی" در مورد کشورهای سوسیالیستی نشانه ای است از جوی که در آن وزارت دستگاه حکومتی ایران حاکم بوده است.

در خاتمه به یک سند از منابع شوروی اشاره می کنیم. انستیتوی "اقتصاد جهانی و مناسبات بین المللی" شوروی که از معتبرترین مراجع شوروی است در کتابی که برای تحلیل اوضاع بین المللی پس از جنگ منتشر کرده تصریح می کند قراردادهایی برای فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی وجود داشته (همان چیزی که در برنامه وزارت اقتصاد هم به آن اشاره شده) ولی دولت مصدق بر اثر تهدید آمریکا از اجرای آن سرباز زده است[28].

چنین بود ماجرای فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی که عقیم ماند و اقتصاد ملی ایران به جای اتکا به نفت ملی شده عملا" به "اقتصاد بدون نفت" بدل شد. با این حال لازم است تاکید کنیم که کشورهای سوسیالیستی به رغم این روش نادرست دولت مصدق برای این که اقتصاد ملی ایران در قبال فشار محافل امپریالیستی پایداری کند از هیچ گونه کمکی که مقدور بود امتناع نکردند.

در زمان مصدق بخش اعظم کالاهای مورد نیاز عموم و کالاهای ضرور صنعتی از کشورهای سوسیالیستی وارد ایران می شد:

"دولت آمریکا هرگز حاضر نشد که حتی قند و شکر مورد نیاز کشور را به اقساط یا در مقابل قبول مواد صادراتی ایران تحویل نماید. یا آن که براساس اعتبار نفت کم ترین مساعدت مالی به صورت قرض به ایران بکند.[29] "

درست در این زمان که آمریکا دوست بزرگ ایران {!!} حتی قند وشکر به ایران نمی داد بازرگانی ایران با کشورهای سوسیالیستی گسترش یافت و آن ها علیرغم محدودیت هایی که از جانب ایران فراهم می آمد از انجام هیچ گونه کمکی فروگذار نکردند، در کتاب حاضر نمودار بازرگانی ایران و شوروی و ایران و آمریکا از زمان فرار رضاشاه تا

کودتای ۲۸ مرداد چاپ شده است. چنان که در این نمودار می بینیم مناسبات بازرگانی خارجی ایران هم با ادوار جنبش انقلابی ایران مربوط است. هر بار که جنبش رهایی بخش و دموکراتیک ایران اوج گرفته مناسبات بازرگانی ایران و شوروی نیز به سود مردم ایران گسترش یافته و بالعکس هر بار که جنبش فروکش کرده سیل زیان بار کالاهای آمریکایی به بازار ایران ریخته است. اوج مناسبات سالم بازرگانی ایران و شوروی مصادف است با اوج نهضت در سال ۱۳۲۵ و سال های ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۲ و بالعکس اوج مناسبات ایران و آمریکا مصادف است با سال های شکست نهضت.

بزرگ ترین رقم واردات از آمریکا مصادف است با سال غیرقانونی شدن حزب توده ایران.

از همین نمودار روشن است که هر قدر هم که مصدق کوشید تا توازنی میان صادرات و واردات کشور به وجود آورد همواره فروش آمریکا به ایران بیش از خرید از ایران بود. و در دوساله حکومت مصدق ۱۸۰۰ میلیون ریال (بیش از ۵۶ میلیون دلار) کسری بازرگانی ایران و آمریکا بود. ولی اتحاد شوروی بلافاصله به استقبال خواست دولت ملی مصدق رفت و در همان نخستین سال حکومت مصدق آنقدر بر خریدش از بازار ایران افزود که توازن نهایی به سود ایران به هم خورد. در سال ۳۲ صادرات ایران به شوروی ۷۷۹ میلیون ریال بر واردات از شوروی فزونی داشت.

قابل ذکر است که همه کالاهایی که از شوروی به ایران وارد می شد نیاز درجه اول اقتصادی ملی بود و نه کالای لوکس

سخنرانی مصدق در مجلس شورا، باختر امروز، ۱۹ آذرماه ۱۳۳۰، تکیه از ما است [1]

باختر امروز، شنبه ۳۰ شهریور ماه ۱۳۳۰ [2]

سخنرانی مصدق در مجلس شورا، باخترامروز، ۱۹ آذرماه ۱۳۳۰ [3]

روزنامه کیهان، ۱۱ دی ماه ۱۳۳۷ [4]

گفتارصدای آمریکا نقل از باختر امروز، ۱۱ آذرماه ۱۳۳۰ [5]

مجله عصر اقتصاد، ارگان رسمی اطاق بازرگانی تهران، شماره ۹۳، ۲۸ دی ماه ۱۳۳۰ [6]

بسوی آینده اول بهمن ماه ۱۳۳۰ [7]

همان جا. [8]

همان جا، تکیه از ما است [9]

همان جا [10]

اسناد نفت، صفحه ۵۲ [11]

باختر امروز، ۲ شهریور ماه ۱۳۳۰ [12]

باختر امروز، ۳۰ شهریور ماه ۱۳۳۰ [13]

باختر امروز، ۳ دی ماه ۱۳۳۰ [14]

باختر امروز، ۴ دی ماه ۱۳۳۰ [15]

باخترامروز؛ ۴ دی ماه ۱۳۳۰ [16]

آخرین نبرد بجای بسوی آینده ؛ ۱ خردادماه ۱۳۳۱ [17]

فواد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، چاپ تهران، انتشارات شرکت سهامی کتاب های جیبی، ۱۳۵۳، ص ۳۹۸ [18]

همان جا، صفحه ۴۰۱ [19]

باختر امروز، ۲اسفند ماه ۱۳۳۱ [20]

باختر امروز ، ۱۳ آذر ماه ۱۳۳۰ ، مصاحبه مطبوعاتی دکتر حسین فاطمی [21]

روزنامه کیهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۱، تکیه از ما است [22]

باختر امروز، ۱۸ آذرماه ۱۳۳۰ [23]

باختر امروز، ۱۶ آذرماه ۱۳۳۰ [24]

باختر امروز ، ۲۷ آذرماه ۱۳۳۰ [25]

بسوی آینده ۸ بهمن ماه ۱۳۳۰ [26]

روزنامه شهباز، شماره مخصوص، ۳ تیرماه ۱۳۳۲، تکیه از ما است [27]

مناسبات بین المللی پس از جنگ دوم جهانی، چاپ مسکو، ۱۹۶۳، انتشارات سیاسی، جلد دوم، صفحه ۱۶۸ [28]

نشریه شماره ۱۸ حزب ایران، تهران، پل کپی، خردادماه ۱۳۳۳. {درآن زمان هنوز برخی از مسئولین حزب ایران هر از گاهی از دوست بزرگ خود گله می کردند و آن را به مراعات "انصاف" دعوت می کردند}. [29]

ث - انتخابات مجلس هفدهم

مصدق بلافاصله پس از بازگشت از آمریکا انتخابات مجلس را پیش کشید. موافق قانون می بایست انتخابات ۲۶ آذرماه آغاز شود. هواداران شرکت نفت انگلیس و دربار خواستار تعویق انتخابات بودند تا نیروی خود را بهتر تجهیز کنند ولی مصدق گمان می برد که لحظه به سود اوست. لذا اصرار داشت که انتخابات به موقع انجام شود.

اما در واقع امر لحظه به سود مصدق نبود. زیرا پس از سفر بی نتیجه وی به آمریکا و پس از توافق کلی و پنهانی آمریکا و انگلیس برای تقسیم نفت ایران جناح راست جبهه ملی بسیار فعال شده و سهم مهمی از امکانات را به خود اختصاص داده بود. بین این جناح و ارتجاع رسمی درباری تماس ها و همکاری های پنهانی جریان داشت. سیاست اقتصاد بدون نفت که مصدق پس از بازگشت از آمریکا به طور روز افزونی به فکر اجرای آن بود بخش بزرگی از پایگاه اجتماعی مصدق را از او جدا کرده و یا دچار تردید کرده بود.

تنها امید مصدق می توانست این باشد که پایگاه او از سمت توده های مردم گسترش پیدا کند و احتمالا" نوعی همکاری میان او و حزب توده ایران برقرار شود. زمینه چنین همکاری

اگر چه وسیع نبود ولی وجود داشت.

حزب توده ایران با وجود ضربه ۲۳ تیر از بسیاری اقدامات مصدق در تابستان و پاییز ۱۳۳۰ حمایت کرده بود. از جمله اخراج کارمندان انگلیسی از آبادان، دفاع از منافع ایران در شورای امنیت و مبارزه با اقلیت مجلس که هوادار دربار و انگلیس بودند، مورد حمایت حزب ما قرارگرفت.

به علاوه مصدق به هر صورت در آمریکا تسلیم انحصارات آمریکایی نشده و دست خالی برگشته بود. می شد امکان همکاری دو نیروی اساسی جنبش را تصور کرد. در حزب توده ایران علایم آشکاری از تفاهم با مصدق به چشم می خورد.

برای این که این پل احتمالی همکاری که به زحمت بسته می شد در همان آغاز بشکند، نیروهای خرابکار درباری و سازشکاران و خائنین عضو جبهه ملی نقشه مشترکی نظیر نقشه ۲۳ تیر طرح کردند. این نقشه روز ۱۴ آذر پیاده شد. دستاویز آن تظاهراتی بود که دانشجویان دانشگاه تهران در این روز برپا کردند.

چاقوکشان حزب زحمتکشان بقایی، حزب پان ایرانیست، حزب ایران، مجمع مسلمانان مجاهد و سومکا نه فقط به تظاهرکنندگان یورش بردند بلکه به هجوم وحشیانه ای علیه سازمان های علنی حزب توده ایران، مطبوعات حزب و سازمان های دمکراتیک پرداختند. پلیس و ارتش به طور کامل از این چاقوکشان حمایت می کرد.

گزارش هیات ویژه دولتی مامور رسیدگی به این جنایت حاکی است:

"دسته های مخالف میتینگ دهندگان از ساعت ۱۱ تا ۵/۵ بعد از ظهر با آزادی کامل در شهر گشته و با نظارت پلیس مشغول غارت بوده اند...

پلیس ناظر جریان بوده و یا با اطلاع از جریان از حضور در محل خودداری کرده است. خلاصه این که در مدت ۶/۵ ساعت حتی یک تصادم بین این غارت گران و پلیس روی نداده است. مقامات پلیس حاضر نشده اند اسامی غارت

گران را اگر چه به صورت دسته جمعی حرکت می کرده اند و پلیس آن ها را می شناخته به هیات بازرسی {مقام رسمی دولتی} بدهند. اما از اشخاص ضرر دیده اسامی افراد زیر شنیده شده است:

شعبان جعفری{بی مخ}، عشقی، عباس کاوسی، حسن عرب، شهمیرزادی، حسین نافی و...[1]"

این چاقوکشان درست همان هایی هستند که در کودتای بعدی و از جمله نهم اسفند و ۲۸ مرداد نیز نقش اصلی را بازی کردند. به عبارت دیگر حمله به سازمان های علنی حزب توده ایران در ۱۴ آذر ۱۳۳۰ از طرف همان مقامات و محافلی تدارک و اجرا شد که کودتای ۲۸ مرداد را تدارک کرده و به انجام رسانیدند.

حزب توده ایران در برابر توطئه ۱۴ آذر نسبت به توطئه ۲۳ تیر هشیاری به مراتب بیشتری نشان داد. با وجود این که در مطبوعات حزبی شاید بتوان جملات تندی خطاب به مصدق پیدا کرد، ولی مجموع سیاست حزب آرام تر بود. حزب دریافت که سرنخ جای دیگری است. بحث تند و داغی که از یک سال پیش در رهبری حزب درباره مشی حزب جریان داشت و بر اثر حادثه ۲۳ تیر از مسیرسالم منحرف شده بود اینک به تفوق نظریات درست تر می انجامید.

سیاست حزب در جهت اتحاد نیروهای ضدامپریالیستی استوارتر و پی گیرتر می شد. شایان ذکر است که اقلیت ضد مصدقی مجلس به بهانه حادثه ۱۴ آذر که در واقع خود این اقلیت از رهبران توطئه بود در مجلس تحصن کرد و کوشید از این توطئه هر چه بیشتر بهره برداری کند و آن را به حساب مصدق بگذارد. اما حزب در این دام نیفتاد. "بسوی آینده" در این باره نوشت:

"پس از ۱۴ آذر اقلیت در مجلس متحصن شده علی دشتی عامل سرشناس انگلیس در جریان تحصن دخالت دارد. علا وزیر دربار اقلیت را تقویت می کند و به طور دایمی با جمال امامی در ارتباط است. شاه و مادرش علیه دولت مصدق تحریک می کنند. سفیر انگلیس پی در پی با شاه و علا ملاقات می کند.[2] "

دولت مصدق نیز در برابر دخالت های علنی دولت انگلیس در امور داخلی ایران یادداشت اعتراضی فرستاد و چون مورد توجه قرار نگرفت، دستور داد که تمام نمایندگی های کنسولی انگلیس در خاک ایران منحل شود[3]. اما نسبت به امپریالیسم آمریکا مماشات همچنان ادامه داشت.

خشم مصدق از کنسول گری های انگلیس مستقیما" مربوط به جریان انتخابات مجلس هفدهم بود. این کنسول گری ها در شهرستان ها آشکارا در انتخابات دخالت می کردند و دولت مصدق آن چنان مسلط بر اوضاع نبود که جلوی آن ها را بگیرد.

متاسفانه محافل نزدیک به مصدق در جبهه ملی از توطئه های امپریالیستی درباری نظیر ۱۴ آذر نتایج لازم را نگرفتند. برعکس زیر فشار این توطئه گری مرعوب شده و از ترس این که متهم به همکاری با کمونیسم شوند در برابر جناح سازشکار عقب نشستند و میدان را برای این خائنین بازگذاشتند. آنان با وجود اختلاف آشکاری که با جناح سازشکار جبهه ملی داشتند حاضر شدند در جریان انتخابات زیر پرچم دشمنی با حزب توده ایران با این جناح و همه احزاب و سازمان های مدعی همکاری با جبهه ملی متحد شوند و نامزدهای مشترک بدهند. این نامزدها به طور عمده وابسته به جناح سازشکار و در اکثر موارد آشکارا همکار دربار و امپریالیسم بودند.

در تهران سازمان های وابسته به جبهه ملی فهرست ۱۵ نفری دادند که از این عده لااقل ۱۰ نفر آن ها کسانی بودند که به منافع ایران خیانت کرده و در تدارک کودتای ۲۸ مرداد شرکت نمودند. در شهرستان ها وضع از تهران هم بدتر بود. اکثریت قاطع نامزدها وابسته به دربار و یا از جناح سازشکار خیانت پیشه بودند. جبهه ملی و دولت مصدق تمام نیروی خود را در این جهت به کار انداخته بودند که هیچ یک از نامزدهای حزب توده ایران به مجلس راه نیابند. آن ها هم از قدرت حزب و هم از سرزنش امپریالیسم آمریکا می ترسیدند. نتیجه دشمنی آنان با نامزدهای حزب ما سبب شد که هر جا امکان پیروزی ما بود انتخابات متوقف ماند.

اگر با تجربه امروز به حوادث آن روز بنگریم شاید به این نتیجه برسیم که لااقل در برخی از حوزه های انتخاباتی صلاح در این بود که حزب ما به نامزد جبهه ملی رای دهد. ولی صادقانه بگوییم که اکثریت نامزدهای جبهه ملی چنان شخصیت ناسالمی داشتند که رای دادن به آنان بسیار دشوار بود. اغلب آنان وقتی به مجلس راه یافتند از پشت به نهضت خنجر زدند. پذیرش مسئولیت انتخاب آنان آسان نبود.[4]

باری مصدق موفق نشد انتخابات مجلس را در سرتاسر کشور انجام دهد. مجلس ناقص به طور رسمی در هفتم اردیبهشت ۱۳۳۱ آغاز به کار کرد و با آن که مصدق در آغاز گفته بود ۸۰% نمایندگان ملی هستند در کمتر از یک ماه بعد مجبور شد اعتراف کند:

"بعضی اشخاص عنوان نمایندگی بر خود بستند که یا معروفیت محلی نداشتند و هیچکس به هیچ عنوان نمی تواند آنان را به حوزه ای که مدعی نمایندگی آن هستند ارتباط دهد و یا دارای چنان سوابقی هستند که مردم نه فقط راضی به نمایندگی آنان نیستند بلکه از نتیجه این انتخابات چند چیز دارند.[5] "

انتخابات مجلس هفدهم زورآزمایی بسیاربزرگی بود که ضعف درونی جنبش ملی ایران را آشکارا نشان داد. از نتیجه این انتخابات چند چیز مسلم می شد:

۱ ـ مصدق دارای نفوذ زیادی در دستگاه دولت و به ویژه در شهرستان ها نیست و دربار با در دست داشتن نیروهای مسلح بیش از مصدق بر اوضاع مسلط است.

۲ ـ جبهه ملی از درون پوسیده و بخش اصلی رهبری آن آشکار و نهان به دشمن پیوسته است.

۳ ـ تفرقه نیروهای ملی، دشمنی با حزب توده ایران و متقابلا" مخالفت حزب توده ایران با مصدق تنها به سود ارتجاع و امپریالیسم است.

متاسفانه نیروهای صدیق ملی از این انتخابات نتایج لازم را نگرفتند.

مصدق و یارانش با وجود تجربه طولانی و تلخی که از دخالت امپریالیسم آمریکا در امور ایران داشتند از استراتژی عمومی خود که پیشرفت به اتکای آمریکا بود دست برنداشتند و "خطر کمونیسم" را به عنوان تنها برگ برنده حفظ کردند. حزب توده ایران نیز هنوز آن دقت نظری را که برای جدا کردن جناح های مختلف جبهه ملی لازم بود کسب نکرد.

با وجود این، در روش حزب توده ایران علائم واقع بینی و ضرورت کمک به نگاهداری حکومت مصدق علی رغم نقایص جدی آن روزافزون بود. گرایش به سوی سیاست پخته تر و حساب شده تر در رهبری حزب تشدید می شد و حزب ضمن کوشش برای بسیج توده ها معایب زیاده روی در تظاهرات را که بهانه ای برای حادثه آفرینی به دست ارتجاع می داد، بیش از پیش درک می کرد. به همین دلیل بود که تظاهرات ۸ فروردین ۱۳۳۱ سازمان جوانان در تهران که منجر به زد و خورد و قتل قریب ۲۰ نفر از مبارزین جوان شد، مورد تایید رهبری حزب قرار نگرفت و به دنبال آن اقدامات کم و بیش جدی تری برای کنترل دقیق سازمان جوانان به عمل آمد.

ضرورت استقرار کنترل هر چه بیشتر حزب بر سازمان جوانان از مدت ها پیش احساس می شد. زیرا جوانان طبعا" به سوی اقدامات تند بیشتر گرایش دارند و پذیرش مشی پخته بغرنج برای آنان دشوارتر است. به عبارت دیگر جوانان آسان تر به "بیماری کودکی" دچار می شوند و همین امر زمینه ای فراهم می آورد که سازمان جوانان در بحث درون حزبی بیشتر آن جانبی را بگیرد که دچار چپ روی است. متقابلا" آن دسته از رهبران حزبی هم که چنین روش چپ روی است می توانند رهبری سازمان جوانان را با خود همراه سازند. در آن سال ها این وضع در حزب ما تا حد یک بیماری وجود داشت و لذا برای تامین مشی درست کنترل سازمان جوانان ضرور بود.

متاسفانه تلاش حزب برای کنترل دقیق تر سازمان جوانان چندان موفقیت آمیز نبود و مرکز ثقل نظریات چپ روانه بیش از پیش به رهبری سازمان جوانان منتقل می شد و این سازمان را در بسیاری مواقع در برابر حزب می گذاشت. با این حال نفس آغاز اقدامات جدی علیه این پدیده نشانه آشکاری بود از دقیق تر شدن و پخته تر شدن مشی حزب.

ج.- شکست مذاکرات با بانک بین المللی توسعه و ترمیم.

ما در این کتاب به بررسی مذاکرات و پیشنهادهای گوناگون انحصارات بین المللی از جمله شرکت سابق برای "حل" مساله نفت ایران نپرداخته ایم. چنین کاری در وظیفه این کتاب نیست. ولی به مذاکرات مصدق با بانک بین المللی به دلیل تاثیری که در آرایش نیروهای سیاسی و تدارک توطئه تیرماه ۱۳۳۱ داشت باید اشاره ای بکنیم.

مصدق، زمانی که در آمریکا بود، با وجودی که به ماهیت سیاست امپریالیسم آمریکا در عرصه نفت تا حدود زیادی آشنا شد، برای این که رشته الفت را قطع نکند موافقت کرد که هیاتی از بانک بین المللی توسعه و ترمیم را در ایران بپذیرد و با این هیات برای اداره تاسیسات نفت ایران قرار و مداری بگذارد و ...

نخستین تماس ها در تهران اول دی ماه ۱۳۳۱ گرفته شد وسپس نامه نگاری ها، ارائه پیشنهادهای متقابل و آمد و رفت هیات ها و نمایندگی ها آغاز شد و بیش از سه ماه ادامه یافت بدون این که کم ترین نتیجه مثبتی از آن حاصل آید. این سه ماه درست مصادف است با انتخابات مجلس هفدهم و به نظر ما مذاکرات با بانک بین المللی در نتایج انتخابات اثر مستقیمی داشت چرا که علاوه بر مخالفین سنتی مصدق، به سرمایه داران و قشرهای فرصت طلبی که هر لحظه منتظر درآمد نفت بودند، نشان داد که پول نفت به این آسانی ها به جیب آن ها سرازیر نخواهد شد.

در جریان مذاکرات با بانک بین المللی، جناح سازشکار جبهه ملی و متحدین آن ها از گروه مذهبی، مواضع خود را با صراحت زیادی اعلام داشتند. آن ها به مصدق فشار می آوردند که این پیشنهادها را بپذیرد و نمایندگان بانک بین المللی را دست خالی برنگردانند.

روزنامه شاهد که سخنگوی جناح بقایی ـ مکی بود با این بهانه:

" فروش مقادیری از نفت ایران به قیمت عادله، کمک بزرگی به نهضت است.[6]"

اصرار می کرد که دولت مقادیری نفت به بانک بین المللی بفروشد. این روزنامه از همان زمان هوادار سیاست "گام به گام" بود و ادعا می کرد که نفت را یک سره نمی توان ملی کرد. باید گام به گام پیش رفت:

"ملی کردن صنعت نفت مراحل مختلف دارد که بعضی طی شده و بعضی دیگر باید طی شود.[7] "

به نظر این گروه یکی از این "مراحل" ملی کردن کنار آمدن با بانک بین المللی بود. به قول این روزنامه چون "همه نفت یک جا قابل فروش نیست" پس باید مقداری به بانک بین المللی بفروشیم.[8]

صراحت این محافل تصادفی نبود. پس از توافق کلی بر سر تقسیم نفت ایران که در آبان ماه ۱۳۳۰ میان ایدن و هریمن انجام شده بود، وابستگان به سیاست های انگلیس و آمریکا با وجود تضادهای شدیدی که داشتند روز به روز به هم نزدیک تر می شدند اندیشه تشکیل کنسرسیوم – هم کنسرسیوم بین المللی نفت و هم "کنسرسیوم" سیاسی روز به روز قوت بیشتری می گرفت. به ویژه پس از ملاقات چرچیل و ترومن و اعلامیه مشترکی که صادر کردند نزدیکی محافل ضد ملی و همکاری آن ها علیه مردم آشکارتر شد.

چرچیل هشتم دی ماه به سوی آمریکا حرکت کرد. و همان وقت باختر امروز با احساس خطر نوشت:

"اگر آمریکا با نظریات استعماری چرچیل موافقت کند شرق به آتش و خون کشیده خواهد شد.[9] "

ولی این تهدیدهای توخالی امپریالیسم آمریکا را نمی ترسانید. اگر درنگی در کار بود مربوط به نوع تقسیم نفت ایران بود که در مذاکرات پشت پرده آمریکا و انگلیس حل می شد.

نمایندگان بانک بین المللی برمبنای موافقت پنهانی آمریکا و انگلیس بر سر تقسیم نفت ایران به کشور ما آمده بودند. به گفته ایدن:

"من معتقد بودم که سهیم شدن آمریکایی ها در نفت ایران تنها راه حل مساله است ... موافقت کردیم که به اتفاق آمریکا این فکر را دنبال کنیم که به وسیله "بانک بین المللی" ترتیبی برای نفت ایران داده شود.[10] "

چرچیل و ترومن هم در اعلامیه مشترکی که صادر کردند حمایت خود را از وساطت بانک بین المللی ابراز داشتند.

انعکاس این توافق و هماهنگی نسبی آمریکا و انگلیس بود که در تهران به صورت توافق دربار و اقلیت انگلیسی مجلس با جناح سازشکار و خائن جبهه ملی تجلی می کرد و هر روز اظهار نظرهای صریح تری از جانب آنان علیه مصدق شنیده می شد.

در همین زمان بود که خبرهای مربوط به تدارک کودتای نظامی علیه حکومت ملی مصدق به گوش می رسید. حزب توده ایران به اتکای خبرهای موثقی که در اختیار داشت دهم بهمن ۱۳۳۰ نامه سرگشاده ای خطاب به مصدق نوشت و در آن خبر کودتا را داد و مصدق را به مقابله با توطئه های دربار دعوت می کرد. متاسفانه این هشدار اثر نکرد. مصدق از راهی رفت که خواه ناخواه به سقوط او منجر می شد.

و اما در مورد مذاکرات با بانک بین المللی، مصدق علی رغم فشارهایی که از طرف آمریکا و انگلیس و عمال ایرانی شان وارد می شد نمی توانست پیشنهادهای این بانک را بپذیرد زیرا موضع شرکت سابق نفت انگلیس پس از توافق کلی با انحصارات آمریکایی سخت تر شده بود تا جایی که پیشنهادهای بانک بین المللی نسبت به پیشنهادهایی که قبل از آن به ایران رسیده بود گامی به عقب بود. بانک بین المللی حتی حاضر نشد قبول کند که اداره نفت ایران را موقتا" از جانب شرکت ملی نفت ایران و دولت ایران به دست گیرد و ادعا می کرد که مالکیت این صنایع و این که نفت ایران متعلق به شرکت سابق نفت انگلیس است و یا متعلق به دولت ایران هنوز حل شده و معلوم نیست.

باوجود این جناح سازشکار جبهه ملی و جناحی از محافل روحانی نما می خواستند مساله نفت با همین بانک به نوعی "حل" شود. این محافل در میان بازاریان و اصناف به شدت مشغول تحریک بودند و چنین می نمایاندند که پول نفت دم دست است، اما مصدق منفی بافی می کند. در اسفند ماه ۱۳۳۰ نخستین خبرها دایر به وجود تزلزل در بازار تهران و مخالفت گروه هایی از سرمایه داران و اصناف با حکومت مصدق در مطبوعات درج گردید.

در همین زمان بود که سفیر شاه در لندن (علی سهیلی) که به قول ایدن از "دوستان ثابت قدم قدیمی" بریتانیا بود درباره اوضاع ایران پس از دخالت بانک بین المللی به ایدن گفته بود:

"وضع دکتر مصدق به استحکام سابق نیست... این خبر بدی نیست... بدبختانه نخست وزیر کنونی ایران از لحاظ خصوصیات روحی و فکری و اخلاقی اساسا" و ذاتا" منفی است.[11] "

درجریان مذاکرات با بانک بین المللی توسعه و ترمیم و انتخابات مجلس هفدهم بود که دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه و همکار نزدیک مصدق ترور شد. روز ۲۴ بهمن ماه ۱۳۳۰ یکی از وابستگان فداییان اسلام اعلام می کرد فاطمی را تیر زد و به شدت زخمی نمود.(عبدخدائی که اکنون رهبر فدائیان اسلام درجمهوری اسلامی است و برادرش رئیس سازمان گردشگری در ج. ا است.) فاطمی کاملا" تصادفی جان سالم به در برد ولی به هر صورت چندین ماه بیمار شد و از صحنه سیاست به دور ماند.

این ترور از عمق تضاد در رهبری جبهه ملی و دشمنی محافل وابسته دربار و امپریالیسم با مصدق حکایت می کرد. خائنین به نهضت می خواستند مصدق را از هر سو تضعیف کنند.

باختر امروز، ۹ دی ماه ۱۳۳۰ [1]

بسوی آینده ، ۲۲ دی ماه ۱۳۳۰ [2]

بسوی آینده، ۲۳ دی ماه ۱۳۳۰ – نامه وزارت خارجه مورخ ۲۱ دی ماه است [3]

دکترشاپور بختیار کاندیدای جبهه ملی از آبادان بود و در برابر علی امید کارگر زحمتکش و کاندیدای حزب توده ایران قرار داشت و چون زمینه امید به طور آشکاری بهتر از بختیار بود انتخابات آن حوزه تعطیل شد. روزنامه های حزب توده ایران درباره خیانت و جاسوسی بختیار هشدار دادند اما جبهه ملی توجه نکرد و چند ماه بعد مهرماه ۳۱ شاپوربختیار معاون وزیرکار در کابینه مصدق شد و به رغم تذکرات مکرر حزب ما در جبهه ملی بالا رفت تا به این جا رسید که می دانیم. [4]

بسوی آینده ، ۱۴ اردیبهشت ماه ۱۳۳۱ [5]

شاهد، ۱۰ اسفند ماه ۱۳۳۰ [6]

همان جا [7]

شاهد، ۱۶ اسفند ماه ۱۳۳۰ [8]

باختر امروز ، ۹ دی ماه ۱۳۳۰ [9]

خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۲۸۹ [10]

خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشراندیشه، صفحه ۲۹۱ [11]

قیام ۳۰ تیر

نقش حزب توده ایران در بازگشت مصدق به نخست وزیری

۴. قیام سی ام تیر

در آغاز سال ۱۳۳۱ وضع مصدق "به استحکام سابق" نبود. ترکیب مجلس هفدهم به شدت به زیان او بود، بخش بزرگی از متحدین سابق در جبهه ملی او را ترک می گفتند. کوشش های نفاق افکنانه توطئه گران نیز که می کوشیدند آیت الله کاشانی را از مصدق جدا کنند رفته رفته به ثمر می نشست و این دو رهبر از هم فاصله می گرفتند.

از میان قشرهای اجتماعی که پایگاه مصدق بودند ـ به طور عمده بازار و کسبه صداهای مخالف شنیده می شد، محافل آمریکایی نیز با صراحت روز افزونی عدم رضایت خود را از روش مصدق اعلام می داشتند. از جمله در مساله بسیار مهم و حساسی نظیر "کمک" اقتصادی که مصدق آن همه به آن دل بسته و به صورت بهترین ارمغان سفر آمریکا عرضه کرده بود، پس از رد پیشنهادهای بانک بین المللی محافل رسمی آمریکا آشکارا موضع مخالف گرفتند. وزارت خارجه آمریکا در یک اعلامیه رسمی نوشت:

"دولت ایران چند بار کتبا و شفاها از کشورهای متحده آمریکا درخواست وام و کمک مالی مستقیم کرده است که مشکلات ناشی از قطع عواید نفت را حل کند..

دولت آمریکا نمی تواند مادام که برای ایران مقدور است درآمد شایسته ای از صنعت نفت خود... به دست آورد این نوع کمک را وجه سازد.[1] "

این اعلامیه وزارت خارجه آمریکا نقض صریح تعهداتی بود که ظاهرا" مقامات رسمی آمریکا و از جمله شخص ترومن به مصدق داده بودند. نقض این تعهد:

اولا"، موقعیت مصدق را در میان وابستگان به آمریکا متزلزل تر می کرد،

ثانیا"، محافل بورژوایی و اصناف را که به درآمد نفت و دلارهای آمریکایی چشم دوخته بودند دچار تردید می نمود.

مجلس هفدهم در اردیبهشت ماه رسما افتتاح شد. اکثر حوزه های انتخاباتی وکیلی در مجلس نداشتند. جلسه مجلس از همان آغاز دچار تشنج بود در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود و دربار از این فرصت برای تقویت مواضع خود استفاده می کرد. در چنین جوی مجلس هفدهم از همان ابتدا بالقوه آمادگی داشت که جانشین برای مصدق پیدا کند. ولی محافل امپریالیستی هنوز موقع را مناسب نمی دانستند و می خواستند مصدق منفردتر شود. ایدن می گفت "عجله کارشیطان است.[2] " او حساب می کرد که زمان به سودش کار می کند.

تا مجلس اعتبارنامه ها را تصویب کرده و به طور کامل آماده کار شود موعد اجلاس دادگاه لاهه رسید که می بایست به شکایت انگلیس علیه ملی کردن نفت ایران رسیدگی کند. مصدق برای جلب افکار عمومی و تحکیم موقعیت خویش، شخصا روانه لاهه شد تا از حقوق ایران دفاع کند. او هفتم خردادماه ایران را ترک گفت و سوم تیرماه به کشور بازگشت. به عبارت دیگر قریب یک ماه از کشور دور بود. در این مدت آرایش قوای داخلی مجلس شورا و سنا به زیان مصدق و نهضت ملی ایران به پایان رسیده و شرایط برای مقابله با مصدق فراهم شده بود. به این ترتیب که اولا تعداد قابل ملاحظه ای از نمایندگان مجلس آشکارا در صف دربار و مخالف مصدق بودند و ثانیا" که مهم تر است شکاف درونی جبهه ملی باز شده و نمایندگان وابسته به آن به دو جناح تقسیم شده بودند. این امر در جریان انتخاب رئیس مجلس برملا شد. جبهه ملی نتوانست نامزد واحد معرفی کند.

جناح راست جبهه ملی دکتر معظمی را نامزد کرد و جناح چپ دکتر شایگان را، در نتیجه امامی نامزد دربار شانس بیشتری کسب کرد. از ۷۳ نماینده مجلس که در رای گیری شرکت کردند ۳۳ نفر به امامی رای دادند، ۱۷ نفر به معظمی و ۱۶ نفر به شایگان. در دور دوم، با آن که شایگان اجبارا به سود معظمی کنار رفت، امامی برنده شد.

زور آزمایی در موقع انتخاب ریاست مجلس چند نکته را روشن می کرد: نخست این که موقعیت مصدق در مجلس حتی بیش از آن ضعیف است که در آغاز به نظر می رسید. تقسیم آشکار نمایندگان جبهه ملی به دو جناح که جناح راست آن مخالف مصدق بود هواداران واقعی مصدق را به حدود ۱۵ تا ۱۶ نفر تقلیل می داد. دیگر این که با وجود چنین ضعفی در درون مجلس، مصدق و یارانش هنوز آمادگی داشتند که به طور جدی مقاومت و مقابله کنند. نامزد کردن شایگان به ریاست مجلس، با آن که پیش نرفت، نشانه ای است از این آمادگی. سوم این که نتیجه آرای مجلس در انتخاب ریاست مجلس به دربار امید می داد که می تواند با رای پارلمان و به طور "قانونی" مصدق را بردارد و فرد دیگری را به جای او بنشاند.

با توجه به این امکان، اشرف پهلوی که چند ماه پیش از کشور اخراج شده بود در نیمه تیر به تهران بازگشت و در تدارک جانشینی قوام به جای مصدق فعالانه شرکت نمود. طبق سنن پارلمانی مصدق می بایست پس از اعلام آمادگی مجلس به آغاز کار، استعفا دهد.

روز ۱۴ تیرماه مجلس اعلام آمادگی کرد. همان روز نیز مصدق استعفا داد. برای تعیین نخست وزیر رای تمایل گرفته شد. معلوم شد در مجلس و به ویژه سنا که شاه آن را از عمال اجانب پرکرده بود جبهه محکم مخالفت با مصدق موجود است. از ۳۶ سناتور فقط ۱۴ نفر به نخست وزیری مصدق اظهار تمایل کردند. اکثریت رای سفید داد. با این حال مصدق روز ۱۹ تیرماه نخست وزیری را پذیرفت و سه روز بعد تقاضا کرد که وزیر جنگ کابینه را هم خودش تعیین کند. توضیح این که تا آن وقت وزیر جنگ و همه مقامات عالی نظامی و پلیس را شخص شاه منصوب می کرد. به علاوه مصدق خواستار اختیارات بود. با این پیشنهاد او می خواست موقعیت خود را در آن واحد هم در برابر دربار و هم در برابر مجلس و سنا تقویت کند و اختیار امور را چه قانونگذاری و چه اجرایی در دست خود متمرکز نماید. بعدها مصدق افشا کرد که یک کودتای نظامی در شرف تکوین بود.

"من برای آن پست وزارت جنگ را خواستم که می دانستم کودتایی در شرف تکوین است. با تصدی وزارت جنگ نیروهای متمرکز در مرکز را متلاشی نمودم. و نطفه کودتا را در جنین خفه کردم.[3] "

به نظر می رسد که شاه تقاضای اختیارات از جانب مصدق را فرصت مناسبی برای سرنگونی او یافت. برای مخالفت با اختیارات ممکن بود تعداد به مراتب بیشتری از نمایندگان مجلس را تجهیز کرد و در افکار عمومی نیز چنین جلوه داد که مصدق تقاضایی خلاف قانونی اساسی و موازین دموکراتیک داشته که شاه نتوانسته است آن را بپذیرد. در واقع نیز چنین شد. شاه تقاضای مصدق را دایر به تصدی مقام وزارت جنگ توسط خود مصدق نپذیرفت. و او ۲۵ تیر ماه استعفا داد. فردای آن روز اکثریت مجلس (۴۲ نفر از ۷۶ نفر حاضر در تهران) جلسه جداگانه ای تشکیل داد و نسبت به نخست وزیری قوام اظهار تمایل کردند. این تعداد رای برای نخست وزیری کافی نبود. ولی شاه بلافاصله فرمان به نام قوام نوشت و او نیز بلافاصله اعلامیه گستاخانه و تندی علیه مردم منتشر کرد و مدعی شد:

"کشتی بان را سیاستی دگرآمد"

در این اعلامیه قوام با شدیدترین لحن مردم را تهدید می کرد و می نوشت:

"وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند... آشوب گران با شدیدترین عکس العمل من رو به رو خواهند شد... کیفر اعمالشان را در کنارشان می گذارم.. ممکن است تا جایی بروم که دست به تشکیل محاکم انقلابی {!!} زده روزی صدها تبه کار را از هر طبقه به موجب حکم خشک و بی شفقت قانون قرین تیره روزی سازم."

صدای قوام از جای گرمی می آمد. حتی نزدیکان او گمان می کردند که قوام با اختیارات کاملی آمده و قادر است مجلس را منحل کرده و تهدیدهای خود را عملی سازد. حسن ارسنجانی که در این روزها از همکاران نزدیک قوام بود در این باره می نویسد که هنوز قبل از صدور فرمان نخست وزیری قوام خیلی "محکم" حرف می زد و به طوری که نیک پور گفت:

"یاور خیلی محکم حرف می زند" گفتم لابد حساب هایی کرده و بی خود حرف نمی زند... نیک پور گفت:

"دیروز قوام السلطنه پیش والاحضرت اشرف بود حتما امروز هم در شمیران کسی را دیده که این طور محکم حرف می زند."

گفتم لابد.[4] "

ارسنجانی به رابطه مستقیمی که میان قوام و سفارت خانه های آمریکا و انگلیس وجود داشته و او مراوده میان آنان را به چشم دیده اشاره می کند و می نویسد:

"خواستم با قوام صحبت کنم. گفتند الان مهبد پیش اوست. پرسیدم مهبد کیست. گفتند سابقا کنسول ایران در نیویورک بوده ... از سفارت آمریکا پیغام می آورد.

چند دقیقه بعد جوانکی که صبح آمده بود بازهم آمد. اسدی گفت:

او از طرف انگلیسی ها پیغام می آورد. گفتم این چه مطالبی است که پیغام آورش این شخص است ... گفت: " نه! پیغام های مهم می آورد."

پیشخدمت آمد و پاکتی به دست قوام السلطنه داد. پاکت مارک والاحضرت اشرف پهلوی را داشت. پاکت را باز کرد. چهار صفحه پشت و رو نامه والاحضرت اشرف به خط خودشان نوشته شده بود...

قوام السلطنه منتظر هندرسن سفیر آمریکا بود... مذاکرات یک ساعت طول کشید... روی هم رفته ملاقات رضایت بخش بود. هندرسن اطمینان داده بود که دولت آمریکا مبلغ قابل توجهی کمک بلاعوض خواهد کرد...[5] "

به این ترتیب قوام السلطنه با این اطمینان روی کار آمد که چون حمایت مراکز قدرت داخلی و خارجی را دارد و با پایداری چندانی از طرف مردم رو به رو نخواهد شد و اگر هم شد با قدرت خواهد شکست. ظاهرا" شاه به قوام قول انحلال مجلس و واگذاری اختیارات وسیع را داده بود. روز ۲۸ تیرماه قوام به نزدیکانش می گفت:

"اعلیحضرت با پیشنهاد من موافقت فرموده و پیغام داده است که صدور فرمان انحلال مانعی ندارد... در این صورت تسلط بر اوضاع کاری بسیار ساده است. فورا اقدام خواهم کرد.[6] "

اما تسلط بر اوضاع برخلاف تصور قوام کار ساده ای نبود و با گذشت زمان و با شرکت هرچه وسیع تر مردم در مبارزه ضد دولتی این کار دشوار و دشوارتر می شد.

پایداری مردم آرام آغاز شد. در روزهای ۲۶ تا ۲۸ تیرماه در تهران و برخی شهرها بخشی از بازار و دکان ها تعطیل ولی پایداری اوجی نداشت. سران بازار می کوشیدند مساله را در پیوند و همکاری با شاه حل کنند. صحبت از این بود که گروهی از بازاریان در دربار متحصن شوند[7].

پایداری در مجلس به هیچ وجه قوی نبود. فراکسیون وطن (جبهه ملی) به زحمت توانست ۲۸ نماینده را به خود همراه کند در حالی که مجموع آرای جناح راست و چپ جبهه ملی دو هفته پیش از آن موقع انتخاب رئیس مجلس به ۳۵ نفر می رسید. این احساس بیش از پیش تقویت می شد که جبهه ملی از درون آب می شود و قشرهای تازه ای از آن به اردوی دشمن می پیوندد. خبرهای موثقی می رسید دایر بر این که برخی از رهبران جبهه ملی با دربار وارد معامله شده اند تا دکتر معظمی را به جای قوام و مصدق به نخست وزیری برسانند. لذا مقاومت ۲۸ نفری فراکسیون وطن در قبال قوام هنوز به معنای دفاع قاطع از مصدق نبود. نصف این گروه راه معامله را باز گذاشته بودند. رابطه میان این فراکسیون و شاه منظم بود. آنان مدام مردم را دعوت به آرامش می کردند.

اگر کار به همین منوال پیش می رفت کاملا محتمل بود که قوام بر اوضاع مسلط شود. اما در همان دو سه روز اول نخست وزیری قوام حوادثی چه در "بالا" و چه در "پایین" گذشت که حساب ها را به هم زد.

خبرهایی که از حوادث پشت پرده در بالا می رسید، حکایت از آن می کرد که هنوز تضاد آمریکا و انگلیس به طور کامل حل نشده و گروه های متضاد و متناقض هیات حاکمه و اربابانش بر سر قوام و وظایفی که در پیش دارد به توافق کامل نرسیده اند و لذا شاه آماده نیست که اختیارات کامل را که قوام بدان نیاز دارد، به او واگذار کند.

از جانب دیگر مقاومت مردم ادامه می یافت، نضج می گرفت و تشدید می شد. عصر ۲۸ تیرماه با ورود حزب توده ایران به صحنه نبرد، اوضاع در پایین عمیقا تغییر کرد و چنان وضعی ایجاد شد که هیچ کس از قبل، پیش بینی و یا تصور آن را نکرده بود.

در صفوف حزب توده ایران، چنان که در صفحات پیش گفتیم برخورد دوگانه ای نسبت به حکومت مصدق وجود داشت. از یک سو عدم قاطعیت مصدق، بازی مداوم و پایان ناپذیر او با آمریکا، گذشت فراوانش به شاه، بی توجهی مطلقش به نیازهای اجتماعی توده زحمتکش، حزب را از مصدق دور می کرد و از سوی دیگر مقاومتش در امر ملی شدن نفت و طرد انحصارهای نفتی زمینه ای برای اتحاد فراهم می آورد. در چند ماهه انتخابات مجلس هفدهم و ماه های پس از آن به دلایلی که ذکر شد جانب نخست تشدید شده و مناسبات حزب توده ایران با مصدق رو به سردی رفته بود. حزب توده ایران در پیدایش چنان مجلسی مصدق را هم گناهکار می دانست که عمدا" و به زور از ورود نمایندگان حزب توده ایران به مجلس جلوگیری کرد. به علاوه حزب توده ایران تمدید قرارداد نظامی ایران و آمریکا را که مصدق ولو با کمی مقاومت بدان تن در داد ضربه سنگینی به نهضت ملی ایران می دانست. محافل خرابکار و جناح راست جبهه ملی ایران نیز که در لباس دوستی ظاهری با مصدق کودتای ضد مصدقی را تدارک می دیدند بر این سردی مناسبات می افزودند. در آستانه حوادث تیر ماه فشار این محافل به حزب توده ایران بسیار شدت گرفت. روزنامه های وابسته به این جناح و اظهارات رهبران آن در این ماه ها پر از بدترین دشنام ها به حزب توده ایران بود. امروز می توان با صراحت گفت که این حملات به حزب ما جزئی از نقشه کودتا بود تا تشکیل جبهه واحد ملی را نامقدور کنند مصدق را تنها بگذارند و بکوبند.

با وجود همه این ها وقتی لحظه خطر و حساس رسید مشی سالم انقلابی در حزب توده ایران بر همه سوء تفاهمات فائق آمد. حزب تصمیم به دفاع از مصدق و مقابله با قوام گرفت و نخستین تماس ها با حزب ایران و جناح مصدق جبهه ملی از۲۷ تیرماه برقرار شد و عصر ۲۸ تیر به نتیجه رسید.

صبح ۲۹ تیر "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" طی اعلامیه ای:

"از کلیه احزاب، سازمان ها، جمعیت ها و شخصیت های ضد استعمار، از دکتر مصدق، آیت الله کاشانی، جبهه ملی و سازمان های وابسته به آن برای تشکیل یک جبهه واحد ضد استعمار [8]" دعوت به عمل آورد.

در اتخاذ این تصمیم درست، توده مردم زحمتکش و بدنه حزب به رهبری کمک فراوان کرد. شم انقلابی توده ها به آنان هشدار می داد که علی رغم همه کاستی ها که مصدق دارد، در قبال مزدوران شناخته شده ای چون قوام باید از او حمایت کرد. توده مردم علی رغم توصیه های رهبران جبهه ملی که از آن ها می خواستند:

"با نهایت آرامش و متانت در این جنبش مقدس ملی شرکت فرمایند.[9] "

به روش های قاطع و انقلابی روی می آوردند. تعطیل بازار وسعت می یافت و با تظاهرات توده ای در می آمیخت. این روح انقلابی در تصمیم رهبری حزب ما منعکس شد.

آیت الله کاشانی که قبل از تیرماه از مصدق فاصله گرفته بود و جناح راست جبهه ملی می کوشید او را به سوی خود جلب کند در مورد نخست وزیری قوام موضع درستی اتخاذ کرد و علیه او برخاست. خود قوام نیز به این امر کمک کرد. در اعلامیه ای که قوام صادر کرد حمله های آشکاری به شخص کاشانی و جناح او وجود داشت.

قوام اعلام می کرد:

"در محافل مذهبی از ریا و سالوس منزجرم... ارتجاع سیاه لطمه شدیدی به آزادی وارد ساخته و زحمات بانیان مشروطیت را ... به هدر داده است ... دیانت را از سیاست دور نگاه خواهد داشت.[10]"

آیت الله کاشانی متقابلا"، با قاطعیت بیشتری به میدان آمد و در پیامی خطاب به سربازان و افسران نوشت:

"امروز جنگ جدل بین دو صف حق و باطل است. اعمال احمد قوام که تنها برای جاه طلبی و برگشت انگلیسی ها و استعمار است نباید به دست شما انجام و شما را در مقابل خون ها و حق کشی ها مسئول کند.[11] "

کاشانی در اعلامیه دیگری خطاب به مردم تاکید کرد:

"بر عموم برادران مسلمان لازم است که در راه این جهاد اکبر کمرهمت محکم بربسته و ... ثابت کنند... که ملت ایران به هیچ یک به بیگانگان اجازه نخواهند داد که به دست مزدوران آزمایش شده استقلال آن ها را پایمال نمایند.[12] "

در پشت پرده کوشش هایی از طرف محافل ارتجاعی و خیانت پیشه انجام گرفت تا شاید قوام و کاشانی را به هم نزدیک کنند اما نتیجه ای حاصل نشد. آیت الله کاشانی به جای پذیرش سازش با قوام دعوت حزب توده ایران را برای وحدت پذیرفت و طی یک مصاحبه مطبوعاتی گفت:

"امروز روزی است که این ملت از مرد و زن و هر جمعیت باید همدست و همداستان باشند. در مبارزه با اجنبی باید همه یک رنگ باشیم... امروز ملت ایران تمام افراد از زن و مرد و بزرگ و کوچک در تمام احزاب در این مقصد مقدس، هم مقصد هستند. هر جمعیتی در این باب قیام کند ما به صمیم قلب می پذیریم.[13] "

حزب ایران نیز اتحاد با حزب توده ایران را درچارچوب معینی پذیرفت.

در چنین وضعی بود که مقاومت در برابر حکومت قوام به یک نبرد وسیع توده ای بدل شد. ابتدا کارگران نفت آبادان به میدان آمدند. روز ۲۹ تیر ماه، زمانی که موضع قاطع حزب

توده ایران اعلام شد و اعضا و هواداران حزب همه نیروی خود را به کار انداختند، در آبادان تظاهرات وسیعی به وقوع پیوست. پلیس و ارتش به مقابله برخاستند. چندین نفر کشته و زخمی شدند. اما مقاومت مردم نشکست بلکه برعکس تشدید شد.

کارگران تهران نیز زیر رهبری حزب توده ایران به وسعت وارد نبرد شدند. زیر رهبری جبهه ملی فقط بازار و دکان ها تعطیل می کردند. با پیوستن حزب توده ایران اعتصاب سیاسی تمام کارخانه ها و موسسات تولیدی را فرا گرفت. ترکیب طبقاتی جبهه پایداری به طور کیفی تغییر کرد و به همین نسبت شعارهای مبارزه و خواست مبارزین نیز تکامل یافت.

اوج مقاومت روز سی ام تیر بود که از دو روز پیش تعطیل عمومی اعلام شده بود. در این روز توده مردم به کوچه و خیابان ریختند. موتور واقعی و سازمانده اصلی نبرد اعضا و فعالین حزب توده ایران بودند. آنان:

اولا"، با تعطیل کارخانه ها و دانشگاه ها ده ها هزارکارگر و دانشجو و جوان مبارز را به میدان آورده بودند.

ثانیا"، چنان روح پیکار جوی انقلابی به جنبش می دمیدند که در فعالیت های هواداران مصدق چه قبل و چه بعد از سی ام تیر هرگز وجود نداشت،

ثالثا"، از لحاظ فنی به نبرد خیابانی و سازماندهی انقلابی آشنایی داشتند و می توانستند به مقابله نیروهای مسلح بروند. و سرانجام این که با ورود حزب توده ایران به صحنه نبرد نخستین آثار تزلزل در صفوف ارتش راه یافت. اعضا و هواداران حزب توده ایران (سازمان افسری حزب) کار تبلیغی و عملی وسیعی را در درون ارتش آغازکردند. بهترین تجلی این کار پرثمر پیوستن واحد تانک سرهنگ حبیب پرمان به تظاهرکنندگان بود. این افسر توده ای در سی ام تیر ۱۳۳۱ همان راهی را رفت که برادرش هدایت حاتمی ۶ سال پیش از آن رفته و به فرمان حزب توده ایران به قیام مردم آذربایجان پیوسته بود.(هدایت حاتمی بعداز انقلاب به ایران بازگشت و در جریان یورش به حزب توده ایران دستگیر و اعدام شد!) پرمان از

تانک بیرون آمد، سردوشی های شاهنشاهی را کند و به مردم پیوست و با این اقدام متهورانه و قهرمانانه ولوله در کاخ سلطنتی انداخت و درباریان را نسبت به وفاداری ارتش در صورت ادامه نبرد دچار تردید کرد و به عقب نشینی واداشت.

خبرهایی که بعدها منتشر شد، نشان داد که پس از ورود حزب توده ایران به نبرد آشکار ضد قوام عناصر سازشکار و خائنی که در میان هواداران مصدق جا گرفته بودند بیش از پیش به تکاپو افتاده و با قوام و دربار برای سازش هر چه سریع تر و سرکوب قاطع تظاهرات مردم وارد مذاکره شدند.

حزب زحمتکشان بقایی همان روز ۲۹ تیرماه دکتر عیسی سپهبدی را محرمانه به ملاقات قوام فرستاد[14]. این حزب که با توصیه، تصویب و پول ماموران جاسوس آمریکا تشکیل شده بود:

"تنها سازمان متشکل در جبهه ملی آن روز بود که صریحا و با دلایل مسلم و متقن پیشنهاد کمونیست ها را رد کرد... ما از همان اول گفتیم که کسانی که دستورالعمل خود را از بیگانه می گیرند نمی توانیم به آنان اجازه دهیم با ما ائتلاف کنند.[15] "

"حزب زحمتکشان" که در واقع شعبه ای از سازمان جاسوسی آمریکا در ایران بود، بهانه می تراشید که با احزابی که "وابسته" بیگانه اند!! نمی تواند ائتلاف کند.

با وجود تلاش همه جانبه ضد انقلاب، قیام مردم گسترش یافت. شرکت حزب توده ایران در مبارزه و وسعت تظاهرات مردم محافل ضدانقلابی را چنان غافل گیر کرد که فرصتی برای تفکر و تصمیم گیری نداشتند:

"قوام خیلی خسته و ناتوان به نظر می رسید. حالش به قدری بد بود که زیر بغلش را می گرفتند... با آمپول کمی حالش بهتر شد... خبرهای ضد و نقیضی می رسید. واقعا" گیج کننده بود... ناصر ذوالفقاری عرق ریزان از شهر رسید. گفت شهر شلوغ شده است... ما با همه چیز خودمان بازی کرده ایم. این که کار نمی شود اگر قرار باشد با سهل انگاری کار صورت دیگری پیدا کند وضع ما به خطر خواهد افتاد .... باید از دربار تقاضا کنیم کار یکسره شود.

قوام السلطنه در تمام این مدت در حال اغما بود... ضربان قلبش نامنظم و ضعف فوق العاده بر او مستولی بود به طوری که کسی موفق نمی شد جریانات شهر را به اطلاع او برساند... علا وزیر دربار و یزدان پناه آمدند. ساعت ۲/۵ بعد از ظهر... علا گفت:

قربان نزدیک پانصد نفر کشته شده اند. شهر خیلی شلوغ و خطرناک است... در تهران جوی خون جاری شده است. زد و خورد شدید بوده، وضع شهر انقلابی و خیلی وخیم است و باید چاره ای کرد.[16] "

ساعت ۵ بعد ازظهر سی ام تیر خبر استعفای قوام از رادیو خوانده شد. قیام سی ام تیر پیروز شد. مصدق با رای مردم مجددا" به نخست وزیری رسید.

فردای آن روز، سی و یکم تیرماه خبر رای دادگاه بین المللی لاهه به تهران رسید. دادگاه به نفع ایران رای داده و عدم صلاحیت خود را برای رسیدگی به اختلاف ایران و شرکت سابق نفت اعلام کرده بود.

---

[1] فواد روحانی، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران،تهران، شرکت سهامی کتاب های جیبی، صفحه ۲۵۷.

[2] خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه ، صفحه ۲۹۱

[3] سخنان مصدق خطاب به فراکسیون نهضت ملی در مجلس، نقل از بانک مردم به جای بسوی آینده، ۲۸ اسفند ماه ۱۳۳۱

[4] خاطرات حسن ارسنجانی، خواندنیها، شماره ۸۷، ۳۰ تیرماه ۱۳۴۱

[5] همانجا

[6] همان جا

روزنامه کیهان، ۲۷ تیرماه ۱۳۳۱ [7]

روزنامه کیهان، ۲۹ تیرماه ۱۳۳۱ [8]

روزنامه کیهان، ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ [9]

اعلامیه قوام، روزنامه کیهان، ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ [10]

روزنامه کیهان، ۲۸ تیرماه ۱۳۳۱ [11]

همان جا [12]

روزنامه کیهان، ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ [13]

بحث های درون حزب زحمتکشان، روزنامه کیهان، ۲۲ مهرماه ۱۳۳۱ [14]

دفاع دکتر مظفر بقایی در دادگاه روزنامه اطلاعات ۳۰ آذرماه ۱۳۴۰ [15]

خاطرات ارسنجانی، خواندنیها، شماره ۹۰ سال ۱۳۴۱ [16]

پس از ۳۰ تیر

تدارک دفاع مسلحانه حزب توده ایران از دولت ملی دکتر مصدق

۵- نتایج قیام سی ام تیر

نخستین نتیجه مستقیم قیام سی ام تیر بازگشت مصدق به نخست وزیری بود. او توانست هر دو خواست خود را به کرسی نشاند: هم وزارت جنگ را از دست شاه خارج کرده خود به دست گیرد و هم اختیارات وسیع قانون گذاری از مجلس کسب کرده عملا" مجلس هفدهم را کنار بگذارد و دست خود را باز کند. در نبرد میان دو قطب حکومت دو گانه: مصدق – شاه، که از آغاز روی کارآمدن کابینه مصدق آغاز شده بود سی ام تیر نقطه عطفی بود. مصدق توانست کفه ترازو را به سود خود به طور چشم گیری سنگین کند و بخش قابل ملاحظه ای از قدرت حاکمه را در دست خود متمرکز نماید.

اهمیت این مساله بیشتر می شود اگر در نظر بگیریم که مصدق این بار نه از طریق بازی های پارلمانی، بلکه آشکارتر از گذشته بر روی امواج قیام توده مردم و به ویژه طبقات زحمتکش پیروز شد و در نتیجه بیش از هر وقت دیگر نسبت به دربار و مجلس و طبقات ملاک و سرمایه دار وابسته استقلال یافت. رای دیوان داوری لاهه نیز موقعیت مصدق را بیش از پیش تحکیم کرد.

دومین نتیجه بسیار مهم سی ام تیر این بود که ضرورت و امکان اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی را در عرصه نبرد نشان داد. قیام سی ام تیر حاصل اتحاد نیروهای ضد امپریالیستی ایران بود و اهمیت کارآیی این اتحاد را ثابت می کرد. نمایندگان جناح سالم حزب ایران و آیت الله کاشانی دعوت حزب توده ایران را برای وحدت پذیرفتند. پسر آیت الله کاشانی در میتینگ با شکوه جمعیت ملی مبارزه با استعمار (حزب توده ایران) اعلام کرد:

"به شما بشارت می دهیم که دعوت به تشکیل جبهه واحد ضد استعمار از طرف آیت الله کاشانی پذیرفته شده است.[1] "

در قیام سی ام تیر هدف ها، شعارها و شیوه های گوناگون مبارزه که از طرف سازمان های مختلف مطرح می شد به قضاوت توده مردم گذاشته شد و صحت نظریات حزب توده ایران به اثبات رسید. مردم با پوست و گوشت خود احساس کردند که ملی کردن نفت در واقع یک انقلاب ضد امپریالیستی است و تنها در نبرد قاطع با نیروهای امپریالیستی چه انگلیسی و چه آمریکایی می تواند پیروز شود. مردم دست خون آلود امپریالیسم آمریکا را در کشتار سی ام تیر دیدند. خوش بینی نسبت به امپریالیسم آمریکا که جبهه ملی و حکومت مصدق به مردم تلقین می کرد در سی ام تیر بدل به تردید و ناباوری شد. نقش خائنانه دربار پهلوی نیز بیش از پیش آشکار گشت و قشرهای هوادار مصدق به درک این واقعیت آغاز کردند که تا این دربار باقی است دست از توطئه برنخواهد داشت. در این قیام دست سازشکاران رو شد.

کسانی که در پشت پرده با شاه می ساختند تا امثال معظمی را به جای مصدق برسرکار آورند، کسانی که به مردم توصیه می کردند دست از تظاهرات خونین برداشته و برای رویارویی با توطئه امپریالیستی قوام ـ شاه "در پشت بام ها قاشق بزنند" تا حدود زیادی رسوا شدند. مردم دنبال آن ها نرفتند. شعارهای "مرگ برشاه"؛ "مرگ بر امپریالیسم آمریکا" با شیوه های قاطع نبرد در آمیخت... قیام سی ام تیر آشکارا مهر و نشان توده ای خورد. این، تحول کیفی در جنبش ملی شدن نفت، برجسته ترین خصلت این قیام و مهم ترین عامل پیروزی آن بود.

شعارهای ضد امپریالیستی و ضد آمریکایی که در سی ام تیر از طرف مردم داده شد و پس از آن با وجود مخالفت جبهه ملی در صفوف نهضت ماند و ریشه دوانید منحصرا شعارهای حزب توده ایران بود. سی ام تیر تنها با حضور حزب توده ایران بود که روز قیام ملی شد و در تاریخ ماند.

سومین نتیجه قیام سی ام تیر تشدید دشمنی با مصدق در محافل حاکم ملاک بورژوایی و تضعیف موقعیت مصدق درآن محافل بود. این نتیجه گیری شاید در نظر اول عجیب بنماید زیرا سی ام تیر ظاهرا موجب آن شد که دو جناح جبهه ملی که قبل از برکناری مصدق آشکارا از هم جدا شده بود برای مقابله با قیام به هم بپیوندند. به علاوه گروه قابل ملاحظه ای از وکلای درباری مجلس شورا و سنا نیز پس از سی ام تیر به مصدق رای اعتماد داده و اختیارات او را تصویب کردند. اما این نوع همکاری ظاهری بود. جباران از جلو صحنه به پشت پرده رفته و توطئه گری تشدید شده بود. نه فقط دربار و وکلای درباری وابسته به امپریالیسم با وجود رایی که در ظاهر به مصدق می دادند بر اثر قیام سی ام تیر از او دورتر شده بودند، بلکه عده ای از نمایندگان هوادار مصدق نیز به طوری که بعدها معلوم شد در این روزها از مصدق جدا شده در پشت سر به صف دشمن پیوستند. قاطعیتی که مردم در سی ام تیر نشان دادند، این رفیقان نیمه راه را به شدت وحشت زده کرده بود. همین وحشت محافل بورژوایی از توده ها زمینه ای به دست دربار و محافل امپریالیستی می داد که پس از عقب نشینی سریع سی ام تیر هجوم جدیدی را بلافاصله تدارک ببینند.

از میان احزاب و سازمان های سیاسی ملی و یا مدعی ملی بودن، متاسفانه هیچ یک به جز حزب توده ایران حوادث سی ام تیر را تحلیل نکرد و از آن نتایج لازم را نگرفت. از طرف هیچ یک از احزاب و سازمان های وابسته به جبهه ملی و هوادار مصدق تاکنون سندی، تحلیلی، تصمیمی در این باره منتشر نشده و در واقع چنین چیزی وجود ندارد.

تنها حزب توده ایران بود که این حوادث را تحلیل کرد و مهمترین نتیجه ای که گرفت این بود که پیروزی سی ام تیر قطعی نیست، ارتجاع و امپریالیسم دست از توطئه برنخواهند داشت و این بار نمی توان مانند سی ام تیر با تاخیر در اتحاد نیروها و با دست خالی جلو تانک رفت و پیروز شد.

این مطلب در انتشارات فرمانداری نظامی و ساواک به شرح زیر منعکس شده است:

"بعد از جریانات ۳۰ تیر ۱۳۳۱ کمیته مرکزی حزب توده طی یکی از جلسات خود تصمیم به مسلح کردن حزب گرفت و چون خریدن سلاح چه از نظر مادی و چه از نظر اختفا اشکالاتی به وجود می آورد تصمیم گرفته شد که حزب به موازات خرید تفنگ و فشنگ و مسلسل و غیره ساختن نارنجک و فشنگ و بطری آتش زا و ... را در دستور کار خود قرار دهد.[2] "

"بنا به ابتکار دکتر کیانوری، کمیته مرکزی حزب توده دست به تهیه سلاح جنگی زد... کیانوری چنین استدلالی می کرد که "ارتجاع" باز ساکت نخواهد نشست و حمله خود را به آزادی از سر خواهد گرفت. این بار با دست خالی مانند ۳۰ تیر نمی توان بر او فائق آمد.[3] "

متاسفانه اسناد و صورت جلسات هیات اجرائیه از میان رفته و برای بازسازی دقیق حوادث آن روز چاره ای جز مراجعه به خاطرات رفقای مسئول نیست. رفیق کیانوری که در تصمیمات آن روزهای هیات اجرائیه نقش اساسی داشته به یاد می آورند:

"آنچه من درباره تصمیات هیات اجرائیه در زمینه لزوم تدارک مقاومت مسلحانه در برابر کودتای احتمالی به خاطر دارم این است که پس از رویداد ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ و بعد از آن افشا شدن تدارک کودتای آمریکایی- درباری آخر شهریور ماه ۱۳۳۱ دیگر مسلم بود که امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی به کارگردانی دربار پهلوی و همه نیروهای سرسپرده به آنان و به دست ارتش، شهربانی ژاندارمری و اوباش در تدارک سرنگون کردن دکتر مصدق هستند.

مساله اساسی برای رهبری حزب عبارت بود از ایجاد و تحکیم جبهه نیرومندی از همه نیروهای ضد امپریالیستی و در درجه اول از نیروهای وفادار به دکتر مصدق و نیروهای حزب توده ایران. همان طور که می دانیم تمامی تلاش های حزب ما در این راه که پس از رویداد ۳۰ تیر ماه همواره جدی تر می شد بر اثر امتناع دکتر مصدق و هوادارانش از یک سو و خرابکاری آگاهانه گروه های وابسته به امپریالیسم آمریکا و دربار در درون جبهه ملی یعنی گروه مظفر بقایی و خلیل ملکی بی نتیجه ماند.

نظر حزب ما این بود که تنها در صورت به وجود آمدن چنین جبهه ای می توان همه نیروهای ضدامپریالیستی را در برابر توطئه های روزافزون دشمنان تجهیز کرد. به موازات این خطر اساسی در رهبری حزب این مطلب هم مورد بحث و مطالعه قرار گرفت که با درنظر گرفتن این که مرکز اصلی تدارک کودتا در ارتش و سایر نیروهای مسلح خواهد بود، حزب باید برای مقابله با کودتا در فکر تدارک وسایل فنی و حداقل سلاح باشد. در این باره تصمیماتی گرفته شد. ولی بر سر راه عملی کردن این تصمیم یک مانع سیاسی بزرگ وجود داشت.

امپریالیست ها و نفاق افکنان که خوب می دانستند اتحاد نیروهای توده ای و سایر نیروهای راستین ضد امپریالیستی و ضد استبدادی که از دکتر مصدق پشتیبانی می کردند بزرگ ترین ضربه را به نقشه های جنایت کارانه آن ها وارد خوهد ساخت تمام تلاش خود را در این زمینه متمرکز کرده بودند که درست همان طوری که امروز شاهدش هستیم در زیر پرچم دروغین "خطر کمونیسم"، "نقشه های شوروی برای رسیدن به آب های گرم" و نظایر آن ها نیروهای ملی گرا را در مواضع دشمنانه نسبت به نیروهای توده ای نگه دارند. مسلح شدن مخفیانه حزب توده ایران و یا هر سازمان مخفی کار دیگر در صورتی که گوشه ای از فعالیتشان در این زمینه رو می شد می توانست به صورت عاملی شدیدا منفی در جریان تلاش حزب به منظور تشکیل جبهه متحد اثر بگذارد.

از آنجا که تهیه و تدارک سلاح از دو راه بیشتر میسر نبود یا می باید از ذخایر ارتش آن ها را برداریم و یا این که در بازار قاچاق با پول بسیار زیاد که حزب ما فاقدش بود خریداری نماییم. این هر دو راه دشوار و هم بسیار خطرناک بود و می توانست نتایج سیاسی خیلی منفی به بار آورد.

با توجه به این مشکلات تصمیم تدارک سلاح خیلی به کندی و در مقیاس بسیار کوچک عملی گردد و آنچه حزب ما در ۲۸ مرداد در اختیار داشت منحصر می شد به چند تفنگ، ده دوازده سلاح کمری، مقداری نارنجک و ۱۵۰ بازوکای ضد تانک، مساله ساختن نارنجک تا ۲۸ مرداد از حدود تدارک مقدماتش فراتر نرفته بود و تنها پس از ۲۸ مرداد به طورجدی دنبال شد. حزب توانست در شرایط بسیار دشوار حاکم به کمک گروه فنی مامور این کار ۱۲ هزار نارنجک قابل استفاده تهیه کند ولی تغییر شرایط سیاسی و ضرباتی که بر اثر تثبیت رژیم کودتا به سازمان حزب ما وارد آمد ادامه کار را غیرمقدور کرد. این که گفته شده است که گویا حزب در ۲۸ مرداد ۱۲ هزار نارنجک ساخت خود داشته است به کلی دروغ است.

به طورکلی در ماه های پیش از ۲۸ مرداد شعار حزب افشای توطئه های کودتا، تجهیز مردم برای مقابله با این خطر و واداشتن دکتر مصدق به اقدامات جدی برای خنثی کردن توطئه ها بود.

دراین باره که برای یک حزب مخفی تهیه پنهانی سلاح برای دفاع از دولتی که روی کار است، چه دشواری های سیاسی و فنی بزرگی دارد، نیازی به توضیح بیشتری نیست. آنچه اکنون باید گفت این است که حزب توده ایران از حوادث تیرماه ۱۳۳۱ این نتیجه اصلی را گرفت که باید شعار تشکیل جبهه واحد ملی و دفاع از حکومت مصدق را با پیگیری به مراتب بیشتری دنبال کرد. تدابیری هم که برای مسلح کردن حزب اتخاذ می شد برای دفاع از حکومت مصدق بود و نه برای سرنگون کردن آن. به همین دلیل هم تا ۲۸ مرداد اجرای آن مقدور نشد.

دژ به جای بسوی آینده، ۱ مرداد ۱۳۳۱[۱]

سیرکمونیسم د رایران، از انتشارات فرمانداری نظامی تهران، چاپ کیهان، تهران ۱۳۲۶ ص ۵۷۱[۲]

کمونیزم درایران، منتسب به سرهنگ ستادعلی زیایی (جنایتکار معروف ساواک) تهران، ۱۳۴۳ ص ۵۷۱[۳]

۶ – از سی ام تیر تا کودتای نافرجام شهریور- مهر ۱۳۳۱

پس از سی ام تیر ماه نفرت مصدق از امپریالیسم انگلیس بازهم بیشتر شد. او طی دو ماهه مرداد شهریور ۳۱ چندین ضربت کاری به انگلستان وارد آورد: بانک شاهنشاهی انگلیس پس از ۶۳ سال فعالیت خرابکارانه تعطیل شد، مواضع عمال بریتانیا در مجلس تا حدود زیادی آسیب دید، عده ای از افسران ارشد نزدیک به انگلستان از کارهای حساس برکنار شدند، صحبت قطع ارتباط با انگلستان رفته رفته سرزبان ها افتاد.

در مناسبات با امپریالیسم آمریکا نیز مصدق پس از سی ام تیر ماه کمی خشن تر شد.

دخالت مستقیم و علنی هندرسن، سفیر آمریکا در تهران، در حوادث تیر ماه، مصدق را نسبت به او به حدی خشمگین کرده بود که شایعه فرا خواندن و یا حتی اخراج او از تهران به روزنامه ها راه یافت. گفته می شد ممکن است مصدق پس از به دست گرفتن زمام امور ارتش به کار مستشاران آمریکایی در ایران پایان دهد. با این که، این فقط یک شایعه بود، حزب توده ایران از چنین احتمالی استقبال می کرد. "بسوی آینده" می نوشت که مصدق ممکن است به کار مستشاران آمریکایی پایان دهد ولی شاه با تمام قوا برای ایفای آن ها می کوشد.[1]

اقدامات ضد آمریکایی مصدق بسیار با احتیاط و محدود بود. مصدق از استراتژی دور برد خود دست نمی کشید، حاضر نبود بپذیرد که امپریالیسم آمریکا در مجموع خویش دشمن ایران

و دشمن شماره یک ایران است. او در عین حال که از روش کسانی مانند هندرسن سفیر آمریکا در ایران ابراز عدم رضایت می کرد امیدوار بود که افراد دیگری در آمریکا پیدا شوند که به ملی شدن نفت ایران کمک کنند. مصدق در این زمان به شرکت آمریکایی سیتز سرویس دل بسته بود. آ لتون جونز رئیس این شرکت انحصاری که در عین حال رئیس هیات مدیره انجمن نفت ایالات متحده آمریکا بود بلافاصله پس از سی ام تیر از طرف مصدق برای "کمک و راهنمایی جهت به کار انداختن صنایع نفت ایران" به کشور ما دعوت شد. وی در آغاز شهریور ماه ۱۳۳۱ به ایران آمد و چند هفته در کشور ما ماند و به آبادان سفر کرد، و وعده میانجی گری داد.

کوشش های امثال جونز برای انحصارات امپریالیستی نفت جنبه فرعی و غیرجدی داشت. کارتل نفت می خواست مساله را به سوی خود و در چارچوب امتیازهای استعماری موجود در خلیج فارس حل کند. بنابراین در پشت پرده حوادث دیگری می گذشت. لندن و واشنگتن به طور مداوم در تماس بودند. مبارزه مردم ایران در سی ام تیر، گسترش شعارهای ضد آمریکایی و ضد سلطنتی و مقاوم تر شدن مصدق آنان را به این نتیجه می رسانید که باید لحن خود را علیه او شدیدتر کنند و مساله نفت را، نه با خود مصدق بلکه با جانشین او حل نمایند. آن ها می کوشیدند این نظر و عقیده خود را به همه محافل ارتجاعی و سازشکار ایران و خاورمیانه بفهماند تا روح مقابله و مخالفت با مصدق بیش از پیش تشدید شود.

روز ۵ شهریور سفیر آمریکا و کاردار سفارت انگلیس در تهران پیش مصدق رفتند و پیام مشترک رئیس جمهور آمریکا و نخست وزیر انگلیس (ترومن و چرچیل) را به او دادند. این پیام با این روح و به این قصد تنظیم شده بود که مصدق نتواند آن را بپذیرد ولی بفهمد که در برابر نوعی اولتیماتوم قرارگرفته و همین است و بس!

مصدق این مطلب را درک کرد. او طی اعلامیه ای که برای خبرنگاران خواند ضمن رد پیشنهاد مشترک آمریکا و انگلیس گفت:

"پیام نشان می دهد که اولیای امور انگلستان در لفافه عبارات تازه، عینا و بلکه شدیدتر همان مقاصد سابق خود را دنبال می کنند...

راه حلی که در این پیام پیشنهاد شد... به مراتب از راه حل های سابق شدیدتر و غیرعملی تر است... می خواهند مساله داخلی را ... به صورت اختلاف بین المللی درآوردند.[2] "

مصدق می کوشید نام آمریکا را نیاورد. اما از این واقعیت که دولت آمریکا به گناه خود مصدق و بنا به دعوت خود او از یک سال پیش در مساله اختلافات ایران و شرکت نفت انگلیس رسما دخالت داشت نمی شد فرار کرد. این خود مصدق بود که آوریل هریمن نماینده رئیس جمهور آمریکا را در مذاکرات با شرکت نفت رسما دخالت داد. این مصدق بود که به طور مداوم موضوع اختلاف خود با شرکت نفت را به رئیس جمهور آمریکا که یک مقام دولتی است گزارش می داد و این مصدق بود که درباره مساله نفت که یک مساله داخلی ایران است به طور مداوم با مقامات دولتی آمریکا مذاکره می کرد.

باری اسلحه ای که مصدق به خیال خود علیه انگلستان به کار انداخته بود اینک به سمت خود او برمی گشت. آمریکای "میانجی" به طور رسمی در کنار انگلستان از مصدق می خواست که بلاشرط تسلیم شود.

چنان که گفتیم نه ترومن و نه چرچیل پیام خود را با این قصد و این روح تدوین نکرده بودند که راهی پیش پای مصدق بگذارند و او بتواند آن را بپذیرد. بلکه برعکس این پیام "شدیدتر" و "غیرعملی تر" بود. علت اتخاذ این لحن تصمیمی بود که امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی برای تغییر مصدق گرفته بودند و درست در زمانی که ترومن و چرچیل پیام می فرستادند عمال آنان کودتای جدیدی را تدارک می دیدند.

طبق معمول کودتا با حمله به حزب توده ایران، با جنجال بر سر "خطر کمونیسم"، "آب های گرم" و لاطائلاتی از این دست که هنوز هم متاسفانه عده ای آن را به کار می گیرند تدارک می شد. این جنجال ضد کمونیستی پرده دودی برای استتار خطر واقعی ایجاد می کرد.

دیلی تلگراف می نوشت:

"هرگاه یک دولت توده ای زمام امور ایران را به دست گیرد دولت شوروی به آب های خلیج فارس دست خواهد یافت. بدین طریق دنیای غرب با بزرگ ترین خطر {!!} بعد از جنگ روبرو خواهد شد.[3]"

گاردین اضافه می کرد:

"اگر دولت جدید نتواند اوضاع را بهبود بخشد یک دولت توده ای روی کار خواهد آمد.[4] "

فرانس پرس از واشنگتن خبر می داد:

"به عقیده وزارت خارجه آمریکا تا آخر سال جاری میلادی (۱۹۵۲) کمونیست ها ضرب شصتی برای به دست گرفتن قدرت در ایران نشان خواهند داد {!!} تلگراف های ناراحت کننده و پی درپی از سوی هندرسن به واشنگتن می رسد {!!}

هندرسن مرتبا" به واشنگتن اعلام خطر می کند.

آمریکا از تثبیت اوضاع ایران کاملا" نومید شده و قصد دارد این کشور را به حال خود بگذارد. وضع فعلی ایران راه خلیج فارس و نفت آبادان را به روی روس ها باز گذاشته است.[5] "

روزنامه های آن روز کشورهای سرمایه داری را که نگاه کنیم پر از این جنجال ضد کمونیستی است. مطبوعات ایران نیز به وسعت آن را بازگو می کنند.

در پشت سر این جنجال ضدکمونیستی در واقع خود محافل امپریالیستی بودند که می خواستند ضرب شصت نشان داده و برای به دست گرفتن قدرت کودتا کنند.

می توان گفت که تدارک کودتا از همان عصر سی ام تیر ۱۳۳۱ آغاز شد. از بعد از ظهر سی ام تیر، زمانی که حضور قاطع حزب توده ایران مردم را به سوی قیام برد و شعارهای حزب همه جا رسوخ کرد، دربار و محافل امپریالیستی که پشت سر قوام بودند، ضمن عقب نشینی سریع در مقابل مصدق، حمله گسترده ضد حزب توده ایران را آغاز کردند.

مظفر بقایی عامل سیا در ایران چنین می گوید:

"در غروب سی ام تیر که کمونیست ها و موتلفین آن ها می خواستند دامنه جریان را به تغییر رژیم بکشانند من و دوستانم ترمزی بودیم که آنان را به جای خود نشاندیم ... در جلو حزب زحمتکشان توده ای ها هم بودند. شعار دادند که حالا قوام رفته باید رژیم عوض شود... ما سوگند خوردیم که به مقام سلطنت وفادار باشیم.[6] "

از همان غروب سی ام تیر که بقایی از آن یاد می کند مامورین به اصطلاح انتظامی تا جایی که می توانستند به حزب توده ایران می تاختند. فردای سی ام تیر دست مامورین پلیس و ارتش در مضروب کردن توده ای ها که شعار ضد سلطنت داده و شاه را در توطئه قوام شریک می دانستند کاملا باز بود. تا جایی که رئیس شهربانی در پیامی علیه حزب توده ایران که از رادیوی دولتی زیر نظر مصدق چندین بار بخش شد بدترین ناسزاها را نثار حزب توده ایران می کرد و می گفت:

"عده ای از عناصر و عمال اجانب {!!} ... به انجام مقاصد شومی اشتغال ورزیده اند.

منویات آن ها فقط وطن فروشی است ... عملیات خائنانه فقط مطلوب خائنین است ... به مقدسات ملی توهین می کنند... در آینده به احدی اجازه تحقیر و اهانت داده نخواهد شد. کم ترین تظاهر مخالف مصلحت و حیثیت کشور... سرکوب... "[7]

{چه دنیایی داریم! چه کسانی را عامل اجنبی و وطن فروش می نامند!!}

مصدق در روزهای آخر تیر ماه برای جلب اطمینان خاطر شاه پشت قرآن را امضا کرده و برای او فرستاده بود.

مصدق در این قرآن تقدیمی نوشت:

"دشمن قرآن باشم اگر بخواهم برخلاف قانون اساسی عمل کنم. و همچنین اگر قانون اساسی را نقض کنند و رژیم مملکت را تغییر دهند من ریاست جمهوری را قبول نمایم.[8] "

مصدق با چنین تعهدی که داشت لازم می دید دست پلیس را در سرکوب مخالفین شاه باز گذارد تا مبادا به اقدام خلاف قانون اساسی متهم شود. اکثریت قاطع اطرافیان او، رهبران جبهه ملی نیز سلطنت طلب بودند و از این که شعار ضد شاه از طرف حزب توده ایران به میان مردم برده می شود نگران می شدند. آنان نیز فشار پلیس شاه را به مردم تایید کرده و یا لااقل در برابر آن سکوت می کردند. توطئه گران درباری از این فرصت حداکثر استفاده را می بردند. آنان نیروهای پلیسی نظامی را به نام مقابله با شعارهای ضدسلطنتی و ضد آمریکایی حزب توده ایران، برای کودتا تجهیز می کردند و محیط فشار و تشنج ضدکمونیستی پدید می آوردند که مناسب ترین محیط برای پیروزی یک کودتای ضد ملی است.

این تشنج در آغاز شهریور ماه ۳۱ بسیار تشدید شد. هم زمان با پیام اولتیماتوم ترومن و چرچیل به مصدق که روز پنجم شهریور به او داده شد، محافل خرابکار و توطئه گر دست به تحریک علنی زدند. چهلم شهدای سی ام تیر که می بایست روز جمعه شهریور برگزار شود دستاویزی در دست آن ها شد. قرار بود در این روز مراسم مشترکی از جانب توده ای ها و مصدقی ها در ابن بابویه برگزار شود. این مراسم می توانست تاکیدی بر تشکیل جبهه واحد ضد استعماری باشد و پایه های آن را مستحکم تر کند. این روند سالم مورد کینه خرابکاران و عوامل امپریالیسم بود. آن ها دست به کار شدند تا چهلم شهدا را به ۲۳ تیر دیگری بدل کنند، اتحاد را بشکنند، مصدق را تضعیف نمایند، و زمینه را برای موفقیت کودتای نظامی که در پشت پرده تدارک می شد فراهم نمایند.

چهارشنبه پنجم شهریور چند ساعت پس از تسلیم پیام ترومن و چرچیل به مصدق، مظفر بقایی لیدر حزب زحمتکشان پیامی منتشر کرد و اعلام داشت که به بهای خونریزی از شرکت توده ای ها در این مراسم جلوگیری خواهد کرد.

او در این پیام خطاب به مردم و مبارزان! می نوشت:

"شما بروید مقاومت کنید! بیگانه پرستان{!!} را ولو با ریختن خون باشد از این مقبره مقدس جانبازان راه آزادی و استقلال برانید.[9] "

بقایی بعدها در دادگاه چگونگی تدارک این خونریزی را تا حدودی توضیح داد و روشن کرد که طرف خطاب او که بروند و خون بریزند چه کسانی بوده اند.

مظفر بقایی می گوید:

"خبر شدم که توافق محرمانه ای شده است که توده ای ها هم به طور رسمی در مراسم چهلم شهدای سی ام تیر شرکت کنند. این مطلب برای من غیرقابل تحمل بود. همان شب با حالت کسالت اعلامیه ای به دست خودم نوشتم... مبنی بر این که مردم {!!} اجازه نخواهند داد که بیگانه پرستان {!!} بر سر مزار شهدای سی ام تیر حاضر شوند.

پس از انتشار اعلامیه گرفتار مراجعین شدم. اول آن موتلفین با حزب توده که من می دانستم، آمدند که این اعلامیه چیست؟ این ها هم ایرانی هستند و می خواهند از شهدا تجلیل کنند و برعظمت تجلیل خواهد افزود.

این اصرار علتی داشت و آن این که از همان شب افراد حزب زحمتکشان را فرستادم از سازمان های حزب در ورامین و کرج و اطراف عده ای را با چوب و چماق آوردند و بردند ابن بابویه و گفتم به مسئولیت خودم، هر توده ای خواست بیاید اینجا قلمش را خرد کنید... فرستادگان مصدق آمدند که این کار تو ایجاد جنجال می کند و الان یک محیط آرام لازم داریم.

چند نفر از وکلا و وزرا آمدند که نظر آقای دکتر مصدق این است که اعلامیه را لغو کنید و اجازه دهید کمونیست ها بیایند و عزداری کنند... نصیحت و التماس و تهدیدم کردند که فردا خون می ریزد... هر چه گفتند زیر بار نرفتم... از طرف هیات دولت آمدن رسما درخواست کردند زیر بار نرفتم.

آن شب هیات دولت نشست و تصویب نامه صادر کرد که مقررات حکومت نظامی برای ۱۲ ساعت ملغی می شود و سپس اعلامیه حزب توده ایران که تظاهرات در میدان فوزیه است. [10]"

علت این که بقایی با چنین اعتمادی دستور هیات وزیران را هم زیر پا می گذاشت و جرات می کرد روز روشن چماق دار استخدام کند و به جان مردم بیاندازد، حوادث پشت پرده بود که در آن وظیفه ای هم به عهده بقایی گذاشته شده بود. درست در همان هفتم شهریور ماه "بسوی آینده" خبر داد که علی رضا پهلوی و گروهی از افسران خائن کودتایی را تدارک می کنند.[11]

بقایی در این کودتا دست داشت و می خواست زمینه آن را فراهم کند.

روز چهلم شهدا سی ام تیر حزب توده ایران درایت و انعطاف فراوانی از خود نشان داد.

از رفتن به ابن بابویه خودداری کرد و میتینگی در میدان فوزیه برگزار کرد. در اعلامیه ای که از طرف "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" منتشر شده بود تصریح می شد:

"مبارزان حقیقی ضد استعمار هرگز نمی خواهند که امکان اخلال گری به بقایی ها و اربابان آن ها بدهند.[12] "

"جمعیت ملی مبارزه با استعمار" باز و باز هم همه نیروهای صدیق ضد امپریالیست را به اتحاد دعوت می کرد و توضیح می داد:

"مقصود به هیچ وجه این نیست که جمعیت ها و احزاب متشکل در جبهه واحد ملی خط مشی سیاسی و هدف مبارزه خود را تغییر دهند. پیشنهاد همکاری ما فقط روی موارد معینی است که جمعیت پیشنهاد کرده است.[13] "

موارد "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" عبارت بود از ملی کردن واقعی نفت، تامین آزادی های دموکراتیک، بهبود وضع مردم.

تذکرات مکرر حزب توده ایران درباره تدارک کودتا و ضرورت اتحاد نیروهای ملی برای رویارویی با آن متاسفانه آن چنان که باید مورد توجه واقع نمی شد. ۱۶ شهریور ماه ۱۳۳۱ کمیته مرکزی حزب توده ایران لازم دید که این مسایل مهم را طی یک نامه رسمی سرگشاده به اطلاع مصدق برساند و او را در برابر مسئولیت های خود قرار دهد.

در این نامه سرگشاده پس از توضیح هدف های عمومی امپریالیست ها و عمال کودتاچی آنان در کشورهایی مثل ایران گفته می شود که از مدت ها پیش تلاش برای برکناری دولت مصدق وجود دارد. کودتاهای مکرر تدارک می شود ولی مصدق توجه کافی نمی کند. کمیته مرکزی حزب توده ایران متذکر می شود که ما در بهمن ماه ۱۳۳۰ هشدار دادیم. توجه نشد، در نتیجه شبه کودتای قوام پیش آمد، امروز هم خبر می دهیم، اگر توجه نشود نهضت ملی در خطر خواهد بود.

در نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران سپس خطاب به مصدق گفته می شود:

"امپریالیست ها به منظور مشوش کردن اذهان در اطراف "کودتای چپ" سخن پردازی می کنند. امپریالیست ها از هم اکنون به دست مستشاران نظامی نقشه مفصلی درباره سرکوب نمایش ها، تظاهرات توده ای از راه برادرکشی طرح کرده و برای اجرا آماده ساخته اند...

کودتا با موافقت آمریکا و انگلیس تدارک می شود... سرلشکر ارفع، سرلشکر حجازی، سرهنگ بختیار، سرهنگ اخوی ... در توطئه دخیل اند."

کمیته مرکزی حزب توده ایران پس از افشای کودتاگران و یادآوری بی توجهی های مصدق به هشدارهای مکرر حزب می نویسد:

"ما باز هم می گوییم: هرگونه دستبرد جدیدی که از طرف امپریالیست ها به حقوق ملت ایران زده شود، اگر چه ظاهرا مقارن برکناری شما از نخست وزیری باشد مسئولیت آن مستقیما متوجه شخص شماست.[14] "

در این روزها حزب توده ایران برای جلوگیری از کودتا به معنای واقعی کلمه با تمام قوا می رزمید و بدون توجه به فشارهایی که بر حزب وارد می آمد با شهامتی شایان تحسین به افسران و سربازان ارتش شاهنشاهی خطاب می کرد و از آن ها می خواست که انضباط کورکورانه را بشکنند و دستورات ضد ملی مافوق را اجرا نکنند.

در بیانیه کمیته مرکزی حزب توده ایران خطاب به سربازان و افسران که درهمین زمان منتشر شد و به وسعت در سربازخانه ها پخش شد از جمله گفته می شود:

برادران سرباز و افسر!

... هرکس به شما فرمان حمله و هجوم به ملت بدهد قاتل است دستورش را اجرا نکنید، بی درنگ سرنیزه ها را به سوی خود او برگردانید، چنین شخصیتی پاداشی جز گلوله ندارد.[15]"

در مطبوعات حزبی از مردم و سربازان دعوت می شد که کودتا را به ضد کودتا بدل کنند. در این روزها جملاتی از نوع:

"باید کودتا را به جنگ برضد کودتاچیان مبدل ساخت.[16] "

"جنگ بر ضد کودتا از هم اکنون باید شعار همه باشد.[17] "

در مطبوعات حزب فراوان بود. پس از ۲۸ مرداد کارشناسان جنگ روانی و مرتدین و دوستان نیمه راه، رهبری حزب را به باد ناسزا گرفتند که دایما" شعار می داد جنگ برضد کودتا اما خود کاری نمی کرد. این گونه حرف ها را اگر از کینه ضد توده ای و قصد تخریب روحیه مبارزان خالی کنید چیزی جز حرف مفت در آن ها باقی نمی ماند.

اولا"، حزب توده ایران در همین زمان و بعدها ضمن تاکید ضرورت بدل کردن کودتا به جنگ برضد آن این نکته را هم به طور مداوم و هم زمان تاکید می کرد که این کار جز از طریق اقدام مشترک همه نیروها و جز از طریق تامین آزادی مقدور نیست. دشمنان، طبق معمول لا اله را از الاالله جدا کرده اند.

حزب توده ایران می نوشت:

"مردم را آزاد بگذارید تا بساط کودتا و کودتاچیان را در هم ریزند... برادران نظامی! ما می توانیم به اتفاق هم ... کاخ قدرت پوشالی کودتاچیان را در هم بریزیم. شما می توانید در کنار فرزندان ملت دشمنان ایران را سرکوب کنید.[18] "

"تشکیل جبهه متحد ضد استعمار جواب دندان شکن به امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی است ... بهترین پاس به توطئه گران تشکیل جبهه متحد ضد استعمار است.[19] "

ثانیا، حزب توده ایران توجه داشت که یک حزب پنهانی، حزبی که از همه طرف مورد هجوم است و کودتاچیان برای موفقیت در توطئه های خویش آن را متهم به تدارک کودتا!! می کنند، نمی تواند در زیر حکومت مصدق که مورد حمایت است مخفیانه مسلح شود. ما در صفحات پیش تصمیمات حزب را در این باره و دشواری های اجرای آن را یاد کردیم. بنابراین حزب توده ایران در نامه به مصدق تاکید کرد که اگر کودتایی موفق شود. مسئولیت آن مستقیما" متوجه شماست!! چرا که اقدامی برای سرکوب آن نکردید.

با در نظر گرفتن مجموعه این مطالب و در رابطه متقابل آن هاست که حزب توده ایران از بدل کردن کودتا به جنگ بر ضد کودتا سخن می گوید که حرفی منطقی و درست است. دعوت است، هشدار است، که اگر مورد توجه قرار می گرفت ۲۸ مردادی پیش نمی آمد.

ولی متاسفانه این هشدارها مورد توجه قرار نمی گرفت. در شهریورماه ۱۳۳۱ هم اطرافیان مصدق و رهبران جبهه ملی هشدار حزب توده ایران را به هیچ گرفتند. به جای توجه به هشدار آزاد گذاشتن حزب برای دفاع از نهضت بر فشار خود افزودند. جناح راست جبهه ملی که در کودتا شرکت داشت و یا از آن بدش نمی آمد به هشدار حزب توجه نکرد، هیچ، که طلبکار هم شد و حزب ما را به تحریک افکار مردم متهم کرد. با این حال هشدار حزب به هر صورت اثر بخش بود. مصدق هوشیارتر شد. و به خبرهایی که از ارتش می رسید توجه بیشتری کرد. این خبرها حاکی از این بود که لشکر گارد شاهنشاهی نیروی بزرگی در اطراف تهران متمرکز کرده و زیر پوشش "مانورنظامی" قصد حمله به تهران دارد. در روزهای آخر شهریور مصدق دستور انحلال لشکر گارد و تقسیم آن به سه تیپ را صادر کرد و موقتا نیروی متمرکز کودتا را پراکند. اما توطئه ادامه یافت تا این که سرانجام **۲۱ مهرماه ۱۳۳۱** وجود توطئه کودتا رسما" اعلام شد. سرلشکر حجازی آجودان مخصوص شاه و برادران رشیدیان از تجار بازار که با سفارت انگلیس رابطه داشتند دستگیر شدند. اعلام شد که ۷ سناتور (از جمله سرلشکر زاهدی)، ۴ نماینده مجلس (از جمله دکتر بقایی)، ۵ افسر ارشد و چند تن از اعضای خانواده سلطنتی در توطئه کودتا شرکت داشته اند.

مصدق در آغاز با این کودتا به طور قاطع مقابله کرد. بنا به اصرار مصدق اشرف پهلوی و ملکه مادر از کشور بیرون رفته به آمریکا پناه بردند. وسایل تبعید شاهپور علی رضا و چند تن دیگر از اعضای خاندان سلطنتی نیز فراهم شد. مصدق در دشمنی با امپریالیسم انگلیس گام بزرگ دیگری به جلو برداشت و در ۳۰ مهر ماه ۱۳۳۱ طی یادداشتی رابطه سیاسی ایران با دولت انگلیس را قطع کرد. در فردای آن روز (اول آبان ماه ۱۳۳۱) ماده واحده ای به تصویب مجلس رسانید که به موجب آن دوره مجلس سنا مانند مجلس شورا دو سال تعیین شد. بنابراین دوره کنونی مجلس سنا که بیش از دوسال طول کشیده بود پایان یافته تلقی شد و سنا تعطیل گردید. به این ترتیب مصدق در چند ضربت متوالی به دربار، سنا، سفارت انگلیس و لشکر گارد کانون های کودتا را کوبید و وضع خود را موقتا تثبیت کرد.

این اقدامات فقط از جانب حزب توده ایران و تنی چند از نزدیک ترین یاران مصدق (فاطمی، شایگان، نریمان...) مورد تایید کامل قرار گرفت.

اکثریت قاطع رهبران جبهه ملی و احزاب و سازمان های وابسته به جبهه ملی آشکار و نهان از مصدق فاصله گرفته و با قاطعیت بیشتری به صف مخالفان او پیوستند.

در برابر قطع رابطه ایران و انگلیس حزب توده ایران ضمن تایید کامل این اقدام دولت مصدق، خطر امپریالیسم آمریکا را متذکر می شد و دشواری هایی را که از بازگذاشتن دست امپریالیسم آمریکا در کشور ما حاصل می شود برمی شمرد. "جمعیت ملی مبارزه با استعمار" طی بیانیه ای از مردم دعوت می کرد که از دولت بخواهند:

۱ ـ نمایندگان مداخله جوی آمریکا از کشور ما طرد شوند.

۲ ـ کلیه جاسوس های آمریکایی را که به نام مستشار نظامی و اصل چهار و غیره سراسر کشور ما را اشغال کرده اند اخراج نماید و موسسات جاسوسی آن ها را برچیند.

۳ ـ با تامین آزادی های دموکراتیک امکان دهد که ملت تمام نیروی خود را تجهیز کند.

۴ ـ صنایع ملی نفت را به راه اندازد...[20] "

حزب توده ایران توضیح می داد که سفارت خانه های کشورهای امپریالیستی آمریکا و انگلیس و موسسات وابسته به آن ها در واقع موسسات دیپلماتیک نیستند، کانون های خرابکاری و جاسوسی هستند که پوشش دیپلماتیک دارند. این لانه های جاسوسی را باید تعطیل کرد.

"بسوی آینده" می نوشت:

"جاسوسان دیپلمات نمای انگلیسی و آمریکایی را از ایران برانید. سفارتخانه های انگلستان و آمریکا کانون های تحریک و توطئه و جنایت اند. باید این لانه های فساد را تعطیل کرد...

ما به حفظ روابط سیاسی با امپریالیست های انگلیسی و آمریکایی به هیچ وجه علاقه مند نیستیم. سفارتخانه های دول آمریکا وانگلیس مراکز جاسوسی، فساد، توطئه و تحریک است.

مامورین نظامی و سیاسی دول امپریالیستی جز خرابکاری و کارشکنی و مداخله در امور داخلی ایران وظیفه ای ندارند.

باید این لانه های جاسوسی و فساد را بست و جاسوسان بیگانه را اخراج کرد. این است خواست ملت![21]"

متاسفانه آن روز به این خواست ملت توجه نشد. جاسوسان و لانه های جاسوسی امپریالیستی مورد حمایت هم قرار گرفتند و چنان که خواهیم دید مستقیما" کودتای ۲۸ مرداد را به ثمر رسانیدند.

دژ به جای بسوی آینده ۱۷ مرداد ماه ۱۳۳۱[۱]

روزنامه کیهان، ۱۶ شهریور ماه ۱۳۳۱[۲]

روزنامه کیهان، ۱۶ مرداد ماه ۱۳۳۱[۳]

همان جا.[۴]

روزنامه کیهان، ۵ مهرماه ۱۳۳۱[۵]

مظفر بقایی، دفاع در دادگاه روزنامه اطلاعات ۹ دی ماه ۱۳۴۰[۶]

روزنامه کیهان چهارم مرداد ماه ۱۳۳۱[۷]

پیام رادیویی مصدق، ۱۶ فروردین ماه ۱۳۳۲، روزنامه اطلاعات، همان روز [۸]

شاهد، ششم شهریور ماه ۱۳۳۱[۹]

. دفاعیات دکتر بقایی، روزنامه اطلاعات، ۲ دی ماه ۱۳۴۰[۱۰]

رهبر مردم به جای بسوی آینده ، ۷ شهریور ماه ۱۳۳۱. {رهبر مردم دهمین روزنامه ای بود که پس از سی ام تیر به جای بسوی آینده منتشر و بلافاصله از طرف فرمانداری نظامی توقیف می شدند. اما شاهد با وجود خیانت آشکار مسئولین مظفر بقایی تا روز کودتای ۲۸ مرداد با خیال راحت منتشر می شد و کسی مزاحمش نبود}[۱۱]

همان جا [۱۲]

آخرین علاج به جای بسوی آینده ۱۳ شهریور ماه ۱۳۳۱[۱۳]

رزم آوران، به جای بسوی آینده، ۱۶ شهریورماه ۱۳۳۱، تکیه ازما است [۱۴]

پیوند ما به جای بسوی آینده، ۲۱ شهریور ماه ۱۳۳۱ تکیه از ما است. {تا این زمان نزدیک ۲۰ روزنامه به جای بسوی آینده توقیف شده بود. تنها به این دلیل که کودتا را افشا می کرد و سربازان را به دفاع از منافع ملی فرا می خواند}[۱۵]

رزم آوران ، ۱۶ شهریور ماه ۱۳۳۱[۱۶]

سرانجام به جای بسوی آینده ۱۷ شهریور ماه ۱۳۳۱[۱۷]

همان جا [۱۸]

تقریبا" همه شماره های بسوی آینده در شهریورماه ۱۳۳۱[۱۹]

بیانیه جمعیت ملی مبارزه با استعمار نغمه نو (بیست و دومین جانشین بسوی آینده) ۲۵ مهرماه ۱۳۳۱.

{درمهرماه ۱۳۳۱ دکتر حسین فاطمی به وزارت امور خارجه منصوب شد. قطع رابطه با انگلیس نخستین اقدام سیاسی او در این مقام بود}[۲۰]

دموکراسی نوین (بیست و چندمین جانشین بسوی آینده)، ۱۳ مهر ماه ۱۳۳۱ [۲۱]

پائیز مصدق- زمستان جنبش- بهار کودتا
بسوی فاجعه گام های بلند دربار برای حکومت مطلقه

۱۷ میلیونرامریکائی، که پشت فاشیسم مکارتی پنهان بودند، پس از کتابد سوزان ها و سرکوب جنبش کارگری دولت آیزنهاور- دالس را برای تهاجم جهانی بر سر کار آوردند و کودتای ۲۸ مرداد از دل آن بیرون آمد.

۷. به سوی توطئه نهم اسفند

پاییز سال ۱۳۳۱ (۱۹۵۲) محیط بین المللی کم تر از همیشه به سود استراتژی مصدق بود که می خواست با کمک آمریکا و ترسانیدن آن از "خطر کمونیسم"، نبرد خود را با استعمار انگلیس پیش ببرد. سیاست امپریالیسم آمریکا که پس از جنگ دوم جهانی به طور مداوم خشن تر و درنده تر می شد، در این لحظات به نقطه عطفی می رسید. انحصارات امپریالیستی آمریکا حتی سیاست خشن و تجاوزکارانه ترومن را کافی نمی دانستند. آن را " ناپی گیر" می نامیدند و طلب می کردند که در سیاست خارجی به جای دکترین "جلوگیری از گسترش کمونیسم" سیاست "رهایی {!!} از چنگ کمونیسم" پیش گرفته شود. تئوریسین های سیاست خارجی آمریکا مدعی بودند که سیاست "جلوگیری" کافی نیست چرا که به هر صورت "تدافعی" است. باید سیاست "رهایی" را پیش گرفت که مبتنی بر "تهاجم" و "یورش" باشد.

نمایندگان انحصارات امپریالیستی آمریکا می خواستند که آمریکا در همه جبهه ها به تهاجم دست زند. هر جا "کمونیسم" است سرکوب کند، (همه جنبش های رهایی بخش ملی، همه حرکات ضد امپریالیستی هم در قاموس این محافل "کمونیستی" بود و هست) و این هدف را در برابر خویش قرار دهد که سیستم سوسیالیستی را بشکند، کشورهایی را که پس از جنگ به اردوگاه سوسیالیسم پیوسته اند " آزاد " کند، سوسیالیسم را به مرزهای ۱۹۳۹ عقب براند در درون این مرزها "خفه" کند.

این سیاست خارجی هار و بی ملاحظه، از سیاست داخلی فاشیست مآبی که انحصارات امپریالیستی در درون ایالات متحده آمریکا پیش گرفته بودند سرچشمه می گرفت. این سیاست خشن داخلی به نام سناتور مرتجع و فاشیست مک کارتی، که معروفیت نامیمون در تاریخ معاصر آمریکا کسب کرده، "مک کارتیسم"، نامیده می شد. مک کارتی مرتجع ترین نیروهای جنایت کار و نژاد پرست آمریکا را دور خود جمع کرد و به بهانه " مبارزه با کمونیسم"، همه آثار دمکراسی بورژوایی را زیر ضربه گرفت. مک کارتیسم به مثابه فاشیسم نوع آمریکایی شناخته شد. کتاب سوزان، تفتیش عقاید، سرکوب جنبش های کارگری و مترقی، عدم تحمل در برابر هر عقیده مخالف، ایجاد شبکه وسیع خبرچینان و جاسوسان، روش روزمره مک کارتیسم بود.

درباره سیاست خارجی، مک کارتیسم، خواستار جنگ مداوم بود. هواداران آن طلب می کردند که آمریکا مسابقه تسلیحاتی را با چنان سرعتی ادامه دهد که برتری "مطلق" بر اردوگاه سوسیالیسم به دست آورد.

در پاییز ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) این سیاست تجاوز کارانه رو به اوج بود.

امپریالیسم آمریکا شبکه پایگاه ها و پیمان های تجاوزکارانه را به دور اتحاد جماهیر شوروی و کشورهای سوسیالیستی می گسترد. در همان وقت ترکیه و یونان به پیمان تجاوز کارانه ناتو جلب شدند و سپس آلمان غربی به آن

پیوست. در همان زمان جنگ تجاوزکارانه آمریکا در کره با وسعت و شدت و با تمام قوا ادامه داشت و انحصارات امپریالیستی هنوز امیدوار بودند که با افزایش تهاجم نظامی به پیروزی دست یابند.

امروز که به این تاریخ از فاصله زمان می نگریم از کوته بینی سیاست سازان امپریالیستی جهانی دچار شگفتی می شویم. هیچ یک از خواب های آنان در طول زمان تعبیر نشد. آنان نتوانستند با تهاجم خود جلو پیشرفت انقلاب جهانی را بگیرند. مارش پیروزمند انقلاب جهانی با گام های شتابنده پیش رفت و پیش می رود.

اما در آن زمان هنوز کوته بینان آرزومند سلطه جهانی در آمریکا و همه کشورهای امپریالیستی قدرتی داشتند. انتخابات ریاست جمهوری آمریکا که در پاییز ۱۹۵۲ (۱۳۳۱) انجام شد تحت تاثیر مستقیم همین سلطه جویان قرار داشت. محافل ارتجاعی و تجاوزگر امپریالیستی ترومن و حزب دموکرات را- با وجود آن همه تلاش تجاوزکارانه، با وجود هیروشیما، جنگ کره، محاصره اقتصادی اردوگاه سوسیالیسم، ایجاد پیمان های تجاوز کار...- به حد کافی جنگ طلب و مهاجم نمی دانستند. آنان گروه آیزنهاور- دالس از حزب جمهوری خواه را بر سر کار آوردند که در تاریخ معاصر آمریکا به کابینه ۱۷ میلیونر معروف است و در سیاست جهانی با تشدید بی سابقه جنگ سرد و گسترش پیمان های نظامی، تقویت "سیا" و انجام کودتاهایی چون ۲۸ مرداد شهرت پلیدی دارد.

در چنین محیط بین المللی بود که مصدق ضمن اقدامات قاطع و جسورانه علیه امپریالیسم انگلیس می کوشید هنوز هم امپریالیسم آمریکا را از "خطر کمونیسم" در ایران بترساند و حمایت آن را جلب و حفظ کند. مصدق که یک سال پیش مقابله خود را با انقلاب قابل تقدیس دانسته و به ترومن نوشته بود:

" پرزیدنت عزیزم!

از آن حضرت انصاف می خواهم آیا ملت بردبار ایران که با تحمل شداید و محرومیت های یاس آور تاکنون توانسته است در مقابل تبلیغات قوی و انقلابی ایستادگی کرده و اسباب زحمت دنیا را فراهم نیاورد قابل تحسین و تقدیر هست یا نیست؟!" [1]

اینک در پاسخ پیام مشترک ترومن و چرچیل می نوشت:

"در وضع کنونی ملت ایران دو راه در پیش دارد که باید یکی را اختیار کند: یا باید کوشش و سعی در اصلاح اوضاع اجتماعی و بهبود حال طبقات محروم کند که غیر از تحصیل عواید نفت به طریق دیگری میسر نیست یا اگر این راه همچنان مسدود بماند باید به حوادث احتمالی آینده که به زیان صلح جهانی تمام خواهد شد تسلیم گردد." [2]

مصدق پس از کودتای ۲۸ مرداد وقتی در زندان تیپ زرهی اسیر بود تازه فهمید که منظور امپریالیست ها از خطر کمونیسم، خود او هم هست. خطر کمونیسم بهانه ای است برای سرکوب نهضت های استقلال طلبانه.

او در زندان نوشت:

"در حسن نیت دول بزرگ {!!} باید تردید کرد. **زیرا کمونیسم را بهانه کرده اند برای این که ۴۰ سال دیگر از معادن نفت ما سوء استفاده کنند.**" [3]

باری مصدق استراتژی جلب حمایت امپریالیسم آمریکا را با تهدید به "خطر کمونیسم" با شدت ادامه می داد ولی در لندن و واشنگتن می دانستند که ایران را "خطری" تهدید نمی کند.

منچستر گاردین نوشته بود:

"مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که مرتبا" خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر موقع که با سفیر آمریکا مواجه می شود بگوید:

"یا پول بدهید یا ما کمونیست خواهیم شد."

ولی تا به حال نه آمریکایی ها پول داده اند و نه ایران کمونیست شده است {!!}." [4]

تلاش مصدق برای جلب همکاری آمریکا، چنان که گفتیم، در این زمان بیش از هر وقت دیگری در گذشته بی فایده بود. امپریالیسم آمریکا نه فقط در مقیاس جهانی مهاجم تر می شد بلکه در مورد خاص ایران به توافق های پایداری با امپریالیسم انگلیس نزدیک می شد. پس از شکست توطئه قوام در تیرماه ۱۳۳۱ و قطع رابطه ایران و انگلیس، شرکت نفت انگلیس بیش از گذشته آماده سازش با انحصارات آمریکایی بود و پیشنهادهای روشن تری برای همکاری می داد. کرمیت روزولت رهبر عملیات کودتای ۲۸ مرداد اعتراف می کند که درست در همین زمان شرکت سابق نفت از او خواسته است که نقشه سرنگونی مصدق را مشترکا" بررسی کنند.

روزولت می نویسد:

"مصدق مناسبات دیپلماتیک با انگلستان را قطع کرد... یک هفته بعد من در تهران بودم ... ماه نوامبر {آبان} هنگام بازگشت از تهران به کشورم از لندن گذشتم. شرکت نفت ایران و انگلیس با من تماس گرفت. سخنگوی آن ها کوچران {سرجون کوچران} بود. آن ها به هیچ چیز جز برانداختن مصدق نمی اندیشیدند...

توضیح دادم که این جا برخی از مسایل مهم است که باید با دولت من بررسی شود... گفتند این مسایل بارها در این جا و آن جا بررسی شده است.

آنان همان وقت نقشه آماده ای برای نبرد داشتند. با دقت بررسی کردیم. بعدها تعداد شرکت کنندگان در بررسی روز به روز زیادتر می شد...

نقشه آن ها این بود که به همراه اعلیحضرت همایون کار کنند و نه علیه او، مامورین اصلی آن ها در ایران رابطه نزدیکی با دربار داشتند... درباره ارتش ارزیابی آن ها شبیه ارزیابی من بود..." [5]

سیاست عمومی چرچیل- ایدن که همکاری همه جانبه و حفظ روابط ویژه با امپریالیسم آمریکا و حفظ منافع استعماری انگلیس از طریق تقسیم آن با انحصارات آمریکایی بود، در این زمان در مورد نفت ایران وارد مرحله اجرایی مشخص تری شد. در ملاقات ها و تماس های مکرر میان محافل آمریکایی و انگلیسی، توافق شد که کنسرسیومی از انحصارات آمریکایی و شرکت سابق انگلیسی نفت و شرکت شل برای تسلط نفت ایران تشکیل شود.

موافقت انگلستان با این نقشه تصمیم آمریکا را درباره مصدق قطعی کرد:

یا مصدق با این پیشنهاد موافقت می کند و یا سرنگون می شود.

ناپی گیری مصدق نه فقط در سیاست خارجی بلکه در سیاست داخلی نیز وجود داشت و صدمات سنگینی به جنبش می زد. مصدق، چنان که گفتیم پس از سی ام تیر چندین ضربه سنگین به محافل ارتجاعی و ضد ملی که در دربار جمع آمده بودند وارد کرد: گروهی از درباریان توطئه گر را از کشور راند، بخشی از نیروهای نظامی کوتاچی را پراکند، تنی چند از امرای لشکر را بازنشسته کرد، در مجلس سنا را بست و ... ولی در همین جا ایستاد و حتی گامی چند عقب نشست . آن هایی را که دستگیر کرده بود آزاد کرد، بازنشستگان را به پست های سفارت و نان و آب دار گماشت. و امکان داد که مجلس سنا با حضور گروه های ناراضی هیات حاکمه جلسات منظمی در منازل خصوصی تشکیل دهد و به توطئه گری بپردازند.

درباره گذشت و عدم قاطعیت مصدق طی قریب سی سال اخیر بسیاری چیزها گفته شده اما باید توجه داشت که مصدق ضعیف النفس و حلیم نبود. او آن جا که می خواست می توانست بسیار هم قاطع و قوی عمل کند. گذشت او از منافع طبقاتی و از محاسبات سیاسی اش سر چشمه می گرفت، همان محاسباتی که او را به حمایت از منصور، و ... واداشته بود.

با توجه به این توافق های پنهانی و طبق همان نقشه ها بود که پس از قطع رابطه با انگلستان توطئه ضد مصدقی در مقامات بالای حکومت شدت یافت، محیط سیاسی متشنج تر شد و پس از انحلال مجلس سنا و مرکز ثقل پنهانی توطئه ها علاوه بر دربار بیش از پیش به سفارت آمریکا و اداره اصل چهار و مرکز ثقل علنی آن به مجلس شورا منتقل شد. سیاست ارتجاع و امپریالیسم دراین لحظه عبارت از این بود که:

"به مصدق امان ندهیم و آسوده اش نگذاریم." [6]

مجلس برای آسوده نگذاردن مصدق کانون بسیار مناسبی بود. زیرا هر روز تعداد جدیدی از رهبران جبهه ملی و نمایندگان هوادار مصدق از او جدا شده به اردوی دشمن می پیوستند و با انواع بازی های پارلمانی مانع کار مصدق می شدند. برای نشان دادن جو حاکم در مجلس و طرز رفتار آن با مصدق کافی است که یادآوری کنیم که روز قطع رابطه با انگلیس اکثریت مجلس از حضور در مجلس خودداری ورزید و مجلس را تعطیل کرد تا گزارش مصدق در جلسه علنی و رسمی خوانده نشود و قطع رابطه رسمیت پیدا نکند. مصدق گزارش خود را از رادیو برای مردم خواند.

باید توجه داشت که جبهه قوی علیه مصدق در مجلس از همان فردای سی ام تیر تشکیل شد. وقتی بر اثر پیروزی قیام سی ام تیر مصدق به نخست وزیری رسید جناح راست جبهه ملی که قبل از حوادث تیرماه در برابر مصدق صف بسته بود، از فرصت استفاده کرد و در اتحاد با درباری ها مواضع حساس مجلس را به دست گرفت: بقایی، رئیس کمیته تحقیق درباره حوادث سی تیر شد، بهادری، میراشرافی، ذوالفقاری و امثال آن ها در هیات رئیسه مجلس جا گرفتند. به عبارت دیگر پیروزی سی ام تیر میان مصدق و مخالفین او در جبهه ملی تقسیم شد و جناح مخالف در مجلس سنگر گرفت. دشمنان با زرنگی خاصی آیت الله کاشانی را به ریاست مجلس انتخاب کردند تا بتوانند مقابله مجلس و دولت را به صورت مقابله کاشانی مصدق درآورند. این امر به ویژه پس از آن که مصدق از مجلس اختیارات گرفت اهمیت بیشتری کسب کرد. زیرا موافق اختیارات، مصدق مجلس را کنار می گذاشت و آن هایی که کاشانی را به قبول ریاست مجلس برانگیخته بودند می توانستند هر بی اعتنایی مصدق به مجلس ارتجاعی را به صورت بی اعتنایی مصدق به شخصیت کاشانی جلوه دهند.

در روزهای بلافاصله پس از سی ام تیر جدایی این دو جبهه چندان آشکار نبود. برعکس، آیت الله کاشانی در برانداختن قوام و روی کارآوردن مصدق بیش از همه محافل جبهه ملی رزمیده و قاطعیت نشان داده بود و لذا پس از پیروزی سی ام تیر می بایست اتحاد آن دو محکم تر باشد. اما نفاق افکنان و خرابکاران مجال نمی دادند و از اختلاف سلیقه ها و تفاوت در مشی و حتی ملاحظات شخصی به حداکثر استفاده می کردند تا مصدق و کاشانی را از هم جدا کنند. برای امپریالیسم خطری بزرگ تر از اتحاد نیروهای ملی ضد امپریالیستی نیست و این اتحاد فقط با درک و مراعات اختلاف سلیقه ها ممکن می شود و نه تحمیل یکی بر دیگری.

حزب توده ایران در این زمینه هم تلاش صادقانه ای داشت. ما از این که کاشانی از جنبش ملی دور شود خرسند نبودیم. برعکس، می کوشیدیم که پیوند او را با جنبش تحکیم کنیم. مطبوعات حزبی ما به آیت الله کاشانی توجه می کردند و هر اقدام مثبت او را مورد تایید جدی قرارمی دادند. برای مثال می توان از روش خلق (بسوی آینده) ۲۵ شهریور ماه ۱۳۳۱ یاد کرد که مصاحبه آیت الله کاشانی را به روزنامه احرام چاپ دمشق در جای برجسته و با احترام فراوان چاپ کرد.

بسوی آینده نوشت:

"آیت الله کاشانی با شرکت در اتحادهای دفاعی خاورمیانه مخالفند. مداخله انگلیس را در امر نفت ایران مجاز نمی دانند...

آیت الله در مصاحبه با احرام گفتند:

آزادی بالاترین نعمتی است که خداوند متعال بر ملت اعطا می فرماید. دیانت اسلام ملت را به مشورت و حکومت مشورتی دعوت کرده است...

ما هنوز از زیر تاثیر کابوس انگلیس آزاد نشده ایم... چه طور ممکن است یک استثمار جدید (آمریکا) را جانشین استثمار قدیم سازیم...

دول اسلامی نباید در اتحادیه های تجاوزکار مداخله و مشارکت کنند..." [7]

مراجعات مکرر حزب ما هم برای تشکیل جبهه متحد ضد استعمار فقط متوجه مصدق و هوادارانش نبود. ما مسلمانان متعهد ضد استعماری را هم که زیر رهبری کاشانی بودند به اتحاد دعوت می کردیم.

دشواری کار آن جا بود که جناح کودتاچی بقایی- زاهدی از فردای توطئه ۱۵ بهمن ماه ۱۳۲۷ می کوشید آیت الله کاشانی را به سوی خود جلب کند و از نفوذ او بهره گیرد. آنان کوچک ترین فرصتی را برای جدا کردن مصدق و کاشانی از دست نمی دادند. در روزهای پس از سی ام تیر نیز با این که دست خود اینان تا مرفق به خون شهیدان سی ام تیر آغشته بود با زرنگی خاصی دور کاشانی را گرفتند و کوشیدند او را در برابر مصدق بگذارند.

کشف توطئه کودتای نظامی در شهریور مهر ۱۳۳۱ بهانه جدیدی برای تشدید خصومت مصدق و کاشانی شد.

زاهدی و بقایی که در این کودتا دخالت مستقیم داشتند کوشیدند پای آیت الله کاشانی را به میان کشیده او را در کنار خود مقابل مصدق بگذارند.

سرلشکر زاهدی وقتی به شرکت در کودتا متهم شد ضمن این که با اعلامیه شدیدالحنی مصدق را کوبیده و خود را به مثابه نامزد نخست وزیری برجسته می کرد طلب کرد در کمیسیونی با شرکت آیت الله کاشانی به اتهامات او رسیدگی شود. دربار نیز فرصت را از دست نداد. بی اعتنایی مصدق به مجلس و آیت الله کاشانی زمینه مناسبی بود برای تفتین.

روزنامه ها از تماس های مداوم وزیر دربار با کاشانی خبر می دادند:

"از ده روز پیش حسین علا وزیر دربار و ارنست پرون سوئیسی {جاسوس مشهور انگلستان مقیم دربار پهلوی که بعدها در لندن نشان امپراطوری گرفت} به فعالیت ها و ملاقات های مشکوکی مبادرت ورزیده اند.

بیشتر این ملاقات ها با نمایندگان مجلس است. به همین جهت مطلعین عقیده دارند که درباره می خواهد بلوکی در پارلمان برای خود تشکیل دهد تا در موقع لزوم به عنوان حربه ای علیه دولت از این جبهه استفاده شود." [8]

"رابطه شاه و آیت الله کاشانی کاملا" حسنه است. اغلب ملاقات هایی صورت می گیرد... اغلب اوقات علا حامل پیام های شاه است." [9]

فعالیت نفاق افکنانه امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی و عمال ایرانی آن ها سبب انشقاق و انشعاب در سازمان های وابسته به جبهه ملی شد. اتحاد حزب ایران و حزب به اصطلاح زحمتکشان شکست و از هر یک جناحی آشکارا به سوی دربار رفتند و خود را هودار کاشانی نامیدند و جناحی موقتا با مصدق ماندند. تا در فرصت دیگری خیانت کنند.

انشعاب در حزب زحمتکشان ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ اعلام شد. جناح بقایی که در کودتا شرکت داشت متهم بود که با سرلشکر زاهدی و قوام بند و بست دارد و جناح مقابل آن که با نام خلیل ملکی شناخته می شد متهم بود که با توماس مامور انتلیجنس سرویس انگلیس تماس گرفته است. در لحظه موجود بقایی ظاهرا با کاشانی بود وملکی ظاهرا با مصدق (چنان که خواهیم دید ملکی نیز به نوبه خود چند ماه بعد با شاه ملاقات کرد و به کودتاچیان پیوست) انشعاب در حزب ایران نیز روی داد. در بهمن ماه بخشی از آن جدا شد و به دنبال کاشانی رفت و بخشی دیگر با مصدق ماند.

یکی از رهبران جبهه ملی که در این زمان به مصدق پشت کرد و سر و صدایی به راه انداخت یوسف مشارکت است که در جلسه ۱۱ آبان ماه ۱۳۳۱ مجلس، درستی تصمیماتی را که به سود مصدق و علیه دربار و انگلستان گرفته شده بود مورد تردید قرارداد و مدعی شد که نمایندگان مجلس یا "مرعوبند" و یا "مجذوب" و لذا تصمیمات مجلس معتبر نیست.

با جدا شدن مشارکت از صف مصدق، تا آن لحظه اکثریت قاطع کسانی که ۳ سال پیش پایه "جبهه ملی ایران" را گذاشته بودند آشکارا از آن جدا شده و در سنگر دشمن قرار می گرفتند و نشان می دادند که هواداری مقدماتی آنان از ملی شدن نفت و مبارزه با امپریالیسم فقط در چهارچوب معین و به معنای محدود "افزایش درآمد" با همکاری آمریکا ارزش داشته است.

تجزیه جبهه ملی و جدا شدن تدریجی و گروه گروه رهبران آن از مصدق و پیوستن شان به سنگر دشمن بازتابی بود از تغییری که در پایه طبقاتی حکومت مصدق حاصل می شد.

ملاکین لیبرال و عناصر بورژوایی که در آغاز با جبهه ملی همکاری کرده بودند با درک این مطلب که تاکید اصل ملی شدن نفت به معنای انجام انقلاب ملی و دموکراتیک است، به وحشت می افتادند و حساب خود را جدا می کردند. به ویژه گسترش نهضت کارگری و آغاز جنبش های دهقانی بر نگرانی آن ها می افزود.

مصدق پس از سی ام تیر با استفاده از اختیارات قانون گذاری ۲۰% از بهره مالکانه را به سود دهقانان تخفیف داده بود که ۱۰% مستقیما" به سود دهقان کسر شود و ۱۰% به مصرف عمران دهات برسد. اجرای این تصمیم قانونی با مقاومت ملاکین رو به رو می شد و متقابلا" جنبش دهقانی را تقویت می کرد. جبهه ملی ایران و سازمان های وابسته به آن معمولا" از حدود بازار و اصناف بیرون نمی آمدند و نفوذی در میان توده ها نداشتند. در دهات نیز مانند کارخانه ها هر فعالیتی بود فقط بر اثر مجاهدات فداکارانه حزب توده ایران شکل می گرفت. شعار حزب در این مورد عبارت از گرفتن ۲۰% تخفیف و تاکید بر غیر کافی بودن آن و سوق دهقانان به سوی اصلاحات ارضی بنیادی بود.

"انجمن کمک به دهقانان ایران" که زیر نظر حزب توده ایران بود، در همین پاییز سال ۱۳۳۱ طی نامه ای خطاب به مصدق پیشنهاد می کرد:

"کلیه املاک مزروعی فئودال ها، خان ها و ملاکین بزرگ بلاعوض و مجانی میان دهقانان تقسیم شود... قروض دهقانان ملغی شود..." [10]

"بسوی آینده" در شماره های شهریور و مهر ماه ۱۳۳۱ به طور مداوم از گسترش مبارزات دهقانی خبر می داد و می نوشت:

"موج نهضت دهقانی سراسر ایران را فرا می گیرد." [11]

گسترش جنبش دهقانی ملاکین را به شدت نگران می کرد. شاه در سخنرانی خود هنگام افتتاح مجلس سنا با توجه به این جنبش دهقانی تاکید کرد:

"باید از تبلیغات مضره که مقصود آن ناتوانی مالک و اختلال امور کشور و سلب امنیت عمومی و اغتشاش دهات است شدیدا جلوگیری نمایند." [12]

ولی البته هیچکس نمی توانست از "تبلیغات مضره" و گسترش مبارزات دهقانی در آن زمان جلوگیری کند. می بایست حکومت دیگری بر سر کار آید که همه چیز را به سود مالکین برگرداند. از این جا بود که مالکین به طور آشکار در برابر حکومت مصدق و به ویژه در برابر حزب توده ایران صف می بستند و با دربار متحد می شدند. خبرهایی که می رسید از تشکیل جلسات پنهانی ملاکین بزرگ و "هم قسم" شدن خوانین برای جلوگیری از "بلشویسم" حکایت می کرد. یکی از نشریات وابسته به عشایر می نوشت:

"سران ایلات بختیاری و قشقایی هم قسم شده اند که به طور موثری از شاهنشاه محبوب خویش پشتیبانی نمایند... و با راهنمایی شاهنشاه محبوب، کشور را از بلای بلشویکی نجات بخشند." [13]

جدا شدن جناح راست جبهه ملی از مصدق و نزدیک شدن آن به دربار، زمینه مساعد تری برای نزدیکی حزب توده ایران و مصدق به وجود می آورد. حزب توده ایران همه اقدامات مصدق را علیه امپریالیسم انگلیس، علیه دربار و انواع توطئه گران تایید نموده و در عرصه اقتصاد ملی توصیه های سودمند و درستی می کرد. در این زمینه نامه سرگشاده کمیته مرکزی حزب توده ایران به دکتر مصدق نخست وزیر که روز ۲۳ مهر ماه ۱۳۳۱ در نغمه نو (بسوی آینده) منتشر شد شایان دقت است.

با این حال روند نزدیکی حزب توده ایران و مصدق با دشواری های فراوانی

رو به رو بود. حوادثی پیش می آمد که این روند را کند می کرد. از جمله اول آبان ماه مصدق لایحه "امنیت اجتماعی" را با استفاده از اختیارات به تصویب رسانید که در آن زمان لبه تیز آن علیه زحمتکشان کشور و حزب توده ایران متوجه شد. در چهارم آبان ماه ۱۳۳۱ مبارزین توده ای با یک اقدام بسیار جسورانه و فداکارانه در روز جشن تولد شاه (۴ آبان) در امجدیه

در حضور خود او به پا خاسته و شعارهای ضد سلطنت دادند که از طرف مامورین "انتظامی" به شدت مضروب و سپس طبق همین قانون امنیت اجتماعی به جزایر خلیج فارس تبعید شدند، در حالی که در همین زمان کودتاچیان دستگیر شده آزاد گردیده به مقامات حساس گمارده می شدند و به کسانی که تدارک سرنگونی مصدق را می دیدند امکان داده می شد به بهانه مختلف، کارخانه ها را به دست نظامیان اشغال کنند به طوری که در آغاز دی ماه "بسوی آینده" می نوشت:

" کلیه کارخانجات و موسسات که مرکز زبده ترین و فعال ترین نیروهای ضد استعماری است تحت تسلط نظامی هاست. راه آهن، دخانیات، سیلو، چیت سازی تهران و شهر ری و حتی بی سیم تبدیل به سرباز خانه شده اند." [14]

این روزنامه تذکر می داد که "میلیتاریزاسیون کارخانجات" زمینه را برای یورش مجدد امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی فراهم می کند.

ولی گوش مصدق به این هشدارها بدهکار نبود. کارخانه ها آن قدر در اشغال ماندند که ۲۸ مرداد شد!

مجموعه این نوع حوادث مناسبات حزب توده ایران را با مصدق رو به سردی می برد ولی این خط اصلی که اگر مصدق از جانب نیروهای راست به خطر افتاد، باید مورد حمایت حزب قرار گیرد در حزب ما همچنان به جای خود باقی بود.

مقدماتی که برای توطئه ضدملی در طول پائیز ۱۳۳۱ فراهم شده بود در آغاز

زمستان ۱۳۳۱ محصول می داد. شیوه پیشنهادی ایدن که "مصدق را آسوده نگذاریم" با دقت تمام اجرا می شد. نمایندگان درباری و جناح راست جبهه ملی در مجلس و عوامل دربار و امپریالیسم در نیروهای مسلح و در میان عشایر لحظه ای آرام نمی گرفتند. اشتباهات و نا پیگری های مصدق زمینه ای به دست می داد که خرابکاران با ماسک عوام فریبانه پیش آیند و نقاط ضعف مصدق را دستاویز قرار دهند.

مجلس شورای ملی کانون تشنج مداوم بود. با چنین مجلسی نمی شد کار کرد. لذا زمستان ۱۳۳۱ مصدق تقاضا کرد که اختیارات قانون گذاری او یک سال دیگر تمدید شود و این بدان معنا بود که مصدق می خواست یک سال دیگر مجلس را از کارهای اساسی کنار بگذارد. با وجود این که مصدق در گذشته از اختیارات خود به خوبی استفاده نکرده بود، واگذاری اختیارات به او به مراتب بهتر از آن بود که اختیار قانون گذاری به دست مجلس آلت دست دربار و جناح راست جبهه ملی بیفتد.

جناح خرابکار و وابسته مجلس تمام نیروی خود را به کار برد تا شاید از تصویب اختیارات جلوگیری کند، ولی مصدق با تهدید به حوادثی نظیر سی ام تیر آنان را عقب راند و سرانجام اختیارات را به تصویب رسانید.

با علنی شدن اختلافات و آشکار شدن صف بندی ها، محافل امپریالیستی این امید را که می توانند با مصدق به زیان مردم ایران کنار بیایند تقریبا به طور قطع از دست دادند. سیر منطقی حوادث خواه نا خواه مصدق را به سوی روش های قاطع تر سوق می داد. او در آغاز پاییز به سفیر آمریکا صریحا" گفت: " ایرانی ها خر نیستند و دیگر نمی توان آن ها را با اظهارات دوستانه فریب داد." [15]

مصدق از آمریکا طلب می کرد که به جای "اظهارات فریبنده عملا به ایران کمک کند. چیزی که با ماهیت امپریالیسم آمریکا تناقض داشت. هر چه دست آمریکایی ها در مقابل مصدق بازتر می شد آن ها با وقاحت و گستاخی بیشتری علیه او توطئه می کردند. تنها جایی که مصدق امکان دریافت کمک واقعی داشت اتحاد شوروی و کشورهای سوسیالیستی بودند که به طور مداوم آمادگی خود را اعلام می کردند و امکان خرید نفت ایران را مطرح می ساختند.

طی پاییز و زمستان ۱۳۳۱ بیش از ده بار ملاقات و مذاکره میان ایران و کشورهای سوسیالیستی در زمینه گسترش مناسبات صورت گرفت، و به رغم پایداری جدی آمریکا و اولتیماتومی که داده بود [16] ، موفقیت های چشم گیری حاصل شد. ایران در آستانه شکستن سد مقاومت آمریکا و فروش نفت به کشورهای سوسیالیستی قرار گرفت. [17]

اگر حوادثی را که در اواخر پائیز، اوایل زمستان ۱۳۳۱ در تهران گذشته با اظهارات کرمیت روزولت مقایسه کنیم یک بار دیگر با این حقیقت تلخ آشنا می شویم که سرنخ توطئه ها در واشنگتن و لندن بوده و همان وقت که گروهی در مجلس به اصطلاح شورای ملی علیه مصدق گلو پاره می کردند و یا در مطبوعات به حزب توده ایران و به اصطلاح "کمونیسم بین المللی" می تاختند از آنجاها دستور می گرفتند و فعالیت خرابکارانه آن ها جای معینی را در نقشه های امپریالیستی پر می کرد.

به گفته های روزولت توجه کنید:

"یک بار اواخر ۱۹۵۲ و یک بار اوایل ۱۹۵۳ {آخر پاییز و اول زمستان ۱۳۳۱} هیاتی از شرکت نفت انگلیس و ایران به واشنگتن آمد تا با ما مذاکره کند. هیات اول منحصرا برای بحث درباره طرح عملیاتی بود بین سیا و رفقای بریتانیایی از جانب ما آلن دالیس فقط مدت کوتاهی شرکت کرد...

در آغاز فوریه {بهمن} باز هم هیات انگلیسی به واشنگتن آمد... جلسه عملیاتی بود.

دوشنبه سوم فوریه {۱۴ بهمن} ... همین جا بود که انگلیسی ها پیشنهاد کردند که من "فرمانده عملیات" باشم... به نظرم عاقلانه بود {!!}... بحث شد پیرامون نقشه ها و نیروها... افسران اکثرا" به شاه وفادار بودند و یا بی طرف...انگلیسی ها روی روحانیون حساب می کردند... از دانشگاهیان و مدارس به کلی ناامید بودیم...

... جان فوستردالس {وزیر خارجه آمریکا} با فرماندهی من موافقت کرد... گفتم که باید جانشین مصدق را تعیین کنیم... همکاران من گفته اند فضل الله زاهدی مناسب است... فوستردالس و میدل اسمیت سکوت کردند. کوچران شروع به معرفی همکاران برجسته اش در ایران کرد..." [18]

موقعی که این نقشه ها در واشنگتن کشیده می شد و در بررسی و اجرای آن ها نه فقط جاسوسان حرفه ای سازمان جاسوسی مرکزی آمریکا و انتلیجنس سرویس انگلستان بلکه عالی ترین مقامات رسمی دولتی آمریکا و انگلیس شرکت می کردند، دیپلماسی آمریکا در تهران مشغول بازی بود و پیشنهادهایی برای حل درست مساله نفت**!!** به مصدق می داد.

ما در این باره بعدها باز هم سخن خواهیم گفت، اما توجه خواننده را به خصوص به **شرکت مستقیم وزرای خارجه و سایر مقامات عالی انگلیسی و آمریکایی در طرح نقشه های توطئه گرانه و اجرای آن ها جلب می کنیم تا معلوم شود که کودتای ۲۸ مرداد فقط کار سیا آن طور که مشهور شده نیست**. دست پخت چرچیل، آیزنهاورها، ایدن ها، دالس ها و سایر مقامات عالی دولت های امپریالیستی است که در لحظات حساس به خاطر منافع انحصارات امپریالیستی که ارباب واقعی آن ها هستند تا حد یک جاسوس خبرچین تنزل می کنند. ما نمونه های مشخص آن را نشان خواهیم داد.

باری سفیر توطئه گر آمریکا، لوی هندرسن روز سوم دی ماه از سفر یک ماه خود به آمریکا بازگشت. او در این مدت با صاحبان جدید کاخ سفید آیزنهاور و دالس تماس گرفته و نظر قاطع آن ها را دایر بر این که با مصدق نمی توان کنار آمد با خود آورده بود. به طوری که بعدها معلوم شد این پیشنهاد در عین حال که نسبت به پیشنهاد های پیشین کمی بهتر بود زیر عنوان پرداخت غرامت، حقانیت امتیاز دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ را به رسمیت می شناخت و از ایران می خواست که تا پایان مدت امتیاز "عدم النفع" به شرکت غاصب بپردازد که به قول مصدق به معنای آن بود که ایران تمام درآمد نفت را بابت غرامت به انگلستان بدهد.

مذاکرات هندرسن و مصدق در دی و بهمن چندین بار تکرار شد و در میان اطرافیان مصدق هنوز این امید وجود داشت:

"اگر پرزیدنت آیزنهاور و مشاورینش تهدید کمونیسم را برای ایران خطرناک بدانند حتی ممکن است پیشنهادهای بهتری نیز بدهند." [19]

غافل از این که بازی با "خطر کمونیسم" مدت ها است که دیگر اثر خود را از دست داده و هندرسن و سایر جاسوسان آمریکایی انگلیسی در همین زمان مشغول تدارک کودتای تازه ای هستند.

از هفته اول بهمن حوادث به سرعت پیش رفت، خبر رسید که امرای ارتش مشغول توطئه اند. مصدق ۱۳۶ نفر از آنان را بازنشسته کرد[20] و برای رسیدن به توافق ۸ بهمن ماه با آیت الله کاشانی ملاقات کرد و آشتی نمود که متاسفانه عمیق و پردوام نبود. ۲۲ بهمن ماه نامه دبیر دوم سابق سفارت آمریکا در تهران به دیویس چایلدز وزارت خارجه آن کشور، در روزنامه ها درج شد که در آن توصیه می کرد:

"دولت آمریکا با تشکیل دولتی طرفدار غرب در جنوب ایران موافقت نموده و در صورت لزوم در آن منطقه قوای نظامی پیاده کند." [21]

سفارت آمریکا در تهران توضیح می داد که این نامه "مهم نیست" ولی دو روز پس از انتشار آن خبر رسید که ایل بختیاری با قوای ارتش به زد و خورد پرداخته و ابوالقاسم بختیاری با قوای دولتی درافتاده است.[22] همان روز خبر دیگری رسید که مرزهای ایران و عراق نا آرام است و "دزدان عراقی" در مرزها اغتشاش می کنند. [23]

اطلاعات انکارناپذیر حاکی از آن بود که این توطئه ها از کانال دربار هدایت می شود.

مصدق در ملاقات هایش با شاه توضیح می داد که اگر این وضع ادامه یابد مجبور است حقایق را به مردم بگوید. صحبت از مراجعه به مردم از طرف مصدق به مطبوعات راه می یافت.

"باختر امروز" نوشت:

"مردم از حکومت مصدق انتظار دارند موانع اصلاحات و کانون های تحریک را رسوا سازد." [24]

"بایستی عامه ملت نظر خود را درباره وضع موجود کشور ابراز نمایند روشی پیش گرفته خواهد شد که این مقصود را در برخواهد داشت." [25]

دخالت امپریالیسم آمریکا، شاه و زاهدی در توطئه بختیاری ها و تدارک کودتا در تهران روشن تر از آفتاب بود. مقادیر قابل ملاحظه ای اسلحه و مهمات توسط افسران درباری از واحدهای نظامی به سرقت می رفت و برای شورشیان بختیاری فرستاده می شد. دست زاهدی آشکار بود. مصدق سرانجام گامی قاطع برداشت. زاهدی را دستگیر کرد (ششم اسفندماه).

شادروان حسین فاطمی اصرار می کرد که این قاطعیت بیشتر شود و می نوشت:

"اکنون وقت آن است که دکتر مصدق در روش مسالمت آمیز خود تجدید نظر کلی نماید و برای حفظ افتخارات و شرافت ملی ما از گزند این توطئه های خائنانه هرجا دست اجنبی را دید، از آستین هر کس که بیرون آمده باشد آن دست را بلافاصله قطع کند." [26]

این ندا همان ندای حزب توده ایران بود که از دو سال پیش مصدق را به قاطعیت دعوت می کرد. پیدایش این ندا در "باخترامروز" زمینه آن اتحادی را فراهم می کرد که باید میان حزب ما و سایر مبارزین راستین نهضت ضد امپریالیستی ایران وجود داشته باشد.

با این حال اقدامات مصدق برای جلوگیری از کودتا کافی نبود. ظاهرا" مقامات انتظامی اطلاعات کافی به او نداده بودند. مقدمات کودتا به خوبی از چشم دولت و نیروهای ملی پنهان شده بود. در نتیجه مصدق فقط پس از آغاز توطئه از عمق آن با خبر شد و می توان گفت که

بر اثر تصادف و با کمک یک افسر توده ای از دست کودتاچیان رست.

پیام مصدق به ترومن، مورخ ۳۰ خرداد ماه ۱۳۳۰، روزنامه کیهان، همان تاریخ [۱]

پیام مصدق به ترومن و چرچیل، روزنامه کیهان، ۵ مهرماه ۱۳۳۱[۲]

دفاع دکتر مصدق از نفت در زندان زرهی، تدوین حسن صدرانتشارات امیرکبیر، ۱۳۵۷، صفحات ۵۴ و ۱۱ تکیه از ما [۳]

خواندنیها، ۲۹ مهرماه ۱۳۳۱، تکیه از ما است [۴]

کرمیت، روزولت، کتاب یاد شده، صفحات ۱۰۶-۱۱۰[۵]

خاطرات ایدن، چاپ یاد شده، صفحه ۲۹۶[۶]

روش خلق به جای بسوی آینده ، ۲۵ شهریور ماه ۱۳۳۱[۷]

روزنامه خبر، نقل از خواندنیها، ۲۷ آبان ماه ۱۳۳۱[۸]

روزنامه مرد آسیا، نقل از خواندنیها، ۱۴ آذرماه ۱۳۳۱[۹]

وحدت آسیا به جای بسوی آینده ۶ مهرماه ۱۳۳۱[۱۰]

همان روزنامه ۳۰ شهریورماه ۱۳۳۱[۱۱]

. بسوی آینده، ۱۷ مهرماه ۱۳۳۱[۱۲]

شیر شوق، نقل از خواندنیها، ۴آذر ماه ۱۳۳۱[۱۳]

بسوی آینده، ۱ دی ماه ۱۳۳۱[۱۴]

خاطرات ایدن، ترجمه کاوه دهگان، تهران، نشر اندیشه، صفحه ۲۹۵ [۱۵]

همین کتاب به صفحه ۱۷۹ مراجعه کنید [۱۶]

در بهمن ماه همین سال ۱۳۳۱ مدت قرار داد شیلات به پایان رسید. محافل خرابکار می خواستند از این موضوع هم دست آویزی برای جنجال ضد کمونیستی و ایجاد محیط ضرور برای کودتا بسازند. اما اتحاد شوروی طبق روش اصولی خود وقتی طرف ایران حاضر به ادامه قرارداد نبود فورا" آمادگی خود را برای خاتمه قرارداد و تسویه حساب اعلام کرد و این دست آویز را از دست دشمنان گرفت. ولی محافل ضد کمونیستی و عمال امپریالیسم هنوز هم که هنوز است از شیلات شمال به عنوان چیزی شبیه نفت جنوب سخن می گویند و مصدق را به نام این که گویا شیلات را هم ملی کرده به دروغ می ستایند. اگر چه این موضوع وارد بحث اصلی ما نیست در حاشیه توضیح کوتاهی می دهیم :

شرکت شیلات با همکاری ایران و شوروی در سال ۱۳۰۶ تشکیل شد و از ۱۱ بهمن ماه شروع به کار کرد. این شرکت یک موسسه تولیدی کوچک و صرفا" اقتصادی بود که چه از نظر وسعت قدرت و چه از نظر ماهیت ربطی به انحصار امپر یالیستی نفت جنوب نداشت. جمع کل سرمایه شیلات اعم از نقد و منقول و غیر منقول نزدیک ۹ میلیون تومان بود. با در آمد سالانه متوسطی در حدود ۷۰۰ هزار تومان که ۵۷/۵% آن (متوسط سالانه حدود ۴۰۰ هزار تومان) سهم ایران می شد و ۵/ ۴۲ % (متوسط سالانه کم تر از ۳۰۰ هزار تومان) سهم شوروی. (شیلات برخی سال ها ضرر می داد).

به عبارت دیگر در آمد شرکت نفت جنوب در سال ملی شدن دوهزار برابر در آمد شیلات بود (که فقط ۸% به ایران پرداخت می شد) .

به علاوه شیلات بر خلاف شرکت نفت جنوب ثروت ملی ایران را غارت نمی کرد، آن را حفظ می نمود و افزایش می داد. اگر این شرکت و همکاری صمیمانه متخصصین شوروی نبود و نظم علمی و فنی در صید ماهی ایجاد نمی شد بدون شک نسل ماهی در سواحل شمال ایران برافتاده بود.

همکاری ایران وشوروی در این زمینه آنقدر سودمند بود که پس از پایان مدت قرارداد هم از همان زمان مصدق، همکاری طرفین به اشکال دیگر ادامه یافت.

شیلات ملی نشد. مدت عادی قراردادش پایان یافت.

اما مهم ترین در واقع تنها مطلب اساسی و ماهوی تفاوت ماهیت این دو موسسه است که یکی کاملا" اقتصادی و براساس همکاری و برابر حقوق می باشد ودیگری براساس اصول استعماری که استقلال ایران را برباد می دهد.

شیلات هرگز در امور داخلی ایران دخالت نمی کرد (حتی صحبت از آن خنده دار است) ولی کمپانی نفت جنوب سلسله سلطنتی می آورد، مجلس تشکیل می داد، سیاست داخلی و خارجی برای ایران تعیین می کرد و در زمان مصدق آنقدر توطئه کرد که این حکومت ملی را سرنگون ساخت.[۱۷]

کرمیت روزولت، اثر یاد شده، صفحات ۱۱۹ تا ۱۲۴[۱۸]

. باختر امروز، ۷ بهمن ماه ۱۳۳۱[۱۹]

باختر امروز، ۱۱ بهمن ماه ۱۳۳۱[۲۰]

باختر امروز، ۲۲ بهمن ماه ۱۳۳۱. {متن نامه در نیویورک تایمز چاپ شد و در مطبوعات ایران انعکاس یافت}[۲۱]

. باخترامروز، ۲۵ بهمن ماه ۱۳۳۱[۲۲]

همان جا[۲۳]

. باختر امروز، ۲ اسفند ماه ۱۳۳۱[۲۴]

. باختر امروز، ۶ اسفند ماه ۱۳۳۱[۲۵]

باختر امروز، ۷ اسفند ماه ۱۳۳۱[۲۶]

۸. توطئه نهم اسفند

جريان واقعه از اين قرار بود كه شاه در مقابل مصدق از دخالت هاي علني و توطئه گري دربار در امور دولت، ظاهرا" گامي عقب نشست و قول داد كه براي مدتي به خارج از كشور سفر كند تا در اين مدت دولت با فراغ بال بتواند به اداره امور بپردازد. مقدمات سفر نيز فراهم شد. اما در واقع شاه قصد رفتن نداشت. او با اين روش خود مصدق را خام مي كرد تا به دام اندازد. شاه در پيوند با ساير محافل كودتاچي وسايلي فراهم كرد كه در روز سفر شاهانه مشتي اوباش به بهانه مخالفت با اين سفر بر سر مصدق بريزند و او را از ميان ببرند. اين توطئه با دقت تمام انجام شد و فقط يک مو از موفقيت فاصله داشت.

مصدق واقعه را به شرح زير بيان مي كند:

"به شاه پيغام دادم كه خيال دارم رفراندومي بكنم. شاه آقايان علا و حشمت الدوله والاتبار را فرستادند. من هم سه نفر از نمايندگان دولت خود را تعيين كردم كه به عنوان شاهد حضور داشته باشند. به شاهد شاه گفتم تصميم دارم رفراندومي بكنم و مردم را از جريانات كشور مستحضر نمايم. به مردم بگويم كه والاحضرت اشرف پهلوي وقتي اين جا بودند چه كارهايي در حق من كردند و عليا‌حضرت ملكه مادر چه موانعي سر كارهاي من تراشيدند. همچنين قضاياي بختياري را مي گويم.

بعدا" اعليحضرت همايوني اظهار تمايل به مسافرت كردند. من حضور شاه شرفياب شدم. قرار شد صبح روز پنج شنبه حركت كنند. بعد پيغام دادند كه روز شنبه حركت مي كنند. قرار صبح زود بود. بعد به ساعت ۱۰ مبدل شد.

براي انجام مسافرت ده هزار دلار آماده كردم: ۹ هزار دلار حواله بانک هاي خارجي و هزاردلار نقد. اين پول را به آقاي علا دادم. دستور صادر كردم پاسپورت هاي مسافرت را بياورند پيش خودم. من با دست خودم عكس ها را به پاسپورت ها چسباندم و مهر كردم. به دربار فرستادم.

دستور داده بودم كه نيروهاي انتظامي مسير ايشان را تقويت كنند و نگذارند كسي در منزل شاه يا منزل من جمع شود." [1]

در ظاهر تاكيد خود شاه بر اين بود هيچ كس از جريان با خبر نشود. علا از جانب شاه از نمايندگاني كه به عنوان شاهد حضور داشته و از جريان با خبر بودند قول شرف گرفته بود كه به كسي نگويند. ولي از پشت سر و در خفا به كساني كه نمي بايست خبر داشته باشند خبر داده شد و تعداد زيادي از اوباش و چاقوكشان اجير شدند تا صبح شنبه در محل حاضر باشند.

روزنامه كيهان جريان وقايع را به شرح زير نوشت:

"مقارن ساعت ۱۱ صبح... خبر مسافرت شاهنشاه و شايعه استعفاي ايشان به روساي اصناف رسيد. بلافاصله خواستند بازار را تعطيل كنند. تا نزديک ظهر كليه دكاكين تعطيل شد. به منزل آيت الله بهبهاني رفتند و از ايشان خواستند به دربار بروند و مانع حركت شاهنشاه بشوند.

... عده اي با صداي بلند گريه مي كردند. آيت الله را به روي دست از اطاق خارج كردند... عده اي در بازار فرياد مي زدند بجنبيد مملكت از دست رفت... در نزديكي كاخ مرمر زنان تظاهرات مي كردند و خطاب به سربازان و مردم مي گفتند: "غيرت كجاست! حميت كجاست؟ مملكت از دست رفت."

يكي از متظاهرين كه لباس سيويل داشت وقتي مامورين انتظامي جلويش را گرفتند سردوشي هايش را بيرون آورد و گفت:

هموطن مرا نمي شناسي. من افسرم. وطن از دست رفت. [2]

نقشه كودتاچيان اين بود كه مصدق را در دربار به دام اندازند و دستگير كرده يا از ميان ببرند.

در اين لحظه حساس يكي از افسران توده اي به كمک مصدق شتافت. سرگرد خيرخواه افسر توده اي گارد جاويدان كه نمي توانست (از ترس خود مصدق) خود را معرفي كند به طور غيرمستقيم مصدق را نجات داد.

خيرخواه در خاطراتش پيرامون اين روز مي نويسد:

"پس از ورود مصدق به كاخ سلطنتي، تعدادي از امرا و افسران بازنشسته از قبيل امير احمدي، شاه بختي، عزيز اميررحيمي، خسرواني و... بتدريج در خيابان پاستور گرد آمدند. حدود ۶۰ نفر از اعضاي حزب آريا نيز به سرپرستي سپهر جمع شدند، ملكه اعتضادي به جمع آن ها پيوست... در نرده اي كاخ بسته شد... خبر رسيد كه مي خواهند هنگام خروج به مصدق حمله كنند.

به دنبال راه حل مي گشتم به آقاي پيرنيا رئيس تشريفات دربار كه به مصدق احترامي نشان مي داد مراجعه كردم. خطر را متذكر شدم و پيشنهاد كردم كه دكتر مصدق از كاخ اختصاصي به كاخ شمس پهلوي كه در شمال آن واقع بود رفته از آنجا به منزلش برود. پيشنهاد قبول شد. پيرنيا و من و اصغراميرصادقي (راننده مخصوص شاه) دكتر مصدق را تا درب اصلي كاخ شمس مشايعت كرديم." [3]

وقتي مصدق از چنين راهي نجات داده شد اوباش و افسران كودتاچي به منزلش ريختند در آهني منزل را شكستند، تا جايي كه مصدق مجبور شد به همراه دكتر حسين فاطمي (زنده ياد همواره در مواقع سخت تكيه گاه مصدق بود) با نردبان به خانه همسايه فرار كند و از آن جا خود را به ستاد ارتش برساند. اما كودتاچيان تا دير وقت شب در خيابان ها حاكم بودند.

"باختر امروز" در اين باره مي نويسد:

"قواي انتظامي به وسيله سرنيزه و قنداق تفنگ به مردم حمله مي كردند و عكس هاي مصدق را پاره مي نمودند... ظهر سرتاسر ميدان بهارستان را نيروي ارتش سربازان اشغال نمودند. .. افسران بازنشسته با لباس ارتشي آمده و سربازان را تحريک مي كردند... پس از حمله به منزل مصدق و تظاهر عده اي اوباش... دستجات متظاهر كه به منزل مصدق حمله كرده بودند به خيابان هاي شهر روي آورده و با چوب و چماق به مغازه هاي سر راه حمله مي كردند. اكثر خيابان هاي يوسف آباد و اسلامبول و لاله زار و شاه آباد بسته و صاحبان آن ها در مقابل مغازه هاي خود ناظر بر اوضاع بودند. هرجا به طرفداري از مصدق تظاهري مي شد مامورين انتظامي و افسران بازنشسته مي گفتند بزنيد! بكشيد.

نيروهاي انتظامي، "آوارگان"، "افسران بازنشسته"، "باشگاه تاج" تظاهرات مي كردند و از در و ديوار مجلس بالا مي رفتند.

در خيابان ها صداي افسران شنيده مي شد كه راديو را بگيريد... مهم است." [4]

چند سال بعد عميدي نوري از موسسين جبهه ملي كه به دشمن پيوسته بود و معاون سياسي سرلشكر زاهدي شد ضمن خاطرات خود نوشت:

"اگر در نهم اسفند مردم راديو را تصرف مي كردند كار به ۲۸ مرداد نمي رسيد و همان روز موضوع خاتمه مي يافت." [5]

در اين گفته حقيقتي نهفته است. نيروهاي مسلح تا آن حد خارج از اختيار نخست وزير بودند كه حتي نمي خواستند جلو مهاجمين به منزل او را كه قصد كشتنش را داشتند بگيرند. مصدق مجبور شد دستور كتبي صادر كند و به عنوان وزير دفاع ملي حكم كند كه در مقابل مهاجمين ايستادگي شود. اگر راديو تصرف مي شد و از آنجا صداي شاه، زاهدي و امثال آن ها بر مي آمد به احتمال قريب به يقين حكومت مصدق سرنگون شده بود.

روزنامه كيهان، اسفند ماه ۱۳۳۱[۱]

. روزنامه كيهان، ۹اسفند ماه ۱۳۳۱[۲]

از خاطرات منتشر نشده سرگرد خيرخواه [۳]

باختر امروز، ۱۰اسفندماه ۱۳۳۱[٤]

روزنامه كيهان، اطلاعات، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۳، خاطرات عميدي نوري [٥]

نقش آفريني دو آيت الله، تا ۲۸ مرداد

کودتای ۹ اسفند

شاه از شکست آموخت مصدق باز هم درس نگرفت

۹. نتايج توطئه نهم اسفند

توطئه نهم اسفند هم از نظر تکنيک کودتا و هم از نظر تناسب نيروهای اجتماعي سياسي قابل توجه بود.

از نظر تکنيک و فن کودتا، نهم اسفند تمرين عمومي ۲۸ مرداد است. در اين توطئه همه عناصر و اجزاي کودتاي ۲۸ مرداد را مي توان ديد. در اينجا "خط" کرميت روزولت "فرمانده عمليات" به خوبي خوانده مي شود. او در نهم اسفند از همان اجزا و عناصري استفاده کرد که در ۲۸ مرداد. در نهم اسفند هم کار کودتا در آغاز به دست مشتي اوباش سپرده شد و نيروهاي نظامي پشت سر آن حرکت مي کردند. اوباش تجهيز شده و متشکل، به اتکاي نيروي نظامي، شهر غافل گير و غيرمتشکل و هاج و واج را قرق کردند، محيط وحشت آفريدند و از گيجي و سردرگمي که بر اثر سياست هاي ناروشن دولت و خيانت هاي دوستان نيمه راه جنبش فراهم شده بود براي به دست گرفتن کنترل اوضاع استفاده کردند.

مصدق نه فقط به کشور، حتي به تهران هم مسلط نبود. هيچ سازمان متشکل حزبي و دولتي که در هر لحظه خطر به آن مراجعه کند نداشت. احزاب وابسته به جبهه ملي در حال فرو پاشيدن بودند و نيرويي نداشتند و از نظر سياسي نيز فلج بوده، پس از اين همه سال همکاري با سياست آمريکا وقتي لحظه مخالفت با آن فرا مي رسيد نمي دانستند چه بايد کرد. مقامات دولتي هم که در لحظات حساس از کنترل دولت مصدق خارج بوده و گوش به دربار و سفارت آمريکا داشتند. نيروي متشکل مدافع دولت مي توانست حزب توده ايران و سنديکاهاي کارگري باشند که مصدق رابطه خوبي با آن ها نداشت و براي اثبات اين که جلو "خطر کمونيسم" را گرفته است از مراجعه به آن ها امتناع مي ورزيده و ادامه فعاليت آن ها را فقط در چارچوب معيني مجاز مي دانست. حزب توده ايران هنوز غيرقانوني بود. مسئولين مرکزي حزب در حال اختفا زندگي مي کردند و هميشه در خطر بازداشت بودند. روزنامه هايي که به جاي بسوي آينده و بعنوان ناشر افکار حزب منتشر مي شدند يکي پس از ديگري از طرف حکومت نظامي توقيف مي شدند و مامورين فرمانداري نظامي و پليس هر جا دستشان مي رسيد فعالين حزب را به زندان مي افکندند.

از نظر تناسب نيروهاي طبقاتي نيز نهم اسفند حکايت از پيدايش مرحله جديدي مي کرد و آن اين که در اين روز بازار تهران هم ديگر به طور در بست مدافع مصدق نبود. بازار مدتي بلاتکليف ماند که حرف مصدق را بپذيرد و يا حرف کاشاني و بهبهاني را!

"باختر امروز" وضع بازار را در فرداي نهم اسفند به شرح زير توصيف مي کند:

"بازار تهران وضع متشنجي داشت و مردم همه در يک حالت انتظار آميخته با اضطراب به سر مي بردند. مقارن ساعت ۱۰ قسمتي از بازار بسته شد. شايع شد که سران اصناف براي اتخاذ تصميم ساعت سه بعد از ظهر جلسه اي تشکيل خواهند داد و اعلاميه اي مبني بر پشتيباني از دولت مصدق خواهند داد.

چون اصناف و تجار تصميمي نگرفته بودند دائما تلفني از باختر امروز جوياي نظر مجلس و دولت بودند. مي گفتند به ما خبر قطعي بدهيد تا تکليف خود را فهميده براي پشتيباني از مصدق دست به مبارزه بزنيم." [1]

يکي از ويژگي هاي مهم توطئه نهم اسفند که تناسب نيروهاي سياسي را بيان مي کرد به ميان آمدن علني پاي برخي از رهبران مذهبي به سود شاه بود. چنان که مي دانيم آيت الله کاشاني در سي ام تير ۱۳۳۱ در صف مقابل قوام السلطنه

قرار گرفت و نقش قاطعي در دفاع از مصدق ايفا كرد. در ماه هاي بعد نيز با وجود مخالفت با مصدق از شركت در توطئه هاي ضد او خودداري مي كرد. اما اينک توطئه گران موفق شده بودند پاي آيت الله كاشاني و به ويژه بهبهاني را علنا به ميان بكشند و خود را به جناح مذهبي متكي نشان دهند. در روز نهم اسفند بهبهاني در جلو كاخ مرمر روي دست كودتاچيان سخنراني مي كرد و آيت الله كاشاني در اين يک روز سه نامه و اعلاميه در ارتباط با توطئه منتشر كرد. دو نامه و اعلاميه در دفاع آشكار از شاه و به قصد جلوگيري از سفر وي بود و مردم را به تظاهرات به سود شاه دعوت مي كرد.

در يكي ازنامه ها آيت الله كاشاني مي نوشت:

"مردم! برادران ديني! هموطنان!

با تقدير از احساسات ميهن دوستي مردم از همه خواهانم كه با نمايندگان مجلس و علما و روحانيون و ساير طبقات همكاري نموده و متفقا درخواست تجديد نظر در تصميم اعليحضرت ... كه منتهي به آشفتگي اين كشور و باعث ندامت مي شود بالاتفاق جلوگيري نمايند.

سيدابوالقاسم كاشاني " [2]

تنها ديروقت روز نهم اسفند، زماني كه ديگر مصدق از منزل فرار كرده و كودتا شكست خورده بود ولي اوباش هم چنان منزل او را غارت مي كردند آيت الله كاشاني حاضر شد نماينده اي پيش آنان بفرستد و دستور دهد كه دست از ادامه غارت بردارند.

آيت الله كاشاني نوشته بود:

"برادران عزيز مسموع شد عده اي به در خانه جناب آقاي دكتر مصدق حمله نموده اند. خواهشمندم متفرق شويد و از تعرض خودداري نمايند. جناب آقاي موسوي را براي ابلاغ اين مطلب فرستادم.

سيدابوالقاسم كاشاني " [3]

ولي بايد توجه داشت كه جدايي آيت الله كاشاني از مصدق به معناي جدايي همه روحانيت از نهضت ملي ايران نبود. بسياري از روحانيون مبارز تا پايان نهضت ماندند. از جمله آقايان انگجي، ميلاني، زنجاني و ديگران كه در مجلس بودند و تا آخر عهد خود را نشكستند.

يكي از مهم ترين نتايج توطئه نهم اسفند نزديک كردن مجدد حزب توده ايران به مصدق بود. حزب توده ايران به رغم سردي مناسبات كه پيش مي آمد هربار كه وضع مصدق متزلزل مي شد به دفاع از او برمي خاست. در نهم اسفند نيز، زماني كه خبر توطئه در شهر پيچيد مبارزين توده اي در زير ضربات "مامورين انتظامي" به خيابان ها آمدند و به سود مصدق و عليه دربار به تظاهر پرداختند.

"روزنامه كيهان" درباره تظاهرات توده اي ها و رفتار مامورين انتظامي با آنان از جمله نوشته بود:

"عناصر افراطي چپ {!!} در ميدان توپخانه جمع شدند... جمعيت زيادي گرد آمد... مامورين انتظامي دخالت كردند... هركس از آن ها كه به دست مي آمد از طرف پاسبان ها و جمعي كه

نزديک ايشان بود {يعني كودتاچيان} شديدا" مضروب شدند به طوري كه خون از سر و روي آنان جاري گرديد...}

عمال امپرياليسم و دربار، واقعا" به توده اي ها رحم نمي كردند. دفاع آن ها از مصدق با شديدترين و خشن ترين حملات پاسخ داده مي شد. با اين حال توده اي ها در حالي كه خون از سر و رويشان مي ريخت از مصدق دفاع مي كردند.

نهم اسفند نقطه عطف قطعي شد در مناسبات حزب توده ايران و مصدق.

از آن پس حزب توده ايران با وجود روش بي نهايت ناجوانمردانه سازمان هاي هوادار جبهه ملي، قاطع تر از هميشه در كنار مصدق قرار گرفت.

نهم اسفند امکانات وسيعي را که براي پيروزي کودتا در شهرستان ها وجود دارد نشان داد. در واقع در آن روز همه شهرستان ها عملا در دست کودتاچيان بود و اگر صداي راديوي تهران در مي آمد که مصدق سرنگون شد، کار شهرستان ها تمام بود. شهرستان ها تازه دو روز بعد به حرکت در آمدند.

مصدق طي دو سال حکومت خود نتوانسته بود پايه هاي قدرت دربار و ملاکين را در شهرستان ها متزلزل کند و براي ابراز اراده توده مردم روزني بگشايد.

آخرين نکته اي که درباره نهم اسفند بايد گفت اين است که اين توطئه به رابطه دربار و مصدق، و آمريکا و مصدق به شدت لطمه زد. مصدق از آن پس در برابر شاه آشکارتر از گذشته ايستاد، و در مورد آمريکا، با آن که هنوز اميدهايي داشت در برابر کساني نظير هندرسن سفير وقت آمريکا جبهه گرفت. خود هندرسن به برخي از نزديکانش گفته بود:

"ممکن است در هر لحظه دولت ايران از آمريکا تقاضاي احضار او را بکند." [4]

اين مطلب را سال ها بعد ايدن نيز در خاطراتش از قول آيزنهاور بيان داشت و نوشت:

"رئيس جمهور گفت که بر سر مداخلات هندرسن بر سرهواداري از شاه موقعيت او نزد مصدق بسيار ضعيف شده است و امکان قطعي دارد که گذرنامه اش را به دستش بدهند و روانه اش کنند." [5]

متاسفانه اين اتفاق نيفتاد. مصدق جرات نکرد که اين چنين قاطع عمل کند. سفير توطئه گر آمريکا و همه عمال جاسوسي آن کشور در ايران ماندند و سرانجام حکومت ملي او را سرنگون کردند.

۱۰. از نهم اسفند سال ۱۳۳۱ تا ۲۵ مرداد ۱۳۳۲

شکست توطئه نهم اسفند به هيچ وجه به معناي پيروزي نهايي نهضت ملي ايران نبود بلکه آغاز مرحله قطعي نبرد رويارويي نهضت ملي ايران با امپرياليسم و عمال آن بود. در نهم اسفند پرده هاي ملاحظه و تعارف دريده شد. جايي براي آشتي نماند. به دستور مصدق عده زيادي از امراي توطئه گر ارتش و سران اوباش توقيف شدند. با سخنراني افشاگرانه مصدق مساله دربار و دخالت هاي ناروايش به سود امپرياليسم انگليس در ميان توده مردم مطرح گشت. با آن که مصدق اسم آمريکا را نمي برد نفرت نسبت به امپرياليسم آمريکا اوج مي گرفت. ۲۹ فروردين ماه ۱۳۳۲ در شيراز مردم به اداره اصل چهار ترومن هجوم برده آن را در هم کوبيدند. در تظاهرات ضدآمريکايي که رفته رفته اوج مي گرفت حوادث شيراز نقطه عطفي بود و نشان مي داد که چهره کريه آمريکاي جنايت کار براي بخشي از هواداران مصدق نيز شناخته مي شود و مبارزه ضد آمريکايي که حزب توده ايران چند سال متوالي به تنهايي آن را پيش مي برد به ساير نيروهاي ملي نيز سرايت مي کند.

مصدق در همان شبي که توطئه شکست از مجلس خواست که تکليف کار را يک سره کند:

يا او حکومت مي کند يا شاه.

اين مساله اگر در آن لحظه بحراني که توطئه شکسته و مردم به شدت عليه دربار خشمگين بودند حل مي شد، ترديدي نبود که کار به زيان دربار خاتمه مي يافت.

متوليان مجلس پا درمياني کرده پيشنهاد کردند که کميسيوني به اختلاف شاه و مصدق رسيدگي کند. اين کميسيون از ۸ نفر تشکيل شد که امثال بقايي و مکي نيز عضو آن بودند و براي اين که فعلا مصدق را راضي کرده حل مساله را به تعويق اندازند بخشي از خواست هاي مصدق را علي الحساب پذيرفتند. در اين کميسيون اصول مورد اختلاف قانون اساسي که به علت دو پهلو بودن هم به سود سلطنت مطلقه و هم به سود مشروطه تعبيرپذير بود و در حکومت پهلوي همواره به سود سلطنت مطلقه تعبير شده بود بررسي شد و طرحي متضمن تغيير اين اصول به سود مشروطه تهيه شد که اگر به تصويب مجلس مي رسيد و در عمل اجرا مي شد شعار مصدق که شاه بايد سلطنت کند و نه حکومت اجرا مي گرديد.

اما دربار و امپرياليست هاي حامي آن قصد آن نداشتند كه بر چنين چيزي تن در دهند. سلطه امپرياليسم در ايران تنها به دست حكومت ديكتاتوري وابسته مقدور مي شد. عمال امپرياليسم و ارتجاع در مجلس از تصويب طرح جلوگيري كردند. حتي عده اي از كساني كه طرح را خود تدوين و امضا كرده بودند حاضر نشدند كه از تصويب بگذرد.

مبارزه ضد درباري كه در روزهاي پس از نهم اسفند به كوچه و خيابان كشيده شده بود، پس از تدوين اين طرح و وعده تصويب آن از طرف اطرافيان مصدق به مجلس كشانيده شد.

خود مصدق و سازمان هاي وابسته به جبهه ملي اعلاميه دادند كه مردم دست از تظاهرات بردارند. حزب توده ايران كه بازي هاي درباريان را باور نمي كرد از طرف هواداران مصدق مورد شديدترين هجوم ها قرار مي گرفت. تظاهرات ضد شاه از طرف "مليون" سركوب مي شد. "باختر امروز" در شماره ۱۳ اسفند ماه ادعا مي كرد:

"مبارزات ضد درباري عناصر افراطي مورد حمايت مردم نيست. زيرا هدف آن ها مخالفت با نهضتي است كه به هيچ وجه با مباني مشروطه مغايرت ندارد.

انتظار اين كه مردم اين عناصر را در مبارزه ضد سلطنتي تقويت كنند مادام كه هدف مبارزه ساقط كردن رژيم مشروطه باشد بي مورد است." [6]

براساس مذاكرات پشت پرده و در برابر وعده حل مسايل، مصدق عده زيادي از سران توطئه و از جمله سرلشكر زاهدي را از توقيف آزاد كرد و امكان داد كه محافل توطئه گر اغتنام فرصت كرده و با كشاندن بحث و جدل به جلسات مجلس و با دست زدن به انواع بازي هاي پارلماني وقت بگذرانند. اقليت هوادار دربار در مجلس از شركت در جلسات خودداري مي كرد و هربار كه جلسه علني تشكيل مي شد با يک تحريک كار را به زد و خورد كشانده مجلس را تعطيل مي كرد.

باختر امروز، ۱۰ اسفندماه ۱۳۳۱[۱]

روزنامه كيهان، ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱[۲]

روزنامه كيهان، ۹ اسفند ماه ۱۳۳۱ بعدها كه فهرست حمله كنندگان به منزل مصدق منتشر شد اسامي افراد زيرين در آن فهرست ديده مي شد:

"شعبان جعفري (بي مخ)، طيب حاج رضايي، احمد عشقي، مسحن محرر، سرهنگ نقدي، سرگرد خسرواني و ..." مراجعه كنيد به روزنامه اطلاعات ، ۱۰ مرداد ماه ۱۳۳۲[۳]

نيوزويک، نقل از خواندنيها، ۱۹ اسفندماه ۱۳۳۱[٤]

خاطرات ايدن، چاپ ياد شده ، صفحه ۲۹۹[٥]

باختر امرزو، ۱۳ اسفند ماه ۱۳۳۱[٦]

تکليف طرح کميسيون هشت نفري يعني تکليف مناسبات دربار و دولت معلق مانده بود.

لازم بود امر مبارزه از صحنه مجلس بيرون کشيده شود و با کمک مردم براي عقب راندن دربار اقدامي به عمل آيد. در اين باره حزب توده ايران پيش قدم شد و طي اعلاميه اي که از سوي "جمعيت ملي مبارزه با استعمار" منتشر شده بود از همه احزاب و سازمان ها خواست که در يک اجتماع بزرگ شرکت کنند. عين دعوت نامه را از نظر اهميتي که در روشن کردن مناسبات سياسي آن روز دارد در زير مي آوريم:

دعوت عام

از تمام مردم ضداستعمار تهران

جمعيت ملي مبارزه با استعمار از کليه احزاب، دسته ها، سازمان ها و مردم ضد استعمار تهران از کارگران، دهقانان، روشنفکران، پيشه وران، کسبه و سرمايه داران ملي دعوت مي نمايد که روز سه شنبه ۲۵ فروردين ماه ساعت ۱۱ صبح در ميدان بهارستان براي تحقق شعارهاي زير اجتماع کنند:

۱- خاتمه دادن به مداخلات شاه و دربار در امور کشوري و لشکري و از بين بردن امکان اين مداخلات براي هميشه.

۲- خاتمه دادن به مداخلات استقلال شکنانه امپرياليست هاي انگليسي و آمريکايي و اخراج جاسوسان و برچيدن موسسات جاسوسي آن ها در سراسر کشور.

۳- محاکمه و مجازات مزدوران انگليسي و آمريکايي که هر روز توطئه جديد عليه حاکميت ملي ما ترتيب مي دهند.

٤- تامين امکان فعاليت ضد استعماري براي مردم ضد استعمارايران.

جمعيت ملي مبارزه با استعمار [1]

در اين دعوتنامه چنان که مي بينيد هيچ چيز خلاف مصالح ملي و يا کلمه اي تند و خواستي بلند پروازانه وجود ندارد. اين خواست ها حداقل آن چيزي است که در آن زمان انقلاب ايران بدان احتياج داشت. به علاوه دعوت مردم به تظاهرات خياباني نيز در آن زمان واقعا" ضروري بود. اما هم دشمنان آشکار نهضت ملي ايران و هم متاسفانه محافل هوادار مصدق با شدت عليه اين دعوت برخاستند.

آيت الله کاشاني طي نامه اي از مصدق خواست:

"لازم است دستور فرماييد از تظاهرات و تعرض به آقايان نمايندگان محترم جلوگيري شود تا مسئوليتي متوجه هيات دولت نباشد." [2]

حجت الاسلام شمس قنات آباد در مجلس به شدت به حزب توده ايران و مصدق تاخت:

"اين دولت توده اي ملي مصدق مورد حمايت توده اي هاست... آقا اين ها مي خواهند دين و فضيلت {!!} را از ميان ببرند. اين ها به وکلا و مقدسات ملي ما فحش مي دهند... سازشي شده است براي از بين بردن هستي و استقلال وطن ... " [3]

در برابر اين فشار مصدق عقب نشست. تظاهرات خياباني را كه به سود خود او بود قدغن كرد. تانک ها و زره پوش هاي شاه و عده اي سرباز با تجهيزات كامل در نقاط مختلف شهر گماشته شدند، فراكسيون نهضت ملي اعلاميه داد و مردم را از شركت در ميتينگ منع كرد. روزنامه هاي طرفدار دولت اعلام كردند كه "مليون" در تظاهرات شركت ندارند.

با وجود همه اين ها تظاهرات مردم انجام گرفت. منتها براي جلوگيري از درگيري و ايجاد تشنج به برگزاري ميتينگ هاي موضعي و پخش اعلاميه اكتفا گرديد.

دو روز بعد، آن گروه از سازمان هاي وابسته به جبهه ملي كه پيشنهاد تظاهرات را از طرف حزب توده ايران رد كرده بودند خودشان همان پيشنهاد را مطرح نموده اعلام تظاهرات خياباني به پشتيباني از دولت مصدق دادند. با اين تفاوت كه به جاي كمک به وحدت در جهت تفرقه كوشيدند.

حزب توده ايران با وجود تمام اين احوال، براي تحكيم وحدت جنبش اعلام كرد كه حاضر است در تظاهرات شركت كند و از همه اعضا و هواداران خود دعوت كرد كه به تظاهرات بپيوندند. بنابراين اگر وحدت صفوف جنبش حفظ مي شد اين تظاهرات مي توانست به يک

ابراز راي وسيع توده مردم بدل شود و شاه را به عقب براند. اما سازمان هاي مزبور تصريح كردند كه از حضور "عناصر چپ" جلوگيري خواهند كرد. به جاي اين كه كارگران را دعوت به تظاهر كنند، به جلو كارخانه ها نيروي "انتظامي" فرستادند تا كارگران بيرون نيايند.

هرجا هم كه هواداران حزب توده ايران مي كوشيدند در تظاهرات شركت كنند با هجوم مدعيان هواداري از مصدق روبه رو مي شدند.

"روزنامه كيهان" روش اين سازمان ها را به شرح زير نوشته است:

"رهبري تظاهرات امروز با حزب ايران و پان ايرانيست ها بود... عناصر چپ به طرف ميدان بهارستان حركت كردند... در اين موقع جمعيتي با چوب به طرف آن ها حمله كردند. نزديک بود زد و خورد شود. اما توده اي ها جا خالي كردند.

حزب ايراني ها و پان ايرانيست ها امروز چوب هاي مخصوص به دست داشتند كه نوک آن ها آهني بود.

علاوه بر اين درخت هاي خيابان شاه آباد و ميدان بهارستان را شكسته شاخه هاي آن را به دست گرفته آماده بودند اگر توده اي ها به جمعيت آن ها نزديک شوند مورد حمله قرار دهند." [4]

به اين ترتيب درست در زماني كه وحدت صفوف جنبش بيش از هر وقت ديگري لازم بود كساني با چوب نوک آهني و ظاهرا" زير شعار هواداري از مصدق به جنگ كارگران و زحمتكشان مي رفتند و خطر اصلي را "خطر كمونيسم" مي دانستند. همين ها بودند كه در لحظه حساس به اردوي دشمن پيوستند (چه قدر با اوضاع امروز شباهت دارد؟).

در اين موقع جنبش انقلابي ايران در لحظه قاطع تصميم قرار گرفته بود. يا مي بايست همه نيروهاي جنبش و به ويژه نيروهاي مصدقي و توده اي متحد شوند، دست دربار و عوامل امپرياليسم را قطع كرده به خرابكاري جاسوسان آمريكايي و انگليسي پايان دهند و يا دشمنان نهضت پيروز مي شدند. راه ميانه اي وجود نداشت.

ضرورت اتخاذ تصميم قاطع در صف سازمان هاي مدعي هواداري از مصدق تزلزل شديدتري ايجاد كرد. بخش بزرگي از اين سازمان ها چنان كه در صفحات پيش گفتيم از مدت ها پيش آشكارا به صف ارتجاع و امپرياليسم پيوسته بودند و آن بخش كوچكي هم كه هنوز باقي بودند نمي توانستند و نمي خواستند به پرسش روشني كه تاريخ در برابرشان گذاشته بود پاسخ صريح و روشن بدهند: با دربار و امپرياليسم اند يا با مردم؟

در اين زمان بود كه رهبري حزب "نيروي سوم" هم سرانجام سنگ "سوم" بودن را از پايش گشود و در خفا با شاه و محافل آمريكايي تماس گرفت.

اعتراف هاي خليل ملكي از آن جا كه وضع سياسي آن روزها را به خوبي روشن مي كند و نشان مي دهد كه ميان انقلاب و ضد انقلاب راه سومي نيست، بسيار جالب است. ما در زير عين اين اعتراف ها را مي آوريم:

"در هفته هاي قبل از ۲۵ مرداد دو نفر از اعضاي هيات اجرائيه حزب نيروي سوم مبارزه ما را در حدود قانون اساسي و تا حدي كه دربار را در حدود گزارش هيات ۸ نفري محدود كند غيركافي دانسته و مي گفتند كه دولت ملي بايد شاه و دربار را از ميان بردارد.

البته بنا به ادعاي آنان دولت مجبور خواهد شد اين كار را بكند و تغيير رژيم دهد.

براي هيات اجراييه اين حرف قابل قبول نبود. آن دو نفر مي گفتند بي شک كار به اين جا خواهد كشيد و حزب ابتكار اين كار را در دست خواهد گرفت و خوب است خود ما زودتر از حزب توده شروع كنيم و ابتكار را ما در دست بگيريم. ولي هيات اجراييه طبق رسم هميشگي خود معتقد بود كه ابتكار خرابكارانه را ما نبايد از دست حزب توده بگيريم {!!}

چون نمي توان باور كرد كه دولت نهضت ملي در صدد تغيير رژيم باشد نبايد ابتكار خرابكاري را بگيريم." [5]

در ماه هاي تير و مرداد ۱۳۳۲ در تحليل اوضاع و احوال سياسي در هيات اجرائيه اختلاف نظري وجود داشت... عنصر منحصر به فرد خيانت كار هيات اجراييه عقيده داشت كه دكتر مصدق بالاخره مجبور است تغيير رژيم بدهد و شاه را محاكمه و مجازات نمايد.

اكثريت هيات اجرائيه معتقد بودند كه با جلب نظر آمريكا از لحاظ سياست خارجي بايد بر مشكلات غلبه شود. و احتياجي به تغيير رژيم پيدا نشود." [6]

اين جانب براي اولين بار به حضور شاهنشاه شرفياب شدم. اعليحضرت همايوني بدوا" از مبارزات موثر و ميهن پرستانه ما در نهضت ملي ايران و همچنين از مبارزه ما عليه كساني كه از بيگانه الهام مي گيرند {!!} {درجه وقاحت را ببينيد!!} فصلي بيان فرموده و از حزب ما كه به نام نيروي سوم مي ناميدند قدرداني فرمودند...

قرار بر اين بود كه براي اين كه بهانه اي به دست توده اي ها نيفتد ملاقات علني نشود... اين جانب در صدد بودم تا حدودي كه امكان دارم از شكاف بين دربار و دكتر مصدق جلوگيري كنم و وحدت جبهه داخلي نهضت ملي را در برابر بيگانگان {!!} حفظ كنم زيرا اعليحضرت همايوني به خصوص در آن اواخر نسبت به نهضت ملي خيلي خوشبين بوده و آقاي دكتر مصدق و نهضت را تاييد مي فرمودند {!!}." [7]

از اين اعتراف روشن خيلي چيزها مي توان دريافت. اما قصد ما فقط يادآوري اين نكته است كه در آن زمان واقعا" لحظه تصميم بود. **دو راه** بيشتر وجود نداشت: اتحاد با حزب توده ايران، سرنگوني شاه، طرد امپرياليسم و نجات كشور و يا اتحاد با عمال ارتجاع و امپرياليسم و جلب نظر!! آمريكا، سرنگوني مصدق و اسير كردن كشور.

اين مطلب در همه جا مورد بحث بود. تا جايي كه در هيات اجراييه حزب "نيروي سوم" ديگر نمي شد اداي خط وسط درآورد. مي بايست: شاه يا مردم را انتخاب كرد. امثال خليل ملكي (آخرين كساني) از وابستگان به جبهه ملي بودند كه از آستانه دربار گذشتند و با شاه عليه مردم پيمان بستند.

سير حوادث به طور بي امان نيروهاي سياسي را به اتخاذ تصميم قاطع و يک طرفه شدن وادار مي كرد. امپرياليسم آمريكا تصميم خود را گرفته و جايي براي چانه زدن باقي نگذاشته بود. سياست "مصدق را آسوده نگذاريم" با شدت تمام و با وحشي گري باور نكردني اجرا مي شد.

شب اول ارديبهشت ماه سرتيب افشار طوس رئيس شهرباني كل كشور ربوده شد. شش روز بعد جنازه او، كه به طرز فجيعي به قتل رسيده بود، در كوه هاي اطراف قزوين كشف شد. نخستين تحقيقات نشان داد كه در اين جنايت هم همان كساني شركت دارند كه در جنايت ۲۳ تيرماه ۱۳۳۰، توطئه سي ام تير ۱۳۳۱، كودتاي شهريور و مهر ۱۳۳۱، جنايت ۱۴ آذر ۱۳۳۱، شورش ابوالقاسم بختياري در زمستان ۱۳۳۱ و بهار ۱۳۳۲ و توطئه ۹ اسفند ۱۳۳۱.

از ميان همه جنايت كاران، اسامي مظفر بقايي، سرلشكر زاهدي و پسرش اردشير زاهدي اعلام شد. در رابطه اردشير زاهدي با اصل چهارترومن نيز كم ترين ترديدي وجود نداشت. اردشير زاهدي معاون اداره اصل چهار ترومن و رابط "سيا" با گروهي از كودتاچيان بود.

سرلشكر زاهدي با حمايت وكلاي خيانت كار مجلس، در آنجا متحصن شد و مورد پذيرايي بسيار گرم نايب رئيس مجلس محمد ذوالفقاري (از شركت كنندگان فعال توطئه تير ماه قوام السلطنه) و رئيس مجلس كاشاني قرار گرفت. عكس ملاقات هاي آنان در روزنامه ها چاپ شد تا ترديدي در وجود پيوند ميان آن ها و حمايت آشكار دربار از جنايت كاران باقي نماند.

محافل امپرياليستي آمريكا مي كوشيدند تا چهره خشن خود را هر چه صريح تر نشان دهند. در سفري كه دالس اواخر ارديبهشت و اوايل خرداد به كشورهاي خاورميانه كرد عمدا" از سفر به ايران خودداري نمود. روزنامه هاي آمريكايي ابتدا اعلام كردند كه چون اوضاع ايران بسيارمغشوش است و :

"بيم خطر جاني براي دالس مي رود، او طبق توصيه مقامات امنيتي آمريكا از مسافرت به ايران خودداري خواهد كرد." [8]

اما بعد گفتند كه دالس از "روش دولت ايران"، از "گسترش فعاليت كمونيست ها"، از "مضروب ساختن آمريكاييان در ايران" و نظاير آن ناراضي است. در واقع دالس
مي خواست به سياست بازان تهران بفهماند كه فقط با جانشين مصدق سخن خواهد گفت.

به جاي اين كه دالس به ايران بيايد هندرسن سفير آمريكا در تهران و وارن رئيس اداره اصل چهار ترومن در ايران به ديدار او رفتند و چند روزي در كراچي و آنكارا مشورت كردند. هندرسن پس از بازگشت به ايران به ديدار شاه رفت (نهم خرداد ماه ۱۳۳۲) و يک ساعت و نيم با او به گفتگو نشست و پس از چندي ايران را ترک گفت. به طوري كه بعدها روشن شد در اين فاصله جاسوسان آمريكايي و انگليسي مقدمات كودتا را با حرارت و دقت تمام فراهم مي كردند. علاوه بر صدها مامور رسمي آمريكايي كه در ارتش و ژاندارمري و اصل چهار و سفارت آمريكا مشغول فعاليت بودند تني چند مامور ويژه "سيا" به ايران آمدند و نظارت بر اجراي كودتا را به عهده گرفتند.

در خرداد ماه جبهه متحد ضد خلق به طور كامل و با تمام حدود و ثغور تشكيل شده بود. طيف بسيار وسيعي از مرتجع ترين نيروهاي جامعه تا عناصر ميانه اي كه تا ديروز ژست "مستقل" و "مترقي" مي گرفتند به وجود آمده بود. تناقض هايي كه توطئه تيرماه سال قبل را به شكست كشانيد ديگر وجود نداشت. ليدر بلامنازع كودتا سرلشكر زاهدي انتخاب شده و همه با او بيعت كرده بودند. اين فكر كه بايد از ملي شدن نفت دست كشيد و منابع نفتي را به آمريكا و انگليس واگذار كرد از طرف بيش از ۹۰% كساني كه دو سال پيش خود را قهرمان ملي شدن نفت معرفي مي كردند (ولي همان وقت هوادار قرارداد دنياپسندانه بودند) رسما" پذيرفته شده بود. بزرگ ترين ملاكين و بزرگ ترين سرمايه داران و نمايندگان آن ها از ميان رهبران سياسي و روحاني به دور قطب دربار - زاهدي (در واقع سفارت آمريكا و اداره اصل چهار) گرد آمده بودند.
مكانيسم كودتا هم كه بارها به كار افتاده و تكميل شده بود در دسترس قرار داشت: علاوه بر واحدهاي ارتش، ژاندارمري و شهرباني كه عملا" در دست افسران مرتجع سلطنت طلب و مستشاران آمريكايي بودند، سازمان هاي گوناگوني چون باشگاه افسران بازنشسته، اتحاديه كشاورزان، باشگاه ورزشي تاج و چندين زورخانه، گروه هايي چون "آريا" و "آوارگان" و غيره... عده قابل ملاحظه اي از اوباش و روسپيان را دور خود گرد مي آوردند. اين مكانيسم طي دو سال: از ۲۳ تير ۱۳۳۰ تا ۹ اسفند ۱۳۳۱ چندين بار به كار افتاده و كارآمد بودن آن آزمايش شده بود. سر دسته هايي كه در چندين "عمليات" شركت كرده و كارآزموده بودند آزادانه در شهر مي گشتند و ارتباطات ميان آنان دقيقا" برقرار بود.

اما جبهه متحد خلق وجود نداشت. مصدق و اطرافيانش اسير تعهداتي بودند كه خود براي خويش به وجود آوردند: وفاداري نسبت به سلطنت، اتحاد با آمريكا و امتناع مطلق از همكاري با حزب توده ايران. محافل امپرياليستي و ارتجاعي كه

خود متحد و متشکل شده بودند، از این نقطه ضعف مصدق و هوادارانش حداکثر استفاده را مي کردند و با تهديد و شانتاژ مانع از اتحاد نيروهاي خلق مي شدند. آنان هر روز مصدق و هوادارانش را "متهم" مي کردند که خواستار تغيير رژيم و خواستار اتحاد با توده اي ها هستند. و هواداران مصدق نيز به جاي اين که به واقعيت زندگي تن در داده و با سربلندي و افتخار صف خود را روشن کنند و صريحا" اعلام نمايند که براي دفاع از منافع ملي ايران راهي جز تغيير رژيم و اتحاد همه نيروهاي خلق از جمله حزب توده ايران - وجود ندارد، تسليم شانتاژ مي شدند و با هزار دليل و برهان مي کوشيدند ثابت کنند که به مقام منيع سلطنت و "حافظ استقلال ميهن"، به "سوگند وفاداري که به قانون اساسي و شاه" خورده اند و به تعهداتي که براي مقابله با "خطر کمونيسم" دارند، همچنان وفا دارند.

يادآوري حادثه اي که ارديبهشت ماه ۱۳۳۲ ساخته شد و انعکاس اين حادثه در جو سياسي آن روز مي تواند به درک محيط آن روز کمک کند. در روزهاي داغ ارديبهشت ماه، زماني که قتل افشار طوس و توطئه هاي پشت سر آن تمام افکار را به خود جلب مي کرد "روزنامه کيهان" خبري درج کرد حاکي از اين که بازپرس شعبه ۱۲ دادسراي تهران قرار منع تعقيب سران حزب توده ايران را صادر کرده است.

اولا، اصل اين خبر مربوط به ماه ها پيش از آن بود و مسلما" روي حساب سياسي معيني در چنان روزهايي به صفحه اول روزنامه ها آمد.

ثانيا، تصميم بازپرس کاملا جنبه قضايي داشت يعني بازپرس گفته بود که قانوني براي غيرقانوني کردن حزب توده ايران تصويب نشده است. قانون ۱۳۱۰ هم نمي تواند شامل اين حزب باشد که ده سال پس از تصويب اين قانون تشکيل شده و به رسميت شناخته شده، وکيل و وزير داشته است. به هر صورت اين راي بازپرس دادسرا هم مانند ساير آراي قضايي مي بايست در مراجع قضايي مراحل خود را طي کند.

اما انتشار اين خبر يک باره محيط سياسي کشور را برهم زد. قتل افشار طوس به صف دوم رفت. مناسبات خارجي ايران دچار تزلزل شد. مطبوعات آمريکا و انگليس و وابستگان ايراني آن ها چنان قشقرقي به پا کردند که آن سرش ناپيدا بود. مقامات رسمي دولت مصدق و سازمان هاي مدعي هواداري از مصدق هم به جاي اين که از دستگاه قضايي کشور دفاع کنند به دست و پا افتادند: سفير ايران در آمريکا مصاحبه کرد و از "سوء تفاهم" تقريبا" معذرت خواست، سخنگوي دولت در اين باره توضيح رسمي داد و گفت:

"جريانات قضايي هرچه باشد در سياست صريح دولت که تاکنون مورد اجرا بوده به هيچ وجه تاثيري ندارد." [9]

(به عبارت ديگر دولت اعتباري براي قوه قضايي قائل نيست و به حزب توده ايران عليرغم قانون هم شده اجازه فعاليت نخواهد داد). بحث به مجلس و هيات وزيران کشيد، دولت برخلاف نص صريح قانون اساسي دو قاضي دادگستري را که آن راي را داده بودند از کار برکنار کرد. روشنفکران حقوق بشري هم که از صبح تا شب از فقدان آزادي در جامعه کمونيستي داستان مي بافند، صاف و ساده با اخراج قضات موافقت کردند و از "دوستان" آمريکايي معذرت خواستند که تصادفا" چنين اتفاقي در ايران رخ داده است...

اين وضع امپرياليسم را جري مي کرد و به ستون پنجم امپرياليسم امکان مي داد که اقدامات خرابکارانه خود را زير نام هواداران مصدق پنهان کند چرا که در اين گونه مسايل تفاوتي در شعارهاي آنان نبود. "زنده باد شاهنشاه"، "مرده باد حزب توده ايران" را هم عوامل امپرياليسم مي گفتند و هم گروه قابل ملاحظه اي از مدعيان هواداري از مصدق، به ملاقات شاه و زاهدي هم عمال امپرياليسم مي رفتند و هم کساني چون خليل ملکي.

با همه اين احوال صف ها خواه ناخواه جدا مي شد. واقعيت قوي تر از آن است که ساخته هاي ذهني مدت طولاني جلو پيشرفت آن را بگيرد. حکومت مصدق روز به روز براي آمريکا و عمالش تحمل ناپذيرتر مي شد تا جايي که در خرداد ماه، هندرسن سفير کودتا ساز آمريکا ايران را به علامت قهر ترک گفت و در عوض مقامات سياسي شوروي اعلام کردند که سفير تازه اي به ايران خواهند فرستاد که بهتر بتواند منويات دوستانه آن دولت را نسبت به ايران اجرا کند. روزنامه

هاي تهران از علاقه اتحاد شوروي براي كمک به ايران "پيشنهادهاي شوروي براي بهبود وضع اقتصادي ايران"، [10] "امضاي پروتكل جديد بازرگاني ايران و شوروي"[11]، "حل مسايل مالي و ارضي بين دو دولت "[12] مطالب زيادي مي نوشتند.

خبر مي رسيد كه اتحاد شوروي براي شكستن سد فروش نفت ملي ايران پيشنهاد خريد بنزين هواپيما به ايران داده است، كه مساله حمل آن را نيز مي توان فورا" حل كرد زيرا اين بنزين توسط هواپيما و يا راه آهن و كاميون نيز قابل حمل است. در خرداد ماه دادگاه توكيو نيز به سود ايران راي داد و از نظر قضايي راه براي فروش نفت ملي ايران در ژاپن باز شد.

در جبهه داخلي مصدق موفق شد كه چندين ضربه جديد به محافل درباري و ضد ملي وارد كند: املاک پهلوي، كه بخشي از درآمد آن صرف هزينه خرابكاري مي شد، از شاه پس گرفته شد، بودجه دولتي كه متعادل و اميدوار كننده بود به تصويب رسيد. اين فكر كه مجلس اگر به كارشكني خود ادامه دهد ممكن است تعطيل گردد به روزنامه ها راه يافت.

در ۲۹ خرداد ماه و سي ام تير ۱۳۳۲ دو تظاهرات وسيع ملي به وقوع پيوست كه در تصميم محافل متزلزل پيرامون مصدق اثر گذاشت. تظاهرات ۲۹ خرداد ماه به مناسب خلع يد از شركت سابق بود. توده وسيع مردم زحمتكش كه زير شعارهاي جمعيت ملي مبارزه با استعمار (حزب توده ايران) حركت مي كردند، در خيابان شاه آباد جمع شدند.

"عده اي از پان ايرانيست ها و اعضاي حزب نيروي سوم جلو آن ها را گرفتند. خطر زد و خورد به وجود آمد. مامورين انتظامي مراقب بودند." [13]

در اين روز مبارزين توده اي براي جلوگيري از تصادم، قطع نامه خود را در خيابان شاه آباد (جمهوري اسلامي) خوانده و از همان جا پراكنده شدند. ترديدي نبود خرابكاراني كه مانع از به هم پيوستن همه نيروي خلق مي شدند با محافل امپرياليستي در ارتباطند. نمي بايست به آنان امكان خرابكاري داد.

جدا بودن صفوف هواداران حزب توده ايران كه در خيابان هاي شاه آباد (جمهوري اسلامي) و سعدي بودند و سازمان هاي هوادار مصدق كه در ميدان بهارستان جمع آمدند، زمينه اي براي ارزيابي نيروها به دست مي داد. مي شد با چشم ديد كه نيروهاي طرفدار حزب توده ايران به مراتب بيشترند.

اين ارزيابي بخصوص در سي ام تير برجسته تر شد. در اين روز كه به ياد شهداي سي ام تير سال پيش تظاهراتي صورت گرفت پان ايرانيست ها و نيروي سومي ها (كه اينک اسناد ارتباط آنان با دربار افشا شده) به بهانه حفظ "استقلال" جنبش ملي و با تهديد به خونريزي از برگزاري تظاهرات مشترک جلوگيري كردند. اجبارا" تظاهرات جداگانه اي انجام شد: صبح حزب ايران، نيروي سوم و پان ايرانيست ها، عصر جمعيت ملي مبارزه با استعمار (حزب توده ايران). تظاهرات عصر با جمعيت به مراتب انبوه تر، پرشورتر و باشكوه تر برگزار شد. رفيقان نيمه راه جنبش ملي، كساني كه از قدرت خلق مي ترسند و از اين ترس هر لحظه آماده سازش با ارتجاع و امپرياليسم اند، از تظاهرات سي ام تير به وحشت افتادند. دكتر غلامحسين صديقي نايب نخست وزير و وزير كشور مصدق پس از انقلاب ۵۷ در يک مصاحبه مطبوعاتي مطالب زير را از آن روزها به ياد آورده است:

"به نظر من خمير مايه حركت ۲۸ مرداد {هنوز هم مي گويند حركت! و نه كودتاي خائنانه!!} در سي تير ۳۲ آماده شده بود. زيرا همه مردم از كليه طبقات، طرفدار دكتر مصدق بودند و از جان و دل او را مي ستودند ولي خليل ملكي و عده اي ديگر اصرار كردند كه عناصر وابسته به حزب توده در يک تظاهر جداگانه شركت كنند و مليون در يک زمان ديگر.

در نتيجه يک و نيم روز چپ ها با نظم و ترتيب خاص و قدرت تشكيلاتي فراوان و يک نيم روز عناصر ملي با ضعف تشكيلاتي دست به تظاهر زدند.

اين تقسيم قوا نشانه اي به وجود آورد كه دولت هاي غربي اولا، در ارزيابي قدرت دكتر محمد مصدق به تضعيف پايگاه دولت معتقد شوند، زيرا تظاهرات توده اي ها در آن روز ظاهرا" چند برابر طرفداران نهضت ملي بود.

به اين ترتيب دولت انگليس توانست نظر موافق دولت آمريكا را براي آغاز يک حركت ضد ملي در ايران آماده سازد...

به نظر من پيام آيزنهاور كه با آن بشدت دولت آقاي مصدق را مورد تهديد قرارداده بود متاثر از برداشت رئيس جمهوري جديد آمريكا از نمايشات سي ام تير در ميدان بهارستان بود." [14]

البته بركسي پوشيده نيست كه امپرياليسم آمريكا از تظاهرات سي ام تير و قدرت توده اي ها به انديشه كودتا نيفتاد. از ماه هاي پيش نقشه كودتا مي كشيد. امپرياليسم آمريكا دشمن ملي شدن نفت و استقلال ايران بود و مصدق را به جرم سياست مستقل و ملي اش سرنگون كرد.

آيزنهاور همان وقت اين مطلب را با صراحتي وقيحانه بيان كرد و گفت:

"منابع خام آسيا، از جمله منابع هندوچين، اندونزي، بيرماني و غيره براي حفظ امنيت دنياي آزاد كمال ضرورت را دارد...

ايران از اين لحاظ با ساير كشورهاي آسيا در يک رديف و داراي همان وضعيت مي باشد. اگر جبهه دموكراسي كشورهاي آسيا و منابع مواد خام كشورهايي نظير هندوچين را از دست بدهد چطور ممكن است سرزمين پر ثروت اندونزي و مواد خام هنگفت آن كشور را كه براي دنياي آزاد كمال اهميت را دارد نگاه داري نمايد؟" [15]

از سخنان آيزنهاور سخنگوي گستاخ انحصارات امپرياليستي آمريكا روشن است كه كلمات "كمونيسم"، "دموكراسي"، "جهان آزاد" و نظاير اين ها روپوشي است براي پنهان كردن سياست جنايت بار امپرياليسم كه هدفش غارت منابع ثروت كشورهاي ديگر و اسير كردن آن هاست. كرميت روزولت "فرمانده عمليات" كودتا، دو روز پيش از سي ام تير (در ۲۸ تيرماه) از مرز عراق گذشته و وارد ايران صحنه عمليات شده بود.

كودتا نتيجه چشم گير بودن فعاليت توده اي ها نبود، بلكه جدا كردن توده اي ها از مصدقي ها و اصرار و تاكيد بر روي قدرت توده اي ها و ترساندن مردم از آن، جزيي از نقشه "آژاكس" (نام رمز كودتاي ضد مصدقي) بود كه به دست مدعيان دروغين ملي گرايي و "راه سوم" عملي مي شد.

كرميت روزولت تصريح مي كند كه پايه طرح "آژاكس" بر اين نكته استوار بود كه توده اي ها را جدا كنند و مردم را از قدرت آن ها بترسانند.

روزولت مي نويسد:

"در پايان، ملاقاتي هم در بيروت با كويه و هرمن داشتم. هرمن خيلي مطمئن بود... مي گفت قدرت به واقع دست حزب توده است و روس ها، بايد ارتش اين دست را ببيند." [16] چوب و چماق برداشتن و به نام "نيروي سوم" صف واحد مردم را شكستن براي اجراي اين نقشه و نشان دادن اين دست!! بود. كساني كه حزب توده ايران را به ميدان راه نمي دادند و صف آن را جدا مي كردند مجري طرح "آژاكس" بودند.

ظاهرا" در تير ماه حساب كودتاچيان هنوز اين بود كه با كمک شاه و مجلس به سقوط حكومت مصدق شكل ظاهرا قانوني بدهند و مثلا بنام اين كه مجلس راي عدم اعتماد به دولت داده، مصدق را به طور "قانوني" از نخست وزيري بردارند. به علاوه مجلس مدت ها بود كه لانه جاسوسان شده بود و همه جنايت كاران توطئه گر از زاهدي گرفته تا بقايي در آن متحصن شده و خود را از مجازات نجات داده بودند و از همان جا به توطئه گري مشغول بودند.

در برابر اين وضع مصدق تصميم به رفراندوم گرفت و طي پيامي خطاب به مردم ايران گفت:

"با وضع كنوني مجلس هفدهم اميد هيچ گونه موفقيتي در مبارزه ملت ايران نيست. دولت ناچار است از شما مردم وطن پرست تقاضا كند و عقيده خود را در ابقا يا انحلال مجلس صريحا" اظهار كنيد... مجلس در ماه هاي اخير به صورت هسته مركزي و پايگاه اصلي اخلال گران درآمده است." [17]

اين تصميم كاملا" درست و انقلابي بود.

رفراندوم ۱۲ مرداد ماه در تهران و ۱۹ مرداد در شهرستان ها انجام شد. در تهران ۱۶۱ هزار نفر و در شهرستان ها يک ميليون و ۷۴۰ هزار نفر به انحلال مجلس راي دادند. آراي مخالف ناچيز بود. مصدق در دادگاه نظامي براي نشان دادن اهميت اين آرا، كميت و كيفيت آن را با آراي انتخابات مجلس در دوره هاي گذشته مقايسه كرد و نشان داد كه آراي رفراندوم با وجود اين كه امكان راي گيري از دهقانان نبود، به مراتب بيشتر از انتخابات دوره هاي گذشته مجلس و به مراتب آزادتر از آن ها بوده است. و اين حقيقت انكارناپذيري است. ولي نبايد از نظر دور داشت كه در اين انتخابات به هر صورت همه صاحبان آرا حتي در شهرها شركت نكردند. تبليغات گسترده ضد توده اي و ضد انقلابي و تبليغات گسترده طرفداران دربار و همچنين جدا شدن گروهي از رهبران جبهه ملي و مذهبي از جنبش و تحريم رفراندوم از جانب آنان، سبب شد كه قشري از مردم سكوت و نظاره را ترجيح دهند. جو غالب در تمام شهرستان ها و حتي در تهران، جو وحشت از فردا بود. مردم مي ديدند كه دربار و ارتش و پليس سرجاي خود هستند و معلوم نيست كه فردا ورق برنگردد و همين "نيروهاي انتظامي" كه در زمان خود مصدق مردم را بيچاره كرده اند پس از او چه بلاها كه بر سر كساني كه راي به رفراندوم داده اند، نياورند. اين وحشت، عدم اعتماد به فرداي جنبش، فشار جو ضد توده اي بسياري از مردم را فلج كرده بود.

در پشت پرده كودتاگران همچنان با خيال راحت سرگرم اجراي نقشه خود بودند. به طوري كه روزولت تصريح مي كند نقشه آن ها از چهار خط حمله تشكيل مي شد:

"روحاني نمايان، ارتشي ها، اوباش، زاهدي ها." [18]

سازمان هاي جاسوسي آمريكايي و دربار تهران به روحانيون اعتماد زيادي نداشته اند و با آن كه سازمان جاسوسي انگليس نسبت به آن ها نظر مساعدي مي داده، چشم "سيا" ظاهرا" از آيت الله كاشاني زياد آب نمي خورده است. در مورد ارتش خيال روزولت راحت تر بوده زيرا افسران مرتجع هوادار سلطنت مقامات حساس ارتشي را به دست داشتند و از آن مهم تر اين كه مستشار نظامي آمريكايي به نام پيتراستونمن در موقع عمليات نيز به افسران ايراني فقط در حدود حداقل ضرور اطلاعات مي داد.[19] روزولت به اوباش كه دو برادر ايراني جاسوس آمريكا (برادران رشيدي) مي بايست آن ها را تجهيز كنند خيلي اميدوار بود و در تجربه ديده بود كه اين دو برادر "تيم مجهزي" از اوباش دارند. با پول كم آدم مي خرند، نشريه پخش مي كنند و غيره.[20] با اين حال روزولت با وقاحتي برابر وقاحت تمام اوباش ۲۸ مردادي اضافه مي كند: "ما به ميهن پرستان نيازمند بوديم نه به مزدوران." [21]

حلقه مركزي اين چهار ستون حمله شخص شاه بود كه مي بايست به عمليات جاسوسي امپرياليستي ظاهر قانوني و ايراني بدهد و اوباش و افسران مرتجع و ملاكين غارت گر و... را به هم بپيوندد. از شاه در واقع نامش لازم بود. اما شاه به شدت مي ترسيد و روحيه بسيار ضعيفي داشت. آماده كردن او به اقدامات قاطع آسان نبود. سازمان مركزي جاسوسي آمريكا و انتليجنس سرويس انگليس مشتركا" تصميم گرفتند كه با اشرف پهلوي ملاقات كنند و او را پيش شاه بفرستند. ملاقات ميان اشرف و گوردون - جاسوس انگليسي - و همتاي آمريكاييش در سويس انجام گرفت. اشرف سوم مرداد وارد تهران شد. بلافاصله به ديدن شاه رفت. اما موفق به تقويت روحي او نشد. روزولت تصميم گرفت از ژنرال شوارتسكف كه براي "جهانگردي" به ايران آمده بود استفاده كند. او پيش شاه رفت. ولي او هم موفق به جلب اطمينان شاه نشد و پس از ملاقات با شاه به روزولت گفت:

"كيم، تو از طريق هيچ رابطي نمي تواني موضوع را با شاه حل كني. بايد خودت او را ببيني..."

روزولت ادامه مي دهد:

در واشنگتن ارباب ها از ملاقات ما (يعني روزولت با شاه) مي ترسيدند... اما فقط من و شاه مي توانستيم مساله را حل كنيم." [22]

در اين وقت روزولت تصميم به ملاقات با شاه مي گيرد و نيمه شب شنبه ۱۰ مرداد ماه به يکشنبه ۱۱ مرداد ماه دزدانه به ديدار شاه مي رود. ملاقات را يک جاسوس مشترک آمريکا و انگليس که در دربار کار مي کرده ترتيب مي دهد. در اين ملاقات روزولت براي جلب اعتماد شاه و تاکيد اين که از جانب آيزنهاور و چرچيل نمايندگي دارد علامات رمزي به شاه مي دهد و به او مي گويد:

"خود پرزيدنت آيزنهاور عبارات زير را در يک سخنراني که به زودي ۲۴ ساعت آينده در سانفرانسيسکو ايراد خواهد کرد، خواهد آورد... از طرف چرچيل هم امشب راديو بي بي سي تغييري در برنامه هميشگي خود داده و به جاي اين که بگويد الان نيمه شب است خواهد گفت الان (کمي مکث) درست نيمه شب است." [23]

به اين ترتيب روزولت، جاسوس سيا، "فرمانده عمليات آژاکس" به عنوان نماينده چرچيل و آيزنهاور وارد مذاکره با شاه مي شود. در اين نيمه شب ديگر هرگونه فاصله اي ميان ظاهر اطو کشيده مقامات رسمي و دولتي امپرياليستي و جاسوسان حرفه اي از ميان برداشته مي شود و بي بي سي "بي طرف" علامت رمز سازمان جاسوسي را پخش مي کند.

در اين ملاقات پيرامون عملکرد هر چهار ستون حمله بحث مي شود و چون مجلس در کار نيست، قرار مي شود عزل مصدق به استناد فرمان شاه باشد و روزولت فرمان هاي شاه را خطاب به نخست وزير و ارتش تهيه کند و بفرستد که شاه امضا کند و سپس به رامسر برود. ساير نقاط کشور بنا به گفته روزولت براي شاه مساعد نبوده است.

در اين ملاقات اسم رمز و لقب جاسوسي شاه هم به او ابلاغ مي شود. رمز او K.G.Savok و لقبش "پيشاهنگ" است. [24]

روز چهاردهم مرداد آيزنهاور سخنراني را که قرار بود عبارت رمز خطاب به شاه هم در آن باشد ايراد کرد. در اين نطق که برنامه اش قبل از پايان رفراندوم تهيه شده بود آيزنهاور رفراندوم را بهانه کرد و گستاخانه گفت:

"در ضمن اخبار ايران که در جرايد صبح چاپ شده است البته خوانده ايد که آقاي دکتر مصدق بالاخره بر پارلمان فائق آمد و توانست خود را از مخالفت پارلمان خلاص و آسوده سازد. آقاي دکتر مصدق البته در اين اقدام خود از حزب کمونيست استفاده کرد و کمک گرفت. به طوري که اشاره کردم تهديد کمونيست ها {!!} نسبت به کشورهاي آسيا اساسا براي آمريکا شوم و خطرناک است. آمريکا ناچار بايستي اين راه را در هر جا باشد مسدود کند و اين کار دير يا زود بايستي انجام گيرد." [25]

روز ۲۰ مرداد ماه که نتايج رفراندوم کل کشور اعلام شد شاه طبق قراري که با روزولت داشت تهران را به سوي رامسر ترک کرد. و از همان وقت اجراي مشخص کودتا آغاز شد.

ابتدا قرار بر اين بود که واحدهاي گارد سلطنتي با حمله نظامي تهران را فتح کنند. افسران توده اي که در اين واحدها بودند خبر تدارک کودتا را دادند و اين خبر به اطلاع مصدق رسانيده شد و در مطبوعات حزبي درج گرديد.[26] ولي متاسفانه مورد توجه قرار نگرفت.

خائنين و قاتليني نظير بقايي که هنوز آزادانه و با گردن شق راه مي رفتند و روزنامه منتشر مي کردند، طبق نقشه آژاکس مامور بودند شايع کنند که گويا خود حزب توده ايران قصد کودتا دارد:

"توده اي ها قصد کودتا دارند و نظرشان از انتشار خبر کودتاي جعلي انحراف افکار عمومي است {!!} اخبار بسيار موثق که به دست ما رسيده حاکي است که حزب توده در نظر دارد دست به يک کودتاي کمونيستي بزند." [27]

سرانجام کودتاي واقعي اتفاق افتاد. نيمه شب ۲۵ مرداد سرهنگ نصيري فرمانده گارد با تانک و نيروي نظامي به نام اين که فرمان عزل مصدق را ابلاغ مي کند، به منزل مصدق يورش برد. ولي ناکام ماند. حزب توده ايران با اطلاعاتي که از قبل به مصدق داده بود و با شرکت فعال افسران توده اي کودتا را شکست.

زحماتي که افسران توده اي در آن شب کشيدند و شگردهايي که براي رساندن خبر به کار بردند نشانه اي است از نفوذ عميق مشي اتحاد حزب توده ايران در تک تک اعضاي آن.

توده اي ها به بهاي جان خود مي خواستند دولت مصدق را نجات دهند و نجات دادند.

يادآوري كنيم كه حزب توده ايران مخفي و تحت پيگرد بود. افسران توده اي به طور مضاعف تحت پيگرد بودند. چند تن از آنان كه زمان مصدق دستگير شدند همان شب ۲۵ مرداد در زندان فلک الافلاک اسير بودند و پس از ۲۸ مرداد برخي از آنان اعدام شدند. افسران توده اي در شب ۲۵ مرداد مي بايست از حكومتي دفاع كنند، به بهاي جان، كه با حزب آن ها چنين رفتاري دارد. از سوي ديگر كودتاچيان اصلي، كودتا را كاملا پنهاني تدارک مي ديدند. افسر آمريكايي فرمانده كودتا، استونمن، اسرار را پيش خود حفظ

مي كرد. دستورات او تكه تكه و پنهاني بود. رابطه واحدهايي كه مي بايست در عمليات شركت كنند از مدتي پيش با خارج قطع مي شد. با اين حال توده اي ها مي بايست خبر را برسانند! چطور؟ سروان فياضي افسر توده اي مي نويسد:

"قبل از ۲۵ مرداد در باغ شاه بودم. اطلاع يافتم كه سرهنگ دادستان به فرماندهي پادگان منصوب شده و چند تانک در اختيارش گذارده اند. بلافاصله بخش نامه محرمانه اي رسيد كه افسران و افراد حق ندارند از سربازخانه خارج شوند. راهي براي تماس نبود. ناچار به چند عضو سازمان جوانان كه حوالي در باغ شاه بودند خبر دادم كه امشب كودتا مي شود...

نصيري دستور حركت به خانه مصدق را داد. از رفتن و بردن واحد مربوط خودداري كردم. پس از رفتن آن ها به مصدق تلفن زدم." [28]

سرگرد خيرخواه افسرگارد شاهنشاهي و عضو فعال حزب توده ايران مي نويسد:

"روزهاي قبل از ۲۵ مرداد دستور بود كه از سعدآباد خارج نشويم. روز ۲۴ مرداد عدم خروج افسران و سربازان مورد تاكيد قرار گرفت. نزديک غروب نصيري جلو آسايشگاه گارد جاويدان آمد دستور داد كه در تمام شب مجهز و آماده انجام ماموريت باشند... به علت عدم امكان خروج از كاخ خبر دادن به سازمان حزب مقدور نبود. رفقايي كه با من در ارتباط بوند هيچ كدام تلفن نداشتند.

اجبارا خود را به خطر انداختم و به سرگرد فولادوند كه طرفدار مصدق بود و با نزديكان او ارتباط داشت خبر دادم. او مرفه بود و تلفن داشت. به علاوه به عنوان رئيس

ستاد به تلفن دفتر نصيري هم دسترسي داشت... سرانجام به منزل مهندس فريور تلفن كرديم. كسي را خواستيم كه با موتور آمد. يادداشتي داديم برد.

حدود ساعت ۲۱ نصيري آمد. فرمان عزل شاه را خواند و دستور حركت داد. مرا به ويلايي فرستادند و گفتند كسي خواهد آمد. گمان مي كردم زاهدي است و مي توانم دستگيرش كنم. اما كودتا شكست خورد و كسي نيامد." [29]

خبرهايي كه با چنين زحمتي مي رسيد، در شرايط دشوار مخفي دست به دست

مي شد تا به رهبري حزب مي رسيد. ولي به هر صورت خبر كودتا از طريق ساير افسران به موقع به رهبري حزب هم رسيد. رفيق كيانوري به مصدق تلفن كرد و علاوه بر خبر، پيشنهاد مشخص كمک داد. به رئيس ستاد ارتش تلفن كرد و او را از خواب بيدار كرد و به ستاد ارتش فرستاد.

"روز ۱۸ مرداد حزب توده ايران هشدار داده بود كه جبهه متحدي از شريرترين دشمنان ملت به وجود آمده و دربار و سفارت آمريكا مركز توطئه اي است كه هدفش برانداختن دولت است.

حزب ما در ميان نظاميان هوادار رژيم شاه كه مامور تدارک كودتا بودند هوادارانی داشت و از طريق آن ها اطلاعاتي به دست مي آورد. روز بيست و يكم مرداد ماه به ما اطلاع رسيد كه مقدمات اجراي كودتا در لشكر گارد و ساير واحدهاي مورد اطمينان شاه فراهم شده و در انتظار تعيين ساعت عمل مي باشند. اين اطلاع را سرهنگ مبشري در ساعت هاي نزديک به نيمه شب به منزل من آورد. از همان منزل كوشش كردم با دكتر مصدق تماس بگيرم. براي اين كه اطمينان او را به درستي مبداء خبر مطمئن سازيم، همسرم مريم كه بستگي و آشنايي با دكتر مصدق و خانم دكتر مصدق داشت به اندرون

تلفن کرد و خانم را خواست و به وسیله خانم دکترمصدق، دکتر را پاي تلفن خواستیم. این راه ارتباط را تا آخرین ساعات روز ۲۸ مرداد حفظ کردیم.

روز بیست و سوم مرداد باز هم حزب ما در نشریات صبح خود خطر کودتاي قریب الوقوع را منتشر ساخت. روز بیست و سوم بعد از ظهر باز هم سرهنگ مبشري به منزل من آمد و خبر آورد که براي شب قرار قطعي حمله گارد گذاشته شده است و ضمنا اسامي برخي افسران بالا رتبه اي را که گرداننده کودتا بودند با خود آورد. در میان این اسامي نام سرتیپ دفتري هم بود که خواهر زاده دکتر مصدق و مورد اطمینان او بود و از طرف او به ریاست شهرباني کل کشور منصوب شده بود.

من در همان ساعت باز از راه اندروني با دکتر مصدق ارتباط گرفتم و به او گفتم:

آقاي دکتر توطئه کودتا قطعي است. کودتاچیان در کنار شما هم جا گرفته اند. نام کودتاگران چنین است... سرتیپ دفتري که شما به او اعتماد دارید با آنان ارتباط دارد. ما اطمینان داریم که دوستان شما در ارتش که در پست هاي فرماندهي هستند عرضه و لیاقت هیچ اقدامي را ندارند. ما دوستان بسیار با ارزش و فداکاري در میان افسران داریم که پست هاي حساس فرماندهي ندارند. ما حاضریم این افراد را به شخص شما معرفي کنیم، از آن ها براي دفاع از خانه خودتان و براي پست هاي مهم فرماندهي استفاده کنید. تنها از این راه مي شود جلو خطر را گرفت.

دکتر مصدق سپاس گزاري کرد ولي گفت:

نگراني شما بیش از اندازه است. آن ها کاري از پیش نخواهند برد. من به سرتیپ دفتري اعتماد کامل دارم. او به من خیانت نخواهد کرد. اگر باز هم چیزي پیدا کردید از همین راه مرا مطلع سازید.

بر اثر این اطلاع، روز بیست و سوم کودتا عقیم ماند. کودتاچیان نیم ساعت پس از نیمه شب با پرتاب موشک سفید به واحدهاي کودتاچي انصراف از کودتا را اطلاع دادند.

براي حزب ما در آن روزها مساله کودتاي نظامي شبانه مطرح بود. براي این که غافل گیر نشویم به واحدهاي حزبي دستور داده شده بود که در پشت بام خانه هایي که بر سر راه هاي حرکت واحدهاي نظامي به تهران قرار دارند پست هاي شبانه بگذارند و رفقاي حزبي با طشت و شیپور و همه وسایل خبر کردن و بیدار کردن مردم مجهز باشند تا در صورت مشاهده حرکت واحدهاي نظامي، مردم را بیدار کنند و خود به خیابان ها بریزند و مردم را به مقابله با کودتا دعوت کنند.

کودتاچیان که فاش شدن توطئه روز ۲۳ مرداد ماه را فهمیده بودند روز ۲۴ مرداد ماه، دو ساعت قبل از عمل به واحدهاي خود شروع عملیات را اطلاع دادند. ساعت ۱۰ شب روز ۲۴ مرداد ماه سرهنگ دوم مبشري به منزل من آمد و خبر آورد که همان شب ساعت ۱۲ عملیات شروع خواهد شد. من فورا" از همان راه به دکتر مصدق اطلاع دادم و با عصبانیت به او گفتم که حرف ما را باور نکردید، این هم نتیجه اش. او البته با لحن دوستانه تر سپاس گزاري کرد. من باز هم همه پیشنهادات شب پیش را به او تکرار کردم و از او خواهش کردم موافقت کند ما چند نفر از دوستان خود را براي حفاظت خانه او بفرستیم. او باز هم از پذیرش این پیشنهاد سرباز زد. من به او پیشنهاد کردم آقاي دکتر لازم است فرد مبارزي را به ریاست ستاد ارتش بگمارید. او نپذیرفت.

با کمک سرهنگ مبشري کوشش کردیم سرتیپ ریاحي رئیس ستاد را پیدا کنیم و او را از جریان آگاه سازیم. فکر مي کردیم که او در این لحظات حساس در ستاد ارتش است. ولي با تعجب گیج کننده اي معلوم شد که جناب تیمسار در منزل خود در شمیران استراحت مي کند. از او خواستیم که بلافاصله به شهر حرکت کند. و همین امر باعث شد که او از خطر بازداشتي که همان شب از طرف کودتاچیان انجام گرفته بود بجهد.

کوتاچیان از ساعت ۱۱ شب دست به کار شدند. دکتر حسین فاطمي وزیر خارجه، مهندس حق شناس وزیر راه و مهندس غلامحسین زیرک زاده را بازداشت کردند و به سعدآباد بردند. همکاران کودتاچیان همه تلفن هاي ستاد ارتش را بریده بودند.

ما از طرف ديگر توانستيم به ستوان شجاعيان كه خود در ميان كودتاچيان بود دستور دهيم كه مراجعه كنندگان به خانه دكتر مصدق را كه مامور ابلاغ عزل دكتر مصدق از نخست وزيري و بازداشت او بودند بازداشت كند. يک بار ديگر توطئه كودتا تنها به كمک حزب توده ايران عقيم ماند." [30]

افسران محافظ منزل دكتر مصدق نيز در خاطراتي كه پس از انقلاب منتشر كرده اند به اين حقايق اعتراف كرده و نوشته اند:

"قرار بود، طبق نقشه كودتا، مقارن با حركت سرهنگ نصيري به طرف منزل مصدق براي ابلاغ فرمان عزل نخست وزيري واحدهايي نيز ... با همان گروهان مستقر در جلو كاخ هر يک برنامه اي اجرا كنند.

واحد تحت فرمانده ستوان شجاعيان كه ظاهرا" همدست كودتاچيان و در حقيقت عضو سازمان نظامي حزب توده ايران بود - مامور از بين بردن ما (افراد گارد محافظ خانه مصدق) بود. ولي ستوان شجاعيان به دستور حزبش به جاي كشتن ما، نصيري و افرادش را محاصره كرد." [31]

بانگ مردم به جاي بسوي آينده، دوشنبه ۲۴ فروردين ماه ۱۳۳۱[۱]

روزنامه كيهان، ۲۵ فروردين ماه ۱۳۳۱[۲]

ازمذاكرات مجلس، همان جا [۳]

. روزنامه كيهان، ۲۷ فروردين ماه ۱۳۳۲[٤]

دفاع خليل ملكي در دادگاه، روزنامه كيهان ۱۷ اسفند ماه ۱۳۴۴[٥]

دفاع خليل ملكي در دادگاه، روزنامه كيهان ۱۸ اسفند ماه ۱۳۴۴[٦]

دفاع خليل ملكي در دادگاه، روزنامه كيهان ۱۹ اسفند ماه ۱۳۴۴.{خليل ملكي در جاي ديگري از سخنان خود ادعا مي كند كه آن دو نفر هم كه موافق تغيير رژيم بوده و شعارجمهوري مي دادند در واقع توده اي بودند و نه نيروي سومي. آن ها گويا مخفيانه از طرف حزب توده ايران ماموريت يافته در صفوف نيروي سوم رخنه كرده بودند!! – و گرنه نيروي سومي كه تغيير رژيم نمي خواهد – ملكي توضيح داد كه خود سرلشكر مزيني رئيس شهرباني سند محرمانه رخنه توده اي ها در نيروي سوم را به او نشان داده وگفته بود سند محرمانه است ولي چون "مصلحت شما ومصلحت كشور در اغلب موارد يكي است" به شما نشان مي دهم}.[۷]

. مجله تايم، نقل از روزنامه كيهان، ۲۷ ارديبهشت ماه ۱۳۳۲[۸]

. روزنامه كيهان، ۲۷ ارديبهشت ماه ۱۳۳۲[۹]

روزنامه كيهان، ۱۶ خرداد ماه ۱۳۳۲[۱۰]

روزنامه كيهان، ۲۰ خرداد ماه ۱۳۳۲[۱۱]

همان جا [۱۲]

روزنامه كيهان، ۳۱ خردادماه ۱۳۳۲[۱۳]

روزنامه دنيا، ۲۰ شهريور ماه ۱۳۵۸، مصاحبه با دكتر غلامحسن صديق. (هنوز هم تقصير از انگليس ها است كه آمريكا را موافق نظر خود كرده اند!!).[۱٤]

. روزنامه اطلاعات، ۱۵مرداد ماه ۱۳۳۲.[۱٥]

كرميت روزولت، اثرياد شده ، صفحه ۱۳۴[۱٦]

پيام راديويي مصدق خطاب به مردم، ۵ مردادماه ۱۳۳۲، روزنامه كيهان همان روز [۱۷]

.كرميت روزولت، اثريادشده، صفحه ۱۶۴[۱۸]

همان جا [۱۹]

همان جا [۲۰]

همان جا [۲۱]

همان جا، صفحه ۱۴۹[۲۲]

همان جا، صفه ۱۵۶[۲۳]

همان جا، صفحه ۱۶۳[۲٤]

روزنامه اطلاعات، ۱۵ مردد ماه ۱۳۳۲[۲۵]

شجاعت به جاي بسوي آينده ۱۸ مرداد ماه ۱۳۳۲[۲٦]

شاهد ۲۴ مرداد ماه ۱۳۳۲[۲۷]

از خاطرات منتشر نشده سروان اسماعيل فياضي.[۲۸]

از خاطرات منتشر نشده سرگرد خيرخواه [۲۹]

. نورالدين كيانوري، حزب توده ايران و دكتر محمدمصدق، انتشارات حزب توده ايران، تهران۱۳۵۹ ص ۳۶[۳۰]

افشاگري سروان داورپناه و سروان فشاركي، روزنامه اطلاعات، ۲۸ مرداد ماه ۱۳۵۸، ص ۴[۳۱]

مصدق تعلل های تاريخي در حساس ترين روزها

۱۱. سه روز تعيين كننده: ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

الف – راز سر به مهر

صبح ۲۵ مرداد كه خبر شكست كودتا منتشر شد، شاه از رامسر يكسره به سوی بغداد فرار كرد. مصدق امكان داشت كه از فرار او جلوگيری كند و با قاطعيت ريشه كودتا را براندازد. اما از اين كار امتناع كرد. در اين باره خاطرات ايرج داورپناه بسيار با ارزش است. او مي نويسد:

"ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد سرتيپ سپه پور فرمانده نيروی هوايي به مصدق تلفن زد... با صداي هيجان زده ای گفت: به قرار اطلاع، شاه به اتفاق ثريا و آتابای و سرگرد خاتم از كلاردشت پرواز كرده است. چه دستور مي فرماييد: هواپيما را مجبور به فرود كنيم يا در آسمان سرنگون كنيم.

در اين جا من ناظر راز سر به مهري بودم كه بيست و پنج سال آن را در سينه حفظ كرده ام... وقتي حرف هاي سرتيپ سپه پور تمام شد و منتظر دستور دكتر مصدق بود. چند لحظه اي به سكوت گذشت. دكتر مصدق گفت: "بگذاريد برود" اي كاش چنين دستوري نمي داد."

ب - جمهوري يا سلطنت

فرارشاه و شكست كودتاي ۲۵ مرداد با وجود اين كه پيروزي بزرگي براي مردم ايران بود ميدان زيادي به دل آسودگي نمي داد. مردم از خبرهايي نظيرامكان سرنگون كردن و يا اسير كردن شاه و احتراز از آن با خبر نبودند. اما مجموعه اطلاعات خبر از تزلزل و سازشكاري مي داد و هشدار دهنده بود. مراكز توطئه به جاي خود باقي بودند. عمال "سيا" در سفارت آمريكا و اداره اصل چهار با خيال راحت توطئه مي ساختند و كسي معترض آنان نبود. پست هاي فرماندهي

ارتش در دست هاي نامطمئني بود و كسي به اين كار نمي پرداخت. اوباش كودتاچي كه در همه حوادث نظير شركت مي كردند آسوده خاطر گشت مي زدند. مهم تر از همه، صف دشمن متحد بود و صف دوست بيش از هميشه متفرق.

منطقا كمک ذي قيمت حزب توده ايران كه چنان خطر عظيمي را از سر دولت ملي مصدق دور كرد مي بايست نيروهاي مصدقي و توده اي را به هم نزديک تر كند و به اتحاد نيروها ياري رساند و يا لااقل نوعي محبت و حق شناسي نسبت به حزب توده ايران در دل سازمان هاي مصدقي برانگيزد. اما با كمال تاسف عكس العمل آقايان درست برعكس شد.

آنان از صبح ۲۵ مرداد ماه كه شاه فرار كرد با حزب توده ايران بيش از گذشته در افتادند و به تفرقه نيروها بيش از پيش دامن زدند. اين نفاق افكني از همان نخستين ميتينگ بزرگي كه به مناسبت پيروزي تشكيل شد به طرز برجسته اي به چشم مي خورد. بقاياي ناچيز سازمان هاي وابسته به جبهه ملي (از قبيل: زحمتكشان (نيروي سوم) و پان ايرانيست ها و ...) از شركت حزب توده ايران در ميتينگ عمومي جلوگيري مي كردند. اين ديگر حد اعلاي وقاحت بود. آنان عملا" نقشه "آژاكس" را اجرا مي كردند.

حزب توده ايران براي جلوگيري از تفرقه و خرابكاري به اعضا و هواداران خود دستور داد علي رغم تحريكات نفاق افكنان آرامش خود را حفظ كنند. صفوف هواداران حزب بر اثر مقاومت نفاق افكنان در پشت دروازه هاي ميدان بهارستان متوقف ماند. خوشبختانه در ميان هواداران صديق مصدق كساني پيدا شدند كه تاثير نامطلوب اين وضع را در توده مردم درک كردند و "اجازه" دادند كه حزب توده ايران در ميتينگ شركت كند .

برخي از محافل خرابكار در سال هاي اخير كوشيده اند تفرقه در صفوف جنبش را كه از ۲۵ مرداد ماه تشديد شد طبق معمول به گردن حزب توده ايران بياندازند و از مقام "تئوريسين هاي بزرگ" به ما بياموزند كه در آن روزها "چپ روي" كرديم و شعارهاي تند داديم وگرنه وضع طور ديگري مي شد. اين ادعا كاملا" بي ربط است. مخترع آن هم مرتدين جنبش و مامورين سازمان امنيت شاه هستند و هركس ديگر كه بعدها اين نوع ادعاها را مطرح كرده دانسته يا ندانسته از اين منبع سيراب شده است.

نوشته سازمان امنيت چنين است:

"روز ۲۵ مرداد ميتينگي تشكيل شد كه در آن علنا" هتاكي نسبت به مقام سلطنت را آغاز كردند. حزب توده سعي كرد در ميتينگ آن روز شركت كند اما آنان را به ميدان راه ندادند. .. نظر توده اي ها اين بود كه با فشار {!!} وارد صفوف مصدقي ها شوند و شعارهاي خانمان برانداز {!!} خود را در ميان آنان قرارداده ميتينگ را تبديل به يک "هيجان عمومي" جمهوري خواهي نموده نقشه ايران برباد ده خود را عملي سازند... حزب توده را علني نموده و با شعار جمهوري دموكراتيک " مانند لهستان" {!!} در سياست كشور مداخله نمايند... توده اي ها نام خيابان ها را عوض كرده به جاي خيابان شاه خيابان "جمهوري" و غيره مي چسبانيد و مجسمه ها را واژگون مي كردند."

ملاحظه مي كنيد كه بزرگ ترين گناه ما عبارت بود از اعلام شعار جمهوري دموكراتيک و كوشش براي علني كردن حزب. هيچ كدام از اين كارها "چپ روانه" نبود. حداقل، ضرورت لحظه بود. حزب توده ايران به جرم سوء قصد عليه جان "اعليحضرت" منحله اعلام شد كه جرمي ساختگي بود. حالا كه خود اعليحضرت با ارتكاب بزرگ ترين جرم ها از كشور فرار مي كرد، ديگر چه دليلي براي جلوگيري از فعاليت حزب توده ايران وجود داشت؟ اين كه محافل امپرياليستي و كودتاگران با علني شدن حزب توده ايران مخالفت مي كردند البته مفهوم بود. اما مخالفت سازمان هاي سياسي مدعي ملي و سوسياليست و دموكرات بودن را چگونه مي توان توجيه كرد (به عبارت ديگر خودشان چگونه مي توانند توجيه كنند؟)

در واقع مساله اصلي براي اين سازمان ها، علني شدن خشک و خالي حزب توده ايران نبود، آن تحول بنيادي بود كه انقلاب انجام آن را در سياست داخلي و خارجي طلب مي كرد و اين سازمان ها، مانند تمام اخلاف و اسلاف شان در تاريخ در چنين لحظات حساسي از آن مي ترسيدند و به ترمز انقلاب بدل مي شدند. اختلاف واقعي بر سر علني شدن يا نشدن حزب

نبود. طرز رفتار با سلطنت و امپرياليسم آمريكا و اختلاف نظر بر سر اين مسايل بود كه به صورت مخالفت با علني شدن حزب و جلوگيري از فروش علني روزنامه مردم و غيره تجلي مي كرد.

درباره رفتار با سلطنت، بلافاصله پس از فرارشاه اختلاف نظر در جنبش كه از مدت ها پيش وجود داشت به طور مشخص مطرح شد. مصدق و حزب ايران و بخش اعظم هواداران مصدق انديشه تشكيل شوراي سلطنتي و از اين راه حفظ سلطنت را به ميان كشيدند.

خود مصدق درباره راه حلي كه در نظر داشت چنين مي گويد:

"تصميم داشتم به هيات وزيران پيشنهاد كنم آن ها تلگراف كنند و نظر اعليحضرت را از مسافرت بخواهند و به عرض برسانند كه در تهران شايع شده است قصد استعفا دارند. چنانچه مورد تكذيب باشد هر چه زودتر تشريف فرما شوند و از مقام سلطنت سرپرستي فرمايند.

چنانچه جوابي نرسيد... تصويب نامه اي صادر شود كه مردم خودشان طرز انتخاب شوراي سلطنت را معلوم كنند تا هر وقت اعليحضرت خواستند در تصميم خودشان تجديد نظر فرمايند. نظر اين بود كه عصر سه شنبه ۲۷ مرداد جلسه فوق العاده هيات وزيران براي اين كار تشكيل شود چون آقاي سفير كبير آمريكا از مسافرت آمده بودند و ظهرسه شنبه براي عصر همان روز وقت خواستند از آقايان وزرا دعوت نشد. روز چهارشنبه ۲۸ مرداد هم كه روز عادي هيات وزيران بود آن وقايع پيش آمد و خانه اين جانب بمباران گرديد..." [1]

به طوري كه مي بينيد انديشه مصدق در آن زمان در حدود طرز انتخاب شوراي سلطنت دور مي زد. اين مطلب از منابع ديگر نيز تاييد شده است. حزب ايران و پان ايرانيست ها هم خواستار حفظ سلطنت بودند. فقط حزب زحمتكشان (نيروي سوم) شعار جمهوري مي داد كه آن هم بنا به تصريح خليل ملكي كار دو نفر بوده و بقيه هيات اجراييه حزب با شعار جمهوري مخالف بوده اند.

به گفته خليل ملكي:

"آن دو نفر ماجراجو {كه گويا مامور مخفي حزب توده ايران و در رهبري نيروي سوم بودند!!}... به خصوص پس از عزيمت اعليحضرت تمام اختيارات را به دست گرفتند. روز ۲۷ مرداد، تلفن پشت تلفن مي شد كه آقاي ملكي چرا اجازه نمي دهيد شعار ضد دربار بدهيم؟

بالاخره دادند. من شاهنشاه را مظهر استقلال كشور مي دانستم... به مصدق هم توصيه مي كردم. ما هزاران كيلومتر سرحد داريم. مقام سلطنت حافظ تماميت و استقلال ايران است."

بنابراين اختلاف بر سر به اصطلاح "چپ روي" ما كه جمهوري "مانند لهستان" خواسته باشيم نبود. بر سر اين بود كه اصولا" شعار ضد دربار بدهيم يا نه. هر جا كه توده اي ها شعار مرگ بر شاه مي دادند نه فقط با مقاومت اوباش و ارذل درباري و "نيروي هاي انتظامي" بلكه با مخالفت شديد هواداران سلطنت از سازمان هاي جبهه ملي روبه رو مي شدند. حزب توده ايران، برخلاف ادعاي سازمان امنيت، جمهوري مانند لهستان نمي خواست. جمهوري با آزادي هاي دموكراتيک مي خواست.

در بيانيه كميته مركزي كه همان وقت منتشر شد گفته مي شود:

"گردانندگان اصلي كودتا آمريكا و انگليس و در داخل شاه، دربار، ملاكين بزرگ و سرمايه داران وابسته به امپرياليسم اند.

هدف آن ها: سركوب جنبش ملي، غارت منابع نفتي و تبديل كشور به پايگاه سوق الجيشي است.

... بايد بكوشيم تا بساط سلطنت را از ميان برداريم و رژيمي كه اساس آن بر راي مردم استوار باشد در كشور برقرار سازيم... سازشكاران و عوامل استعمار مي كوشند با منحرف كردن افكار عمومي مردم اين طور وانمود كنند كه اين

شاه خائن بود ولي "اساس سلطنت خوب است. بايد آن را نگه داشت، سلطنت مظهر مليت است"... نهضت ضد استعماري بايد پايگاه اصلي استعمار را در هم شكند و سلطنت را براندازد.

... بايد بلادرنگ برافكندن سلطنت و برقراري جمهوري به رفراندوم گذاشته شود."

پ - درباره ماهيت حكومت

حزب توده ايران خواستار قطع نفوذ امپرياليسم، طرد مستشاران نظامي آمريكا، برچيدن بساط اصل چهار ترومن و كنسول گري هاي آمريكا، لغو قراردادهاي نظامي و سياسي اسارت آور، تامين آزادي زندانيان سياسي بود. و به اين معنا جمهوري را دموكراتيک مي ناميد. حزب توده ايران همه نيروها را به تشكيل يک جبهه واحد دعوت مي كرد. [2]

اما آنهايي كه مي خواستند سلطنت را حفظ كنند و توده اي ها را در زندان نگاه دارند، كوشيدند به مردم چنين تلقين كنند كه جمهوري همانا "ديكتاتوري كمونيستي" است.

اختلاف نظر، نه فقط درباره شكل حكومت كه جمهوري باشد يا سلطنت، بلكه به ويژه درباره ماهيت حكومت بود كه ضد امپرياليست به تمام معناي كلمه و متكي به جبهه واحد نيروهاي ملي باشد يا نه؟ اگر درباره شعار جمهوري لااقل دو نفر به اصطلاح مامور حزب توده ايران در رهبري "نيروي سوم" پيدا مي شدند كه علي رغم بقيه رهبري و به خاطر جلو افتادن!! از حزب توده ايران، چنين شعاري بدهند، در مورد شعارهاي ضد امپرياليسم آمريكا، ضرورت وحدت نيروهاي ملي وگسترش آزادي هاي دموكراتيک تمام سازمان ها و شخصيت هاي وابسته به جبهه ملي و مصدق مطلقا" ساكت بودند. آنان كلمه اي عليه آمريكا بر زبان نمي آوردند.

بنابراين اختلاف بر سر كودكي اين يا آن سازمان، اسم خيابان عوض كردن يا نكردن (كه سرانجام هم خيابان شاه پس از ۲۵ سال خيابان جمهوري شد) نبود بر سر اساسي ترين مسايل انقلاب بود. سازمان هاي وابسته به جبهه ملي از فرار شاه دچار وحشت شده بودند. در وضعي به مراتب بدتر از زمان حكومت علا قرار داشتند. در فروردين ۱۳۳۰ آنان مي توانستند ولي نمي خواستند زمام حكومت را به دست بگيرند زيرا از انقلاب مي ترسيدند.

براي اين كه انقلاب نشود حاضر بودند از علا حمايت كنند. امروز عمق انقلابي صد بار بيشتر از زمان علا بود و ترس آن ها از گسترش انقلاب صد بار بيشتر!! آن ها براي ترمز كردن انقلاب به اقداماتي دست مي زدند كه نتيجه اش پيروزي زاهدي بود.

از اين جا بود كه از صبح ۲۵ مرداد و به ويژه ۲۶ مرداد رفته رفته اين شعارها: **"پس از شاه نوبت حزب توده ايران است"، "مرگ برحزب توده ايران"**، به شعاراصلي گروه هاي وابسته به جبهه ملي و به ويژه نيروي سومي ها و جناح راست پان ايرانيست ها بدل شد. آنان با كمک مستقيم "نيروهاي انتظامي" كودتاچي به پاره كردن روزنامه هاي حزبي و مترقي پرداختند و شروع به حادثه سازي كردند تا بتوانند پاي نيروهاي نظامي را كه اغلب در خدمت كودتا بودند به ميان كشند.

حزب توده ايران متوجه بود كه اين وضع متشنج زمينه را براي كودتا فراهم مي كند. كودتاچيان آرام نشسته اند. كودتاي جديدي دارد تدارک مي شود لذا حزب دايما هشدار مي داد و اعضاي خود را به مواظبت و مراقبت دعوت مي كرد:

"عناصر درباري اخلال مي كنند، خودشان مغازه ها را غارت مي كنند و مي گويند ديديد شاه رفت شلوغ شد!

... به تحريک درباريان و عده اي از چاقوكشان نيروي سومي حوادث خونيني به وجود آمده است..." [3]

"گردانندگان گروه هاي پان ايرانيست ها [4] و "نيروي سوم" قصد دارند با ايجاد آشوب و هرج و مرج و حمله به ادارت و خانه هاي مردم زمينه توطئه جديدي را فراهم كنند. هدف اين است كه مردم را به آشوب طلبي متهم كنند.

به تمام رفقا و دوستان و همقدمان خود هشدار مي دهيم و جدا طلب مي كنيم كه مواظب تحريكات عمال درباري باشند... بايد هشيار بود." [5]

متاسفانه گوش ها بدهكار هشدار نبود، چرا كه سرنخ اصلي ايجاد تشنج و آشوب در سفارت آمريكا و مقر "سيا" و انتليجنس سرويس قرار داشت كه در اين لحظات با دقت تمام و طبق برنامه كار مي كردند. كيم روزولت فعاليت هايش در روزهاي ۲۵ تا ۲۸ مرداد را بالنسبه مفصل تر از ساير روزها نوشته و با آن كه آنچه نقل كند مخفي كرده، بسيار چيزها را گفته است. از جمله او تصريح مي كند كه صبح ۲۵ مرداد وقتي خبر شكست كودتاي نظامي و دستگيري نصيري را شنيده نخستين كاري كه كرده عبارت بوده است از "شمردن اقداماتي كه پس از آن بايد كرد."

آنچه موفقيت روزولت را تضمين مي كرد امنيت كامل سفارت آمريكا و همه آمريكاييان مقيم تهران بوده، كه اگر چه از طرف مردم نسبت به آن ها ابراز نفرت مي شد، از طرف دولت كم ترين مزاحمتي متوجه آنان نبود. لذا روزولت همان صبح ۲۵ مرداد دستور مي دهد كه يک به اصطلاح مصاحبه مطبوعاتي تشكيل دهند.

در كتابي كه سال ۱۳۳۷ با تاييد ستاد ارتش نوشته شده درباره حوادث پشت پرده اين روزها از جمله گفته شده است:

"روز ۲۶ مرداد ساعت يک بعد ازظهر سرتيپ مدبر رئيس شهرباني وقت روساي كلانتري ها را به اداره كل شهرباني احضار كرد و به آن ها دستورات لازم براي حفظ آرامش و استقرار نظم صادر كرد... بعدها روشن شد كه محرمانه نيز دستور داده بود كه حتي المقدور از تظاهرات، مخصوصا تظاهرات توده اي جلوگيري شود"، پنج روز رستاخيز ملت ايران، نوشته منصور علي اتابكي، احمد بني احمد، چاپ تهران ۱۳۳۷، صفحه ۱۱۶.

و فرمان عزل مصدق و نخست وزيري زاهدي را توسط روزنامه نگاران آمريكايي به همه جا ابلاغ كنند. او مي نويسد: گفتم:

"بيل مي رود به سراغ دو روزنامه نگار آمريكايي كه در تهران هستند و آن ها را مي آورد به منزل ديک مانويل. آنجا مصاحبه مطبوعاتي كوتاهي با مصطفي تشكيل مي دهند و او مي گويد كه شاه مصدق را عزل كرده و زاهدي را به جاي او نشانده است. بعد مصطفي را مي برد به سفارت." [6]

چنان كه مي بينيد كم ترين فاصله ايي ميان "روزنامه نگاران"، جاسوسان و سفارت آمريكا نيست.

دستور دوم روزولت اين است كه زاهدي را به جاي امن ببرند و اين جاي امن منزل يک آمريكايي است به نام فرد زيمرمان. حسن اين منزل اين است كه در خطر نيست، زير زمين خوبي دارد، به سفارت آمريكا و مقر "سيا" نزديک است. خود روزولت به سراغ زاهدي مي رود و او را كه قيافه فلاكت باري داشته و اونيفورم سرلشكري را در چمدانش مخفي كرده بود با ماشين "سيا" به منزل زيمرمان مي برد" [7]

دستور سوم برقراري رابطه با خارج بود كه "سيا" و سفارت آمريكا دستگاه فرستنده داشتند و از طريق پايگاه انگليس در قبرس با واشنگتن و لندن تماس مي گرفتند. [8]

دستور چهارم، تهيه نسخه هايي از فرمان شاه بود تا بتوان آن را پخش كرد و به اتكاي اين فرمان جنايت "سيا" را قانوني جلوه داد. روزولت مي نويسد كه اين امر تهيه نسخه كمي دشوار شد. مجبور شديم ماشين بزنيم. [9]

در مورد انتشار فرمان و كليشه كردن آن نكته جالبي هم هست و آن اين كه در اين روزها "روزنامه داد" كه مدير آن عميدي نوري با كودتاچيان مربوط بود، آزادانه منتشر مي شد و لذا طبق دستور "مركز" آن را كليشه و منتشر كرد.

عميدي نوري در خاطراتش مي نويسد:

"ظهر ۲۷ مرداد آقاي مصطفي الموتي به من با تلفن اطلاع داد كه در ميان محتويات صندوق مراسلات كليشه اي هم با يادداشتي رسيده است. گفتم چيست؟ گفت: كليشه متن فرمان اعليحضرت داير بر عزل دكتر مصدق و نصب سرلشكر زاهدي به نخست وزيري است يادداشت هم به خط آقاي اردشير زاهدي است كه من اين كليشه را به صندوق انداخته ام.

دستور دادم فرمان را وسط صفحه اول بگذارند توي كادر با عنوان درشت." [10]

عميدي نوري سپس توضيح مي دهد كه روزنامه "داد" با كليشه اين فرمان روز ۲۸ مرداد در آمد و سندي شد در دست افسران كودتاچي. به اين ترتيب در روزهايي كه سازمان هاي به اصطلاح ملي تمام كينه خود را متوجه حزب توده ايران كرده بودند و روزنامه هاي حزبي را پاره پاره مي كردند و در روزهايي كه حتي "بسوي آينده" توقيف بود، روزنامه كودتاچي "داد" با خيال راحت چاپ مي شد و حضرات خطري از جانب آن متوجه انقلاب ايران نمي ديدند!! "داد" كودتاچي را "نيروي سومي" پاره نمي كرد. آن را خودي مي دانست. اما "مردم" را پاره مي كرد كه ضد كودتا بود!!

دستور بعدي روزولت اعزام افرادي با فرمان شاه پيش فرماندهان نظامي اصفهان و كرمانشاهان است. اين افراد دوشنبه ۲۶ مرداد ماه حركت كردند. توانستند فرمانده نيروهاي اصفهان را حداقل بي طرف كنند وموافقت قطعي تيمور بختيار فرمانده پادگان كرمانشاه را با كودتا جلب كرده و از او بخواهند كه روز چهارشنبه ۲۸ مرداد با تمام نيروي خود به سوي تهران حركت كند.

سرانجام عصر سه شنبه ۲۷ مرداد، زماني كه تهران در دست نيروهاي ضد توده اي و نظاميان هوادار شاه بود و از حركت هنگ كرمانشاهان و غيره اطمينان حاصل شده بود روزولت به "برادران باسكو" سركردگان اوباش فرمان داد كه چهارشنبه ۲۸ مرداد ماه روز موعود است.

گفتند : آماده ايم و عمل خواهيم كرد.

روزولت در عين حال كه مي داند كودتا را بايد به دست اوباش آغاز كند تا ظاهر آن حركت "مردم" باشد، مي داند كه نيروي اصلي نظامي است:

"بهترين چيزي كه مي توانستيم اميدوار باشيم اين بود كه ترتيب ورود نيروهايي از بيرون صحنه داده شود. از اصفهان، كرمانشاه، يا هر دو...

خبر از كرمانشاه رسيد كه سرهنگ آماده است. با تانک حركت مي كند... اگر مجبور شود خواهد جنگيد... ما آنچه را كه مي خواستيم داشتيم." [11]

اردشير زاهدي در خاطراتش مي نويسد كه به اصفهان خود او رفته بود و به كرمانشاهان سرتيپ عباس فرزانگان. [12]

سرهنگ بختيار كه فرمانده لشكر كرمانشاهان بود از مدت ها پيش از۲۸ مرداد به بهانه اين كه گويا عشاير اورامانات مقاصد شومي دارند و براي جلوگيري از اقدامات احتمالي آنان تقويت ارتش و مانور نظامي ضروري است و همواره واحدهاي زير فرمان خود را براي حمله به تهران و نه مقابله با اقدامات عشاير آماده نگاه مي داشت و به ستاد ارتش مصدق گزارش مي داد ولي ارتباط واقعي او با ستاد مخفي كودتا بود. [13]

اردشير زاهدي و سرتيپ گيلانشاه نوشته اند كه هدف از تماس با فرماندهان اصفهان و كرمانشاهان اين بود كه زاهدي "دولت قانوني!" خود را در يكي از شهرستان هاي مذكور تشكيل داده و با اعلام استقلال واحدهاي ارتشي و انتظامي كرمانشاه و اصفهان و ساير واحدهاي اهواز و خرم آباد و كرمان را هم كه در شاه دوستي فرماندهان آن ترديدي نبود با خود همدست كرده جنوب را از مركز مجزا كنيم و آن جا تكليف دولت مصدق را معين كرده تهران را تصرف نماييم." [14]

ت ـ يک ملاقات تعيين كننده

"فرمانده عمليات كودتا" هنوز از مردم مي ترسيد. حساب اصلي او چنان كه گفتيم اين بود كه جبهه را بشكند. هر مخالف شاه را به نام توده اي بكوبد. به علاوه او مي بايست ترتيبي بدهد كه دست اوباش شاه پرست وي در دفاع از شاه باز

باشد و نيروهاي نظامي كودتاچي بتوانند آزادانه عمل كنند. او مي بايست مصدق را كه در واقع فرمانده كل قوا بود فلج كند تا او نتواند فرمان رويارويي با كودتا را صادر كند.

براي انجام اين كار سفير آمريكا لوي هندرسن كه روز ۲۶ مرداد براي شركت در عمليات كودتا به تهران وارد شده بود، در نظر گرفته شد. او بنا به توصيه كيم روزولت روز ۲۷ مردادماه از مصدق تقاضاي ملاقات كرد. مصدق چنان كه در صفحات پيش گفتيم براي اين ملاقات چنان اهميتي قائل شد كه جلسه هيات دولت را كه قرار بود همان روز بعد از ظهر براي تعيين تكليف شاه تشكيل شود، به تاخير انداخت. قطعا" هندرسن چنين درخواستي از او كرده بود ومصدق نمي خواست قبل از ملاقات با هندرسن تصميمي عليه شاه بگيرد.

اين ملاقات كه روزش را مصدق در ۲۷ و ۲۸ مرداد تعيين كرد عصر چهارشنبه ۲۷ مرداد ماه انجام گرفت.

طبق قراري كه هندرسن با روزولت داشت مي بايست در اين ملاقات مصدق را تهديد كند و به او اطلاع دهد كه آمريكا زاهدي را نخست وزير مي شناسد و باقي ماندن او در نخست وزيري به معناي رويارويي با آمريكا و جنگ داخلي است. كيم روزولت كه در كتاب ياد شده اش بسياري مطالب را پنهان مي كند در مورد اين ملاقات مي گويد كه دوشنبه شب به ديدار هندرسن رفته و به او توصيه مي كند كه مصدق را ببيند و در اين باره كه ايراني ها به آمريكاييان مقيم ايران توهين مي كنند، به ماشين ها آن ها حمله ور مي شوند و غيره به مصدق اعتراض كند و در ضمن در مورد حكومت ايران به او بگويد كه آمريكايي ها:

"از شاه كه سلطان قانوني است هواداري مي كنند" [15]

روزولت توضيح مي دهد كه هندرسن هنگام ملاقات با مصدق به مراتب تندتر از اين ها حرف زده و سفر شاه را نظير هجرت محمد دانسته كه به قصد اعتلاي او بود. هندرسن سپس اولتيماتوم داده كه اگر جلو مردم در مخالفت با آمريكاييان گرفته نشود دولت آمريكا تمام وابستگان خود را از ايران فرامي خواند. آيا اولتيماتوم همين بوده يا بيشتر و آيا هندرسن مطالب ديگر هم گفته يا نه، از توضيحات روزولت معلوم نيست. اما در مورد عكس العمل مصدق روزولت مي گويد:

"جنتلمن پير كه از لحن شديد لوي {هندرسن} آشكارا يكه خورده بود، دست و پاي خود را گم كرد و تقريبا" به التماس افتاد كه نه آقاي سفير مايل نيستم شما اين كار را بكنيد. اجازه بدهيد كه رئيس پليس را صدا كنم خواهيد ديد، ترتيبي خواهم داد كه هم ميهنان شما مورد حافظت ويژه قرار بگيرند." [16]

روزولت اضافه مي كند:

"قبل از اين كه لوي منزل مصدق را ترك كند پليس را صدا زدند و دستورات لازم را به او دادند.

بعدها من و لوي بر آن بوديم كه اين اقدام سودمند بود و نيروي پليس طرفدار شاه را جري كرد." [17]

نويسنده فرانسوي ژراردو ويليه در كتابي به نام: صعود مقاومت ناپذير محمدرضا شاه ايران اين ملاقات را با جملات روشن تري تصوير مي كند:

"هندرسن به مصدق نشان داد كه چه دامي برايش تهيه كرده اند و چگونه در آن خواهد افتاد. از او مي پرسد، آيا واقعا ميل دارد ببيند كه تانك هاي روسي بر كشورش حكومت و فرماندهي كنند {!!}

گفته مي شود كه هندرسن توانست مصدق را از راهي كه مي رفت "بازگرداند" و نگذارد زير تسلط حزب توده قرار گيرد... مصدق مي پذيرد كه براي مقابله با كودتايي كه بر ضد او در شرف تكوين است از حزب توده كمك نگيرد.

(البته مصدق نمي داند كه تاريخ كودتا براي همان فردا تعيين شده است)

... هندرسن نزد كيم روزولت مي رود و همه چيز را نقل مي كند. دو مرد آمريكايي اوضاع را بررسي مي كنند. پس اكنون مي توان كار را آغاز كرد." [18]

درباره اين ملاقات عميدي نوري از خدمه كودتا روايت ساده تر و بي پيرايه تري دارد:

"اردشير زاهدي فرمان عزل مصدق و نخست وزيري زاهدي را داده بود كه چاپ كنم... عصر ۲۷ مرداد در روزنامه ها خواندم كه آقاي هندرسن سفير كبير آمريكا به ملاقات دكتر مصدق رفته است. با آگاهي كه از روحيه دكتر مصدق داشتم تصور نمودم باز هم ترتيب ملاقات را خود او داده است زيرا اين نوع ملاقات ها براي تاثير در افكار و محافل سياسي است.

از اين جهت با تلفن با سفارت آمريكا با آقاي علي پاشا صالح تماس گرفتم و گفتم پيغام مرا به آقاي سفير كبير برسانيد كه باز هم ملاقاتي نموديد تا از آن بهره برداري براي تثبيت دولت ياغي شود؟

او گفت پيغام شما را مي رسانم. يک ربع بعد به من تلفن كرد كه آقاي سفير كبير در پاسخ پيغام شما گفتند اين ملاقات از آن ملاقات ها نبود بلكه خودم از ايشان وقت گرفتم و صريحا اعلام نمودم چون دولت آمريكا ايران را در كام كمونيسم مي بينيد زيرا كشورش دراختيار توده اي هاست ديگر رابطه اي با شما نخواهد داشت.

دكتر مصدق جواب داد من الان دستور مي دهم جلوي تظاهرات توده اي ها را بگيرند. خيال مي كنم اين استنباط شما صحيح نباشد." [19]

"غروب بود كه يكي از دوستان تلفن نمود الان در چهار راه مخيرالدوله پاسبان ها را ديدم اجتماع توده اي ها را كه در آنجا عليه شاه نطق مي كردند و تقاضاي تغيير رژيم داشتند متفرق نمودند." [20]

درباره اين ملاقات حساس مصدق و هندرسن، دكتر غلامحسين صديقي هم كه وزير كشور مصدق و نايب نخست وزير بود اطلاعاتي درهمين حدود مي دهد:

"آمريكايي ها از نفوذ عناصر كمونيست سخت ناراحت شده بودند. عصر روز ۲۷ مرداد ماه لوي هندرسن سفير كبير آمريكا در تهران كه تازه از مرخصي {!!} آمده بود با مشاهده تظاهرات توده اي ها به ديدار نخست وزير آمد و اظهار داشت:

شما وضع خوبي نداريد با اين جرياناتي كه مي بينم كمونيست ها ابتكار عمل را به دست گرفته اند. شما در برابر اين وضع چه اقدامي خواهيد كرد؟

... البته آقاي دكتر مصدق دستور جلوگيري از اين تظاهرات را دادند ولي دير شده بود!"[21]

منظور صديقي از اين كه "دير شده بود" اين است كه گويا اگر مصدق قبلا توده اي ها و در حقيقت مردمي را كه، شاه را نمي خواستند مي كوبيد، آمريكايي ها كودتا نمي كردند. در واقع دستور حمله به مردم ضد سلطنت بسيار به موقع! صادر شد. بلافاصله پس از ملاقات هندرسن مصدق فرمانداري نظامي فرمان صادر كرد و هر نوع تظاهرات ضد درباري را قدغن اعلام كرد. امنيت سفارت آمريكا و خانه هاي آمريكاييان بيش از پيش تامين شد. كودتاچيان درست منتظر چنين دستوري بودند زيرا به اين ترتيب همه جنايات آنان عليه مردم و براي انجام كودتا به حساب فرمانداري نظامي مصدق گذاشته مي شد.

با صدور اين فرمان، اوضاع تهران از غروب ۲۷ مرداد ماه كاملا تغيير كرد. پاسبانان و نظاميان به مردمي كه فرار شاه را جشن گرفته بودند هجوم بردند. سركوب مردم محيط وحشتي به وجود آورد. اوباش آماده به خدمت دوره ديده چهارده آذر و نهم اسفندها به ميدان آمدند. از حدود ساعت ۱۱ شب تقريبا به دست آنان افتاد.

كودتا آغاز شد.

گزارشگر كيهان حوادث بعد از ظهر ۲۷ مرداد ماه را اين طور ثبت كرده است:

"دسته هاي مختلف با شعارهايي كه در دست داشتند در خيابان هاي مركزي شهر به راه افتاده عليه شاه و براي برقراري رژيم جمهوري شعار مي دادند... اين وضع تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. مقارن همين ساعت جمع كثيري از جوانان وابسته به حزب توده در ميدان سپه جمع شدند و يک پارچه سفيد كه روي آن نوشته شده بود "زنده باد حزب توده ايران" به وسط ميدان آوردند.

طولي نكشيد كه چند كاميون پاسبان و سرباز وارد ميدان شدند و به جمعيت اخطار كردند متفرق شويد...

هر چند دقيقه يک بار به جمعيت هجوم مي آوردند و مردم را تا داخل خيابان هاي اطراف تعقيب مي كردند و عقب ماندگان را با تفنگ و باتون مي كوبيدند و بالاخره مامورين گاز اشک آور به كار بردند و عده اي از آنان را سخت مضروب كردند...

سربازها در جلو صف تظاهر كنندگان قرار گرفته و درحالي كه تفنگ خود را روي دست بلند مي كردند زنده باد شاه مرده باد خائنين، برقرار باد مشروطه، نابود باد حزب توده شعار مي دادند. در اين وقت مامورين تظاهركنندگان را تعقيب مي كردند و هركس را كه عليه شاه شعار مي داد مي گرفتند. يک جوان كه شعار ضد شاه مي داد بر اثر اصابت سرنيزه نقش زمين شد و از پاي درآمد. سپس به تعقيب پرداختند به هركس كه مي رسيدند مي زدند. در اين جريان عده كثيري بازداشت شدند.

... جوانان حزب توده ارگان رسمي حزب را علنا مي فروختند و عليه رژيم سلطنتي شعار مي دادند. مامورين انتظامي و افراد حزب پان ايرانيست و نيروي سوم هنگام فروش روزنامه مردم به توده اي ها حمله مي كردند و روزنامه آنان را گرفته پاره مي كردند.

كار پاره كردن روزنامه كم كم توسعه يافت تا جايي كه سربازهاي طرفدار سلطنت كليه روزنامه هاي عصر را هم كه مقالاتي عليه شاه نوشته بودند از دست روزنامه فروش ها گرفته پاره مي كردند.

در خيابان هاي لاله زار، اسلامبول، نادري، فردوسي، منوچهري و شاه آباد دسته هاي نيروي انتنظامي مرتبا" به دنبال تظاهركنندگان مي دويدند و فرياد مي زدند:

"برقرار باد سلطنت."

مدت سه ساعت وضع خيابان هاي شهر يكپارچه جنجال شده بود و مردم اين طرف و آن طرف مي دويدند و طوري شده بود كه هيچكس به وضع خود اطمينان نداشت و اغلب زير دست و پا مي افتادند و مصدوم مي شدند.

در اين وضع طرفداران شاه در خيابان ها به راه افتادند و به جمعيت هاي چپ حمله ور شدند. به چند مركز توده اي ها حمله شد و اثاثيه و اموال آن ها را به تاراج بردند و هر يک از توده اي ها را مي ديدند مي زدند. چند مغازه مربوط به توده اي ها را غارت كردند." [22]

كودتاچيان پس از پيروزي در۲۸ مرداد با احساس شعف و لذت از اين كه به خوبي توانسته اند جو شديد ضد توده اي را وسيله انجام جنايت خود قرار دهند به خود مي باليدند. نويسندگان كتاب "پنج روز رستاخيز ملت ايران" از جمله مي نويسند كه در روزهاي ۲۵ و ۲۶ مرداد افسران و درجه داران شاه پرست در پادگان ها جلسات محرمانه داشتند و سربازان را عليه مصدق و به سود شاه تحريک مي كردند. دراردوگاه شمس آباد شامگاه ۲۶ مرداد نظاميان مدت يک ربع ساعت عليه مصدق شعار مي دادند و براي شاه هورا مي كشيدند. وقتي رئيس ستاد تيپ ۳ كوهستاني خواست ماجرا را با تلفن به فرمانده تيپ (سرهنگ اشرفي كه فرماندار نظامي تهران هم بود) گزارش كند، او مجال گزارش نداد و گفت كه به جاي اين حرف ها عده اي سرباز براي مقابله با توده اي ها بفرست.

به نوشته خود كتاب توجه كنيد:

"سرهنگ اشرفي مجال صحبت به او نداد و پشت سر هم تاكيد مي كرد كه تعداد زيادي سرباز به خيابان هاي اسلامبول و نادري و ميدان توپخانه براي سركوبي توده اي ها بفرستد. وقتي اين خبر به تيپ رسيد دو گروهان از هنگ نادري كه فرماندهي آن با سرگرد زند بود مامور خيابان اسلامبول شد. وقتي سرگرد زند از اين ماموريت اطلاع يافت خوشحال شد و بهترين سربازان و درجه داران و افسران شاه دوست خود را انتخاب و از هنگ خارج شد... اين دو گروهان وقتي به خيابان هاي شهر رسيدند توده اي ها را به شدت متواري ساخته و همان شب قريب ۷۰ نفر را دستگير كردند و دو نفر هم در اثر زخم هاي مهلكي كه برداشته بودند كشته شدند." [23]

واحدهاي همين سرگرد زند در روز ۲۸ مرداد نيز نقش بسيار فعالي در پيشبرد كودتا ايفا كردند و در اشغال راديو شركت نمودند.

رفيق كيانوري در خاطرات مربوط به ۲۷ مرداد مي نويسد:

"عصر روز ۲۷ مرداد حمله وحشيانه پليس و فرمانداري نظامي به نمايش دهندگان ضد رژيم آغاز شد. سربازان و پليس با شعارهاي زنده باد شاه مردم را وحشيانه مي زدند و زخمي مي كردند و بازداشت مي نمودند. در آن عصر تنها در تهران بيش از ۶۰۰ نفر از مبارزان حزبي بازداشت شدند و اين بازداشت ها صدمه زيادي به ارتباطات حزب ما كه به علت مخفي بودن تنها سرپايي و در خيابان بود وارد آورد."

محاكمه و دفاع دكتر مصدق، چاپ تهران ۱۳۳۶، انتشارات تلاش، صفحه ۳۸. {درباره ملاقات عصر سه شنبه با هندرسن كه به خاطر آن دكتر مصدق چنان جلسه پراهميت هيات وزيران رابه تاخير انداخت، در صفحات بعد توضيح بيشتري خواهيم داد}[۱]

شجاعت، ۲۷ مردادماه ۱۳۳۲[۲]

شجاعت، ۲ مرداد ماه ۱۳۳۲[۳]

پس از ۲۸ مرداد گروه هاي پان ايرانيست ها تجزيه شدند. بخش سالم و ملي آن زير رهبري داريوش فروهر در حزب ملت ايران گرد آمد كه در انقلاب امروز ايران نقش مثبتي ايفا مي كند [۴]

شجاعت (بسوي آينده هنوز هم توقيف بود)، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲[۵]

كرميت روزولت، كتاب ياد شده ، صفحه ۱۷۶. بيل، ديک و مصطفي همكاران روزولت هستند}.

اين مصاحبه در آن زمان به حساب خود سرلشكر زاهدي گذاشته شد و روزنامه هاي مدافع كودتاچيان ادعا كردند كه گويا زاهدي با خبرنگاران داخلي! خارجي مصاحبه كرده است. پسر زاهدي اردشيرزاهدي كه از مهره هاي شناخته "سيا" در ايران بود بعدها مطالب راست و دروغي به هم آميخت و به نام خاطرات منتشر كرد و در آن ادعا نمود كه:

"عده اي از خبرنگاران داخلي و خارجي را كه دردسترس بود پيدا كرديم و در تپه هاي ولنجک جمع كرديم و تيمسار زاهدي بدوا" فرمان نخست وزيري خود را به آنان ارائه داد و بعد عكس هاي فرمان را ميان خبرنگاران توزيع نموديم"، پنج روز رستاخيز ملت ايران، نوشته منصورعلي اتابكي، احمد بني احمد، چاپ تهران ۱۳۳۷، صفحه ۱۷۲.

اين ادعا به شهادت روزولت سرتا پا دروغ است. مصاحبه با شخص زاهدي نبود، خبرنگار داخلي در آن شركت نداشت. يک صحنه ساختگي بود با حضور و خبرنگار جاسوس آمريكايي .[۶]

همان جا، صفحات ۱۷۸ تا ۱۹۱ [۷]

همان جا، صفحه ۱۷۸[۸]

خاطرات عميدي نوري، روزنامه اطلاعات، يكشنبه ۲۷ مردادماه ۱۳۵۳[۹]

همان جا [۱۰]

كرميت روزولت ، اثر ياد شده [۱۱]

پنج روز رستاخيز ايران، نوشته منصور علي اتابكي، احمد بني احمد، چاپ تهران ۱۳۷۷، صفحه ۱۷۲[۱۲]

همان جا، صفحه ۱۷۵ [۱۳]

همان جا، صفحه ۱۷۹[۱۴]

همان جا، صفحه ۱۸۴[۱۵]

همان جا، صفحه ۱۸۵[۱۶]

همان جا [۱۷]

مصدق ، نفت، کودتا، ترجمه و تالیف محمود تفضلي، تهران، موسسه انتشارات اميركبير، ۱۳۵۸، صفحه ۱۱۵-۱۱۶[۱۸]

خاطرات عميدي نوري، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۳. {شنيدني است كه در آن روزها روزنامه داد كودتاچي علنا" منتشر مي شد اما مردم "غيرقانوني" بود وروزنامه بسوي آينده و چندين روزنامه ديگر كه جاي آن منتشر مي شدند توقيف بودند}[۱۹]

خاطرات عميدي نوري، روزنامه اطلاعات، ۲۷ مرداد ماه ۱۳۵۳[۲۰]

دكتر غلامحسين صديقي، مصاحبه با روزنامه دنيا، ۲۰ شهريور ماه ۱۳۵۸[۲۱]

روزنامه كيهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲[۲۲]

پنج روز رستاخيز ملت ايران، نوشته منصور علي اتابكي، احمد بني احمد، چاپ تهران ۱۳۲۷، صفحه ۱۹۳-۱۹۲[۲۳]

مصدق

صداقت داشت- جسارت نداشت

جدا کردن خوزستان طرح همیشگي امریکا

۱۲. روز ۲۸ مرداد

کودتاي ۲۸ مرداد برخلاف مشهور فقط به دست یک مشت اوباش که صبح آن روز به میدان آمده باشند انجام نگرفت. دستگاه دولتي و به ویژه پلیس و ارتش از قبل در دست کودتاچیان بود. حکومت نظامي به کودتاچیان امکان داد که از شب پیش تمام شهر (چه تهران و چه شهرستان ها) را اشغال کنند.

جو ضد توده اي که سازشکاران و مدافعین دروغین مصدق به همراه عمال کودتا ایجاد کرده بودند، دست کودتاچیان را باز مي گذاشت که از ساعت ۸ شب ۲۷ مرداد ماه هر صداي مخالف شاه را در کوچه ها خفه کنند. دستور فرمانداري نظامي به "مامورین انتظامي" که پس از ملاقات مصدق با هندرسن براي جلوگیري از تظاهرات توده اي ها صادر کرده بود سرود یاد مستان مي داد و به فعالیت کودتاگران جنبه "قانوني" بخشید.

ساعت ۱۱ شب در واقع شهر اشغال شده و محیط وحشت بر همه جا حکمفرما شده بود. کینه ضد توده اي و علاقه عمیقي که سازمان هایي مانند نیروي سوم و جناح راست پان ایرانیست ها (ظاهرا" مدافع مصدق) نسبت به رژیم سلطنتي و "دوستي" ایران و آمریکا داشتند آن ها را در کنار کودتاچیان قرار مي داد.

هیچ نیرویي مدافع واقعي مصدق و دشمن شاه در خیابان ها وجود نداشت جز توده اي ها که آن هم با چنین شدتي کوبیده شدند. و اعلامیه فرمانداري نظامي مصدق علیه آن ها صادر شد که حق تظاهرات ندارند.

موضوع مهمي که در ۲۸ مرداد نقش بسیار جدي ایفا کرد سلطه "نیروهاي انتظامي" در کارخانه ها بود. ما در صفحات پیش گفتیم که نیروهاي نظامي - کودتاچي از ماه ها پیش به بهانه جلوگیري از اعتصاب و غیره به طور ثابت واحدهایي را در کارخانه ها و مناطق کارگري مستقر کرده و کارخانه ها را عملا" اشغال کرده بودند.

کارگران دلایل کافي و به حقي داشتند که ناراضي باشند. فشار عمده اقتصاد بدون نفت به دوش آنان بود. مصدق به ملاکین و سرمایه داران کم ترین فشاري نمي آورد. با این حال حزب توده ایران به همان نسبت که در مشي اتحاد با مصدق پي گیرتر مي شد، از نفوذ خود در میان کارگران براي جلوگیري از اعتصاب ها استفاده بیشتري مي کرد و چون نفوذ معنوي و سازماني بسیار عمیقي در میان کارگران داشت موفق شد از چند ماه قبل از مرداد ۳۲ در کارخانه ها و مناطق کارگري روح حمایت از دولت مصدق و اصلي گرفتن مبارزه با امپریالیسم را مسلط کند. در این چند ماه هیچ اعتصابي در کارخانه ها رخ نداد. با این حال سیاست نظامي کردن کارخانه ها با شدت دنبال شد.

فرمانداري نظامي واحدهاي خود را در مناطق کارگري تقویت کرد و دولت مصدق براي این که آمریکا را قانع کند که جلو "کمونیست ها" را گرفته است این روش را تایید نمود. به ویژه در مرداد ماه که تدارک کودتا وارد مرحله عملي شده کارخانه ها در واقع به سربازخانه بدل شده و در روزهاي ۲۵-۲۷ مرداد کار به جایي رسیده بود که خروج کارگران از کارخانه ها بسیار دشوار بود. از عصر ۲۷ مرداد این وضع بازهم شدیدتر شد تا جایي که روز ۲۸ مرداد از صبح زود کارخانه هاي اشغال شده عملا" در دست کودتاچیان بود که کارگران مبارز را مي کوبیدند.

صبح ۲۸ مرداد خیابان ها خالي و در آن ها وحشت مرگ حاکم بود. توده اي ها به حق مي ترسیدند که اگر تظاهرات ضد درباري و به سود مصدق را ادامه دهند برخلاف دستور فرمانداري نظامي مصدق است و مي تواند موجب تقویت بیشتر هواداران شاه گردد. شور و شوق حاصل از فرار شاه جاي خود را به نگراني و بلاتکلیفي داده بود. در چنین

وضعي فقط دست هواداران شاه باز بود. آنان از ساعت ۹ صبح كار خود را آغاز كردند. آن ها مانند شب پيش شعار "زنده باد شاه" را با "مرگ بر حزب توده" در آميختند تا به اين ترتيب آن بخش از هواداران مصدق را كه كينه ضد توده اي آنان به مراتب بيش از اختلاف شان با شاه بود با خود همراه كرده يا حداقل بي طرف كنند. در نتيجه ميدان براي شاه پرستان خالي بود. مگر اين كه توده اي ها به تنهايي به مقابله برخيزند. كه آنان نيز بر اثر دستور فرماندار نظامي و سركوب شديد شب پيش، نگران بودند كه چه گونه از مصدق حمايت كنند تا بيش از پيش موجب تفرقه نيروهاي ملي نشوند و به اتحاد نيروها كمک كنند.

چماق به دستان شاه با حمايت علني ارتش حركت مي كردند.

گزارشگر كيهان حوادث را مستقيما" از خيابان ها به شرح زير گزارش داده است:

"مقارن ساعت ۹ ابتدا از طرف نقاط جنوب شهر در ميدان سپه اجتماع كرده و با شعار زنده باد شاه، مرگ بر توده اي دست به تظاهرات زدند.

عده اي كه با چوب دستي هاي بزرگ مجهز بودند به جمعيت مزبور اضافه شدند... چهار كاميون سرباز و پاسبان نيز كه در جلو هر يک مسلسلي قرار داشت از جلو و عقب تظاهر كنندگان حركت مي كردند و شعارهاي تظاهركنندگان را تاييد مي كردند. مقارن ساعت ۱۰ با شعار "زنده باد شاه - مرگ بر توده" از ديوارهاي حزب ايران بالا رفتند... در و پنجره را شكستند وچند نفري را كه در حزب بودند مجروح كردند... طولي نكشيد كه به روزنامه "باختر امروز" حمله كردند و آتش زدند، ... روزنامه "شهبار" را آتش زدند. راديو تهران برخلاف معمول خبر نداد و ساكت بود.

ساعت ۲ بعد از ظهر شهرباني و ستاد ارتش از طرف شش تانک و چند كاميون حامل سرباز محاصره شد.

سرتيپ دفتري با چند جيپ از گارد مسلح گمرک به شهرباني كل كشور آمد و آن جا را اشغال كرد (در واقع سرتيپ دفتري طبق فرمان خود مصدق به رياست شهرباني گمارده شده بود در حالي كه با كودتاچيان مربوط بود و فرمان هم از سرلشكر زاهدي داشت [!!]).

...اداره پست و تلگراف را گرفتند. مردم سوار بر تانک به طرف بي سيم حركت كردند. ساعت ۱/۵ بعد از ظهر چندين كاميون حامل سربازان مسلح و عده اي پاسبان و همچنين تعداد زيادي اتومبيل هاي زره پوش مجهز به تمام وسايل، به علاوه چند كاميون و اتومبيل باركش كه همگي چندين عكس شاه و شاه سابق را جلو و عقب خود حمل مي كردند با شعارهاي "زنده باد شاه" حركت كردند.

نكته قابل توجه اين كه در اين موقع تقريبا كليه تظاهرات توسط قواي انتظامي انجام مي شد.

بازار از صبح وضع مضطربي داشت. همه در آستانه مغازه خود بدون اين كه به كسب و كار مشغول باشند در انتظار حوادثي بودند براي جلوگيري از اتلاف مال و سرمايه خود، تا صدايي مي آمد محل كسب را مي بستند و جلو آن مي ايستادند.

تا حدود ظهر اطراف منزل آقاي دكتر مصدق آرام بود. قواي محافظ همه راه ها را بسته بودند... دسته هايي از جمعيت مقارن ظهر آمدند... چند تير شليک شد و عقب نشستند. حدود ساعت ۴/۵ چند تانک ديگر نيز به كمک تظاهركنندگان آمدند. تانک ها آماده حمله به خانه مصدق بودند. شليک رگبار مسلسل ها قسمتي از بالاي خانه را خراب كرد... دو گلوله سنگين از تانک ها خالي شد و قسمتي از بالاي ساختمان را ويران كرد... در اين موقع ۲۷ تانک اطراف خانه مصدق را گرفته بودند. عده اي سرباز نيز جلو و عقب اين تانک ها بودند... مسلسل هاي تانک ها نيز مرتبا كار مي كرد... تانک ها وارد باغ شدند. هر كس هر چه به دستش مي آمد از منزل مصدق مي برد. چند دقيقه بعد خانه خالي و به كلي ويران شد."[1]

نويسندگان كتاب "پنج روز رستاخيز ايران" به ياد مي آورند كه وقتي تظاهركنندگان كودتاچي به ميدان توپخانه رسيدند، ابتدا افسران واحدهاي مستقر در شهر به خيال اين كه تظاهرات توده اي ها است دستور تيراندازي دادند. ولي بعد متوجه موضوع شده به كمک كودتاچيان شتافتند:

"جمعيت از ناصريه وارد توپخانه شد اما در همين لحظه از طرف سربازان چند تير هوايي خالي شد و در اثر اين تيراندازي عده اي پا به فرار گذاشتند... در اين موقع يک نفر از سربازان مسلح با حالت دو آمد فرياد زد: آقايان! جناب سروان مي گويند ببخشيد. معذرت مي خواهم. ما خيال كرديم كه شما توده اي هستيد والا تيراندازي نمي كرديم... حالا آزاديد هر كاري مي خواهيد بكنيد." [2]

در صف جلو اوباش و فواحش حركت مي كردند تا به كودتا ظاهر مردمي بدهند و مصدق و اطرافيانش را نسبت به عمق حادثه اغفال كنند.

اما در پشت سر فواحش واحدهاي نظامي كه توسط افسران آمريكايي از مركز سفارت آمريكا و اداره مستشاري هدايت مي شدند، عمل مي كردند:

"قواي انتظامي طرفدار مصدق در چند نقطه با چنين مردماني [اوباش كودتاچي] رو به رو بودند. اما نمي دانستند مركز اصلي فعاليت كجا است. و چون از مركز اصلي فعاليت خبر نداشتند تنها كاري كه مي توانستند بكنند اين بود كه اطراف خانه مصدق را قرق كنند." [3]

"مردم [بخوان اوباش] به سمت شمال حركت كردند در اين حال صداي چند تانک و ارابه به گوش رسيد... هشت تانک و چند كاميون... مردم متوحش شدند. ولي سربازان از داخل تانک ها سربلند كرده و گفتند اي مردم! زنده باد شاه. نترسيد!

فرماندهي تانک ها... مردم را مخاطب قرار داد و گفت:

اي مردم! درپناه اين تانک ها براي نابودي دشمنان شاهنشاه به هركجا كه مي خواهيد برويد. نترسيد." [4]

افسران محافظ خانه دكتر مصدق از آن سوي سنگر حوادث ۲۸ مرداد ماه را به شرح زير توصيف كرده اند:

"... ماموريت خلع سلاح گارد شاهنشاهي به سرهنگ علي محمد روحاني كه با كودتاچيان ارتباط داشت محول شد... سرتيپ دفتري به رياست شهرباني كل كشور منصوب شد. تيمسار رياحي مي گفت:

"آقا اين عمل صحيح نيست در بازجويي از افسران كودتاچي معلوم شده است كه او با كودتاچيان ارتباط دارد [5] و بايد بازداشت شود."

ولي دكتر مصدق مجاب نشد. حكم رياست شهرباني به نام دفتري صادر شد در حالي كه در همان لحظه در جيب او يک حكم رياست شهرباني از طرف سرلشكر زاهدي هم وجود داشت. سروان هوشنگ اميرقهاري آجودان سرتيپ دفتري براي ما تعريف كرد:

در فاصله ۲۵ تا ۲۸ مرداد، سرتيپ دفتري كليه گزارش هاي خانه مصدق را به سرلشكر زاهدي مي داد.

... از نيمروز ۲۸ مرداد تظاهرات به خيابان كاخ كشيده شد. سرهنگ ممتاز، سروان مهران و من در خانه ۱۰۹ بوديم. حوالي ساعت ۱۱ از كاخ شمس به روي ما آتش گشودند. در همين وقت از داخل كاميوني در مقابل دانشكده افسري و از داخل كاميوني ديگر جلوي سر در سنگي به سوي ما تيراندازي شد كه به كمک واحد مستقر ستوان شجاعيان هر دو كاميون منهدم گرديد.

... مقارن ظهر ۳ تانک از سه راه شاه به سوي خانه ۱۰۹ آمدند... وادار به تسليم كرديم.

در همين ساعت چند تن از سران حزب توده جهت مذاكره با دكتر مصدق در مورد تحويل اسلحه و مقاومت در برابر كودتاچيان با دكتر مصدق ملاقات كردند كه دكتر مصدق با پيشنهاد آن ها مخالفت كرد.

زد و خوردهاي اطراف خيابان كاخ تا ساعت ۵ بعد از ظهر ادامه داشت. تا موقعي كه راديو به تصرف كودتاچيان درآمد ... در اين وقت دكتر مصدق به سرهنگ ممتاز دستور داد نفرات خودش را به سربازخانه ببرد... شايد اين دردناک ترين اشتباه بود. زيرا او فرمانده تيپ كوهستاني بود و تا وقتي درخانه ۱۰۹ بود جرات حمله به آن خانه نمي كردند...

ما جمعا ۶۰ نفر بوديم. پشت بام به دفاع پرداختيم... زندان دژبان به تصرف كودتاچيان درآمد. افسران كودتاچي از قبيل باتمانقليچ، نصيري، خسروپناه... آزاد شدند... آن ها هم با دو تانک حمله كردند... مصدق گفت با ملحفه پرچم سفيد درست كنيد تا مهاجمان دست از كشتار بردارند. اين كار را كرديم. ولي فايده نداشت.

شليک گلوله از باغ اصل چهار [ترومن] به خانه ۱۰۹ لحظه اي قطع نمي شد... يگ گلوله توپ ديوار اتاق را شكافت و از ديوار مقابل خارج شد... پيشنهاد خودكشي دسته جمعي مرحوم نريمان نيز عملي نشد ناچار براي اين كه به دست اراذل و فواحش نيفتيم مصدق را حاضر به ترک منزل نموديم." [6]

رفيق هوشنگ قربان نژاد كه آن روزها با درجه ستوان دومي در هنگ زرهي بود و تدارک بخش كوچكي از كودتا را به چشم ديد، در خاطراتش مي گويد:

"ما را به اقدسيه برده بودند... سرهنگ روحاني رئيس ستاد لشكر به بهانه سركشي هر چند گاهي مي آمد. روز ۲۵ مرداد آمد. با سرگرد جاويدپور به گردانش دستور داد كه آماده حركت باشند. آماده باش بي موقع نگراني آور بود. جاويدپور به دوستانش توضيح داده بود كه زنش حامله است و مي خواهد به شهر برود. آماده باش به خاطر بيماري زن؟!

نصف شب خبر شكست كودتاي نصيري رسيد. سرعت شكست به حدي بود كه كار به شركت جاويدپور نكشيد.

وضع در لشكر ناآرام بود. دستور دادند به سلطنت آباد برگرديم. صبح روز ۲۸ مرداد از ستاد ارتش چند سرهنگ به پادگان آمدند و به سرگرد اميرخليلي دستوراتي دادند. اميرخليلي با يک دسته تانک روانه شهر شد و به من هم گفت با يک دسته تانک برو لشكر... وسط راه از لشكر دستور رسيد دو تانک را مقابل در ورودي بي سيم مستقر كن و دو تانک را به لشكر ببر.

حوالي ظهر بود كه يک اتوبوس پر زنده باد شاه گويان در جاده قديم شميران مقابل لشكر رسيدند. سرهنگ نوذري فرمانده لشكر در اطاقش بود و دستور صادر مي كرد. در اين موقع يكي از افسران لشكر پيش من آمد و گفت: فرمانده لشكر شما را مي خواهد. مسئوليت بي سيم را به استواري سپردم و رفتم. از فرمانده خبري نبود. مدتي معطل ماندم. گفتند خبري نيست به بي سيم برگرد. وقتي به آنجا رسيدم استوار مسئول پيش من آمد وگفت:

"سرلشكر زاهدي به اتفاق شاهپور غلامرضا با يک تانک آمدند و از راديو پيام فرستادند. فهميدم احضار من از لشكر طبق نقشه بوده است.

كم كم سر و كله سربازان و افسران گارد كه از ۲۵ مرداد آفتابي نبودند پيدا شد و به دسته هاي زنده باد گو اضافه شد. از لشكر دستور رسيد كه پيش فرمانده بيا. اين بار دستور كتبي خواستم. دادند به فرمانده لشكر كه رسيدم گفت با دو تانک به ستاد ارتش برو و در اختيار تيمسار رياحي باش.

به خيابان شاه كه رسيدم صداي تيراندازي از خيابان كاخ به گوش مي رسيد. دسته اي مركب از نظامي و غيرنظامي در نادري راه را بر من بستند. ستوان امير خسروداد، همدوره ام در ميان شان بود، گفت برويم جلو خانه مصدق گفتم اول بايد به ستاد ارتش سر بزنم گفت اين ها نمي گذارند بروي. قول بازگشت حتمي دادم و خودم را به ستاد ارتش رساندم.

تيمسار رياحي در دفترش بود. خودم را معرفي كردم و گفتم چه دستور مي فرماييد؟ گفت تانک ها را به داخل دژبان ببر و منتظر دستورباش. گفتم اگر درهاي دژبان را ببندند داخل چهار ديواري قادر به انجام كاري نيستم. گفت همين كه گفتم...

به دژباني كه رسيدم وضع غيرعادي بود. گروهبان هاي دژبان در حياط شعار مي دادند.

سرهنگ رحيمي آن ها را تهييج مي كرد... ساعت ۳ بعد از ظهر ناگهان در شمال دژبان باز شد. اميرعلايي استاد دانشكده افسري همراه ده بيست نفر زنده باد شاه گويان به دژبان هجوم آورد. در زندان ها را به رويشان بازكردند.

افسران کودتاچي: نصيري، باتمانقليچ و ديگران را روي دست بردند و باتمانقليچ را مستقيما" به ستاد ارتش بردند و جاي رياحي نشاندند.

درجه داران دژبان سوار تانک هايم شدند و خواستند که حرکت کنم. گفتم دستور حرکت ندارم. گفتند چاره اي نداري. خود سرهنگ رحيمي سوار تانک اول شد. اجبارا" حرکت کرديم ... تيراندازي اطراف خانه مصدق شديد بود. در تلسکوپ ديدم چند تانک M9 مقابل خانه مصدق مستقر هستند... رئيس ستاد لشکر سرهنگ روحاني در مقابل ستاد ارتش بود و تانک ها را هدايت مي کرد..."(قربان نژاد، پس از انقلاب از اعضاي مرکزيت رهبري حزب توده ايران شد و درجريان قتل عام زندانيان سياسي در سال ۱۳۷۶ او نيز پس از حدود ۷ سال زندان و شکنجه اعدام شد!- راه توده)

آنچه در خاطرات رفيق قربان نژاد آمده فقط گوشه اي از ماجراست. ولي از همين گوشه کوچک مي توان ديد که در روز ۲۸ مرداد، اراذل و فواحش و چماق به دستان وسيله نيروي اصلي نظامي بودند که از پشت سرآن ها مي آمد. کودتا در آشفتگي ظاهري خود نظم و ريتم داشت. کودتاچيان گام به گام جلو مي رفتند. آن ها ابتدا خانه مصدق را محاصره و از شهر جدا کردند. راديو را گرفتند. حکومت خود را به سرتاسر کشور اعلام کردند. سپس به خانه مجزا و منفرد مصدق يورش بردند.

در تمام خانه هاي اطراف خانه مصدق، در کاخ شمس، در ساختمان اصل چهار (که خود مصدق به آمريکايي ها اجاره داده بود) و در ساير ساختمان هاي اطراف خانه مصدق واحدهاي نظامي کودتاچي مستقر بود که از آن ها خانه مصدق را مي کوبيدند. شگفت اين که اين افسر آماده به دفاع از حکومت مصدق که از صبح در اختيار ارتش بود و در شهر حرکت مي کرد در هيچ جا به فرماندهي که به او دستور دفاع از حکومت را بدهد برنخورد. او هيچ کجا مقاومتي در برابر کودتا نديد. کودتاچيان همه جا چراغ سبز داشتند. کسي آن ها را دستگير نمي کرد. کسي معترض آنان نبود. وقتي زاهدي به راديو رفت با آن که سرش ده هزارتومان جايزه داشت نيروهاي مسلح مصدق او را توقيف نکردند.

بنابراين کودتاي ۲۸ مرداد به هيچ روي سازمان نيافته و الله بختکي نبود. پشت سرش نيرو داشت که در صورت مقاومت مردم کار به جنگ خانگي مي کشيد. براي مقابله با چنين کودتايي مي بايست:

جبهه متحد خلق وارد ميدان شود و مصدق با تکيه به اختيارات قانوني خود و با استفاده از تمام وسايل مردم را مسلح کند و نيروهاي نظامي وفادار به مردم را به حرکت آورد. مصدق از انجام اين وظيفه ميهني سرباز زد و به مراجعات مکرر حزب ما پاسخ رد داد. به احتمال قوي کودتاچيان مي دانستند که مصدق چنين خواهد کرد.

رفيق کيانوري تماس هاي رهبري حزب و شخص مصدق را دراين روز تاريخي اين طور به خاطر مي آورد:

"با شکست کودتاي ۲۵ مرداد ستاد کودتاچيان و رهبر کودتا (زاهدي) به سفارت آمريکا انتقال يافتند و اقدامات کودتاچيان از پرتو ديد هواداران حزب ما خارج گرديد. در عين اين که ما مي دانستيم که حتما" کودتا دوباره شروع خواهد شد ولي ديگر نتوانستيم خبر بگيريم که از کجا و در چه لحظه و به چه صورت شروع خواهد شد.

دستگاه عريض و طويل ستاد ارتش، شهرباني، و افراد وابسته به جبهه ملي که همه مقامات مهم لشکري و کشوري را در دست داشتند مثل اين که در مورد توطئه هاي کودتاچيان همه کور و کر و لال شده بودند.

تنها خبري که ۲۷ مرداد شب هنگام از محافل کودتاچيان به دست ما رسيد اين بود که کودتاچيان پس از شکست کودتاي ۲۵ مرداد در تهران و فرار شاه مي خواهند نقشه اي را که هميشه به عنوان جانشين کودتا داشتند به موقع عمل گذارند و دولت زاهدي را در خوزستان علم کنند و آمريکا آن را به رسميت بشناسد.

براي ما مسلم بود که آمريکا اگر نتواند در تهران به تغيير دولت مصدق موفق شود مرکز ثقل تحريکات را به خوزستان خواهد برد. ما ترديد نداريم که در صورت عدم موفقيت توطئه ۲۸ مرداد، اين نقشه عملي مي شد.

در مجموعه همه اين شرايط بود که صبح روز ۲۸ مرداد، ما از حرکت اوباش و فواحش در شهر با خبر شديم. خبر رسيد که پاسبان ها و مامورين فرمانداري نظامي از آن ها پشتيباني مي کنند. اولين فکر ما اين بود که بايد با اين جريان

مقابله کنیم. ولي با توجه به دستور روز گذشته دکتر مصدق دایر به سرکوبي تظاهرات ضد درباري و با عمل وحشیانه فرمانداري نظامي و پلیس قرار شد فورا" با دکتر مصدق تماس گرفته شود.

من با دکتر مصدق از همان راه همیشگي تماس گرفتم و به او گفتم:

"به نظر ما این جریان مانند ۹ اسفند مقدمه یک شکل تازه اقدامات کودتایي است. ما حاضر هستیم براي مقابله با این جریان که از طرف نظامي ها و پلیس هم پشتیباني مي شود به خیابان ها بریزیم و مردم را به مقابله دعوت کنیم. دستور دیروز شما مانع بزرگي براي ماست. خواهش مي کنیم فورا طي اعلامیه کوتاهي از رادیو مردم را به کمک و پشتیباني دعوت کنید."

دکتر مصدق با تمام صراحت پاسخ داد:

"آقا شما را به خدا کاري نکنید که پشیماني بیاورد. این جریان بي اهمیتي است. همه نیروهاي امنیتي وفادارند و این جریان بزودي برطرف مي شود. اگر شما به میدان بیایید زد و خورد و برادرکشي مي شود و من مجبورم دستور سرکوبي بدهم. خون ها ریخته خواهد شد و من مسئولیت هیچ چیز را به عهده نمي گیرم."

مدتي بعد نزدیک ظهر خبرهاي گوناگون به ما مي رسید که وضع شهر متشنج تر مي شود و از آرام شدن خبري نیست. از پادگان ها خبر رسید که حرکاتي در حال تکوین است.

خبر رسید که تنها اوباش و فواحش نیستند، به طور مسلم گروهبان هاي لباس شخصي پوشیده و آدمکش هاي تربیت شده ارتش در داخل آن ها هستند وهمان دارو دسته هاي ۹ اسفند ماه شعبان بي مخ و همپالکي هایش آن ها را رهبري مي کنند.

رادیو تهران به جاي آن که مردم را از جریان توطئه مطلع سازد به لاطائلات مي پرداخت، ساعت ۱۳ دکتر عالمي یکي از وزرا پشت میکروفن رفت و درباره مساله بي معنایي به سخنراني پرداخت مثل این که آب از آب تکان نمي خورد.

ما باز هم با مصدق تماس گرفتیم و از طرف دیگر هیاتي از جمعیت ملي ضد استعمار را که رفیق فقید محمدرضا قدوه هم در آن شرکت داشت به نزد مصدق فرستادیم و از او خواستیم که دستور دهد به نیروهاي توده اي اسلحه داده شد تا مهاجمان را سرکوب کنیم و قبل از هر چیز طي اعلامیه کوتاهي مردم را به کمک فراخواند.

دکتر مصدق به هیات اعزامي ما پاسخ رد داد. سروان داورپناه که از افسران وابسته به جبهه ملي و از محافظین خانه مصدق بود، در این باره شهادت داده است.

در تلفن دوم، دکتر مصدق به من گفت:

"فرماندهان نیروهاي انتظامي همه به من اطمینان داده اند که از ناحیه ارتش هیچ خطري نیست، و جریاني که در شهر مي گذرد به زودي خاموش مي شود. نباید نفت روي آتش ریخت."

وقتي من با اصرار گفتم: آقاي دکتر از واحدهاي ارتش خبرهاي نگران کننده مي رسد او به من پاسخ داد: آقا این ها "پانیک" است.

فرماندهان نیروهاي نظامي کي ها بودند، سرتیپ ریاحي وابسته به جبهه ملي و رئیس ستاد ارتش، سرتیپ امیني رئیس ژاندارمري از بستگان مصدق، سرتیپ دفتري خواهر زاده دکتر مصدق، سرهنگ ممتاز از افسران وابسته به جبهه ملي و فرمانده تیپ زرهي، سرهنگ شاهرخي از افسران جبهه ملي و فرمانده تیپ دوم زرهي.

ولي ظاهرا" همه این ها غیر از سرهنگ ممتاز که خود راسا گارد حفاظت منزل دکتر مصدق را در دست داشت، (باید یادآوري کرد که سرهنگ زند کریمي و رئیس ستاد و سرهنگ خسروپناه فرمانده یکي از هنگ هاي آن تیپ از کودتاچیان بودند که سرهنگ ممتاز فرمانده آن بود) بقیه فرماندهان نیروهاي انتظامي یا خواب بودند، یا با کودتاچیان همکاري مي کردند و یا منتظر بودند ببینند کدام طرف پیروز مي شود، به او کُرنش کنند.

در حدود ساعت ۲ بعد از ظهر به ما خبر رسيد كه واحدهاي منظم ارتش به هواداري از كودتاچيان در گوشه هاي شهر وارد عمل شده اند.

ما كه هر لحظه منتظر بوديم كه نيروهاي وفادار مصدق در ارتش وارد عمل شوند بازهم با مصدق تماس گرفتيم اين بار او به ما گفت:

"آقا همه به من خيانت كرده اند. شما اگر كاري از دستتان بر مي آيد بكنيد. شما به وظيفه ميهن پرستانه خود هر طور صلاح مي دانيد عمل كنيد."

در پاسخ خواست مبرم من كه لااقل پيامي به مردم بفرستيد و كمک بخواهيد، تلفن قطع شد وما ديگر نتوانستيم با او تماس بگيريم."

ما نمي دانيم كه پيشنهادهاي حزب توده ايران چگونه در هيات وزيران مصدق مطرح مي شده ولي مسلما" همه از وجود اين پيشنهادها خبر داشته اند، منتهي اكثريت مخالف "شدت عمل" بوده اند.

دكتر غلامحسين صديقي وزير كشور و نايب نخست وزير در كابينه مصدق كه بعد از ظهر ۲۸ مرداد پيش مصدق بوده در يک مصاحبه مطبوعاتي درباره مخالفت مصدق و يارانش با شدت عمل چنين توضيح مي دهد:

"وقتي از خيابان كاخ جلو منزل حشمت الدوله والاتبار مي گذشتم، ايشان مرا مخاطب قرارداد و گفت:

به جناب آقاي دكتر مصدق بگوييد يک اعلاميه از راديو پخش كنند كه دولت با شاه مخالفتي ندارد و به اين جنجال خاتمه دهند.

هنگامي كه براي راه حل در اطاق آقاي دكتر مصدق صحبت مي شد نظر آقاي والاتبار را هم مطرح كرديم. آقاي نخست وزير گفتند ما كه با شاه اصلا حرفي نداريم، كه در اين مورد اعلاميه بدهيم...

راه حل ديگر هم اين بود كه شدت عمل به خرج داده شود كه نه آقا و نه ما موافق نبوديم."[7]

حشمت الدوله والاتبار نابرادري دكتر مصدق و از افراد كاملا مورد اعتماد شاه بود كه ماه هاي اخير از طرف او در مذاكرات با مصدق شركت مي كرد. در روز ۲۸ مرداد هم جلسات دسته اي از مخالفان در منزل همين حشمت الدوله تشكيل شده بود. [8]

عجيب است كه آقاي والاتبار در بعد از ظهر۲۸ مرداد در موقع زد و خورد جلو پنجره بيايد و اتفاقا درست در لحظه اي كه آقاي صديقي با ماشين از آن جا عبور مي كند چنين جمله فصيح و طولاني بيان كند. بدون ترديد رابطه از نوع ديگري وجود داشته و كودتاچيان به وسيله آقاي دكتر غلامحسين صديقي هم راه حل هاي پيشنهادي خود را كه عبارت از تسليم بود به هيات دولت مصدق ابلاغ كرده اند.

از تصميمات هيات دولت مصدق و مواضع تک تک اعضاي هيات خبري در دست نيست. آقايان وزراي مصدق هنوز هم حقيقت را به مردم نمي گويند. اما يک نكته مسلم است و آن اين كه مصدق و يارانش علي رغم توصيه هاي مكرر حزب توده ايران مايل به مقاومت جدي و نشان دادن شدت عمل در برابر كودتاچيان نبوده اند. مصدق در آن روز فعال نبوده به فرماندهان نظامي دستورات سريع صادر نكرد و از تجهيز مردم و دفاع از راديو مي ترسيد.

كيم روزولت با گستاخي نفرت آوري خرسندي خود را از موضع مصدق در اين روز اظهار مي كند و درباره حوادث روز ۲۸ مرداد مي نويسد:

"حوادث صبح چهارشنبه [۲۸ مرداد] با تق و تق شروع نشد. برادران باسكو از بازار شروع كردند. خيلي دور از محلي كه ما با بي صبري انتظارش را مي كشيديم [راديو و منزل مصدق] آنان پشتيباني غول هاي زورخانه را جلب كرده بودند...

راديوي تبريز از ساعت ۸ صبح مي گفت زنده باد شاه ... بختيار هم از كرمانشاه حركت كرده بود...

حوادث موافق ميل ما سير مي كرد... ديک پرسيد آيا وقتش رسيده كه زاهدي را آزاد كنيم كه به طرف جمعيت برود... گفتم صبر كن. براي اين كه قهرمان ما[!!] ظاهر شود بايد لحظه مناسبي پيدا كنيم.

محسن خبر داد كه مي رود راديو را بگيرد. سر تكان دادم و گفتم طبق برنامه است.

ساعت يازده و ربع بود و راديوي تهران همچنان از مظنه غله سخن مي گفت: اپراتور، فرستنده خودمان را به راه انداخت. بيدل اسميت پيامي براي من داشت...

رفتم به سفارت آمريكا. راديو تهران هنوز هم از قيمت غله صحبت مي كرد... نهار خوبي خوردم و ودكا... صداي راديوي تهران بلند شد كه هم به فارسي و هم به انگليسي مي گفت زنده باد شاه قاعدتا" به انگليسي مي گفتند كه منهم بفهمم [!!].

... زود رفتم زاهدي را بياورم. "نخست وزير قانوني ايران" هنوز لباس نپوشيده بود. اونيفورمش روي صندلي افتاده بود. منتظر شديم پوشيد...

سرهنگي كه از كرمانشاه به تهران مي آمد، ورودش تا شب طول كشيد. اما همين كه شايعه حركت او در تهران پخش شده بود كفايت مي كرد.

ورودش به شادي عمومي [!!] افزود." [9]

از لحن عمومي روزولت در ۲۸ مرداد، اعتماد به اين كه دستوري از طرف مصدق عليه كودتا داده نخواهد شد، هيچ واحد نظامي از مصدق دفاع نخواهد كرد، راديو از حدود مظنه غله جلوتر نخواهد رفت، به روشني احساس مي شود و معلوم مي گردد كه چرا تلاش پرتب و تاب حزب ما كه جلو كودتا گرفته شود و مصدق اگر هيچ كاري نمي كند لااقل دستور ديروزش را داير به سركوب توده اي ها لغو كند تا اقدام ما براي دفاع از او و مقابله با كودتا خلاف دستور صريح خود او نباشد، بي نتيجه و بدون پاسخ مي ماند.

در اين روز پر تب و تاب ۲۸ مرداد كه حزب توده ايران اين چنين در تلاش يافتن راه حل، كمک به مصدق، و كوشش براي دفاع مشترک بود از آن همه سازمان و گروهک مدعي هواداري از مصدق، از "جبهه ملي" و دم دستگاهش حتي يک صدا به سود مصدق و انقلاب برنخاست. آنان كه در دو روز گذشته به جاي مبارزه با دشمن به نبرد با دوست پرداخته و زمينه كودتا را چيده بودند در اين روز تاريخي معلوم نشد كجا هستند و چه مي كنند. رهبري هيچ يک از اين سازمان ها و احزاب جلسه اي تشكيل نداد و تصميمي براي مقاومت نگرفت، كم ترين اقدامي به عمل نياورد، و حتي پيشنهادي براي مقاومت به مصدق نداد. طي ۲۵ سالي كه از اين روز شوم مي گذرد و بسياري از رهبران اين سازمان ها انواع جزوه ها و نشريات "تحليلي" درباره روش رهبري حزب توده ايران در اين روز نوشته و هر ثانيه از فعاليت حزب ما را موافق ميل خويش و به استناد اطلاعات ساواكي زير ذره بين عيب جويي خصمانه گذاشته اند ولي حتي يكي از آنان نتوانسته و البته نخواسته است بگويد كه آن روز خودش كجا بود و چه مي كرد؟ چه طور شد كه جلو بازار نرفت و بازار را به مقاومت دعوت نكرد؟ چه طور شد كه به مثابه يک مقام رسمي (اكثر آنان مقام رسمي دولتي داشتند) به راديو نرفت و حرفي با مردم نزد و اصولا" چطور شد كه مردم نسبت به حكومت مصدق آنقدر بي تفاوت شدند كه مشتي اوباش و اراذل "زنده باد شاه" و "مرگ بر حزب توده" گويان تواتسند شهر را بگيرند؟

جز اين است كه هواداران آن ها در طول حكومت دو ساله به اين كارها عادت كرده بودند و ناسزا به حزب توده ايران را امري خودي مي دانستند؟

برخي از محافل امروزين مدعي هواداري از مصدق و ادامه راه مصدق به جاي پاسخ به پرسش هاي فوق و صدها پرسش نيز، مرتبا اين ادعاي دروغين خرابكاران و شركاي كودتاچيان را تكرار مي كنند كه گويا حزب توده ايران در ۲۸ مرداد مصدق را تنها گذاشت!! اما واقعيت بسيار تلخ اين است كه نه ما مصدق را بلكه مصدق ما را و به ويژه سازمان هاي هوادار مصدق ما را تنها گذاشتند. نه فقط آن روز بلكه روزها و سال هاي شوم بعد زماني كه هزاران توده اي اعدام،

شکنجه، زندان و تبعید و بي خانمان شدند تنها گذاشتند و هربار که امپریالیسم و ارتجاع مبارزین توده اي را کوبیدند اگر تشویق نکرده باشند سکوت را ترجیح دادند.

در نیم روز ۲۸ مرداد وقتي که صداي مصدق با این جمله کوتاهش در تلفن قطع شد که:

"شما به وظیفه میهن پرستانه خود هر طور که صلاح مي دانید عمل کنید."

ما تنهاي تنها بودیم و مصدق هم تنها بود ولي نه به تقصیر ما بلکه به تقصیر مدعیان دروغین هواداریش که به قول خودش همه به او خیانت کردند و او را تنها گذاشتند و به تقصیر خودش که نمي خواست به طبقه کارگر و دهقانان زحمتکش متکي باشد. تکیه گاه او بازار بود که به قول گزارشگر کیهان جلو دکان هایشان منتظر و مضطرب، مراقب اموالشان بودند!

در این لحظه دشوار که شهر اشغال شده، هواداران مصدق روي برگردانده، مصدق بدون کلمه اي پیام به مردم از صحنه خارج گردید، کودتاچیان رادیو را گرفته و فرمان نخست وزیري زاهدي را به امضاي شاه به اطلاع ایران و دنیا رسانیدند و با آن اعلام همه واحدهاي مسلح کشور در همه شهرستان ها به کودتاچیان پیوسته اند، حزب توده ایران بدون اسلحه، حزب "غیرقانوني" حزبي که تا چند ساعت پیش از طرف سازمان هاي "ملي" سرکوب مي شده و علیه فعالیت آن از طرف فرمانداري دولت مصدق اعلامیه صادر شده و به مصدقي ها توصیه شده که با آن همکاري نکنند... تنها رها شده است. در این وضع حزب چه مي توانست بکند. براي بررسي این وضع بلافاصله جلسه گسترده هیات اجرائیه (هیات اجراییه و گروهي از اعضاي کمیته مرکزي و کمیته ایالتي تهران) تشکیل شد.

"از این گفتار مصدق که همه به او خیانت کرده اند براي رهبري حزب که همه در همان محل کمیته ایالتي تهران جمع شده بودند در این لحظه مسلم شد که تمام واحدهاي مهم نظامي که فرماندهان آن ها از هواداران مصدق بودند خیانت کرده و به کودتاچیان پیوسته اند. حقیقت هم همین طوربود، کوچک ترین مقاومتي از طرف افسران هوادار مصدق در واحدها که اکثرا فرماندهي را در دست داشتند انجام نشد. مسلم بود که هرگونه عمل جداگانه حزب، در مقابل چنین نیروي مسلطي بدون حتي همکاري اسمي دکتر مصدق تنها با یک قتل عام پایان خواهد یافت.

بر این پایه بود که رهبري گسترش یافته حزب، ابتدا با تردید برخي از رفقا ولي سرانجام به اتفاق آرا تصمیم گرفت که سازمان حزبي را از زیر اولین ضربه هاي خردکننده کودتاچیان مسلط شده و خونخوار در آورد."

در این جا رفیق کیانوري به آن پرسش ساخته و پرداخته دشمنان که "چه طور شد ارتباطات قطع شد" پاسخ مي دهد. چنان که مي بینیم ارتباط برخلاف آنچه گروهي شایع کرده اند به طرز مرموزي بدون نظر رهبري قطع نشده، رهبري حزب، رهبري گسترش یافته حزب ارزیابي کرده است که در این لحظه، سازمان حزبي را از زیر ضربه بیرون کشد. لذا بخشي از ارتباط ها از دسترس خارج شده است. کمي بعد خبرهاي دیگري رسیده که چندان درست هم نبوده نیاز به ارتباط پدید آمده و جاي خالي آن احساس شده است.

رفیق کیانوري در ادامه خاطرات آن روزش مي نویسد:

"کمي بعد از ابلاغ این تصمیم و متفرق شدن رفقاي مسئول خبر به ما رسید که در خانه دکترمصدق مبارزه درگیري شده است و مدافعان خانه مصدق دفاع مي کنند. همراه با این خبر این شایعه هم به ما رسید که واحدهاي نظامي هوادار دکتر مصدق وارد عمل شده و به مقابله با کودتاچیان قدم گذاشته اند. ما فورا" تصمیم گرفتیم که حالا که یک گروه از هواداران مصدق به دفاع پرداخته است باید همه نیروها را براي حمایت از مدافعان خانه مصدق و به یاري واحدهاي هوادار مصدق تجهیز کنیم ولي تا ما این خبر را به شبکه حزبي برسانیم

شبکه اي که در نتیجه توقیف هاي روز ۲۷ مرداد و تصمیم قبلي ارتباطاتش به میزان زیادي پاره شده بود خبر رسید که مقاومت خانه مصدق خاتمه یافته و سرهنگ ممتاز تیر خورده و شایعه وارد عمل شدن واحدهاي نظامي هوادار مصدق دروغ بوده است.

فرار دکتر مصدق و این که او و دکتر فاطمي جان سالم به دربرده اند براي ما امید بخش بود و مصمم شدیم با تمام نیرو براي تجهیز مقاومت مردم وارد عمل شویم ولي خبر تسلیم دکتر مصدق و عدم آمادگي جبهه ملي به هر شکلي از مقاومت، حزب ما را در صحنه مبارزه با کودتاچیان به کلي تنها گذاشت."

گاه مي پرسند: با وجود این که حزب توده ایران تنها ماند و مسلح نبود، از هر نوع پشتیباني اسمي مصدق هم شده محروم بود و اقدامش براي مقابله با کودتا به معناي قتل عام مبارزان توده اي مي بود، آیا با وجود همه این ها بهتر نبود حزب دست به اقدام بزند و شکست روحي بعد از کودتا را لااقل تخفیف دهد؟

لنین در اثر داهیانه خود کارل مارکس در بخش "تاکتیک مبارزه طبقاتي پرولتاریا" از قیام کارگران پاریسي در ۱۸۷۰ با آن که بي موقع بود پس از شروع، مارکس به آن تهنیت گفت یاد مي کند و مي آموزد.

"در چنین شرایطي، و نیز در بسیاري از موارد دیگر، از دیدگاه ماتریالیسم دیالکتیک مارکس در مسیر عمومي و فرجام نهایي نبرد پرولتاري شکست اقدام انقلابي پرولتاریا شر کم تري است تا دست کشیدن از موضع اتخاذ شده، تسلیم بدون نبرد: چنین تسلیمي روحیه پرولتاریا را مي شکند و توان پیکار را از او سلب مي کند." [10]

شاید به این معنا و به این مقصود دست زدن به اقدام تنها سودمند مي بود. ولي فراموش نکنیم که ۲۸ مرداد هنوز پایان کار نبود. امید مي رفت که با عقب نشیي منظم بتوان تهاجم قاطع تري را تدارک دید. در برابر چنین دورنماي احتمالي، تصمیم گیري براي قتل عام مبارزان توده اي واقعا دشوار بود. به علاوه در این روز قیام کارگري وجود نداشت و چه بسا مي بایست پیشاهنگ را به تنهایي به میدان فرستاد.

نکته اي که باقي مي ماند جاي سازمان افسري ماست که گویا در آن روز وارد میدان نشد. بسیاري از محافل خرابکار و عناصر سازش کاري که یک عمر حزب توده ایران را کوبیده و تازه طلبکار هم درآمده اند که "حزب توده ایران سازمان افسري داشت چرا از ما دفاع نکرد" قدرت این سازمان را دانسته بالا مي برند تا از ارزش واقعي آن و رهبران و رزمندگان قهرمان آن بکاهند و آن را لجن مال سازند. این حضرات هرگز نخواسته اند خدمت عظیم حزب توده ایران را که براي نخستین بار انضباط کورکورانه ارتش شاهنشاهي را شکست و افسران جوان را آگاه ساخته علیه آن برانگیخت و متشکل کرد ببینند و این افتخار بزرگ را بشناسند. آنان نخواستند به این پرسش پاسخ دهند که چرا این همه ارتشي به حزب توده ایران که حزب مخفي "غیرقانوني" بود پیوستند و خطر مرگ را به جان خریدند ولي به احزاب سازشکار نپیوستند و چرا این گونه احزاب و سازمان ها با آن همه ادعا نتوانستند یک صدم حزب توده ایران در صفوف ارتش شاه نفوذ کنند.

آیا جز این بود که مشي حزب توده ایران انقلابي و صحیح و لذا جاذب و نیروبخش بود؟ آیا جز این بود که این سازمان ها اصولا" نمي خواستند در ارتش فعالیت کنند و آن را قرق "اعلیحضرت" مي دانستند.

کساني که این افتخارات را نمي بینند، فقط در این باره سخن مي گویند که در ۲۸ مرداد حزب توده ایران از سازمان افسري به درستي استفاده نکرد. در پاسخ باید بگوییم که:

طبق دستور و رهنمودهاي حزب افسران توده اي در دوران مصدق بزرگ ترین خدمات ها را به نهضت ملي ایران کردند و هر چه از دستشان برمي آمد براي حفظ حکومت مصدق به عمل آوردند. تاریخ این خدمت بزرگ را ارج خواهد گذاشت.

و اما در این باره که چرا سازمان افسران حزب علي رغم مصدق جلو کودتا را نگرفت باید تاکید کنیم که:

حزب توده ایران که قصد پشتیباني از حکومت مصدق را داشت صادقانه در این راه مي کوشید. افسران توده اي را با این روح پرورش مي داد و لذا سازمان افسري را براي یک اقدام نظامي علي رغم مصدق آرایش نمي داد.

افسران توده اي در سراسر کشور و در پادگان هاي مختلف پراکنده بودند.

به علاوه فراموش نکنيم که سازمان افسري حزب توده ايران پس از ضربات سنگين سال ۱۳۲۵ در سال هاي ۳۰-۳۱ تازه داشت از نو جان مي گرفت. سازمان افسري حزب توده ايران در سال ۱۳۳۳ که لو رفت ۴۶۶ نفر عضو داشت که از اين گروه ۱۲۰ نفر پس از کودتاي ۲۸ مرداد به حزب پيوسته بودند. اين سازمان به علت خصلت انقلابي آن نمي توانست در افسران رده هاي بالاي ارتش شاهنشاهي نفوذ کند. افسران جوان و خلقي به سوي آن مي آمدند. به طوري که در۲۸ مرداد ۱۳۳۲ قريب ۹۰% اعضاي سازمان را درجات زير سرگرد تشکيل مي دادند و بخش اعظم آنان از افسران غير صفي: فني و پزشکي و شهرباني و ژاندارمري بودند و حزب به دليل اين که سال ها پنهان و تحت پيگرد بود مي بايست عده اي از افسران رده بالنسبه بالا را در پست هاي اداري و اطلاعاتي و دادرسي ارتش و غيره نگاه دارد تا سپري براي حزب به وجود آورند.

پي گفتار

ما را قصد آن نيست که در اين پي گفتار جنبش ملي شدن نفت و تجربه ۲۸ مرداد را جمع بندي کنيم. اين جنبش آن چنان پربار و اين تجربه آنچنان غني است که بايد نتيجه گيري از آن را باز گذاشت و در زندگي زنده و روزمره، موافق شرايط از آن پند آموخت.

در اين جا فقط به آن رشته اصلي که نبرد ديروز را با انقلاب امروز مستقيما" به هم مي پيوندد اشاره مي کنيم. مبادا نهضت انقلابي ما يک بار ديگر دچار همان سرنوشتي شود که در گذشته شد. متاسفانه کساني در اين جهت مي کوشند و پي گيرانه و آزادانه هم مي کوشند.

جنبش ملي شدن نفت ايران، بيش از همه از تفرقه نيروهاي ملي، از ناروشني شعارها، و عدم شناخت درست دوست و دشمن زيان ديد. محافل امپرياليستي و عوامل خرابکار آن ها توانستند از اين وضع استفاده کرده، خود را در صف نيروهاي ملي جا بزنند، دو به همزني کنند و در لحظه حساس نيروها انقلابي را فلج سازند و دروازه ها را به روي دشمن بگشايد.

بايد از تجربه گذشته پند گرفت، دوست و دشمن انقلاب را شناخت. هدف و مقصود را دقيقا روشن کرد و در صداقت کساني که دانسته و طبق نقشه شعارهاي انحرافي مي دهند، نفاق افکني مي کنند و هر بار که زمينه ايجاد وحدت نيروهاي انقلابي فراهم مي شود با حادثه سازي خصومت مي آفرينند، ترديد کرد. متاسفانه امپرياليست ها دراين انقلاب (۵۷) هم از کوتاهي حافظه نيروهاي صديق انقلابي بهره گرفته و بسياري از شگردهاي زمان مصدق را تکرار مي کنند. آيا ما واقعا" يک بار ديگر به دام خواهيم افتاد؟

حلقه مرکزي تلاش هاي خرابکارانه دشمنان انقلاب ايران ايجاد فاصله ميان حزب توده ايران و ساير نيروهاي انقلابي است. محافل امپرياليستي مي کوشند با استفاده از آن زمينه روحي که ساواک و جاسوسان رسمي آمريکا طي ۲۵ سال عليه حزب توده ايران به وجود آورده اند، از ارزش همکاري حزب ما با ساير نيروهاي ضد امپرياليستي بکاهند و صداقت ما را در اين امر زير علامت سئوال بگذارند. آن ها اين دروغ بزرگ را هر روز تکرار مي کنند که گويا حزب توده ايران در مبارزه عليه انحصارات امپرياليستي نفت فعال نبود و يا از مصدق چنان که بايد دفاع نکرد.

واقعيت هاي تاريخي که ما گوشه اي از آن را نشان داديم ثابت مي کند که ما توده اي ها مبارزه قاطع عليه شرکت استعماري نفت انگليس را سال ها و سال ها پيش از سازمان هاي ديگر زماني که سازمان هاي وابسته به مصدق اصلا" وجود نداشتند شروع کرديم. کمونيست هاي ايران زماني عليه قرارداد ۱۹۳۳ برخاستند و زندان و تبعيد و شکنجه را به جان خريدند که هيچ کس ديگري در ايران و از جمله مصدق حتي يک کلمه عليه آن نمي گفت.

حزب توده ايران نيز که راه حزب کمونيست ايران را ادامه مي داد سال ها تنهاي تنها عليه شرکت سابق رزميد، به خاطر آن صدمات سنگين ديد، مجبور به کار پنهاني شد، و با وجود اين نيروي توده ها را عليه استعمار تجهيز کرد.

در مورد تاخير حزب ما در پذيرش شعارملي شدن نفت مطالب خصمانه فراواني گفته اند. حقيقت همان بود كه در اين كتاب توضيح داديم. اما نكته مهمي كه حتما" بايد مورد توجه قرار گيرد اين است كه حزب توده ايران ملي شدن نفت را جدي مي گرفت و مي دانست كه نفت را نمي توان با كمک فئودال ها و امپرياليست هاي آمريكايي ملي كرد.

ملي كردن نفت در ايران سال ۳۰، يعني انقلاب ملي و دموكراتيک و لذا بايد براي انجام آن استراتژي متناسبي مي داشتيم.

حزب ما شعار ملي شدن نفت را به اين معنا پذيرفت و به همين مناسبت تا آخر از آن دفاع كرد. حزب ما تنها حزبي بود كه ملي شدن نفت را در ارتباط با مبارزه طبقاتي درون جامعه و با مناسبات عمومي اقتصادي سياسي جامعه ايران با جهان سرمايه داري مطرح ساخت براي متشكل كردن كارگران و دهقانان، براي به ميدان كشيدن توده مردم در مبارزه ضد امپرياليستي كوشيد و موفق شد.

متاسفانه اكثريت قريب به اتفاق كساني كه در آغاز شعار ملي شدن نفت را پذيرفته بودند، آن را وسيله جلوگيري از انقلاب وسيله مهاركردن توده مردم مي دانستند و زماني كه مبارزه ضد امپرياليستي چهره واقعي توده اي خود را نشان داد از آن روي برتافتند.

دكتر محمد مصدق بدون ترديد سياستمدار بزرگي بود كه در بازي هاي سياسي كوتاه مدت موفقيت هاي بزرگي كسب كرد. اما مشي دوربرد او نادرست بود و شكست ۲۸ مرداد را در بطن خود داشت.

اين اختلاف در استراتژي و تاكتيک بدون ترديد ميان ما و مصدق دشواري هايي به وجود مي آورد كه عناصر خرابكار معمولا همه گناه آن را به گردن ما مي گذارند و در اين باره دروغ هاي غرض آلودي به هم مي بافند. ولي حقيقت اين است كه ما و فقط ما بوديم كه براي رفع اين دشواري ها كوشيديم و به طور يک جانبه از مصدق حمايت كرديم.

ما در سرتاسر دوران مصدق با وجود اين كه حزبي مخفي بوديم و كم ترين حمايتي از طرف مصدق و جبهه ملي نمي ديديم كه سهل است از جانب همان ها هم سركوب مي شديم، همواره در لحظات حساس كنار مصدق ايستاديم، از همه كارهاي مثبت او حمايت كرديم. در سي ام تير ۱۳۳۱، كودتاي شهريور مهر ۱۳۳۱، در نهم اسفند ماه ۱۳۳۱، و ۲۵ مرداد ماه ۱۳۳۲ ما مصدق را از سقوط نجات داديم و در ۲۸ مرداد هم با تمام قوا آمادگي خود را اعلام كرديم، اصرار ورزيديم، ولي مصدق و يارانش دست اتحاد ما را نفشردند و ما را تنها گذاشتند. بايد علت طبقاتي اين امر را دريافت. بايد دانست كه نمايندگان بورژوازي ملي در اين لحظات حساس نتوانستند و نخواستند گام بزرگي به جلو بگذارند.

فراموش نكنيم كه اگر كودتاي ۲۸ مرداد طبق پيشنهاد حزب توده ايران با جبهه متحد خلق و با شركت فعال زحمتكشان مسلح شكسته مي شد كه تنها راه شكستن كودتا بود انقلاب ايران وارد مرحله كيفي نويني مي گشت. جنبش ملي شدن نفت چنان كه در ماهيتش بود به يک انقلاب ملي و دموكراتيک فرا مي رويد. ستون فقرات ارتش محمدرضا خاني و نظام پليسي آن مي شكست، دربار براي هميشه سرنگون مي شد و نفوذ امپرياليسم آمريكا به دنبال امپرياليسم انگليس طرد مي شد، محو فئوداليسم و اجراي تحول بنيادي در مناسبات اجتماعي به سود دهقانان، بهره برداري ملي از نفت و صنعتي شدن كشور در دستور روز قرار مي گرفت...

مصدق و ياران و به طريق اولي سازشكاران اطراف او حاضر نشدند در اين راه گام بردارند.

سرهنگ مبشري مسئول تشكيلات سازمان افسري در موقع بازجويي و زير حكم اعدام در پاسخ بازپرس نظام كه مي پرسد:

"مگر مصدق داراي رويه و مرام حزب توده بود كه مي گوييد حزب منحله توده با مصدق موافق بود." [11]

پاسخ مي دهد:

" مصدق داراي رويه و مرام حزب توده نبود ولي حزب توده ايران نسبت به حكومت او موافق بود به علت اين كه مصدق كارهايي انجام داد كه حزب توده موافق بود." [12]

ستوان بختياري در پاسخ پرسش نظير مي گويد:

"تاکتيک حزب توده ايران همين بود که از حکومت مصدق پشتيباني کند." [13]

در برابر اين همه صداقت ما از متحدين بالقوه خود تاکنون چيزي جز ناسزا تحويل نگرفته ايم.

معدودي از رهبران و مسئولين جبهه ملي که تصادفا پس از ۲۸ مرداد و يا سال هاي بعد به زندان افتاده و محاکمه شده اند، دفاع خود را براين اساس استوار کرده اند که دشمن کمونيسم اند، با حزب توده ايران مبارزه کرده اند و بهتر از رژيم شاه مي توانند با "کمونيسم" مقابله کنند و لذا نبايد در زندان شاه بمانند. اين جمله "دفاعيه" بقايي حرف دل اکثريت آنان است که در دادگاه گفت:

"هيچکس در ايران به اندازه من و دوستانم بر ضد انقلاب مبارزه نکرده است." [14]

ما از سرنوشت خود که دست دوستي مان از طرف نمايندگان بورژوازي با ناسزا رد مي شود گلايه اي نداريم، ما رسالت تاريخي خود را مي شناسيم و مي دانيم که براي پيروز شدن بر امپرياليسم، و انجام تحول بنيادي در جامعه بايد به اين محدوديت طبقاتي، به اين وحشت از انقلاب هم پيروز شد، ضد انقلاب را منفرد کرد و انقلابيون را متحد ساخت.

حزب توده ايران همواره آگاه ترين، صادق ترين و جوينده ترين بخش جنبش ملي شدن نفت بود. حتي در لحظاتي که حزب ما در مشي کوتاه مدت خود مرتکب اشتباه مي شد يک سر و گردن از سياست بازان پخته اي که پشت سر مردم با ماموران "سيا" جلسه مي کردند بالاتر بود. در برابر هر اشتباه تاکتيکي ما که دشمنان انقلاب و نوکران سرمايه داري بين المللي ۲۵ سال است با بوق و کرنا بر سر کوي و برزن جار مي زنند، هزاران قهرماني و فداکاري صادقانه، صدها تلاش پي گير براي آموختن و بهتر رزميدن، ده ها نبرد براي اصلاح مسير وجود دارد. و اما در آنسوي سنگر، در قبال هر اشتباه ما ده ها خيانت استراتژيک آشکار و دانسته مي توان ديد.

روزنامه کيهان، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۳۲[۱]

پنج روز رستاخيز ملت ايران، نوشته منصور علي اتابکي، احمد بني احمد، چاپ تهران ۱۳۳۷، صفحه ۲۰۱ تکيه از ما است [۲]

همان جا، صفحه ۲۰۴[۳]

همان جا، صفحه ۲۰۶[۴]

رفيق نورالدين کيانوري هم وجود رابطه ميان دفتري و کودتاچيان را به مصدق اطلاع داد اما او ايجاب نشد [۵]

خاطرات افسران محافظ خانه مصدق، روزنامه اطلاعات، ۲۸ و ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۸[۶]

دکتر غلامحسين صديقي، مصاحبه با روزنامه دنيا، ۲۰ شهريور ماه ۱۳۵۸[۷]

خاطرات ايرج داورپناه، افسر محافظ خانه مصدق، روزنامه اطلاعات، ۲۹ مرداد ماه ۱۳۵۸[۸]

کرميت روزولت، کتاب ياد شده ، صفحات ۱۹۰ تا ۱۹۳[۹]

لنين، کارل ماركس،زندگينامه کوتاه با فشرده اي از ماركسيسم، ترجمه ف.م. جوانشير، تهران ۱۳۵۸، صفحه ۵۳[۱۰]

کتاب سياه درباره افسران توده، تهران ۱۳۳۴، صفحه ۲۸۹-۲۹۰ [۱۱]

کتاب سباه درباره افسران توده، تهران ۱۳۳۴، صفحه ۲۸۹-۲۹۰[۱۲]

کتاب سباه درباره افسران توده، تهران ۱۳۳۴، صفحه ۲۸۹-۲۹۰[۱۳]

دفاعيات بقايي در دادگاه روزنامه اطلاعات، ۷ دي ماه ۱۳۴۰ [۱۴]

انتشارات حزب توده ایران

سال انتشار :۱۳۵۸